



هدیه شرکت ملی نفت ایران
سال ۱۳۳۷

شصت قرن

تاریخ و تاجگذاری

تألیف: خان ملک یزدی

کتاب « شصت قرن تاریخ و تاجگذاری » مشتمل بر :
پانزده بخش و ۶۲ تصویر رنگی و ۵۵ تصویر مشکی است.

حق چاپ و انتشار و اقتباس مطالب و تصاویر
این کتاب بطور جداگانه منحصر به مؤلف است.



اعلیٰ حضرت محمد رضا پهلوی آریامهرشاه ایران





علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران



والاحضرت رضا پهلوی ولیعهد ایران

سرآغاز

حقیقت اینست که :

سالیان دراز است این خدمتگذار در قسمتهای مختلف فصول تاریخ ایران
مطامعاتی دارد که گاهگاهی نیز نتیجه آن تحقیقات را از طریق رادیو و تلویزیون بسمع
ملت ایران میرسانم.

چندماه پیش از آغاز جشن‌های فرخنده تاجگذاری اعلیحضرت محمدرضاپهلوی
آریا مهر شاهنشاه ایران و شهبانوی ایران علیا حضرت فرح پهلوی ، تیمسار معظم‌سپهبد
یزدان‌پناه که مردی وارسته و عاشق و شیفته تاریخ ایران میباشند و همچنین تیمسار سپهبد
اویسی فرمانده بسیار لایق ژاندارمری کل کشور و سایر دوستان و آشنایان ، مرا معنای تشویق
فرمودند که در مورد « تاجگذاری پادشاهان ایران » کتابی تهیه و تألیف و در دسترس
هم میهنان قرار دهم.

با وجود تنگی وقت ، خواسته این آقایان معظم را متناسب با معلوماتی که
داشتم بمرحله اجرا در آوردم و اینک بدینوسیله در این ایام فرخنده و با سعادت آنرا در
دسترس عموم قرار میدهم.

از طرفی چون چاپ این کتاب بوسیله مؤسسه چاپخانه بانک ملی ایران آغاز
گردید ، بانک ملی ایران بمنظور تشریک مساعی با جشن‌های با شکوه و با عظمت
تاجگذاری اعلیحضرتین، تقبل نمود که هزینه پنجهزار مجلد چاپ اول این کتاب را بر عهده
گیرد که بدینوسیله بسهم خود سپاسگزاری مینمایم .

قطعی است که مطالب این کتاب فقط پایه‌ای برای تحقیقات و بررسی بیشتر در این
موضوع مهم میباشد ، والا بر مؤلف بخوبی آشکار است که دانشمندان و مورخین موشکافی
در این مین مقدس و در گوشه و کنار هستند که بمراتب از اینجانب تتبعات و اطلاعاتشان
بیشتر و برتر است و آرزو دارم که آن استادان دانش‌پژوه در تصحیح مطالب این کتاب در
صورت لزوم اقدام فرموده و برمن منت بگذارند.

ضمناً جای آن دارد که از راهنماییهای تیمسار سرتیب غضنفری رئیس دبیرخانه
شورای عالی تاجگذاری و از زحمات کارکنان چاپخانه بانک ملی ایران و همچنین از
زحمات هنرمند ارزنده آقای بیژن توزیع (نقاش و طراح این کتاب) که در طی چند ماه
با شور و اشتیاق و علاقه وافر با بنده همکاری نمودند ، سپاسگزاری و تشکر و قدردانی
بنمایم .

یاد آوری این نکته هم ضروری است که در متن فصول و یا در زیر صفحات این کتاب ، نام مآخذ و مدارك قيد گردیده و از اینرو از تنظیم يك صورت جداگانه برای مدارك مورد استفاده خودداری گردید ، و در خاتمه بالاترین آرزویم اینستکه این کتاب مورد پسند خوانندگان ارجمند واقع گردد.

اول آبان ۱۳۴۶

خان ملک‌نژادی

بخش اول

تفسیری درباره کلمه

«تاج»

برای آنکه بهتر در نظر ما روشن بشود که واژه «تاج» از کدام کلمه اصیل فارسی ریشه گرفته است و از چه موقع در زبان فارسی معمول و بکار برده شده ، لازم است نبلا باین نکته توجه کنیم که بسیاری از واژه های فارسی از دیر زمانی و از جهة قدست تمدن ایران در زبانهای زنده فعلی دنیا وارد شده و مورد استفاده قرار گرفته اند . یک نمونه چنین لغاتی ، واژه « افسر » است که در زبان انگلیسی بصورت « آفیسر OFFICER » و در زبان فرانسه بصورت « اُفیسیه OFFICIER » نوشته و تلفظ میگردد . در زبان فارسی واژه « افسر » هم بمعنی « تاج » و هم بمعنی رئیس و یا سردسته یک گروه نیز میباشد ، و همین معنی دومی کلمه افسر است که تقریباً با همان تلفظ اولیه فارسی ، در زبانهای فوق رسوخ پیدا کرده است .

جالب اینجا است که: در زبان اوستا یعنی قدیمترین زبان مذهبی دنیا که از ناحیه نژاد ایرانی بوجود آمده و تاریخ پیدایش آنهم به ۸۰۰ پیش از میلاد میرسد ، واژه افسر به صورت دیده میشود :

۱ - اَیْ وی سَر ۲ - اَیْ پی سَر ۳ - اَپ سَر (۱)

و این سه واژه بالا که مبدأ ریشه کلمه «افسر» هستند به ترتیب معانی آنها عبارت است از:

۱ - روپوش ۲ - سرپوش ۳ - بالا سر

چنانچه خوب دقت کنیم ، ملاحظه مینمائیم که ریشه های اولی و دومی کلمه افسر که معانی آنها روپوش و سرپوش باشد با معنی واژه افسر که برای تاج و یا دهبیم بکار رود بسیار نزدیک است و ریشه سومی آنهم که « اَپ سَر یا بالا سر » باشد با معنی دیگر کلمه افسر که (فرمانده یا رئیس یک دسته و یا گروه) میباشد ، مطابقت دارد .

(۱) - به صفحه ۵۳۸ کتاب لغت (انگلیسی به اوستا) تألیف کاوش لانکا:

English Avesta Dictionary Kavish Edalji Kanca چاپ بمبئی سال ۱۸۶۷ مراجعه شود .

از طرفی دیگر برای هر خواننده ای کسانی معلوم میگردد که در مورد ریشه سوسی
یعنی همین واژه « اَبْ سُر » که به فارسی کنونی « بالا سر معنی آنست » واژه دو حرفی « اَب »
یعنی بالا :

اَبْ سُر
↓
بالا سر

و در زبان انگلیسی هم در حال حاضر (بالا - ۱۱۰ - اَبْ - بلندی) ،
بطور خلاصه این نتیجه حاصل میشود که با قدمتی که زبان اوستائی دارد کلمه
اَبْ از زبان مذهبی قدیم ایران و از طریق یونان، که در گذشته با ما مربوط بوده است به
زبان انگلیسی راه یافته و بکار برده شده است.

در باره کلمه « تاج » هم همین وضع پیش آمده است و بعبارت دیگر از نظر اینکه
اولین ملتی که در دنیا صاحب یک امپراطوری و شاهنشاهی شد ، ملت ایران بوده است ،
(طبیعی است که این شاهنشاهی دارای تاج و کلاه مخصوص پادشاهان بوده و علاوه در تاریخ
دنیای قدیم اولین تاجهائی که در باره آنها تعریف و توصیف گردیده تاجهای شاهنشاهان
ایران میباشد) ، از اینرو با اطمینان میتوانیم بگوئیم که واژه تاج هم از زبان فارسی وارد زبان
عربی گردیده است ، منتهی اصل این واژه در فارسی قدیم « تاگ » بوده که بعدها حرف « گ »
فارسی به حرف « ج » عربی تبدیل یافته است .

و اما در باره ریشه کلمه « تاج » و « تاگ » :

ریشه کلمه تاج دو واژه « تَارَك » و « تُك » میباشد زیرا « تَارَك » برطبق فرهنگهای
فارسی جهانگیری و برهان ، هم بمعنی فرق سر و هم بمعنی « کُله سر » است و واژه « تُك »
هم بمعنی « نُك » یا سر یک چیز میباشد .

علاوه از شباهت نزدیک لفظی این دو کلمه با واژه « تاگ » و شباهت نوشتنی
آنها با یکدیگر ، شباهت معنوی هم دارند زیرا یکی از معانی « تَارَك » « کُله سر یعنی
« کلاه سر » است و تاج هم یک نوع کلاه میباشد ، ضمناً شعرای بزرگ ما از قدیم الایام
تا کنون و در اکثر موارد این دو واژه « تاج » و « تَارَك » را در اشعار پر نغز خودشان
با هم بکار برده اند همچنانکه رودکی میفرماید :

هر سر ماه آسمان را تاج تَارَك میشود

چون بصورت شکل نعل مرکبش دارد هلال

یا آنکه فردوسی میفرماید :

بیاورد گلشهر ، دخترش را

نهاد از بر تَارَك ، افسرش را

و یا آنکه فردوسی در جایی دیگر میفرماید :

اگر تاج از آن تَارَكِ بی بها

شود دور ، یابد جهان زور ها

و یا آنکه همین شاعر بزرگوار در مورد تاجگذاری پادشاه داستانی ایران « داراب » میفرماید:

چو داراب بر تخت زرین نشست همای آمد و تاج زرین بدست

بیوسید و بر تَارَكِ او نهاد جهان را بدیهم او مژده داد

علاوه از اینکه واژه های تاج - تارک - دیهم ، در این اشعار بایکدیگر بکار برده

شده ، ضمناً از دو بیت اخیر فردوسی آشکار میگردد که تاجگذاری داراب پادشاه داستانی

ایران که مربوط به سلسله کیانیان میباشد ، بدست مادرش انجام یافته است و خلاصه حکایت

این پادشاه افسانه ای اینست که :

بهمن پادشاه داستانی ایران با اینکه فرزندی بنام «ساسان» داشت ولی پیش از

مرگش وصیت کرده بود که جانشین او کسی است که از همای زن او تولد شود ، چون

هنگام مرگ بهمن ، ملکه همای حامله بود ، بعد از سه ماه که از مرگ بهمن گذشت ، همای

پسری بدنیا آورد که نام او را داراب گذاشت و بعد جریانهائی ایجاد میشود که باعث گم

شدن این طفل خرد سال میگردد ، اما تصادفاً بازرگانی او را پیدا و داراب را بزرگ میکند

و از طرفی داراب پیوسته شجاعتها و دلاوریهای از خود نشان داده و مشهور عالم میگردد و

چون همای آوازه این شجاعتها را میشنود فرزند خویش را میشناسد و او را نزد خود میآورد

و سپس با دست خودش تاج پادشاهی را بر سر داراب میگذارد ، همچنانکه فردوسی میفرماید:

چو داراب بر تخت زرین نشست همای آمد و تاج زرین بدست

بیوسید و بر تَارَكِ او نهاد جهان را بدیهم او مژده داد

در باره تَارَكِ باز فردوسی میفرماید :

ز دینار شد تَارَشِ نا پدید ز گوهر کسی چهره او ندید

ز بر جد ییآورد و یاقوت و زر همی ریخت بر تَارَكِ شاه بر

مسعود سعد سلمان نیز میفرماید :

چتر او را فتح بر تَارَكِ نهاد

تیغ او را نصرت اندر برکشید

و یا آنکه نظامی میفرماید:

گوهر ز دهان فرو نشاندی

بر تَارَكِ تاج او نشاندی

خلاصه کنیم که « تاج » کلمه ایست فارسی و در زبان ارمنی هم واژه « تگ » بمعنی

« تاج » میباشد و تردیدی نیست که بعلمت قدمت زبان فارسی کلمه « تگ » یعنی تاج از

زبان فارسی بزبان ارمنی انتقال یافته است .

نکته جالب توجه دیگری که در باره واژه «تاج» میتوان یاد آورد آنستکه: «کزنفون» مورخ یونانی که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ پیش از میلاد زندگی میکرده است در کتاب معروف خودش که در باره کوروش بزرگ بنیان گذار شاهنشاهی ایران برشته تحریر در آورده، برای تاج کوروش واژه «تیار» را بکار برده است که تا حدودی نزدیک به کلمه «تاگ» میباشد و شاید هم در زبان هخامنشی و در حدود بیست و پنج قرن پیش به (تاج پادشاهی) «تیار» میگفتند و همین کلمه بعد ها در زبان یونانی و سایر زبانهای اروپائی داخل شده است، بطوریکه در حال حاضر بزبان انگلیسی به «تاج پاپ» Tiara میگویند، و بالاخره یک موضوع دیگر اینکه: در زبان فارسی واژه دیگری هم وجود دارد که شبیه به تیار بوده و بمعنی و بجای تاج نیز بکار برده شده و آنهم کلمه «شار» میباشد، و همین واژه «شار» از فارسی به زبان هندی انتقال پیدا کرده است بطوریکه امروزه به دستار هندی و یا شال هندی «شاره» میگویند و فردوسی هم در این باره میفرماید:

ز گفتار او ماند شکلی شگفت

ز سر شاره هندوی بر گرفت

و یا فتحعلی خان ملک الشعراء میگوید:

همان عفریت پتیاره به بر شرب و بسر شاره

برخ چون سنگ پا خاره بتن چون کوه ریم آهن

واژه شرب با فتح شین یعنی کتان نازک.

یک نکته دیگر که بنظر جالب میرسد آنستکه در زبان شیرین فارسی واژه «تاک» بمعنی درخت انگور میباشد و از نظر اینکه احتمالاً در دوران بسیار قدیم، نخستین بار رؤسای طوایف ایرانی قبل از اینکه برای خود تشکیلات پادشاهی بدهند با برگهای مو، کلاه یا تاجی برای خودشان درست میکردند، از اینرو شاید بعد ها بتدریج کلمه «تاگ» یا «تاج» هم از کلمه «تاک» بمعنی درخت انگور اشتقاق یافته باشد.

با این تفصیل میتوانیم اینطور نتیجه بگیریم که در زبان فارسی از روزگار گذشته تا کنون واژه تاج بصورتهای:

تاج - تارک - تاگ - تیار - تیارا - شار - شاره

نوشته شده است و ایکاش که کتابخانه های ایران در جریان حملات اسکندر و تازیها و با در حملات و تجاوزات دیگر آتش نمیکرفت و خاکستر نمیشد و ما میتوانستیم با دانائی کاملتری از ریشه های واژه های فارسی آگاهی پیدا بکنیم ولی با اینحال شگفت آور است که با وجود پیدایش آن حملات و آن حوادث شوم، باز امروزه بخوبی آثار ملیت ایران و بخصوص زبان فارسی میدرخشد و فروغ جانبخش و جاویدانی از آن ساطع میگردد.

بخش دوم:

تاج کیانی و تاج پادشاهان داستانی ایران

اصولاً «تاج کیانی» یک تاج بخصوصی نیست، درست است که در تاریخ قدیم و احیاناً در بسیاری از آثار ادبی ایران به کلمه «تاج کیانی» برخورد میکنیم، اما در حقیقت «تاج کیانی» عبارت است از تاج همه پادشاهان ایران اعم از قدیم و یا جدید و منحصر به تاج یک پادشاه و یا پادشاهان یک سلسله نیست.

البته در نظر اول خود کلمه «تاج کیانی» بما اینطور میفهماند که این تاج باید مخصوص پادشاهان سلسله «کیانیان» باشد «سلسله کیانیان دومین سلسله از پادشاهان تاریخ داستانی ایران است» در صورتیکه واژه «تاج کیانی» برای تاج پادشاهان سلسله پیش از کیانیان هم که سلسله پیشدادیان باشد در تاریخ اطلاق گردیده است که در همین بخش به یک مورد از آن برخورد خواهیم کرد.

اما برای اینکه خوانندگان به موضوع «تاج کیانی» و اهمیت آن در تاریخ ایران بیشتر آشنا بشوند، بهتر آنستکه ابتداء به تقسیم بندی سلسله های تاریخ ایران آشنا شده و یک اطلاعات کلی بدست آورند، چرا که با دانائی باین تقسیم بندی است که هرکسی بآسانی میتواند، هم از تاریخ کهن ایران یک اطلاعات کلی و بسیار مختصر بدست آورد و هم آنکه به تاریخچه تاج کیانی نیز پی ببرد.

ایرانیها پیش از اینکه وارد فلات قاره ایران بشوند و برای خودشان در این سرزمین خانه و کاشانه و سازمانی ایجاد بکنند، دارای تاریخ و دارای سنن و مذهب بوده اند و به احتمال قوی قبل از آنکه فلات ایران را برای مسکن خود انتخاب بنمایند، آنها صدها سال و بلکه در حدود چند هزار سال در آسیای وسطی یعنی (در قسمت شمال شرقی فلات ایران و در اراضی وسیع بین رودهای سیحون و جیحون و زمینهای غرب رود خانه بزرگ جیحون یا بعبارت دیگر (قسمتهای ترکستان و ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان فعلی شوروی) در این نواحی زندگی میکردند و در حقیقت تاریخ ایران از همان زمان آغاز میگردد نه از

موقعیکه ایرانیها وارد فلات ایران شده‌اند، و این قدمت هم به (۲۰۰۰ سال) می‌رسد. اگر چنانچه اندک دقتی به مضامین افسانه‌های ملی ایران بنمائیم، در اولین مرحله متوجه می‌شویم که بیشتر این افسانه‌ها مربوط به حدود شرق و شمال شرق فلات ایران می‌باشد یعنی همان مناطقی که فوقاً بدان اشاره شد.

بطور کلی از این ۲۰۰۰ سال تاریخ، تقریباً در حدود (۲۵۰۰) سال آن برای ما روشن می‌باشد، یعنی از ظهور نوروش بزرگ تا باسروز که عصر درخشان پهلوی است. گو اینکه بسیاری از جریانات و حوادث تاریخی همین دو هزار و پانصد سال هم هنوز کاملاً روشن نشده و بطور مثال می‌توانیم حوادث گنگ و تاریک دو قرن اول و دوم بعد از حمله تازیها را ذکر بنمائیم (که در تاریخ، این دو قرن معروف به دو قرن سکوت شده است)، اما با این وصف، از ظهور سلسله هخامنشی تا باسروز جریانات بطور کلی برای ما مکشوف و روشن می‌باشد و مدارک ما برای این بیست و پنج قرن، هم کتیبه‌ها و هم آثار صنعتی و ساختمانی و هم کتابهای تاریخی پر ارزشی است که موجود بوده و قابل استفاده می‌باشند، علاوه بر این هرگاه مدت (۱۵۰) سال سلطنت مادها را که پایتخت آنها شهر هگمتانه (همدان) بوده است و پیش از هخامنشیها حکومت ایران را در دست داشتند، بدلت مذکور اضافه نمائیم، در این صورت بدلت مکشوف تاریخ ایران به ۲۶۵۰ سال می‌رسد. و اما نسبت به پیش از آن، یعنی نسبت به (۳۳۵۰) سال دیگر تاریخ ایران ازجهت اینکه مدارک تاریخی ایران بعد از حملات اسکندر و تازیها از بین رفته است، از این جهت ما نمیتوانیم یک تاریخ دقیق و روشنی برای این مدت پیدا نمائیم، و تنها باید جریانات (۳۳۵۰) سال پیش از هخامنشی و مادها را از روی داستانهای ملی و افسانه‌های حماسه‌ای روشن ساخت، بعضی از این داستانها را میتوان از روی کتاب اوستا (که در زبان بلاش اول اشکانی قسمتهای مختلف آن جمع آوری و سپس در زبان ساسانیها متن کامل آن گردآوری و تهیه شده) بدست آورد.

بعضی دیگر از داستانهای تاریخی ایران را میتوان از روی کتب پهلوی و ساسانی از روی شاهنامه فردوسی بنحو برجسته‌ای اقتباس نمود و علاوه بر این مدارک کتابهایی مانند:

گرشاسب نامه - شهریار نامه - برزو نامه - همایون - بهمن نامه - کوروش نامه - شاهنشاه نامه و غیره که همه آنها در دوران بعد از اسلام نوشته شده‌اند، شامل بعضی از داستانهای ملی ما نیز می‌باشند.

ضمناً باید توجه داشت که تمام داستانهای ملی، همیشه باشاخ و برگها و افسانه‌هایی توأم هستند، یعنی در داستانهای ملی، وقایعی معجزه آسا و غیر عادی و قصه مانند مشاهده میشود و بهمین علت جریانات و حوادثی که بعنوان حوادث تاریخی از این داستانها اقتباس

گردد ، آنها نیز تشکیل یک تاریخ داستانی را میدهند و بهمین دلیل هم تاریخ . ۳۳۵
سال پیش از عصر ماد ها را که منشأ آن داستانهای ملی ایران میباشد بنام تاریخ داستانی
نام گذاری شده است .

از طرفی نباید تصور شود که در قسمت تاریخ داستانی ما ، همه چیز و همه
مطالب و همه حوادث و همه اشخاص و همه محلها و امکنه ای که در این داستانها ذکر
گردیده افسانه میباشد ، ابدأ ، بلکه در قالب آن داستانها ، حقایق بزرگ نهفته شده که
با توجه و دقت کامل میتوانیم از روی همین داستانها که ظاهراً همه آنها قصه و افسانه
هستند به بسیاری از نکات جالب و نا شناخته تاریخ کهن ایران پی ببریم ، زیرا داستانهای
ملی هر قومی بمانند سنتهای پر ارج آن قوم محسوب میشوند و شکی نیست که سنتها نیز یکی
از عوامل مهم نگاهداری ملیت و پیوستگی افراد و اتحاد یک قوم به یکدیگر و جاویدان
ماندن آنها است .

هر داستانی اصولاً دارای سه عامل ایجاد کننده میباشد :

- ۱ - توسط یک شخص یا اشخاصی بوجود آمده است .
- ۲ - در یک مکان یا مکانهایی آن داستان یا داستانها جامه عمل بخود پوشیده
است .

۳ - در یک عصر و زمانی آن داستانها در جریان بوده است .

و اگر چنانچه در نتیجه دهان بدهان گشتن ، شاخ و برگهایی به اصل واقعیت آن داستانها
اضافه شده و در نتیجه بشکل افسانه و قصه در آمده اند ، این دیگر مربوط به اصل داستان
(حقیقتی که در نهاد آن وجود دارد) نخواهد بود ، بلکه مربوط به مرور زمان و مربوط
به حوادث روزگار است که آنها را بدان صورت در آورده است .

مثلاً : در تاریخ داستانی ما ملاحظه میشود که جمشید (۶۵۰) سال عمر کرده
است و یا آنکه فریدون (۵۰۰) سال سلطنت کرده و ضحاک تازی (۱۰۰۰) سال یکروز کم
پادشاهی کرده است ، در صورتیکه بسیار روشن و واضح است که عمر طبیعی یک انسان
معمولی در حدود ۷۰ تا ۸۰ و بندرت تا ۱۲۰ یا ۱۳۰ سال میرسد ، پس باید بحقیقتی که
در قالب داستان نهفته شده و ظاهراً نا پیدا بنظر میرسد توجه کرد و آن حقیقت در این موارد
اینست که مقصود از ۶۵۰ سال عمر جمشید یا ۵۰۰ سال سلطنت فریدون و یا ۱۰۰۰ سال
یکروز کم پادشاهی ضحاک تازی آنستکه طول مدت سلطنت پادشاهان سلسله هائیکه
سرسلسله آنها جمشید یا فریدون و یا ضحاک تازی بوده اند بترتیب : ۶۵۰ - ۵۰۰ - ۱۰۰۰
سال میباشد نه آنکه هر کدامشان پتنهایی بان اندازه عمر کرده باشند .

خلاصه ، تاریخ داستانی ما مطابق روایات و افسانه ها و همچنین شاهنامه فردوسی
که بزرگترین و عالیترین و مهمترین کتاب حماسه ای و پهلوانی و تاریخی دنیا بشمار میرود

به دو دوره مهم تقسیم شده است :

۱ - دوره پیشدادیان

۲ - دوره کیانیان

در دوره پیشدادیان نه پادشاه جمعاً به مدت ۲۳۶۱ سال ، در ایران زمین بر طبق روایات و افسانه‌های ملی سلطنت کرده اند و اساسی آنها عبارت است از :

- ۱ - هوشنگ با ۴۰ سال سلطنت
- ۲ - تهمورث با ۳۰ سال سلطنت
- ۳ - جمشید با ۶۵۰ سال سلطنت
- ۴ - ضحاک با ۱۰۰۰ سال یکروز کم سلطنت
- ۵ - فریدون با ۵۰۰ سال سلطنت
- ۶ - منوچهر با ۱۲۰ سال سلطنت
- ۷ - نوذر با ۷ سال سلطنت
- ۸ - زاب با ۵ سال سلطنت
- ۹ - گرشاسب با ۹ سال سلطنت

و ایضاً در دوره کیانیان نه پادشاه جمعاً به مدت ۷۱۸ سال بر طبق افسانه های ملی در ایران سلطنت داشته اند و اساسی آنها به ترتیب پادشاهی بقرار زیر است :

- ۱ - کیقباد با ۱۰۰ سال سلطنت
- ۲ - کیکاوس با ۱۵۰ سال سلطنت
- ۳ - کیخسرو با ۶۰ سال سلطنت
- ۴ - لهراسب با ۱۲۰ سال سلطنت
- ۵ - گشتاسب با ۱۲۰ سال سلطنت
- ۶ - بهمن با ۱۱۰ سال سلطنت
- ۷ - همای با ۳۲ سال سلطنت
- ۸ - داراب با ۱۲ سال سلطنت
- ۹ - دارا با ۱۴ سال سلطنت

در تاریخ داستانی ، بعد از دوره کیانیان دوره اسکندر شروع میشود و با این ترتیب ملاحظه میگردد که قبل از دوره کیانیان هم یک دوره تاریخ مفصلی بنام دوره پیشدادی ما دارا بوده ایم ، اما ظاهر امر اینطور حکایت میکند که « تاج کیانی » مخصوص پادشاهان کیانی است که بعد از پیشدادیان روی کار آمده اند ، ولی وقتی خوب دقت کنیم که واژه « کیان » از دو قسمت (کی) و (آن) ترکیب یافته و کلمه دوحرفی (کی) هم در زبان فارسی بمعنی پادشاه میباشد ، آنگاه بر ما آشکار میگردد که (کیان



شهره
تصویری از
چهره و تاج
همای
بخشن پادشاه و استانی
مادر و ارباب از سلیمان
آتش برکت غیر



شهره
تصویری از: چهره و تاج
کیقباد
نخستین پادشاه و استانی - از سلیمان
آتش برکت غیر

ش^۷

تصویر ذهنی از

چهره و تاج

«جمشید»

سومین پادشاه داستانی از

سلسله پشیدان

اقبتر از کتب قدیم



ش^۸

تصویر ذهنی از

چهره و تاج

«کیمورث»

دومین پادشاه داستانی

از سلسله پشیدان

اقبتر از کتب قدیم



ش ۱

تصویری از

چهره و تاج

«شمن»

شمن پادشاه و استانی

از سید کیانیان

هست برادر کتب قلم



ش ۱۰

تصویری از:

چهره و تاج

«کتاب»

شمن پادشاه و استانی از

سید کیانیان

هست برادر کتب قلم





شرا ۱۱ تصویر دهنی از
چهره و تاج
و ارباب
هشتمین پادشاه داستانی از سلسله کیانیان
هتبار از کتاب قدیر

شرا ۱۲ تصویر دهنی از
چهره و تاج
کتیخسرو
نهمین پادشاه داستانی از سلسله کیانیان
هتبار از کتاب قدیر



یعنی پادشاهان) و «تاج کیانی» هم یعنی «تاج پادشاهی»، هم تاج پادشاهان دوره کیانیان و هم تاج پادشاهان مربوط به دوره پیشدادیان.

در تأیید و اثبات این نظریه یادآور میشویم که بر طبق فهرست نام پادشاهان پیشدادی، فریدون پنجمین پادشاه پیشدادی میباشد و ۴۴۳ سال پیش از کیانیان سلطنت میکرد و با اینحال فردوسی تاج این پادشاه پیشدادی را هم در اشعار خود بنام «تاج کیانی» ذکر کرده است بدینطریق:

فریدون چو شد در جهان کامکار	ندانست جز خویشتن شهریار
برسم کیان تاج و تخت مهی	یا راست با کاخ شاهنشهی
بروز خجسته سر مهر ماه	بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

بد نیست که پیش از بیان و توصیف تاج هر یک از پادشاهان داستانی، خلاصه ای از جریان روی کار آمدن این پادشاه پیشدادی را برای تنوع موضوع و تکمیل مطلب در این بخش بگنجانیم و این حکایت از اینقرار بوده است که:

وقتی در حدود ۳۶۰۰ سال پیش ظلم و جور ضحاک تازی بعد اعلی خود رسید و هر روز جوانهای ایرانی را میکشت و مغز آنان را برای غذای مارهایی که بر روی شانه هایش روئیده بودند، اختصاص میداد، نوبت به کشتن فرزندان کاوه آهنگر رسید و تمام فرزندان این مرد زحمتکش بدست عمال ضحاک به قتل رسیدند به استثنای کوچکترین آنها، ولی هنگامیکه نوبت به فرزند آخری رسید، پدر یعنی کاوه آهنگر تحمل و بردباری را از دست داد و دفعه پیش بند چرمی خود را بر سر نیزه ای کرد و مردم را به شورش تحریک نمود و هادی و قائد این شورش ملی گردید و لشکریان ضحاک تازی را مغلوب کرد و چون پادشاهی برای ایران زمین لازم بود، از این جهت فریدون را که از اعقاب جمشید بود پیدا کردند و او را بر تخت سلطنت نشاندند و بعد هم فریدون کاوه را بسر داری آرتش ایران تعیین کرد و او هم ضحاک را تا شهر بابل تعقیب نمود و او را در آنجا دستگیر و زنجیر کرده بایران آورد و در کوه دماوند حبس نمود و عاقبت ضحاک در بالای آن کوه فوت مینماید.

در قالب این داستان معروف و مشهور ملی ایران، یک موضوع بسیار مهم جای گرفته است و آن اینست که ایرانی هیچگاه تابع بیگانه نمیگردد، زیرا ضحاک و بعبارت دیگر سلسله پادشاهانی که او سرسلسله آنها بوده است و مدت هزار سال در غرب ایران سلطنت کرده اند، سلسله بیگانه و غیر ایرانی بودند و بهمین دلیل مردم این مرز و بوم بر علیه آنها قیام کردند و پیروز گردیدند.

از طرف دیگر هرگاه به تاریخ و فواید این داستان توجه کنیم ملاحظه میشود که در واقع این حادثه همزمان با حکومت آشوریها در شمال عراق عرب فعلی و یا حکومت

بابلها واقع در جنوب عراق عرب فعلی بوده است و بر طبق کتیبه‌هایی که بجای مانده است هردو این دولتها بی‌اندازه جبار و ستمگر بوده‌اند و عاقبت هم، آشوریهای خشن و ستمگر بدست مادها، و بابلها بدست کوروش بزرگ منقرض و مضمحل گردیدند.

ضمناً در این داستان جالب قید گردیده است که عاقبت ضحاک را در شهر بابل دستگیر کردند و این مطلب میرساند که شاید منظور از این داستان موضوع مغلوب کردن حکومت بابلها بدست ایرانیهای یعنی بدست کوروش بزرگ بوده است.

باید یاد آور شویم که درباره جریان تاجگذاری « فریدون » پادشاه پیشدادی و همچنین « کیخسرو » پادشاه کیانی، (بر طبق اشعار شاهنامه) در بخش مربوطه به فردوسی، از آن بحث نموده ایم.

نکته جالب دیگر آنکه همان پیش‌بند چرمی کاوه که در ابتدای شورش بر علیه ضحاک یگانه بر سر نیزه آویزان شده بود، بعنوان پرچم ملی ایران انتخاب گردید و در زمان ساسانیها این پرچم رسمی و متداول گردید و جواهرات بسیار نفیسی هم بتدریج بر روی آن نصب کرده بودند.

باری بالاخره باید این مطلب را هم اضافه کرد که از تصویر پادشاهان داستانی امروز نمونه ای در دست ما نیست و همانطوریکه تاریخ داستانی را، از روی داستانها و افسانه های ملی بسیار قدیمی اقتباس کرده و برشته تحریر درآورده اند، همانطور تصویر پادشاهان دوره پیشدادی و کیان را هم با تصور و تخیل در کتابها کشیده‌اند و این تصاویر که از صدها سال پیش یا با قلم کشیده شده، و یا از موقع پیدایش چاپ در بسیاری از کتابهای قدیمی بچاپ رسیده است، نمودار هم آهنگی تصویر با مضمون فصول تاریخ داستانی ایران میباشد و از لحاظ تکمیل این بخش قدیمترین تصاویر چاپی این پادشاهان را که از کتاب « نامه خسروان » چاپ ۱۲۸۵ هجری قمری (چاپ صد و یکسال پیش) اقتباس شده به پیوست صفحات این کتاب نموده‌ایم و این تاجهای تصویری با تاجهای پادشاهان دوره ساسانی تا حدودی شبیه هستند. (از شکل شماره ۱ الی شکل شماره ۱۹).

در خاتمه این بخش باید چند کلمه ای هم در باره (تاج کیانی) ساخته شده زمان فتحعلی شاه قاجار نیز بنویسیم، این تاج که در (بخش مربوط به تاجگذاری دوران قاجاریه) تصویر آن مشاهده میگردد بنام تاج کیانی در زمان فتحعلیشاه ساخته شده که ابداً شباهتی به تاجهای داستانی هم ندارد و فقط از لحاظ قیمت دارای اهمیت است و فعلاً جزء جواهرات سلطنتی ایران در خزانه بانک ملی ایران قرار دارد.



شماره ۱۳ تصویر و منی از
چهره و تاج
لر اسب - چهارمین پادشاه و دستاویز کیانیان
آفتاب: اکتب تدیر

ش^{۱۱} تصویر دهنی از
چهره و تاج
«ایرج»
پرنسپ و پادشاه دستیاران
که دست بردارنده شده
قبر از کتب دیگر



ش^{۱۵} تصویر دهنی از
چهره و تاج
«گرشاسب»
نخستین پادشاه از پند پشداویان
منتهی از کتب دیگر





شتر ۱۶
تصویر دهنی از
چهره و تاج
«صحتاک»
چهارمین پادشاه داستانی
از سلسله پشیدادیان



شتر ۱۷
تصویر دهنی از
چهره و تاج
«منوچهر»
ششمین پادشاه از سلسله پشیدادیان
آفتاب از کتب قدیم

ش ۱۸
تصویر زنبی
چهره و تاج
نور
مفتین پادشاه دستان
از سید پید اریان



ش ۱۹
تصویر زنبی از
چهره و تاج
هوشنگ
مختین پادشاه دستان
از سید پید اریان
مستبهر اکبر

همانطوریکه قبلاً نیز یاد آور شدیم، تصاویر پادشاهان داستانی « از ش ۱ تا ش ۱۹ » تماماً تصویری است ذهنی و از روی تخیل و هم چنین تطبیق با مشخصات هر يك که در متن داستانها ذکر گردیده است، از قدیم الایام توسط علاقمندان و هنرمندان کشیده شده است، و حقاً باید تصدیق بنمائیم که شکل صورت و تاج و لباس را طوری ترسیم نموده اند که تا حدود قابل ملاحظه ای با حقیقت تاریخ هم آهنگی دارد.

بطور مثال چهره ضحاک (ش ۱۶) را طوری کشیده اند که نماینده و نمودار يك مرد ظالم و ستمگر و غیر ایرانی میباشد « و همانطوریکه میدانیم بر طبق مضامین تاریخ داستانی، ضحاک پادشاهی بوده است تازی نژاد و در غرب ایران سلطنت داشته و در نتیجه ظلم و جور او بوده است که عاقبت، مردم ایران زمین تحت رهبری و پیشوایی کاوه آهنگر قیام نموده و او را از بین برده اند »، و هم چنین چهره سایر پادشاهان ایرانرا هر يك به تناسب خود و با تاجهائی ساده و شکیل ترسیم نموده اند، و بنحویکه در فصل مربوط به « تاج و تاجگذاری در زمان سلسانیها » ملاحظه خواهد شد، تاجهای تصاویر داستانی شباهتی نزدیک با بعضی از تاجهای شاهان سلسانی دارند.

ضمناً باید اضافه نمائیم که از پادشاهان داستانی « پیشدادی و کیانی » جمعاً ۲۱ تصویر تهیه شده است که دوتای دیگر که تصویر « فریدون و دارا » است، آنها را در بخش مربوط به « فردوسی » در قسمت بعد از اسلام بچاپ رسانیده ایم ش ۷۷ تا ش ۷۸.

نخستین سوم

تاج و تاجگذاری در دوران هخامنشی

دوره ۴۳۰۰ ساله شهریاران هخامنشی در تاریخ ایران ، از دوران با عظمت و با شکوه و در عین حال پر افتخار بشمار میرود.

برای اینکه ما بتوانیم بشکل تاج و مراسم تاجگذاری این دوران با شکوه آشنائی پیدا کنیم ، بدون تردید باید از چگونگی پیدایش دودمان و اصل و نسب آنها آگاهی مختصری پیدا بنمائیم ، چون خواه نا خواه ، طریقه پیدایش و روی کار آمدن آنها و هم چنین سنن و آداب و حتی مذهب و اصل و نسب آنها تأثیر در اجرای مراسم تاجگذاری و همچنین تأثیر در شکل تاج و ساختن آن داشته است.

هخامنشی ها که از دودمان پارسها میباشند و خود پارسها هم یکی از چند طائفه مهم ایرانی آریائی بشمار میروند ، در حدود یکهزار سال پیش از میلاد بدنبال طائفه بزرگ ماد (یک دسته دیگر از ایرانیهای آریائی) ، وارد سر زمین ایران شدند و ابتداء در ناحیه جنوب و جنوب غربی دریاچه رضائیه فعلی سکونت اختیار کردند ، این ناحیه که خانه اولیه پارسها در ایران بوده است ، در تاریخ قدیم بنام « پارسوا » که مشتق از خود کلمه پارس میباشد مشهور شده است .

لیکن در ملت اقامت پارسها در قسمت جنوب و جنوب غربی دریاچه رضائیه فعلی ، از طرف اقوام مختلف مجاور برای آنها ناراحتیهائی ایجاد شد که آنان را وادار به ترک این محل و ادامه مهاجرت بطرف غرب و جنوب غرب ایران کرد ، تا آنکه در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد به منطقه کوهستانی واقع در شرق و شمال شرق خوزستان رسیدند و آنجا را که خانه دوم قوم پارس در فلات ایران محسوب میگردد ، بنام (پارسوماش) که باز هم مشتق از همان واژه پارس نام خود آنها است نامگذاری کردند و کشور « انشان » هم که در کتیبه های هخامنشی به دفعات ذکری از آن شده است مربوط به همین ناحیه پارسوماش یا ناحیه شمال این قسمت میباشد.

پارسیها در حدود سال ۷۲۰ پیش از میلاد یعنی در همان ایامی که در ناحیه انشان و پارسوماش ساکن بودند، برای نخستین بار شخصی بنام «هخامنش» را از میان خود برای پادشاهی انتخاب کردند و پادشاهان بعدی قوم پارس هم، همه آنها جد اعلای خودشان را همین هخامنش معرفی کرده‌اند و نام سلسله هخامنشی هم از همین پادشاه اولیه آنها «هخامنش» گرفته شده است.

هنگامیکه پارسیها از حدود شمال شرق شوش فعلی بطرف محل اقامت دائمی خودشان یعنی استان فعلی پارس حرکت کردند، در آلمان در حدود لرستان و پشتکوه و شمال خوزستان کنونی دولتی بزرگ بنام «عیلام» وجود داشت که با یک دولت نیرومند دیگر در شمال عراق عرب فعلی یعنی دولت آشور در گرو دار جنگ و نزاع بود و عیلامیها روزهای آخر انقراض خودشان را سپری میکردند و بهمین دلیل بمهاجرت مهمی که از طرف پارسیها در جنوب غربی و جنوب ایران ادامه مییافت توجه و اعتنائی نداشتند و خلاصه پارسیها توانستند بدون مانع و بتدریج در ناحیه «پارسا» یعنی استان فعلی فارس مسکن اختیار کرده و یک حکومت مستقلی برای خود ایجاد نمایند.

لیکن این استقلال داخلی پارسیها در حوزه های (فارس و انشان و پارسوماش) با روی کار آمدن مادها یک دسته دیگر ایرانیها که پایتختشان شهر همدان بود مورد تهدید قرار گرفت و پارسیها ناچار تا ظهور کوروش بزرگ تقریباً تابع مادیها و ضمناً به آداب و سنن مادیها آشنا شده و خو گرفتند و حتی در لباس پوشیدن نیز از مادیها تقلید میکردند و تصاویری که در تخت جمشید از دوران با عظمت هخامنشی باقی مانده، لباس مادی بر تن بعضی از آن نقوش دیده میشود و از این جهت حدس زده میشود که حتی شکل تاج را هم پادشاهان اولیه آنها از برادران هم میهن خود مادها تقلید کرده باشند.

گرچه ما امروز تصاویری از آثار مادی بجز یکی دوتا در دست نداریم که مشخص بنماید که بطور کامل، شکل تاج پادشاهان چگونه بوده است ولی از جهت قرابت پارسیها بامادیها و از اینکه این دو قوم ایرانی، مانند دو برادر واقعی بودند، در اینصورت ابراز این عقیده چندان اشکالی نخواهد داشت که بگوئیم در بار پارسیها از دربار مادیها در قسمت لباس و تاج تقلید نموده است.

باری مادیها که از سال ۷۰۱ پیش از میلاد توانستند دولتی تأسیس کردند و همدان را پایتخت خود قرار بدهند، کم کم باندازه ای نیرومند شدند که بالاخره در سال ۶۰۵ پیش از میلاد دولت بزرگ و جبار آشور را منقرض کردند و شهر معروف «نینوا» پایتخت آنها را متصرف شدند و این حادثه بزرگ که تأثیر بسیار عمیق در تاریخ جهان داشته است، توسط (هُوَخْ شُتَر) پادشاه بزرگ ماد انجام گرفت و شاید هم داستان شورش کاوه آهنگر و پادشاهی فریدون و شکست ضحاک تازی مربوط به انقراض همین دولت

آشور بدست (هُوخْ شَر) باشد و شاید هم همانطوری که در فصل پیش مذکور افتاد این
 داستان ملی و هیجان انگیز مربوط به انقراض دولت عظیم بابل توسط کوروش بزرگ باشد.
 خلاصه: دولت ماد مدت ۱۵۰ سال با قدرت در ایران حکومت کرد و اولین سلسله
 پادشاهی ایرانی را در این سرزمین، مادها تشکیل دادند و عاقبت هم این دولت ایرانی
 آریائی توسط کوروش بزرگ منقرض گردید و پارسها بایک شکوه بیشتری جانشین آنها شدند.
 کوروش که خود چند سالی از عمرش را در دربار مادها در همدان سپری کرده
 بود ونوه دختر (آستیاک) آخرین پادشاه ماد هم بود، در زمان حیات پدرش کمبوجیه
 دوم به وطن اصلی خودش «پارس» آمد و چون ذاتاً مردی آزاد منش و استقلال طلب
 بود، از این جهت بندگی و تابعیت از مادیها او را بسیار رنج میداد، بطوریکه بعد از
 مراجعت از ماد مشغول تهیه قوا برای بدست آوردن آزادی و استقلال کشور پارس گردید.
 کوروش بزرگ با صفات اخلاقی پسندیده ای که داشت توانست بسیاری از قبایل
 و دولتهای بزرگ آنروز حتی دولت بابل را با خود بر علیه مادیها موافق کند و بالاخره
 نیز در نزدیکی پرسپولیس پادشاه ماد از کوروش شکست سختی خورد و در نتیجه دولت
 و سلسله ماد پس از ۱۵۰ سال بدست کوروش منقرض گردید و کوروش هم نسبت به
 پادشاه شکست خورده ماد نهایت مهربانی و رأفت را بجای آورد و بعلاوه بواسطه قرابت
 پارسها با مادیها به آنها یعنی به مأموران دولتی مادی اجازه داد که در بسیاری از
 پستهای دولتی باقی بمانند و همدان مرکز و پایتخت مادیها را هم برای پایتختی خودش
 موقتاً انتخاب کرد و در جلب قلوب مادیها بدرجه ای کوشش کرد که حتی بسبک آنها
 لباس پوشید، و برای روشن شدن ذهن خوانندگان این سطور را اضافه میکنیم که یکنوع
 از لباس مادیها عبارت بوده است از قبائی بلند و ساده که در حاشیه لباس پادشاهی گل های
 چهار پر و یا هشت پر زیبایی نقش شده بود (شبیه به لباس عیلامی) و در نقش برجسته
 انسان بالدار (پاسارگاد) پایتخت اصلی کوروش بزرگ وجود دارد این نوع لباس
 بخوبی نمودار میگردد و همین نقش انسان بالدار پاسارگاد است که بعقیده عده ای از جمله
 نویسنده این سطور، تصویر واقعی خود کوروش بزرگ میباشد (باستثنای تاجی که بر سر
 دارد)، (راجع باین نقش و تاج آن، در همین بخش جداگانه بحث خواهد شد).
 تا اینجا یک نکته بر ما بخوبی معلوم گردید که: با تصرف ماد بسیاری از
 آداب مادی ها در پارسها رسوخ کرده است و با تصرف همدان پایتخت مادها بدست
 کوروش نه تنها استان پارس نجات پیدا کرد، بلکه تمام خاکی و آذربایجان و استان
 اصفهان کنونی و تمام خاک عیلام قدیم یعنی حدود لرستان و پشتکوه و خوزستان فعلی هم
 ضمیمه متصرفات کوروش گردید.
 حال برای اینکه بتوانیم بحریان تاجگذاری کوروش خود را نزدیک بمائیم و از

وضع کامل آرایش آن تاجگذاری تاریخی آگاهی پیدا کنیم ، بایستی چند جمله ای هم از اوضاع متصرفات بعدی کوروش نیز در اینجا آورده شود ، چون فتوحات بزرگ کوروش بعد از پیروزی بر ماد ها تأثیر کامل بر روی مراسم بی سابقه تاجگذاری کوروش داشته است و مخفی نماند که منظور ما در این کتاب تشریح بعضی از تاجگذاریهای تاریخی بطور تفصیل نیز میباشد ، چون کوروش علاوه بر داشتن مقام پادشاهی ایران ، بنیان گذار شاهنشاهی ایران هم بوده است و برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران هم در چند سال دیگر برای بزرگداشت کوروش، بنیان گزار این شاهنشاهی میباشد.

بغیر از دولت ماد که منقرض گردید ، در آنزمان دو دولت نیرومند دیگر هم در دنیا وجود داشتند ، یکی دولت لیدی واقع در ترکیه فعلی و دیگر دولت بزرگ بابل واقع در جنوب عراق عرب کنونی ، که متصرفات این دولت اخیر تا حدود سوریه فعلی و فنیقیه و سر زمین های فلسطین و لبنان وسعت یافته و بخصوص در آن ایام داستان تصرف فلسطین بدست بابلیها و اسارت یهودیها و خراب کردن معابد عظیم یهودیها، ورد زبان مردم دنیای قدیم گردیده بود .

کوروش با دانائی و توانائی بالاخره در سال ۵۴۶ پیش از میلاد « سارد » پایتخت لیدی را هم متصرف شد و با پادشاه سارد مانند پادشاه ماد نهایت خوش رفتاری کرد و در امور مذهبی نیز مردم لیدی را آزاد گذاشت و همچنین در سال ۵۳۸ پیش از میلاد شهر بزرگ بابل، با تمام ابهت و عظمت و شهرتش بوسیله کوروش تسخیر شد و این فتح باعث خوشحالی همه مردم دنیای قدیم حتی سکنه خود بابل گردید .

فتح بابل، یک دوره جدیدی در دنیای قدیم بوجود آورد ، دنیائی که برای نخستین بار بمعنی آزادی پی میبرد و برای نخستین بار عدالت و انصاف را که تا آنروز مفهومی نداشت بخود می بیند ، و بوسیله کوروش ، بندگان و بردگان جهان آزاد میگردند . فتح بابل اثرات نیکو و عمیقی در تاریخ بشریت بجای گذارده است ، زیرا کوروش حقیقتاً و عملاً به دوران ظلم و ستم بی حساسی که رواج داشت خاتمه داد ، همه یهودیان را که بابلیها آنان را از فلسطین باسارت آورده بودند آزاد کرد ، پولهای فراوان در اختیار آنان گذاشت تا به فلسطین برگردند و معابد خراب شده خود را از نو بنا کنند ، نه تنها به یهودیان این چنین آزادی را اعطا کرد، بلکه به همه کسانی که باسارت به بابل آمده بودند و بابل بودند به کشور های خودشان مراجعت کنند ، هزینه سفر کافی پرداخت نمود و ضمناً خود اهالی بابل را هم آزاد گذاشت که مانند گذشته به پرستش خدایان خود ادامه دهند و خلاصه کوروش پس از پیروزی در بابل، با رفتارهای انسانی خود بصورت یک بشر خارق العاده نمونه ای، در نظر مردم دنیای آنروز جلوه گر شد ، بنحویکه همه مردم دنیا از هر ملت و هر کشوری که بودند او را آقا و پدر خود خطاب میکردند و حتی یهودیها او را در شمار پیامبری بزرگ دانسته و میدانند .

مراسم تاجگذاری کوروش در شهر بابل

سال ۵۳۸ پیش از میلاد شهر افسانه ای بابل ، شهری ده شگفتیهای درون آن دنیای قدیم را بطرف خود کشیده بود، شهری که ابهت و عظمت معابد آن با تمام خدایانش ملیت‌های حوزه بزرگ شبه جزیره عربستان را وادار به تسلیم کرده بود ، آری این چنین شهری در سال ۵۳۸ پیش از میلاد ، شاهد یک تحول بزرگ و یک مراسم با شکوه تاجگذاری برای کوروش بزرگ پارسی از تیره هخامنشی و ایرانی آریائی نژاد بود.

از لابلای سطور صفحات تاریخ اینطور بر میآید که بعد از پیروزی کوروش در بابل ، در سارد ، در همدان ، همه بزرگان بابل و سایر شهرهای بزرگ دنیای آنروز با طیب خاطر از کوروش خواستار نیگرددند که مراسم تاجگذاری خودش را در شهر بابل بعمل آورد، کوروش نیز با وجود علاقه وافریکه به پارس و پاسارگاد پایتخت اصلی خود در استان پارس داشت و قبلاً نیز تصمیم گرفته بود که در این شهر تاجگذاری بنماید ، با اینحال تقاضای مردم بابل را اجابت کرد و بدینطریق در سال ۵۳۸ پیش از میلاد بزرگترین تاجگذاری تاریخ در شهر بابل برای کوروش انجام گرفت.

در این مراسم که به تفصیل در زیر تشریح گردیده از جهت اینکه کوروش مایل بود که لطمه‌ای به احساسات بابلیها وارد نگردد، از اینرو مراسم تاجگذاری خودش را که دوستان پارسی وهم میهن او برایش ترتیب داده بودند ، با مراسم بابلیها توأم کرد و از مقر خود با تشریفات با شکوه عازم معبد بزرگ بابل شد و در آنجا بادست دوستان پارسی خود، تاج شاهنشاهی ایران را بر سر گذاشت و برای اینکه به اقوام مغلوب مانند مادها نیز بفهماند که آداب و مراسم آنها نیز محترم و با بر جاست ، در تشریفات تاجگذاری خود بویژه در قسمت لباسهای افسران و سربازان از آن اقوام پیروی کرد و دستوراتی در این باره برای روز تاجگذاری به سردارانش صادر نمود.

پیش از آنکه مراسم تاجگذاری کوروش را که در زیر درج خواهد شد بنظر خوانندگان این سطور برسانیم ، لازم است یاد آور شویم که این مراسم از کتاب مورخ بزرگ یونانی « کزنفون » اقتباس شده است. ضمناً اضافه مینمائیم که « کزنفون » مورخ و ستیاح معروفی بوده که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ پیش از میلاد زندگی میکرده است و از شاگردان سقراط حکیم میباشد ، این مورخ تألیفات بسیار ارزنده در باره تاریخ قدیم ایران دارد و خود او نیز در زمان اردشیر دوم هخامنشی شاهد و ناظر جنگ این پادشاه با کوروش کوچک بوده است و ضمناً کتابی عالی و نفیس در باره کوروش بزرگ بنام (سیروهدی یا تربیت

کوروش (به رشته تحریر در آورده که این کتاب در دنیا در نوع خود واقعا بی نظیر است ،
گزنفون مینویسد :

کوروش دوستان خود را خواست و بانان گفت میخواهم بنا بخواهیم مردم
در بابل تاجگذاری کنم و برسم بایلیها و همچنین برسم لبان فرانسهای بنمایم . من
دارم اینکار باطمینان و تجملات فوق العاده انجام گیرد و برای انجام مراسم تاجگذاری
و تهیه مقدمات آن « فرولاس » پارسی را که صاحب ذوق و سلیقه خاصی است مأمور
کرده ام ، و مطابق ترتیبی که « فرولاس » بشما خواهد گفت باید همه صف بپندید و مزین
بشوید و سپس بهمه سرداران لباسهای مادی و غیر مادی از همه رنگ ، ارطوانی ، سیاه ،
سرخ ، و پررنگ اعطا کرد .

« در اینجا باید توضیح داده شود که مطابق گفته های « گزنفون » و همچنین
« استرابون » جغرافیادان معروف (از ۴۰۰ پیش از میلاد تا چهل بعد از میلاد زندگی
میکرده است) ، کوروش با لباس مادی خود را آراسته میکرد ، زیرا لباسهای مادی بسیار
ساده و کم زینت بود ، هروُدت هم که پدر تاریخ معروف شده است (از ۴۸۴ تا ۴۲۵
پیش از میلاد زندگی میکرده است) ، معتقد بود که پارسیها از مادیها شکل لباس را
اقتباس کرده اند . »

« مطابق پیکرهای برنزی مربوط به رؤسای ماد که در لرستان کشف گردیده و در
موزه ایران باستان موجود میباشد ، لباس آنها عموماً تشکیل شده بود از کت تنگ که بشکل
قبا تا مچ پا امتداد پیدا میکرد و ضمناً یک نوع جالب لباس مادی هم بوده است که احتمالاً
اختصاص به پادشاهان ماد داشته است و با نوارهای مضاعف متعددی قبای پادشاه آراسته
میگردید ، و از این نوارها بطرف شانه ها امتداد پیدا میکرد و بعد بطرف کمر پائین میآمد ،
و بعد دور تا دور لبه ها و حاشیه دوزیها را احاطه میکرد ، و در قسمت آرایش موهای سر
آنها را تا پشت گردن میبافتند و معمولاً موها را فر میزدند و گاهی هم با یک روبان در
روی پیشانی موها جمع و بسته میشد و بوسیله یک تاج مرصع بالای سر نگهداشته شده بود
و این تاج نیز کلاهی کوتاه و ساده و گاهی مضرّس و دندانه دار بوده است . »

البته بعد از سقوط شهر نینوا در سال ۶۱۲ قبل از میلاد ، تجمّل و تشریفات مادیها
با تشریفات آشوریها در آمیخت و لباسهای دربار آشوری تا حدودی در دربار ماد متداول
گردید و قباهای مادی یک تغییر قابل توجهی کرد ، بهسببیکه بلندی آنها کمی بیشتر شد
و آستینها بسیار پهن شد ، و هنگام جنگ و سواری و شکار این لباسهای پهن و بزرگ بایک
کمر بند به بالا انداخته و بسته میشد ، بطوریکه درازی لباس مانع از حرکت بدن در روی
اسب نمیکردید ، و در مورد تحول و تغییرات شکل لباس در دوره ماد و هخامنشی (بعقیده

نویسنده این سطور) چنانچه اطلاعات بیشتری برای خواننده لازم باشد باید بمقاله‌های (آقای مشیر پور) در این باب، مندرج در مجله سوم باستانشناسی سال ۱۳۳۸ مراجعه شود. اکنون برگردیم به بقیه جریان تاجگذاری کوروش در شهر بابل:

خلاصه بعد از آنکه کوروش لباسهای مادی را بین افسران خود تقسیم کرد، آنگاه یکی از حضار از خود کوروش میپرسد، پس خودت با چه لباسی مزین خواهی شد؟ کوروش جواب میدهد: زینت های شما برای زینت من کافی است اگر بتوانم درباره شماها نیکی کنم، در هر لباس که باشم مزین خواهم بود.

خلاصه، «فرولاش» که رئیس امور تاجگذاری کوروش بود، عده ای از هم تیم ها یعنی از پارسیان را برای شور و کمک باخود، از میان دوستانش انتخاب میکند و اینان ترتیبات کار را طوری فراهم میکنند که در سپیده صبح آن روزی که قرار بود تاجگذاری کوروش عملی شود همه چیز آماده و مهیا باشد.

بالاخره، آن روز تاریخی فرا میرسد، و پیش از طلوع صبح همه برای حرکت آماده میگردند، از دو طرف راه سربازان مانند پرچینی صف بسته بودند و بجز اشخاص مهم، هیچکس دیگر حق نداشت که از صف سربازان گذشته و بوسط راه بیاید، فرآش ها مأمور بودند کسی را که باعث بی نظمی میگردد دستگیر و از محوطه بیرون ببرند.

چهار هزار نیزه دار، از دو سمت در مقابل درب قصر ایستاده بودند و عمق این دسته تا چهار صف بود و کلیه سوار نظام در مقابل قصر در جای مخصوص جمع شده بودند ولی سواره ها پیاده شده جلو اسبهایشان را گرفته بودند و هر یک از سربازان هم دستهایشان را در شغل خودشان پنهان کرده بودند.

در صفوف جلوی قصر کوروش، پارسیها در طرف راست ایستاده بودند و متحدین آنها در طرف چپ، عرابه ها هم نصف به نصف در دو سمت راه صف بسته بودند.

از جهت آنکه احتمال میرفت در طول راه، حرکت کوروش با کندی انجام گیرد در همان طلوع صبح درب قصر کوروش باز میشود و ابتدا چهار گاو نر را بیرون میآورند، این گاو ها را برای قربانی کردن خدای بزرگ (زئوس) مطابق آداب بابلیها به طرف معبد میبرند، بعد از گاو های نر، اسبهایی را که برای قربانی کردن آفتاب اختصاص داده بودند راهنمایی میگردند و بعد گردونه سفید «زئوس» که مال بندی از طلا داشت و یا گل آراسته شده بود از قصر خارج شد و پس از آن گردونه سفیدی که اختصاص به آفتاب داشت و همچنین با گلهای زیاد آرایش یافته بود پدیدار گشت، بدنبال این گردونه اشخاصی حرکت میکردند که مجمرهایی بزرگ پر از آتش بدست داشتند، و بعد کوروش سوار بر یک گردونه از قصر بیرون آمد.

کوروش بر سربیک «تیار» یعنی یک تاجی داشت که نولک آن تیز بود و بر تن

او هم قبائی نیم ارجوانی و نیم سفید دیده میشد ، که این نوع لباس فقط اختصاص به شاه داشت و بعلاوه یک نیم شلواری کوتاه که رنگی تند داشت پوشیده بود ، و یک ردائی از پارچه ارجوانی نیز بر دوش داشت .

تاج کوروش را افسری احاطه کرده بود ، و بر طبق نظر کزنفون نزدیکان شاه هم این زینت را که یک امتیازی بشمار میرفت دارا بودند (بر نویسنده این سطور معلوم نشد که مقصود از احاطه کردن « افسر » بر تاج کوروش یعنی احاطه کردن یک تاجی اضافه بر تاج اصلی ، چه نوع زینت و بجه شکل بوده است ؟) . کوروش دستها را از آستین بیرون آورده بود و پهلوی او نیز گردونه رانی نشسته بود که دارای قامتی بلند بود ولی با اینحال پست تر از قامت خود کوروش بود (از این توضیح کزنفون معلوم میشود که قامت کوروش از حد متعارف بلند تر بوده است) .

کزنفون اضافه میکند : واقعاً قامت کوروش بلند بود و همینکه مردم کوروش را دیدند همه بخاک افتادند ، بامر این کار شد ، یا از حیرتی که از این شکوه و عظمت کوروش و سیمای خوش او بمردم دست داده بود ، معلوم نیست ، همینکه گردونه از قصر خارج شد ، چهار هزار نفر نیزه دار از دو طرف گردونه براه افتادند ، (دو هزار نفر در طرف راست دو هزار نفر در طرف چپ) و از عقب آنها حاملین عصای سلطنتی که تعداد آنها سیصد نفر بود براه افتادند ، (حاملین عصای سلطنتی در حقیقت آجودانهای کوروش محسوب میشدند) اینها لباس های فاخر بتن داشتند و بعلاوه هر یک پیکانی نیز بدست گرفته بودند .

پس از آن دویست اسب زرین دهنه را مهتران آنها میکشیدند ، و تن اسبها را با جل راه راه پوشانیده بودند و این اسبها اختصاص به اصطبل کوروش داشتند .

بدنبال این اسبها چهار هزار نفر نیزه دار و بعلاوه ده هزار نفر از قدیمیترین سواره نظام پارسی حرکت میکردند ، و عمق این عده (صد در صد) بود (از این توضیح کزنفون نتیجه میگیریم که پهنای معبر یا خیابانی که مسیر حرکت کوروش از قصر تا معبد بابل ، محل تاجگذاری بوده است ، حد اقل ۱۲۰ متر بوده است چون برای حرکت هر اسب یک متر فضا و یا پهنای ، و برای نگهبانان و مردمیکه در دو طرف مسیر ایستاده بودند نیز مجموعاً ۲۰ متر پهنای خیابان لازم بوده است) .

فرمانده سوار نظام بمهله یک سردار پارسی بنام « کری سان تاس » بود و باز هم بعد از این قسمت ده هزار سواره نظام دیگر پارس فرماندهی « هستاسپ » و ایضاً بعد از آن ده هزار سواره دیگر فرماندهی « داتاماس » و بالاخره دسته چهارم سواره نظام با همان عده ده هزار نفر فرماندهی « گاداتاس » در حرکت بودند .

بدنبال چهار دسته از سواره نظامان پارس ، سواران ماد - ارمنی - کادوسی و سکاها حرکت میکردند . بعد از سواره نظام نوبت به گردونه ها (که بمنزله ارابه های جنگی

امروزی بودند) میرسید و گردونه ها چهار به چهار (یعنی هر صف گردونه مشتمل بر چهار گردونه بود) حرکت میکردند و فرماندهی آنها با «آرتاباز» پارسی بود . هنگامیکه کوروش بدین ترتیب در روز تاجگذاری در معابر وسیع بابل حرکت میکرد مردم در دو طرف خیابان بدنبال او بحرکت افتادند ، و صف نظامیان را میشکافتند و هر کس میخواست خودش را بکوروش نزدیک کند و عریضه ای تقدیم کوروش بنماید . کوروش نیز آجودانها یعنی حاملین عصای سلطنتی را مأمور کرد که عریضه های مردم را بگیرند و بفرمانده سواره نظام بدهند ، تا بوسیله او مضامین و مطالب عریضه ها به اطلاع کوروش برسد ، وقتی مردم این دستور کوروش را شنیدند بطرف سواره نظام هجوم آوردند و چون عده آنان زیاد بود فرمانده سواره نظام دستور داد که باید یکی یکی و به نوبت عرایض خود را بدهند .

کوروش در حال حرکت بدوستان خود که میخواست بیشتر اهمیت بدهد ، آنها را میطلبد و بآنها میگفت : شما هم نامه های مردم را بررسی کنید و اگر چنانچه دیدید مطالب آنها حق است ، باطلاع من برسانید تا با هم مطالعه کرده و ترضیه خاطر شاکیان را فراهم کنیم و اگر هم دیدید که مطالب نامه بی حق است ترتیب اثر ندهید . کسانی که در مسیر حرکت برای اینکار از طرف کوروش احضار میشدند با کمال عجله و شتاب میآمدند و همینکار بر ابهت و جلال کوروش میافزود .

و بالاخره چون کوروش بمحوطه ای رسید که وقف بر خدایان است و برای اینکه بمردم بابل ثابت کند فتح و پیروزی او تأثیر در عقاید و سنن ملی مردم ندارد ، دستور داد مطابق رسوم بابلیها، گاوهایی نر را برای خدایان قربانی کنند و در همانجا اسبان زیادی را هم برای آفتاب قربانی کردند و گرچه کزنفون در باره برسر گذاشتن تاج کوروش در کتاب خود سکوت کرده است ولی تصور میشود که در همین میدان و یا در داخل معبد بزرگ بابل بوده است که روحانیون بابل ابتداء تاج شاهنشاهی را بدست دوستان و سرداران پارس داده و یکی از پارسیان بادستهای خود تاج را بر سر کوروش گذاشته باشد ، و در شب همان روز تاجگذاری، کوروش ضیافتی شاهانه در قصر خود ترتیب داد و هدایائی بدوستان خود اعطا نمود .

نکته ای که یاد آوری آن ضرورت دارد اینست که: کوروش خدای یگانه رامیپرستید ولی برای احترام باداد و سنن سایر ملل که خدایان متعددی داشتند هنگام تاجگذاری در شهر بابل قربانیهایی برای خدایان کرده است ، و بعلاوه علت اساسی که کوروش نسبت به قوم یهود ، قومیکه در اسارت بابلیها قرار گرفته بودند ، کمکهای شایان توجه و بیشتری کرد، همانا توحید پرستی یهود بوده است که کوروش هم بدان معتقد بود ، و بد نیست که این نکته دیگر را هم یاد آور شویم که مذهب زرتشت در آنزمان در حدود سه قرن و بلکه کمتر

بود که در ایران رواج پیدا کرده بود و هنوز تمام اقوام ایرانی پیرو آن مذهب نشده بودند ، ولی یقین است که کوروش به احکام آسمانی این مذهب آشنا بوده و از طریق این مذهب یگانه پرست شده بود ، یعنی خدای یگانه را میپرستید منتهی بی اندازه بعقائد و سنن مذمبی سایر ملل که تابع او شده بودند احترام میگذاشت و همینکار کوروش بیشتر باعث بزرگی و شهرت او در دنیای قدیم شده بود .

از مراسم مربوط به تاجگذاری کوروش چند نکته مهم قابل ذکر میباشد :

۱ - تاجگذاری در مهمترین شهر دنیای قدیم بابل ، یعنی عروس جهان انجام گرفته است .

۲ - تاجگذاری در نهایت شکوه و جلال بر گزار گردیده است .

۳ - باسر کوروش قبل از برگزاری مراسم تاجگذاری یک هیأتی از پارسیان و دوستان نزدیک کوروش مأمور تهیه مقدمات مراسم تاجگذاری شده اند و اعضاء این هیئت در تحت ریاست یک نفر پارسی لایق یعنی « فیرولاش » نقشه مراسم تاجگذاری را آنچنان به خوبی و با مهارت قبلاً تهیه کرده بودند ، که مراسم تاجگذاری بدون کوچکترین اشکالی انجام و پایان یافته است .

۴ - تاج کوروش که نام آنرا کزنفون « تیار » نوشته است و مطابق قول این مورخ ، نوک تیز بوده است ، هرگز نباید آنرا با تاجی که بر سر نقش انسان بالدار در پاسارگاد میباشد و عده ای معتقدند که تصویر کوروش است و این تاج هم نوک تیز است ، یکی دانست ، چه مطابق شرحی که بعداً در همین فصل ملاحظه خواهید نمود ، تاج سه شاخه ای و نوک تیز نقش انسان بالدار پاسارگاد مربوط به بعد از زمان تاجگذاری کوروش بوده و بمناسباتی آنرا در پاسارگار بر روی سنگ نقش کرده اند .

۵ - اشخاصی که بیش از سیصد نفر بوده اند بعنوان حاملین عصای سلطنتی در پشت سر کوروش حرکت میکردند و این اولین دفعه در تاریخ است که یک چنین منصبی مهم در دربار او بوجود آمده است و احتمالاً این اشخاص حاملین عصای سلطنتی بمنزله آجودانهای کشوری و لشگری اسروزی بوده اند .

۶ - کوروش هنگام حرکت در معابر وسیع شهر بابل ، سعی وافیه داشته است که عدالت و انصاف و مروت و افکار آزاد منبشانه خویش را عملاً بر مردم بابل ثابت کند و این کار را هم با رسیدگی کامل بشکایت یکایک افراد شاکی بابل ، که جریان آن فوقاً ذکر گردید بخوبی بانجام رسانید و بهترین دوستان خود را مأمور رسیدگی بشکایت مردم کرد .

۷ - رنگ لباس کوروش هنگام تاجگذاری ارغوانی و سفید بوده است و شاید این رنگ را کوروش اختصاص به دربار داده بوده ، همچنانکه مثلاً امروزه رنگ آبی ویژه پرچم سلطنتی ایران میباشد .

بیانیه کورش هنگام تاجگذاری

بدون تردید کوروش هنگام تاجگذاری اعلامیه‌ای برای ثبت در تاریخ صادر کرده است و این اعلامیه به یقین همان فرمان آزادی مردم در مقابل بندگی و اسارتی که پیش از او دنیای قدیم را فراگرفته بود میباشد و خوشبختانه متن این بیانیه در سال ۱۸۷۹ میلادی هنگام کاوش در شهر بابل قدیم، بصورت یک استوانه گلی پخته کشف گردید که با خط میخی بابلی بدستور کوروش در همان ایام تاجگذاری، بیانیه‌اش روی آن ثبت گردیده است.

این استوانه که درش ۲۰ ملاحظه میشود و هم اکنون در موزه بریتانیا نگهداری میگردد، متن آن از اینقرار است:

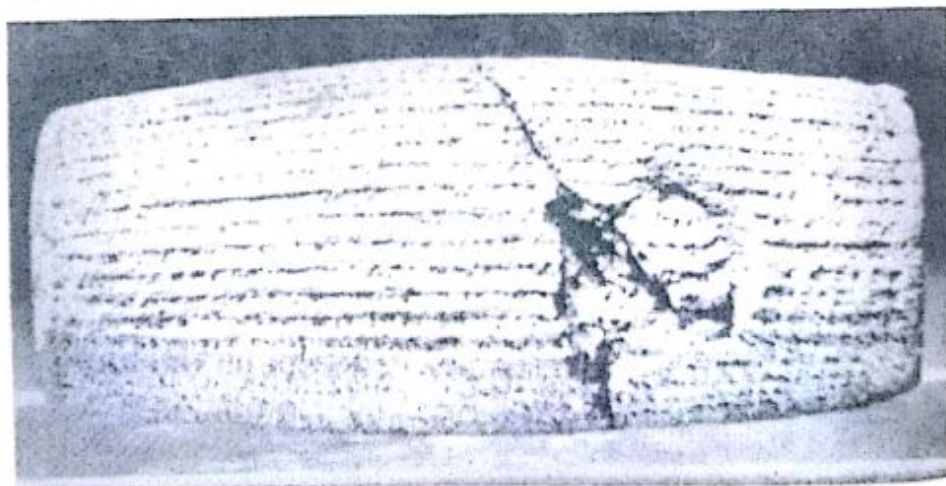
« منم کوروش پادشاه جهان ، پادشاه بزرگ ، پادشاه مقتدر ، پادشاه بابل پادشاه سرزمین «سومیر» و «اگد» و پادشاه چهار گوشه (جهان) پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ ، پادشاه «آنشان» ، نواده کوروش پادشاه بزرگ ، پادشاه انشان از اعقاب «جیش پش» پادشاه بزرگ پادشاه انشان ، از دودمان سلطنتی پایان ناپذیر که «بعل» و «نبو» سلطنتشان را گراسی میدارند و اینان برای خشنودی دل خود سلطنتشان را خواهانند. وقتی من با وضع خوبی وارد بابل شدم در میان جشن و شادمانی مقر حکومت خود را در کاخ شاهی استوار کردم. مردوک خدای بزرگ سبب شد که سکنه گشاده دل بابل مرا کنند. من هر روز به پرستش او همت گماشتم سپاهیان بیشمار من بدون مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کردند. من بهیچ کس اجازه نمیدادم که سرزمین «سومیر» و «اگد» را دچار هراس کند. من نیازمندیهای بابل و همه معابدش را در نظر داشتم و در بهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل را برداشتم. خانه‌های مخروبه آنان را آباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. مردوک خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و بمن کوروش پادشاه ، که او را میپرستیدم و به کمبوجیه فرزندم که زاده کمر من است و بتمام سپاهیان من از روی لطف برکت بخشید و باروحيه نیکو مقام «الوهیت» شامخ او را بسی تجلیل نمودم. تمام پادشاهانی که در بارگاههای خود بر تخت نشسته‌اند در سرتاسر چهار گوشه جهان از دریای علیا تا سفلی کسانی که در مسکن داشتند ، تمام پادشاهان

کشور باختری که در خیمه ها مسکن داشتند ، خراج سنگینی برایم آوردند و در بابل بر پایم بوسه زدند از تا شهرهای «آشور» و «شوش» و «آکاذه» و «اِشنونا» و شهرهای «زُبان» «میورنو» «در» تا ناحیه سرزمین «گوتیوم» و شهرهای مقدس ماورای دجله که مدتهای مدیدی معابدشان دستخوش ویرانی بود و خدایانیکه مسکنشان در میان ایشان بود همه اینها را بجای خودشان برگردانده و در منزلگاه پایداری جا دادم.

من همه ساکنان آنها را جمع آوری کرده و منازلشان را بدانها باز گرداندم. خدای سومر واکد که «نابونیدس» آنها را به بابل آورده و خدای خدایان را خشمناک ساخته بود ، من بخواست مردوک خدای بزرگ با صلح و صفابجایگاه پسندیده خودشان بازگرداندم ، باشد که تمام خدایانیکه من در پرستشگاه هایشان مستقر ساختم روزانه بسود من در پیشگاه بعل و نبو مرا دعا کنند تا عمر من دراز شود و باشد که بمردوک بگویند ... «کوروش پادشاه که تراگرامی میدارد و فرزندش کمبوجیه بادا».

این بیانیه در حقیقت نخستین منشور آزادی در جهان محسوب میشود و تاریخ صدور آن از طرف کوروش بزرگ سال ۵۳۸ پیش از میلاد است.

بعل و نبوک که در چند جای بیانیه کوروش نام آنها برده شده، خدایان بابلی بوده اند که بواسطه احترام کوروش به سنن و آداب بابلیها و جلب قلوب آنان با تجلیل از این خدایان در این بیانیه تاریخی یاد شده است.



ش ۲۰ - استوانه کلی که در سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر بابل کشف شده است و در روی آن بیانیه معروف کوروش موسوم به «منشور آزادی» نقش گردیده و هم اکنون در موزه بریتانیا نگهداری میشود

شجی کوتاه و بار نقش انسان بادر پاسارگاد و تاج آن :

قبلا باید بادآور بشوم که پاسارگاد پایتخت اصلی و اولیه کوروش بوده است و سنگ بنای این پایتخت تاریخی را کوروش گذارده است.

پاسارگاد در دست چپ جاده شیراز به اصفهان بعد از تنگه سعادت آباد و به فاصله ۳ کیلومتری این جاده در دشت معروف به دشت مرغاب واقع شده است ، و این محل در گذشته در واقع کعبه آمل مردم جهان بوده است و آرامگاه ابدی کوروش هم در همینجا است آثار کاخهای باشکوه و ابنیه مهمی در خرابه های پاسارگاد ، امروزه بخوبی بچشم میخورد که همه آنها نمودار عظمت و جلال پایتخت کوروش هنگام آبادی آن میباشد .

در دشت سر سبز و خرم «مرغاب» که نام دیگر آن «مادر سلیمان» است و در میان خرابه های کهن شهر پاسارگاد ، یک جرز سنگی وجود دارد که در روی آن نقشی بشکل انسان بالدارش ۲۱ مشهور به نقش کوروش مشاهده میگردد. این جرز سنگی مربوط به سومین کاخ کوروش بوسعت ۵۸۰ متر مربع میباشد.

حجاری که در روی این جرز سنگی مشاهده میگردد با سایر حجاریهای پاسارگاد و تخت جمشید متفاوت است و اگر چه امروزه در نتیجه مرور زمان و اثر عوامل طبیعی مانند باد و باران و برف و غیره ظرافت و تجسم و برجستگی از این نقش تاریخی دور شده است ، اما با اینحال آنچه باقیمانده حکایت از ریزه کاریهای روی لباس و تاج آن تصویر میباشد و مخفی نماند که قسمت بالای سرنقش را که تا حدود صد سال پیش وجود داشته از جهت آنکه کتیبه ای در آن قسمت حک شده بود ، آنرا دشمنان آثار ملیت ایران کنده و به یغما برده اند ولی سیاحانی که تا پیش از آن تاریخ آنرا دیده اند ، عین مطالب حک شده بالای سر نقش را در کتابهای خودشان نقل کرده اند ، که یک نمونه آن از کتاب « مسافرت در گرجستان و ایران و ارمنستان و بابل قدیم » تالیف ژرژ کِرپُرتِر (ROBERT KERPORTER) چاپ ۱۸۴۱ لندن اقتباس شده و درش ۲۲ ملاحظه میشود .

همانطوریکه از این تصویر ۱۲۶ ساله معلوم است ، سابقا با سه خط میخی بابلی ، عیلامی و پارسی ، در بالای تاج عبارت « منم کوروش شاه هخامنشی » نقش شده بود که میرساند این نقش واقعا مربوط به خود کوروش میباشد ولی تاجی که بر سر کوروش در این نقش مشاهده میگردد ، تاج اختصاصی کوروش نبوده و بلکه تاجی یا کلاهی رانمایان میسازد که مربوط به اهالی فینیقیه و در حدود سوریه و لبنیان فعلی بوده که در زمان کوروش ، این حدود جزء توابع و متصرفات این شاهنشاه بوده است .



نقش انسان بالدار در درگاه شمالی یکی از کاخهای پذیرائی پلارگاد بصورت موجود که
 بعقیده بعضی نمودار تصویر کوروش بزرگ میباشد و در باره تاج مخصوصی که بر سردار
 به توضیحات متن این کتاب در همین بخش مراجعه شود. ش ۲۱



ش ۲۲

نقش برجسته بصورت انسان بالدار و دارای دو شاخ در پاسارگاد، که سابقاً بالای آن نبشته می‌خنی بدین مضمون « منم کوروش شاه هخامنشی » موجود بوده است. (نقل از کتاب مسافرت در گرجستان و ایران و ارمنستان و بابل قدیم تألیف رُبرت کِرُپرتِر ROBERT KERPORTER چاپ لندن جلد اول ۱۸۴۱ تصویر شماره ۱۳ که مولف آن در صفحه ۵۰۵ کتاب مزبور اشاره به مشاهده و استنساخ عین نبشته بالای آن نموده است).

در این نقش بالهائی هم در دو سمت تصویر کوروش وجود دارد که این بالها نیز مختص به مردم آشور بوده که برای خدایان خود نقش میکردند و آشور هم در آن زمان جزء متصرفات کوروش بوده است.

علاوه بر این در این نقش، کوروش با لباس مادی (در اصل عیلامی) دیده میشود که ماد هم ایضا جزء متصرفات کوروش بوده است، و با توجه باینکه تاج فوق‌الذکر نیز تاج مخصوص خدایان فینیقیها بوده است، در اینصورت باین نتیجه میرسیم که کوروش خواسته است با نمایاندن این تصویر خویش، بعموم ملت‌های تابعه خود ثابت کند که به افکار و عقائد ملی و مذهبی آنها احترام میگذارد و با توجه به تعصبی که ملت‌های قدیم نسبت به سنن و مذهب خود داشته‌اند، این سیاست کوروش بنظر بسیار مهم و بجا و قابل توجه بوده بخصوص که پاسارگاد یعنی محلّیکه این نقش در آنجا وجود دارد زیارتگاه همه مردم دنیای قدیم نیز بوده است.

علاوه بر این، تصویر اصلی این نقش که مردی را نمایان میسازد: دارای قامتی بلند زیبا و خوش پیکر و باریش مخصوص پارسی یعنی همان ریشی که در اکثر نقوش تخت جمشید مشاهده میشود و بعلاوه بایک حالت وقار و روحانیت، همه اینها، ما را قانع میکند که این نقش متعلق بکوروش است، چون بر طبق قول همه مورّخین عهد قدیم کوروش بزرگ، دارای این چنین صفات جسمی و معنوی بوده است.

در اینصورت در باره این نقش انسان بالدار اینطور خلاصه میکنم که:
تصویر متعلق به کوروش بوده و تاج و بالها و لباس مربوط به علائم خاص کشورهای تابعه کوروش میباشد که بمناسبت آزاد منشی کوروش و احترام خاص او بعقاید و افکار مذهبی ملل تابعه ایران، در روی این سنگ نقش شده است و بالاخره این تاج، ارتباطی با تاج کوروش هنگام تاجگذاری او در شهر بابل نداشته است، علی‌الخصوص که در صفحات بعد ملاحظه خواهید نمود که تاج داریوش بزرگ تاجی است بسیار ساده و زیبا و داریوش هم بدون شك تا حدودی مقید به پیروی از سنن و آداب اجدادش نظیر کوروش بوده است.

تاج داریوش بزرگ

یکی از زیباترین و ساده ترین تاجهای ایران ، تاج مربوط به داریوش بزرگ میباشد ش ۲۹ ، داریوش بزرگ از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد در ایران سلطنت کرده است این شاهنشاه بزرگ توانست بر شورشهای متعددی که در سراسر کشور ایران بعد از مرگ کمبوجیه پسر کوروش ایجاد شده بود چیره گردد و همه یاعیان را سرکوب کند و خود داریوش در بزرگترین سند تاریخی دنیا یعنی: کتیبه (بیستون) ، یکایک این شورشها را تشریح کرده است.

علاوه براین داریوش بر شورش شهر بابل مسلط شد و در شرق و جنوب شرقی ایران سرحدات ایران را تا حدود پنجاب و رود سند رسانید و در غرب بعد از تسخیر خاک مصر و آتن پایتخت یونان، يك کانالی در محل کانال سوئز فعلی برای اتصال دریای سرخ به دریای مدیترانه از راه رودخانه نیل حفر کرد.

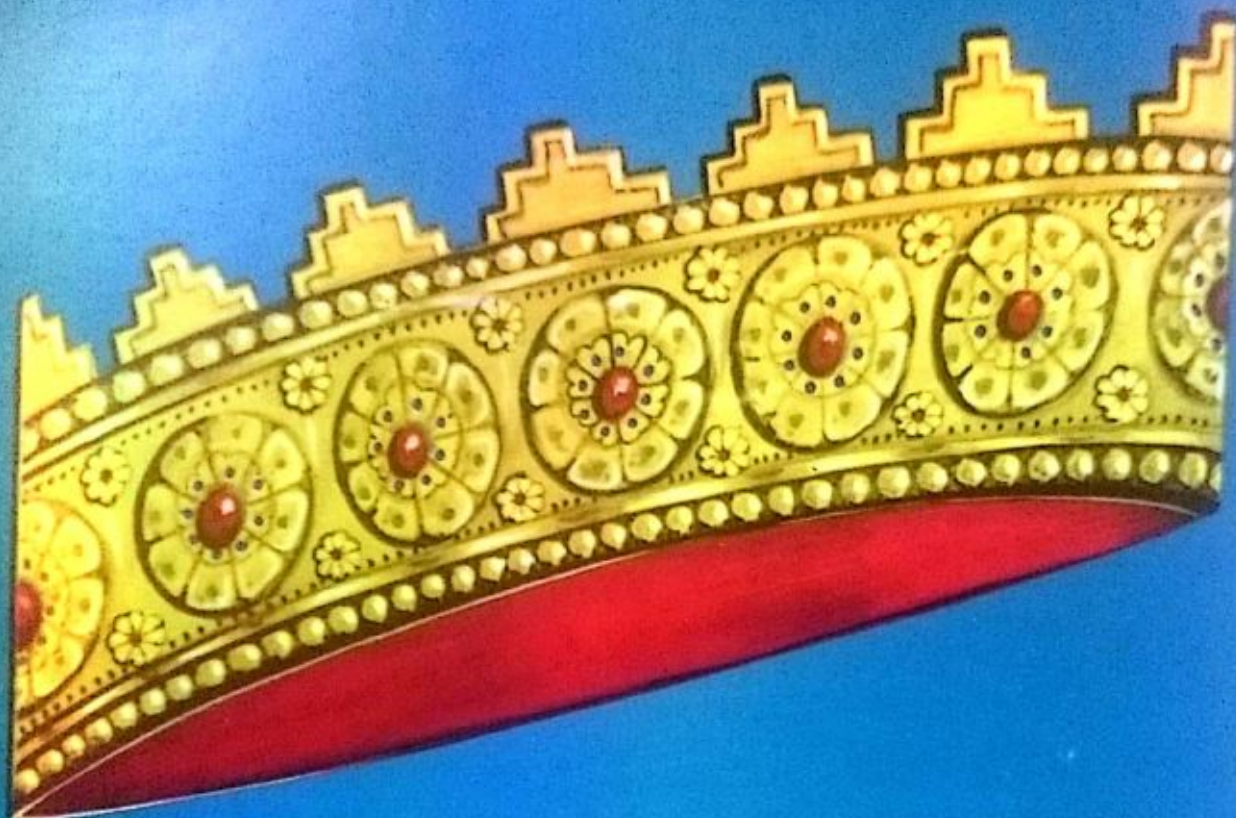
داریوش راههای زیادی در سراسر امپراطوری ایران ایجاد نمود و قوانینی هم درباره کشور داری وضع کرد که در نوع خود در تاریخ دنیا بی سابقه و بی نظیر است.

در کتیبه بزرگ داریوش کبیر که در سه زبان عیلامی - بابلی و پارسی که با ارتفاع ۷ متر بر جبهه کوهی بنام بیستون نقر گردیده ، تمام وقایع اولیه سلطنت داریوش که متضمن نوزده جنگ و نوزده پیروزی برای داریوش بوده است ، مفصلاً ذکر شده و نکته بسیار مهم و قابل توجه از لحاظ این کتاب ، موضوع شکل تاج داریوش و تصویر حقیقی این شاهنشاه است که در بالای همین کوه حک گردیده و بر طبق بند ۲۰ همین کتیبه مهم صحت این پیکر و این شکل را خود داریوش تأیید کرده است و متن این بند اینست:

« داریوش شاه گوید: بخواست اهورامزدا این نبشته من است که من دستور دادم ، بعلاوه به زبان آریائی بود هم روی لوح و هم روی چرم تصنیف شد.

بعلاوه پیکر خود را ساختم ، بعلاوه نسب نامه ترتیب دادم ، پیش من، هم نوشته هم خوانده شد ، پس از آن من این نبشته را همه جا در میان کشورها فرستادم ، مردم همکاری کردند .»

داریوش مطابق این بند صریحاً میگوید که : این پیکر و این نبشته ها در حضور من نوشته و کشیده شده است و در اینصورت شکل واقعی يك تاج ۲۴۸۸ ساله امروز برای ما بخوبی روشن و آشکار است. نقش داریوش با ابروهای کشیده و دماغ مستقیم و ریش



شعر ۲۳
 تاج ساده و زیبای و گنگره دار
 داریو بزرگ از پیکره دیشیونز اقتباس
 شریعت

و زلف فرزده و مرتب در بالای کوه بیستون هنوز بعد از گذشت ۲۵ قرن جلوه‌گری میکنند و تاج شاهنشاهی ایران نیز که بر سر این تصویر دیده میشود ، تاجی است بشکل بیضی با تکمه‌های زیبا و نفیس و طلا نشان ، زینت شده با کلهای سرخ ده نقاش این کتاب آنرا در شکل ضمیمه بصورت بهتری نمایان ساخته است.

بدون تردید تاجگذاری داریوش در شهر پاسارگاد انجام گرفته است ، اما از تشریفات و مراسم این تاجگذاری اطلاعاتی در دست ما نیست ، شاید عده‌ای فکر نمایند که تاجگذاری داریوش در تخت جمشید (که ساختمان آن از زمان او آغاز شده است) انجام گرفته ، ولی تخت جمشید چند سال بعد از روی کار آمدن داریوش پایه گذاری شد .

اصولا پاسارگاد در زمان هخامنشی شهر مقدسی بوده است و با احتمال قوی تمام پادشاهان این سلسله در این شهر تاجگذاری نموده‌اند و بدست روحانیون نیز تاج بر سر آنها گذارده شده است و بعلاوه ما میتوانیم ضمنا اینطور فکر کنیم که شکل تاج همه پادشاهان هخامنشی نیز از تاج داریوش اقتباس شده و یا همان تاج راپادشاهان آن دوره نگهداری کرده و در روز تاجگذاری خودشان، آنرا مختصر تغییر شکل داده و بر سر گذارده‌اند.

بیانیه داریوش بزرگ

در میان پادشاهان گذشته ایران ، هیچ پادشاهی باندازه داریوش ، بیانیه‌های مهم و گفتار نفوذ و پندهای عالی از خود بجای نگذاشته است.

کتیبه بزرگ داریوش در بیستون در سه زبان عیلامی - پارسی و بابلی در ۴۱۴ سطر، متضمن کارهای او تا هنگام رسیدن به سلطنت میباشد و از نکات قابل توجه اینکه داریوش نخستین پادشاه و زمامدار تاریخ دنیا است که در هر کاری از خدای یگانه استمداد طلبیده است و برای اثبات این ادعا و برای نمونه دو بند از این گفتارها و کتیبه‌های تاریخی را ما در دو صفحه بعد نقل نموده‌ایم که خود نمودار پاکی عقیده و اراده قوی و عدالت بی‌همتای او و اتکای او به خدای بزرگ است.

دو کتیبه دیگر در تخت جمشید هر یک دارای ۲۴ سطر متضمن مطالبی مربوط به وسعت کشورهای تابعه داریوش و کمک پروردگار به داریوش و پندهای او به نسلهای آینده است که از بند سوم کتیبه منقوش بر دیوار جنوبی تخت جمشید، بطور خلاصه این عبارت عالی و بی‌همتا مستفاد میگردد:

داریوش شاه گوید : اگر فکر کنی که از دیگری ترسی این مردم پارسی را نگاهدار و اگر مردم پارسی محفوظ باشند از این پس تا دیرترین زمان شادی ناگسستنی از اهورا مزدا بر این خاندان فرو خواهد رسید.

اگر خوب دقت کنیم ، این بند را اینطور میتوانیم خلاصه کنیم که:

داریوش میگوید:

ای ایرانی ، اگر از دشمنت نترسیدی، خودت را حفظ کرده‌ای و اگر ملت ایران محفوظ باشد آنگاه پروردگار شادی ابدی را در این مرز و بوم گسترش خواهد داد.

ب عبارت دیگر : باید از دشمن هراس نداشت ، باید برای اجتماع کار کرد و هرگاه برای جمع و بسود جامعه کار کرده شد ، آنگاه خوشی و خوشحالی ابدی و حقیقی برای همه افراد بوجود می‌آید. و بطور خلاصه نظر داریوش اینست که رضایت پروردگار و حمایت او ، بستگی به خدمت مثبت و واقعی به مردم و بستگی به طرز کار اجتماع برای حفظ و نگاهداری خودش دارد.

بیانیه دیگری داریوش در نقش رستم ، از خود بجای گذاشته است که دارای ۶ سطر بخط میخی پارسی است و این بیانیه در نوع خود از حیث نشان دادن صفات عالی و بشر



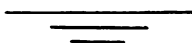
شعر ۲۴ پیکر دار یوش بزرگ

که از روی نقش برجسته او در «هستون» توسط نقاش این کتاب کشیده
 شده و بر طبق بند ۲۰ کتیبه دار یوش این پیکر با مراد و در حضور خود او در هستون
 حک شده است و تاج ساده و زیبای دار یوش را بخوبی مجسم می‌زند.

دوستانه داریوش بی نظیر میباشد.

قسمتی از این بیانیه در صفحه بعد نقل و چاپ شده است.

خلاصه اینکه ، داریوش دارای بیانیه های متعددی است و بعقیده این خدمتگذار بیانیه مربوط به تاجگذاری او همان بیانیه بزرگ و مشروح بیستون است که در ضمن آن ، داریوش همه نبرد های میهنی خود را برای سرکوبی شورشیان شرح داده و بعلاوه همکاران صمیمی خود را نیز در نهایت جوانمردی معرفی کرده و پندهائی عالی به نسلهای آینده ایرانی داده است که چون بسیار مفصل است از نقل تمام مفاد آن کتیبه ، خودداری شده و تنها دو بند از آن در این کتاب آورده شده است.



داریوش شاه گوید :

پروردگار مرا یار کند و پروردگار کثیر دشمن را از دشمن ، از خشک ، از دروغ محفوظ دارد ، باین کشور نیاید ، دشمنان خشک ، زرد ،
بند سوم از کتیبه داریوش با خطوط میخی ، بر روی کاغذ و با بر روی دیوار مجسمه شده

داریوش شاه گوید : فرزند من ، فرزند من ، فرزند من ، باینکه تو توانایی زور بشنوی و باینکه من
که زور دترم از زور دتر بزرگتر می بیند .

آنچه حق است آنرا پسند من است ، فرزند من و فرزند من و فرزند من ، آنچه مرا خوشنودند از آنرا پسند من است و باینکه خود را
هر که جوید در برابر کوشش ما دشتی و هر که بغض و دشمنی ما را بداند پسند من است که هیچکس کسی بداند و باینکه پسند من است که
بدو حاجت بفرماید آنچه کسر دشمن است کوشش خود بود و باینکه فرزند من از دشمنان خوشنودند و از آن شاه میبایم .
اگر چه دشمن خود را پسندد باشد تا چه کسر از دست بشمارم و چه کسر از دشمن بشمارم ، آنگاه بگویم که باینکه او میباید بشمارم که او دشمن باینکه دست که دشمن خود را
از کتیبه داریوش در نقشه من

داریوش شاه گوید : از آن جهت پروردگار مرا یار کرد که : باینکه بنویسم ، دروغ بنویسم ، دراز دست بنویسم ، موافق حق بنویسم
مرد که با خاندان من همسر را کرد و او را بیک فرزندم ، آنکه زبان رسیده سخت کینه دارم .
بند ۱۲ از کتیبه داریوش در میخی

تاج ملکه هخامنشی

تا سال ۱۳۲۸ هیچگونه آثاری مربوط به تصویر زنان دوره هخامنشی بدست نیامده بود و ما بدرستی نمیدانستیم که البسه زنان هخامنشی و مخصوصاً لباس و تاج ملکه در آنزمان بچه شکل بوده است.

خوشبختانه در بین سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ توسط دانشمند روسی (س. ا. رودنکو) در کوههای آلتائی واقع در ۷۹ کیلومتری شمال مرز مغولستان خارجی و در حدود ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی (بی ئیک) از شهرهای جنوبی در قسمت مرکزی سیبری در یک ناحیه ای بنام (پازیریک) حفاریهای مهمی صورت گرفت که نتیجه آن باستانشناسان دنیا را بحیرت انداخت ، زیرا در تپه های پراز برف و یخ (پازیریک) قبوری مربوط به گورکانهائی سکائی، یعنی یکی از طوایف مهم آریائی پیداشد، که در درون این قبور بسیاری از اشیاء نفیس زمان هخامنشی از قبیل فرش و پارچه و غیره که بهیچوجه تا آنروز قطعه کوچکی از آنها هم در دسترس ما نبود کشف گردید.

عامل مهمی که باعث نگاهداری این اشیاء بصورت روز اول شده بود ، یخبندان شدید آن حدود بوده است زیرا در ناحیه (پازیریک) سیبری زمستان طولانی و روزها کوتاه و اکثر سال یخبندان است.

پروفسور رودنکو برای حفر این قبور و دخول در آنها مجبور بوده است که برای ذوب کردن یخها از آب جوش استفاده کند.

حال به بینیم چگونه این اشیاء زمان هخامنشی بانجا راه یافته است ، اشیائی که در بین آنها صورت و تاج و لباس ملکه هخامنشی بخوبی دیده میشود.

داریوش بزرگ در الواح زروسیم که در پایه کاخهای تخت جمشید و در همدان نهان کرده بود و امروز بعنوان سند مالکیت ایران این الواح شناخته میشود ش ۲۶، بطور روشن تصریح کرده است که وسعت خاک کشور من از سکستان آنطرف سُغد تا کوشا (حبشه) و از هند تا سارد (آسیای صغیر) میباشد و این کشور پهناور را اهورا مزدا بزرگترین خدایان بمن داده است.

همانطوریکه از متن این کتیبه مستفاد میگردد ، یک سرحد دولت هخامنشی استان سُغد واقع در شمال شرقی ایران آنروز و یا واقع در مابین رودهای سیحون و جیحون در خاک روسیه بوده است ، در آنموقع در شرق این ناحیه گورکانهائی سکائی ساکن بوده اند و



ش ۷۵ - نقش يك قطعه از چند قطعه تصاویر فرش مکشوف در هازیربك سیری که نمودار
 شکل ملکه‌ها و ندیمه‌های ایران عهد هخامنشی میباشد.
 نقل از صفحه ۴۴۹ کتاب پرفسور ردنکو دانشمند شوروی کاشف این فرش.



ش ۳۶- لوحه طلای داریوش بزرگ موجود در موزه ایران باستان :
مطابق متن این سند تاریخی ، سرحد شمال شرق امپراطوری ایران در زمان این شاهنشاه ، ناحیه هخامنش
در ماورالنهر بین رود های سیحون و جیحون بوده « و از همین راه قالیچه های عمر هخامنش توسط گورکانهای
سکائی به جنوب سیری برده شده است .

ایران آنروز با این طائفه هم مرز بوده است و از همین راه نیز آثار صنعتی و هنری دوره هخامنشی باقیست از خاک سبیری مرکزی سرایت کرده است که خوشبختانه در نتیجه یخبندان آبی و شدید ، نمونه این آثار در قبور گورکانها سالم باقی مانده ، و برای باستانشناسان دنیا و بویژه برای افتخار هنر باستان ایران هدیه گرانبهائی بشمار میروند ، و بجا است که ما از دانشمند بزرگی نظیر (رُذَنکو) که در کشف این اشیاء کوشش فوق العاده ای بخرج داده است سپاسگزاری بنمائیم .

آنچه که فعلا در بین این اشیاء مهم و نفیس ، در این تاریخچه مورد نظر ما است کشف قالیچه های زمان هخامنشی در این قبور است که در روی بعضی از آنها صورت زنان و ملکه های هخامنشی نقش و بافته شده است .

این فرشها که در نهایت ظرافت بافته شده ، در هر دسیتمتر مربع آن ۳۶۰۰ گره قالی زده شده و آن قطعه ای که تصویر ملکه های زمان هخامنشی در روی آن بافته شده در هر سانتیمتر مربع آن از یک سمت ۲۲ گره ، و از سمت دیگر ۲۴ گره زده شده و ظرافت این فرشها از این تجمع و تمرکز گره ها کاملاً هویدا میگردد .

همانطوریکه درش ۲۵ معلوم است ، دو ملکه هخامنشی که روبروی هم ایستاده اند هر یک تاجی کنگره دار بر سر داشته و بدون چادر نیز هستند و دو ملکه کم اهمیت تر در پشت سر آنها قرار گرفته اند و هر دو ملکه های بزرگتر در مقابل آتشدانی مشغول انجام دادن مراسم مذهبی دیرین میباشند .

انگیزه ای که ملکه های پشت سر را کوچکتر کشیده اند این بوده است که یا آنها ندیمه های جوان و دوشیزگان درباری بوده اند و یا آنکه خواسته اند با کوچک نشان دادن آنها مقام آنها را که پائین تر از ملکه ها بوده است نمایان سازند .

بر روی اکثر مهرهای زمان هخامنشی که تا کنون کشف گردیده و یا در نقشهای تخت جمشید ، نظیر همین نوع آتشدان بافته شده بر روی این قالیچه ها ، بخوبی دیده میشود و مراسم مذهبی بر روی مهرهای پارسی نیز مطابق همین مراسم روی قالیچه ها است . هرگاه شما به تخت جمشید بروید و آستانه های شمالی تالار بزرگ کاخ صدستون و با دیوارهای حیاط کاخ معروف به خزانه را مشاهده بنمائید ، ملا حظہ میکنید که در برابر شاهنشاه ایران همین نوع آتشدان که در روی قالیچه فوق میباشد ، در آنجا نیز عیناً وجود دارد .

زمینه این قالیچه ها قهوه ای روشن یا آبی است ، در مربعی که زمینه آن قهوه ای روشن است ، لباس بانوان را برنگ زرد یا قرمز آورده اند و در مربعائی که زمینه آبی دارد لباس بانوان زرد و قهوه ایست و به آتشدانها رنگ آبی یا قهوه ای داده اند . بدن بانوان سفید بوده و چشمهایشان قهوه ای و موی آنان برنگ آبی میباشد .



ش ۲۷

مهرداریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق م). موجود در موزه ایران باستان، کنگره های تاج
 داریوش در روی این مهر کاملاً شبیه به کنگره های تاج ملکه هخامنشی ش ۲۵ و ۲۸
 مکشوف در هازیریک سیری است.



ش ۲۸

تصویر تاج ملکه بنجامینی

اقتباس از نقش‌تالیه آرموره مکتوب در (پارسیک سیری)

خلاصه ، با کشف این قالیچه ها در سیبری اکنون دیگر برای ما روشن است که تاج ملکه زمان هخامنشی نیز مانند تاج داریوش بزرگ کنگره دار بوده است و جواهراتی درشت نیز روی آنها نصب کرده بودند.

از روی این تصاویر يك نکته دیگر هم بر ما روشن میشود که امتیاز دیگر ملکه هخامنشی با سایر زنان درباری این بوده است که ملکه ها حق داشتن روسری که در پشت سر آنها آویزان میگردد ، داشته اند ، در صورتیکه سایر زنان درباری فاقد این روسری بوده اند همانطوریکه در تصاویر روی این قالیچه ها ندیمه ها بدون روسری هستند.

نکته جالب توجه دیگری که در تاریخ ملکه هخامنشی مشاهده میگردد شباهت زیاد این تاج با تاج داریوش منقوش بر مهر داریوش بزرگ است که در موزه ایران باستان موجود میباشد.

شباهت این دو تاج ش ۲۵ و ش ۲۷ واقعا حیرت آور است ، هم از جهت کنگره های يك تیزآن و هم از جهت جواهرات درشت گرداگرد تاج که در هر دو تاج يك جور هستند و روی همین شباهت کامل است که این اندیشه حاصل میگردد که شاید عکسهای روی قالیچه ها ، مربوط به ملکه زن خود داریوش باشد ، در خاتمه این قسمت یادآوری این نکته ضروری است که مابرای تکمیل موضوع تاج ملکه هخامنشی «از تحقیقات جامع استاد محمد تقی مصطفوی باستانشناس نامی معاصر ، مندرج در مجلد چهارم گزارشهای باستانشناسی استفاده شایان نموده ایم، علاوه بر این مؤلف این سطورگاه وییگاه از ارشادات ایشان برخوردار میگردد.

تاج خشایار شاه در زمان ولائعهمدی او

در پائیز سال ۱۳۲۶ شمسی هنگامیکه مشغول کندن خاکهای تالار ۳۲ ستونی تخت جمشید بودند ، در عمق نیم متری کف تالار يك سر مجسمه نسبتاً سالم و بسیار زیبا پیدا شد که کشف آن برای باستانشناسان حائز کمال اهمیت بود. ش ۲۹ و ش ۳۰ این سر مجسمه که بعداً تشخیص داده شد که مربوط به خشایار شاه فرزند و ولیعهد داریوش می باشد و در گنجینه موزه ایران باستان قرار دارد ، چند نکته مجهول را برای باستانشناسان روشن کرده است.

اول آنکه تاج خشایار شاه که بر سر این مجسمه دیده میشود ، تاجی است بسیار ساده و کنگره دار ، نظیر کنگره های پلکان های تخت جمشید و یا نظیر کنگره های تاج خود داریوش در نقش « بیستون ».

باید یادآور شویم که نظیر این کلاه یا تاج فقط در يك نقطه دیگر تخت جمشید یعنی در نیش پلکانهای غربی کاخ معروف به سه دری ، بر سر یکی از افسران ارشد پارس مشاهده میگردد ، بعلاوه جای تاج طلای داریوش در درگاه کاخ «تچرا» در تخت جمشید که بوسیله پایه هائی بر سر شاه نصب میشده است ، همینطور کنگره دار بوده و حکایت و نمودار کامل تاج شاهنشاهی در آنزمان میباشد.

تاج ولیعهدی خشایار شاه ، همانطوریکه از روی این مجسمه مشاهده میشود نهایت ساده و بدون زینت بوده است.

نکته دومی که با کشف این مجسمه بر ما روشن میشود ، آنستکه در زمان هخامنشی صنعتگران ایرانی تنها در ایجاد نقشهای برجسته روی سنگها مهارت نداشته اند ، بلکه بخوبی قادر بوده اند که مجسمه های جدا گانه و ظریف و زیبا نیز بسازند ، زیرا این مجسمه سر خشایار شاه بسیار ظریف و زیبا است.

نکته سوم که بسیار قابل توجه میباشد ، موضوع بدون محاسن بودن این مجسمه است ، در حالیکه همه نقوش تخت جمشید بطور کلی دارای محاسن میباشد و این تنها مجسمه ایست که بدون محاسن است و چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم این مجسمه مربوط به دوران جوانی خشایار شاه است.

نکته چهارم ، طرز آرایش موی سر در دوران هخامنشی است که با وضع خاصی موهای سر در روی این مجسمه پیچیده شده و در اطراف سر آنها گرد آورده اند. اینطور حدس زده میشود که در تخت جمشید هنگام آبادانی ، مجسمه های



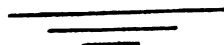
ش ۲۹

مجسمه ظریف و منحصر بفرد جوانی خشایار شاه از سنگ لاجورد که در سال ۱۳۲۶ در بین خاکهای طالار ۳۲ ستونی تخت جمشید کشف گردید و تاج مخصوص ولیعهدی خشایار شاه نیز بر سر این مجسمه مشاهده میگردد.

زیادی در طاقچه ها و تالار ها وجود داشته که بعد از آتش سوزی و خرابی از بین رفته اند،
هم چنان که پلوتارک (مؤرخ یونانی که تقریباً بین ۵۰ و ۱۲۰ میلادی میزیسته است و
دارای تالیفات بسیار زیادی در باره تاریخ و فلسفه می باشد) می نویسد :

«وقتی اسکندر بقصر تخت جمشید وارد شد مجسمه بزرگی از خشایار شاه بواسطه
ازدحام مقدونیها بزمین افتاده بود و او (یعنی اسکندر) ایستاد و مانند اینکه مجسمه مزبور
ذبح می باشد خطاب بان کرده و گفت: آیا بگذرم و بگذارم تو بزمین افتاده باشی تا مجازات
شوی ، درازای اینکه یونان لشکر کشیدی ، و یا ترا با احترام آن روح بزرگ و صفات خوبی
که داشتی بلند کنم ، این بگفت و لختی در اندیشه فرو رفت و پس از آن بگشت.»
باید در باره جملات اسکندر که بنابر قول پلوتارک نقل شده است ، این توضیح
را بدهیم:

که خشایار شاه بعد از رفع شورش مصر و تسخیر مجدد آن اقدام به لشکر کشی
به یونان کرد و بعد از پیروزی در جنگهای دریائی و خشکی در سال ۴۸۰ پیش از میلاد
شهر آتن را هم گرفت و معبد بزرگ آنجا را بتلافی از صدماتیکه آتניה در سارد مستعمره
ایران وارد آورده بودند آتش زد ، و همین کار خشایار شاه بعد از ۱۵۰ سال بهانه ای برای
اسکندر مقدونی شد تا تخت جمشید را آتش بزند و آثار نفیس آنجا را که نماینده صنعت و
هنر ایران بود غارت کند .





ش ۳۱

تصویر : تاج چهره خشیار شاه

در زمان دین محمدی او

آفتاب از غمید سنگ لاجورد مجموعه موزه ایران باستان



ش ۳۰

نیم رخ سر مجسمه خشایارشا موجود در موزه ایران باستان که نقاش ویژه این کتاب از روی آن طرحی جداگانه کشیده است .

اسامی پادشاهان ماد و پارس

و خلاصه کارهای هر یک و شکل تقسیمی تاج آنها

برای تکمیل این بخش و برای اینکه امکان دارد نام همه پادشاهان ایران مورد استفاده و توجه خواننده این کتاب قرار بگیرد و همانطوریکه در بخشهای مربوط به پادشاهان داستانی، نام آنها را در جای خود و با ذکر مدت سلطنت درج کردیم، اینک در نظر گرفتیم که نام پادشاهان ماد و پارس را هم در سطور زیر از نظر بگذرانیم و مسلماً نسبت به سلسله های بعدی هم پس از تشریح خصوصیات تاجگذاری آنها، همین کار را دنبال خواهیم نمود.

علاوه بر آنچه که در بخش دوم درباره تقسیم بندی تاریخ ایران یادآور شدیم، یک نکته جالبی را هم اضافه مینمائیم که :

دوران سلطنت سلسله اول پادشاهان داستانی یعنی « پیشدادیان » تقریباً مربوط به هزاره چهارم و سوم و دوم پیش از میلاد است و دوران سلطنت سلسله دوم داستانی تاریخ ایران، یعنی « کیانیان » هم مربوط به هزاره دوم و نیمی از هزاره اول پیش از میلاد میباشد.

اگر چنانچه ما، عقیده بسیاری از مورخین را قبول کنیم که کیخسرو پادشاه داستانی از سلسله کیانیان، همان کوروش بزرگ است، پس میتوانیم نتیجه بگیریم که زمان خاتمه تاریخ داستانی ایران عبارت از ابتدای سلطنت کوروش بزرگ یعنی سال ۵۵۹ پیش از میلاد میباشد.

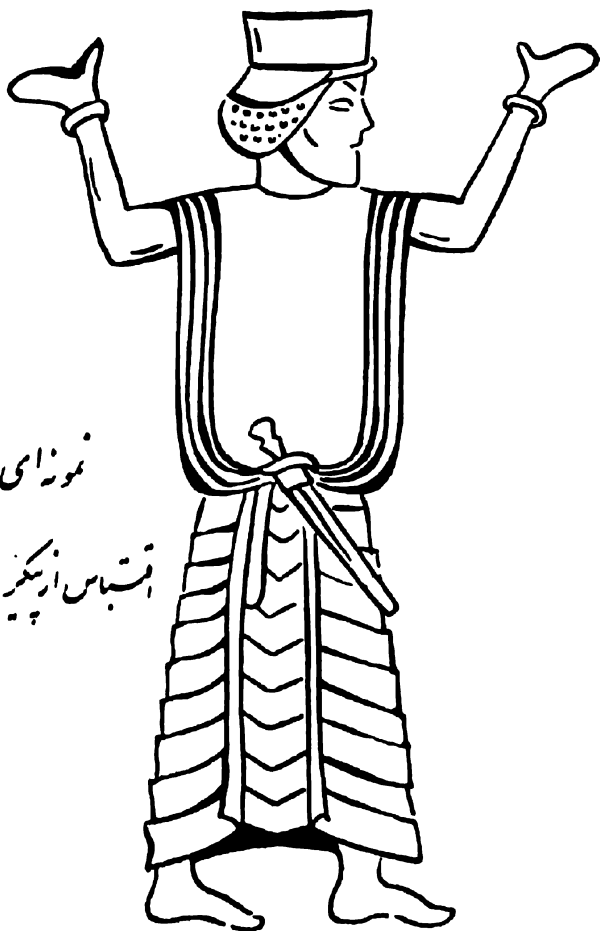
اما چون سلطنت ۱۵۰ سال پیش از کوروش بزرگ هم که سلطنت مادیهها باشد، امروزه تا حدودی برای ما روشن است از اینجهت تاریخ غیر داستانی را باید از سلسله مادیهها یعنی از ۷۰۱ سال پیش از میلاد آغاز نمائیم.

در دوره مادیهها بطور کلی چهار پادشاه به مدت ۱۵۰ سال سلطنت کرده اند و پایتخت آنها نیز شهر همدان بوده است.

اولین پادشاهان تاریخ غیر داستانی ایران در حقیقت مادیهها هستند و مادها یکی از سه طایفه مهم ایرانی آریانی (پارت - پارس - ماد) هستند که بعد از مهاجرت ایرانیها

از آسیای وسطی بخلک ایران ، همدان را مقر حکومت خویش قرار دادند و کم نیز برای خود یک تشکیلات منظم سلطنتی ترتیب دادند.

نخستین پادشاه ماد شخصی بوده است بنام (دیا اُو کو) و مهمتین پادشاه آنها نیز (هُوخْ شُتر) می باشد و همین پادشاه است که برای اولین بار وحدت ایران را بوجود آورد ، بدین ترتیب که در شرق ایران سکاها را شکست داد و بیرون کرد ، در غرب هم بزرگترین حادثه تاریخی را بوجود آورد و دولت مهم و جبار آشور را متغیر کرد و بزرگترین مزاحم ایرانیها را در غرب برای همیشه از بین برد و شهر نینوا پایتخت آنها را واقع در شمال عراق عرب فعلی متصرف شد و این حادثه اثرات مهم و شگرفی در پی ریزی کشور ایران داشته است .



نمونه ای از لباس 'تاج شاهان ماد'
 آستین از پیکره های برنزی کشف در لرستان

نام پادشاهان سلسله ماد و کارهای مهم آنها

ردیف	نام پادشاه	حوادث مهم زمان آنها	مدت سلطنت برحسب سنه میلادی	شکل لباس و تاج هر یک در صورت شناسایی
۱	دیاو کو	سلطنت ماد را تأسیس کرده و همدان را مقر حکومت خویش قرار داد.	۷۰۱ تا ۶۵۵ ق م	
۲	فرورتیش	در جنگ با آسوریها کشته شد.	۶۵۵ تا ۶۳۳ ق م	چون نقشی از پادشاهان ماد بدست نیامده از اینجهت نمیتوان بدرستی شکل تاج و لباس آنها را معین نمود و تنها از روی پیکره های برنزی مکشوف در لرستان که مربوط به مادهاست میتوان حدس زد که شکل عمومی لباس و کلاه آنها مطابق (ش ۳۲) میباشد.
۳	هُوَخْ شتر	سکاها را در شرق و شمال شرق ایران شکست داد و دولت بزرگ آشور را در غرب نیز منقرض ساخت و وحدت کشور ایران را پی ریزی کرد.	۶۳۳ تا ۵۸۴ ق م	
۴	آستیاگ	از کوروش پارسی شکست خورد و دولت ماد در زمان او منقرض شد.	۵۸۴ تا ۵۵۰	

نام پادشاهان، سلسله پادشاهی و کارهای مهم آنها

ردیف	نام پادشاه	حوادث مهم زمان آنها	مدت سلطنت برحسب سنه میلادی	شکل لباس و تاج هر یک در صورت شناسایی
۱	کوروش بزرگ از نواده های هخامنشی پارسی	ابتدا همدان را فتح کرد و دولت ماد را منقرض ساخت و سپس دولت لیدی را در ناحیه ترکیه فعلی شکست داد و سارد پایتخت آنها را نیز تسخیر کرد. کلیه مستعمرات یونان را در آسیای صغیر فتح کرد و بعد هم در شرق ایران جنگهایی بنفع ایران نمود و بالاخره در سال ۵۳۸ پیش از میلاد شهر معروف بابل را در جنوب عراق فعلی تسخیر کرد و در همان سال باشکوه تمام در آن شهر تاریخی تاجگذاری کرد.	۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد	تنها اطلاعاتی که از تاج کوروش بدست آمده است شباهت آن به تاج مادیه ش ۳۲ میباشد و بعلاوه بر طبق نوشته « <u>کزنفون</u> » مورخ یونانی نام تاج کوروش « <u>تیار</u> » بوده است.
۲	کمبوجیه ۱۰	مصر را سخر ساخت به قرطاجنه و حبشه لشکر کشید و در زمان او بردیای دروغی قیام کرد.	۵۲۹ تا ۵۲۲ پیش از میلاد	تاج او احتمالا شبیه به تاج کوروش بوده است.

نام پادشاهان، سلسله خاندانشی و کارهای مهم آنها

ردیف	نام پادشاه	حوادث مهم زمان آنها	مدت سلطنت برحسب سنه میلادی	شکل لباس و تاج هر یک در صورت شناسانی
۳	داریوش بزرگ	شورشهای بزرگ داخلی را سرکوب کرد و بابل را از نو فتح کرد، هندوستان را فتح کرد به کشور سکاها لشکر کشید آتیه‌های جبار را از آتن بیرون کرد و جنگ در بانی مارا تن در زمان او رخ داد. جاده‌های مهمی در سراسر امپراطوری ایران ایجاد کرد و قوانین مملکت‌داری از خود یادگار گذاشت و از داریوش کتیبه‌های بسیار مهم در نقاطی مانند بیستون - نقش رستم و تخت جمشید بجای مانده است و بنیان گذار تخت جمشید نیز میباشد.	۴۸۶-۵۲۱ پیش از میلاد	تاج داریوش از ساده ترین تاجهای زیبا و ساده دنیا است و در شکل شماره ۲۳ نقاش این کتاب آنرا از روی پیکر داریوش در بیستون تصویر نموده است.

نام پادشاهان، سلسله پنهانی و کارهای مهم آنها

ردیف	نام پادشاه	حوادث مهم زمان آنها	مدت سلطنت برحسب سنه میلادی	شکل لباس و تاج هر یک در صورت ساسانی
۴	خشایار شاه	شورش مصر را از بین برد و آنجا را مجدداً فتح کرد. جنگ‌های مهم دریائی و زمینی با یونانیها در زمان این پادشاه اتفاق افتاد و بالاخره آتن را این پادشاه فتح کرد.	۴۸۶ تا ۴۶۵	تاج اصلی او شبیه به تاج داریوش و تاج ولیعهدی او نیز در (ش ۳۱) مشاهده میشود.
۵	اردشیر اول	شورش مصر را از بین برد و با یونانیها از در صلح در آمد.	۴۶۴ تا ۴۲۴ پیش از میلاد	تاج او احتمالاً شبیه به تاج داریوش بوده است.
۶	خشایار شاه دوم	فقط ۴۵ روز سلطنت کرد	۴۲۴ پیش از میلاد	« « «
۷	سُغدیانس	فقط شش ماه سلطنت کرد	۴۲۴ پیش از میلاد	« « «

نام پادشاهان، سلسله پهلوانی و کارهای مهم آنها

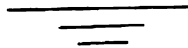
ردیف	نام پادشاه	حوادث مهم زمان آنها	مدت سلطنت برحسب سنه میلادی	شکل لباس و تاج هر یک در صورت شناسایی
۸	داریوش دوم	در زمان او در مصر شورش بر پا شد.	۴۲۴ تا ۴۰۴ پیش از میلاد	تاجش احتمالاً شبیه به تاج داریوش بزرگ بوده است.
۹	اردشیر دوم	جنگ با کوروش کوچک و قتل این مدعی سلطنت و تابع شدن یونانیهای آسیای صغیر در زمان این پادشاه اتفاق افتاده است.	۴۰۴ تا ۳۶۰ پیش از میلاد	“ “ “
۱۰	اردشیر سوم یا ارساس اول	فتح مصر مجدداً بدست این پادشاه انجام گرفت.	۳۶۰ تا ۳۳۸ پیش از میلاد	“ “ “
۱۱	آرشک یا آرساس	فقط دو سال سلطنت کرد واقعاً مهمی رخ نداد	۳۳۸ تا ۳۳۶ پیش از میلاد	“ “ “
۱۲	داریوش سوم	اسکندر بایران حمله میکند و جنگهای معروف گرانیک- ایسوس - گوگامل در زمان او اتفاق افتاده ، نخب جمشید توسط اسکندر آتش زده شد و دولت هخامنشی منقرض گردید.	۳۳۶ تا ۳۳۰ پیش از میلاد	“ “ “

در خاتمه این قسمت باید اضافه کرد که از زمان حمله اسکندر بایران یعنی از سال ۳۳۰ پیش از میلاد تا ظهور اشکانیها و نجات ایران از اعقاب اسکندر و جانشینان او، در حدود ۷۴ سال طول کشید و در این هفتاد و چهار سال جمعاً با خود اسکندر ۴ نفر از مقدونیها بر ایران حکومت میکردند.

۱- اسکندر ۲ - سلوکوس اول ۳ - آنتیوکوس اول ۴ - آنتیوکوس دوم.

و در سال ۲۵۶ پیش از میلاد بالاخره توسط اشک اول، مقدونیها از ایران رانده شدند و مجدداً یک طایفه مهم ایرانی آریائی یعنی پارتها یا اشکانیها، سلطنت ۴۸۰ ساله خود را بنیاد گذاشتند.

از تصاویری که بر روی سکه‌ها و مجسمه‌های چهار نفر مقدونی فوق که غیر ایرانی هستند مشاهده میگردد، اکثراً بدون کلاه و تاج میباشند و در صورتیکه تاجی هم بر سر آنها دیده میشد، چون غیر ایرانی بوده‌اند از چاپ آنها در این کتاب خودداری میگردد.



بخش چهارم:

تاج و تاجگذاری

در دوره اشکانیان

این نکته از بدیهیات است که مراسم تاجگذاری و یا شکل تاج پادشاهان هر سلسله‌ای، تابع اخلاق و روحیات و تابع مراسم و آئین قومی است که آن سلسله را تشکیل داده‌اند و بهمین دلیل اصل و نسب آن قوم و همچنین چگونگی پیدایش و ظهور هر سلسله با مراسم و آئین تاجگذاری و یا شکل تاج آنها ارتباط مستقیم دارد و بدین لحاظ ما ضروری میدانیم که مانند فصل هخامشی در باره مؤسسين سلسله اشکانی نیز قبلاً توضیحاتی بدهیم، زیرا اطمینان داریم که این توضیحات ما را بهتر به وضع تاج و تاجگذاری ایندوره (۴۸۰) ساله آشنا میسازد.

اشکانیها که مورد تفسیر در این بخش هستند، در اصل آنها، یکی از چند طائفه مهم ایرانی آریائی بشمار میروند که در حدود شمال شرقی ایران کنونی یعنی استان خراسان فعلی ساکن بوده‌اند و نام دیگر این قوم که در کتیبه‌ها ذکر شده «پارت» میباشد.

اشکانیها یا پارتها قومی صحرانورد - سوارکار و در جنگ و گریز مهارت کامل داشتند و بعلاوه با (سکاها) یعنی یکلسته دیگر از آریائی‌ها خویشاوندی پیدا کرده بودند و (سکاها) نیز مطابق مدارك مثبت تاریخی طوایفی جنگجو بودند و دسته‌ای از همین قوم (سکاها) بودند که در عهد قدیم از طریق افغانستان فعلی به جنوب شرقی ایران قدیم مهاجرت کرده و در ناحیه‌ای بنام (سکستان) یا سیستان که مشتق از اسم خود آنها بوده‌است سکنی گزیدند. در تاریخ افسانه‌ای و پهلوانه‌ای ما هم، نام پهلوانان سیستانی زیاد برده میشود و با احتمال قوی این پهلوانان از نژاد همان سکاهاى آریائی بوده‌اند که در قدرت بدنی و چابکی و جنگ تن به تن زبانزد اقوام هم عصر خود بشمار میرفتند.

خلاصه، اشکانیها ضمن قرابت با طائفه بزرگ و جنگجوی (سکاها) بیش از پیش در کارهای جنگی ورزیده شده، بطوریکه در زمان تسلط (سلوکیدها) یعنی جانشینان اسکندر بزرگترین مزاحم آنها در حدود شمال شرق ایران شدند. اشکانیها که ایرانیانی پر احساس و پر قدرت بودند در مقابل (سلوکیدها) خود را برتر و بالا تر میدانستند و پیوسته

در پی بهانه برای قیام بر علیه آنها و نجات ایران بودند.

تصادفاً، در زمان سلطنت (آنتیوکوس دوم) که از ۲۶۱ تا ۲۴۶ پیش از میلاد در ایران سلطنت میکرده است، توسط فرماندار و یا نماینده او در ناحیه خراسان به یکی از روسای قبایل پارت بنام (تیرداد) اهانتی سخت شد و همین کار آن ساتراپ یا فرماندار یونانی در ناحیه خراسان باعث شورش ناگهانی پارتها یا اشکانیها گردید.

قبلاً باید یاد آور شویم که مسکن اولیه قوم اشکانیها در يك ناحیه بنام (اُزساك) حوالی قوچان فعلی (خوشان سابق) بوده است و اصولاً اشکانیها بسیار مقید بوده اند که خود را از نسل هخامنشی ها بدانند، زیرا انتخاب کلمه (اُزساك) برای محل سکونت آنها در خراسان آنروز و یا انتخاب نام (اُرساس) یا (اُشك) برای خودشان از این جهت بود که نام اصلی اردشیر سوم پادشاه هخامنشی که در ۳۶۰ پیش از میلاد شاهنشاهی ایران را داشته است (اُرساس) بوده است و اشکانیها با انتخاب این اسم خواسته اند پیوند نژادی خود را با سلسله باعظمت هخامنشی ثابت کرده باشند، بطوریکه حتی لقب همه پادشاهان اشکانی هم (اُشك) یا (اُرساس) بوده است.

باری، بعد از اهانتی که ساتراپ یونانی به تیرداد رئیس قبیله پارت بعمل آورد با کمک برادرش (اُشك) یا (اُرساس) قیامی بزرگ در خراسان برپا کرد و حتی (اُشك) در سال ۲۵۶ پیش از میلاد خود را پادشاه خواند و با این ترتیب این پارتی ایرانی آریائی، در يك ناحیه کوچک در شمالشرق ایران، دولت اشکانی را تاسیس کرد و بیش از دو سال هم توانست سلطنت کند، زیرا در سال ۲۵۴ پیش از میلاد در گذشت.

بعد از (اُشك) یا اشك اول، برادرش تیرداد توانست اقوام مختلف (پارتی) را متحد کند و تمام نواحی خراسان آنروز را بچنگ آورد و بعد از اوهم (اشك دوم) یا (اُرساس دوم) گرگان را متصرف شد و تا حدود شهر ری پیشرفت کرد و سلوکید ها را تا غرب ری بعقب راند و شهر ری را به (اُرساسیا) تبدیل نمود.

بعد ها در زمان مهرداد، شهر همدان پایتخت مادم به تصرف اشکانیها درآمد و مهرداد توانست بر تمام نواحی آشور و بابل یعنی بین النهرین نیز مسلط گردد و بالاخره در زمان مهرداد دوم ملقب به مهرداد کبیر وسعت دولت ابران به حداعلای خود رسید (در شرق کوههای هیمالیا، و در غرب رود فرات)، و در زمان این شاهنشاه بود که اولین بر خورد ایران با دولت عظیم روم قدیم بوقوع پیوست و از آن پس جنگها و آشتیهای ایران و روم تا پایان دوره اشکانیها ادامه یافت و دنباله آنها نیز به عصر ساسانیها نیز کشیده شد که خود بحث جداگانه ای دارد.

جنگهای ایران و روم در عصر اشکانیها اکثراً با پیروزی ایرانیان خاتمه می یافت هم چنانکه در زمان (اُرد اول) اشکانی، توسط (سورنا) سردار بزرگ اشکانی کراسوس

یکی از روسای سه گانه ممالک وسیع روم کشته شد و این پیروزی سورنا سردار اشکانی اثری بزرگ و منف ایران در تاریخ جنگهای ایران و روم بجای گذاشت. اشکانیها همانطور که قبلاً اشاره شد، مردمانی جنگجو و سوار کار بودند، در جنگها غالباً این شیوه را بکار میبردند که: ابتداء خود را شکست خورده وانمود کرده و عقب نشینی میکردند و بعد دفعتاً حمله اساسی خود را آغاز نموده و دشمن را از پای در میاوردند، اشکانیا تعصبی در مذهب نداشتند، نسبت به یهودیها رثوف بودند و در باره انتشار مذهب مسیح نیز اغماض میکردند، و با اینحال مغهای زرتشتی در بدو دوره اشکانی صاحب قدرت بودند و حتی در زمان (یلاش اول) اشکانی اقدام به جمع آوری فصول مختلف و پراکنده (اوستا) گردید، و بر عکس در اواخر سلسله اشکانی بازی قیدی نسبت به مذهب باوج خود رسید.

خلاصه اینکه، تمدن اشکانی در متن آریائی و با تمدن یونانی و رومی آمیخته شده بود و زبان آنها که در اصل زبان (مادی) بود ابتداء تحت تاثیر زبان یونانی قرار گرفت چون مقدونیها تا ظهور اشک اول اشکانی در حدود ۷۴ سال بر ایران تسلط داشتند و خواه نا خواه در این مدت سه ربع قرن، زبان و تمدن یونانی جزئی اثری بر زبان و تمدن اشکانی گذاشته بود، ولی بالاخره این اثرات موقتی، در فرهنگ پارسی و مادی کاملاً ذوب گشت و در زمان اشکانیها زبان جدیدی بعرضه ظهور رسید بنام: (پهلوی اشکانی) که با خط آرامی آنها مینوشتند ولی با معنی فارسی آنها میخواندند.

در زمان اشکانیها برای اداره امور مملکت دو مجلس شوری تأسیس شده بود، یکی مرکب بود از بزرگان و معمرین خاندان سلطنت و دیگری تشکیل میگردد از رؤسای ملی و روحانی کشور، و پادشاه را نیز از میان خانواده (اُرشک) یا (اَشک) بوسیله این دو مجلس انتخاب میکردند.

اشکانیها پایتخت ثابتی نداشتند، گاهی پایتخت آنها شهر (صددروازه) نزدیک دامغان بوده است زمانی شهر (اُرساسیا) یا شهرری و یا شهر همدان و بالاخره شهر (تیسفون) مقر حکومت مرکزی و پایتخت اشکانیها بوده است.

عناوین پادشاهان اشکانی در ابتدای پیدایش و استقلال، (شاه) و بعد (شاه بزرگ) و بعدتر (شاهنشاه) و گاهی هم (شاهنشاه آریانا) بوده است و در روی بعضی از سکه های اشکانی جمله (برادر آفتاب و ماه) و یا (پسر خدا) (که این عنوان اخیر یادگار سلاطین سلوکی است) مشاهده میگردد.

فرهاد اول - فرهاد دوم - اردوان دوم - سینا تروک، اینها عنوان (پسر خدا) و مهرداد دوم - مهرداد سوم هم عنوان (خداوندگار) داشته اند.



شماره ۳۳ تصویر

محمد داد اول شاه

قبر رشت کهنه



شماره ۳۴ تصویر

محمد داد اول شاه

قبر رشت کهنه

ش ۳۵

تصویر

باش دوم اشکانی

نیم زر سکه ایمن پادشاه



ش ۳۶

تصویر

ارد اول اشکانی

نیم زر سکه ایمن پادشاه



گل تاج تعمیرات آن

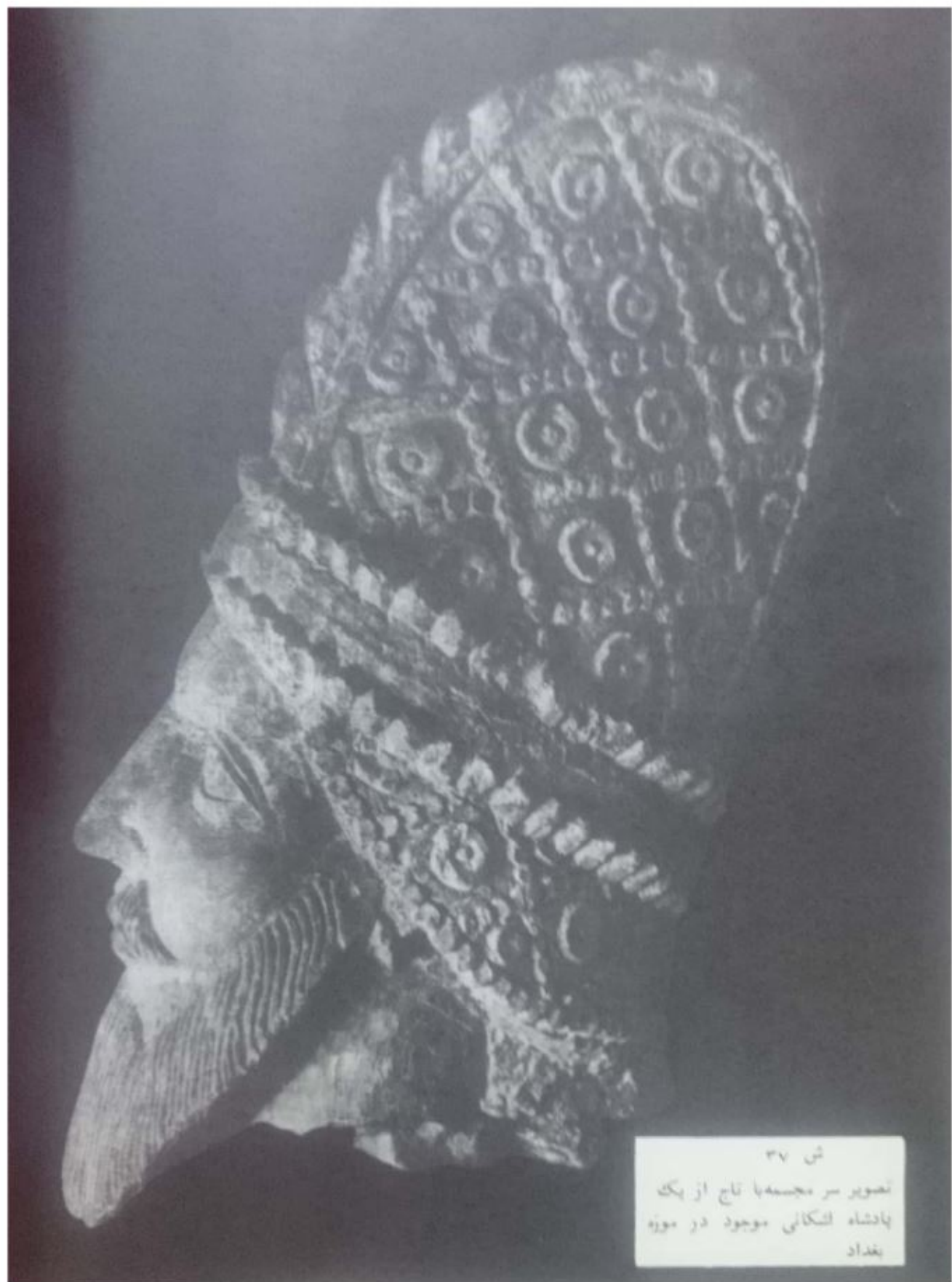
در دوره اشکانی

از دوره ۴۸۰ ساله اشکانی متاسفانه آثار صنعتی قابل توجهی بجزسکه های پادشاهان در دست نیست ، یک اثر منقوش از مهرداد دوم و گودرز دوم اشکانی در بیستون و یک تصویری منقوش از اردوان پنجم در شوش وجود دارد ، که چندان نمودار نیست و از لحاظ هنری نیز بهیچوجه مورد توجه نمیباشد .

رو بهمرفته صنایع اشکانی مطابق آثاری که تا کنون بدست آمده پائین تر از صنایع دوره هخامنشی میباشد ، و شاید خوی جنگجویی آنان و اشتغال باین امر بآنها فرصت نداده است که در قسمت صنعت و هنر پیشرفتهائی بنمایند ولی با این حال یک مجسمه بزرگ از یک سرباز اشکانی در موزه ایران باستان موجود است که از جهت هنر مجسمه سازی ارزنده میباشد ، علاوه بر این در الحضر در کنار دجله در حجاریهای برجسته تالار قصر اصلی ، چند صورت پارتی نقش شده است که دوتای از آنها بدون محاسن و یکی دارای ریش پهن میباشد و یک سر مجسمه جالب هم از یک پادشاه اشکانی با تاج در موزه بغداد وجود دارد ، ش ۳۷ .

باری ، در باره مراسم تاجگذاری در زمان اشکانیها چند نکته را میتوان یادآور شد : بعد از آنکه وسعت قلمرو آنها زیاد شد ، پادشاهان بزرگ ایندوره در بارهای خود را مانند در بارهای مادی و پارسی تشکیل دادند ، مخصوصاً از زمان مهرداد اول (۱۷۰ تا ۱۳۸ ق م) و با این ترتیب باید قبول کنیم که : اشکانیها از مراسم تاجگذاری دورانهای ماد و هخامنشی هم تا آنجا که اطلاع یافته بودند تقلید کرده اند ، با این تفاوت که وقتی مجلس (مُهِستان) یعنی مجلس مشترک شورای و سنای زمان اشکانی ، پادشاه را انتخاب میکرد ، تشریفات تاجگذاری نیز بعمل میآید و تاج را حتماً میبایستی رئیس خانواده (سورن) بر سر شاه بگذارد ، خانواده سورن یکی از چهارده خانوار مهم اشکانی بود که همیشه آنان مورد احترام پادشاهان اشکانی بودند و از میان آنها نمایندگان برای مجلسین انتخاب میشدند .

در زمان پارتها ملکه اشکانی نیز دارای تاج و یا نیم تاج بود و آنها گردن بندهای متعدد و ظریف نیز به همراه خود داشته اند ، ش ۴۱ (و بعضی نیز بدون زینت و آرایش بوده اند مانند ملکه موزا زن فرهاد چهارم ش ۴) . تاج شاهان اشکانی همانطوریکه از مسکوکات آنها



ش ۳۷

تصویر سر مجسمه با تاج از یک
پادشاه اشکانی موجود در موزه
بغداد



ش ۳۸

تصویر

فرهاد چپام شاهی

رستم اندر سکه ای شاه



ش ۳۹

تصویر

محمود داد دوم

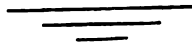
رستم اندر سکه ای شاه

دیده میشود در ابتدا کلاه مخروطی شکل سکائی بود و بعد بتدریج تبدیل به نیم تاجی شد که عبارت بود از نواری پهنی که دور سر میپیچیدند و در عقب سر گره میزدند تا موهای سر را نگاهدارد. این نوار را چند مرتبه دور سر میپیچیدند و دوسر آن از پشت آویزان بود مانند تاج فرهاد چهارم و یا مهرداد اول ش ۳۸ و ۳۳.

تاج بعضی از پادشاهان اشکانی بشکل (تیار) بلند و راست پادشاهان اولیه هخامنشی بوده است مانند تاج «اُردُ اول» ش ۳۶، و بالاخره شاهان اشکانی تاجهای خودشان را با سروارید و بعضی از جواهرات قیمتی میاراستند مانند تاج مهرداد دوم ش ۳۹. لباس شاهان اشکانی در ابتداء کوتاه بود ولی بتدریج که بر اهمیت آنها افزوده شد از لباس مادیها و پارسیها که گشاد و بلند بود تقلید کردند و این لباسها تا قوزك پای آنها میرسید، در موقع جنگ این لباس کوتاه تر شده و برانهایشان میرسید و در عوض تاج هم هنگام نبرد، کلاه خود بسر میگذاشتند.

پادشاهان اشکانی دارای ریشهای پهن و مجعد و گاهی نك تیز بوده اند، ریش پهن مانند محاسن بلاش دوم ش ۳۵ و ریش نك تیز مانند ریش خسروش ۳۴ و ریش فرهاد چهارم ش ۳۸ یا ریش مهرداد دوم ش ۳۹.

خلاصه شکلهای شماره ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، که از روی سکههای پادشاهان اشکانی اقتباس شده و نام صاحبان آنها نیز در مقابل تصاویر در صفحه مربوطه نوشته است همه آنها نمودار روشنی از شکل عمومی انواع تاجهای اشکانی میباشد و بعد از بحث در باره تاج ملکه اشکانی، اسامی همه پادشاهان این سلسله را با مدت سلطنت و خلاصه کارهایی که انجام داده اند و با اضافه تصویری کوچک از سکههای هر يك از آنها که تاجهایشان را مشخص میکند، ملاحظه خواهید نمود.



تاج ملکه اشکانی

بر روی سکه‌های فرهاد پنجم تصویر مادر او «ملکه موزا» نیز ضرب شده است. این ملکه که زن فرهاد چهارم اشکانی (۳۷ تا ۲ ق م) بوده، دارای داستانی جالب می‌باشد که بطور کلی وجود او در دربار اشکانی نتیجه خوبی برای ایران بیار نیاورده است. «یوسف فلدویوس» مورخ قرن چهارم میلادی که یکی از مورخین بزرگ یهود بشمار میرود و در دربار «وسپاسیان و پسر او تیتوس» امپراتوران روم خدمت میکرده است، کتابهای مهمی در باره تاریخ یهود و تاریخ روم تألیف نموده است مانند (هفت کتاب درباره جنگهای یهود و روم و داستان خراب شدن اورشلیم و بیست فصل راجع به عهد عتیق یهود و غیره)، این مورخ درباره ملکه «موزا» زن فرهاد چهارم مینویسد:

«قیصر روم هدایای زیادی از جمله یک زن زیبا روی ایتالیائی بنام «موزا» برای شاهنشاه ایران فرهاد چهارم فرستاد.»

ارسال این هدایا از آن جهت بود که رومیها پیش از پادشاهی فرهاد چهارم، پیوسته از ایران شکست می‌خوردند و در زمان پدر او «ارد» ، کراسوس سردار بزرگ روم از «سورنا» سردار نامی ایران شکست خورده و بقتل رسیده بود و خلاصه رومیها درک کرده بودند که از طریق جنگ نخواهند توانست سرحدات خودشان را در شرق نگاه دارند و یا احیاناً به پیشرفتهائی در این حدود نائل بشوند، از اینرو در نظر گرفتند که از طرق دیگری در دربار اشکانی نفوذ پیدا کنند و با فرستادن «موزا» زن زیبا روی ایتالیائی و ملکه شدن این زن، این مقصود آنها جامه عمل بخود پوشید و در زمان فرهاد چهارم و سپس در زمان پسر او فرهادک بسیاری از امور با نفوذ ملکه موزا بدون جنگ بنفع رومیها تمام شد.

«موزا» پس از آمدن بایران آنچنان در «فرهاد چهارم» نفوذ کرد که بزودی زن رسمی پادشاه و ملکه ایران شد و از او بعداً پسری بدینا آمد موسوم به «فرهادک».

«فرهادک» با کمک مادرش موزا طوری محبت پدر را بیش از سایر برادرانش جلب کرد که به ولیعهدی ایران انتخاب گردید، اما ملکه موزا باین کار هم قانع نشد و با کمک فرهادک پسرش، فرهاد چهارم را مسموم کرد و بقتل رسانید و بدینوسیله «فرهادک» با اشک پانزدهم بسلطنت رسید.

یکی از عجایب تاریخ آلمان این بوده است که فرهادک در روز تاجگذاری خودش، مادرش موزا را هم بعنوان ملکه ایران انتخاب می نماید بطوریکه در روی سکه‌های فرهادک، تصویر



ش:

« تصویر ملکه موزا »

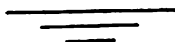
زن فرهاد چهارم اشکانی

آقباس از سر مجسمه از سنگ مرمر موجود در موزه ایران باستان



ش ۴۱ - نمونه‌ای از جواهرات دوره اشکانی مربوط به قرن سوم پیش از میلاد
موجود در موزه نیویورک ، اقتباس از کتاب دکتر گیرشمن راجع به «دوره ساسانی و اشکانی».

(موزا) مادر او نیز دیده میشود. مورّخین مینویسند که این عمل فرهادك از آنجهت بود که چون پارتها فرهادك را بسبب نژادی مادرش بیگانه میدانستند، بهمین دلیل این پادشاه خواسته است با تفویض مقام بالا تر و مهمتری به مادرش، قدرت و اهمیت او و خودش را در نزد مردم حفظ نماید. وجود این زن در دربار ایران رویهمرفته خوش یمن نبوده است و فرهاد پنجم یا فرهادك علاوه از اینکه پرچمهای رومی را که در جنگهای گذشته از آنها گرفته شده بود و در نزد رومیها بسیار مهم و ارزشمند بود، بآنها پس داد، ضمناً از ارمنستان هم صرفنظر کرد. باری، یک سر مجسمه از این ملکه در خرابه های شوش بدست آمده است که هم اکنون در موزه ایران باستان موجود میباشد و تاجی که بر سر این ملکه دیده میشود شباهت زیادی به تاجهای دوره هخامنشی دارد. ش. م. و همانطوریکه از شکل پیدا است این تاج دارای کنگره هائی است که نظیر آنها نیز در تاجهای هخامنشی دیده میشود و حروف لاتین حک شده بر پیشانی این تاج هم، مبین نام سازنده آن میباشد.







نام پادشاهان اشکانی






با ذکر مدت سلطنت و کارهای مهم آنها، شکل تاج هر یک از روی سکه‌های کشف شده


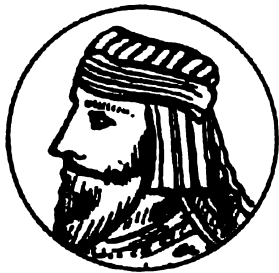


نام	دوره و تاریخ مهم زمان این پادشاه	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی سکه‌ها یا آثار کشف شده
اشک یا ارساس	دولت پارت را تأسیس کرد.	۲۵۶ تا ۲۵۳ ق - م	شکل تاج معلوم نیست احتمالاً نظیر تاج برادوشپ تیر داد
تیرداد یا اشک دوم	دولت پارت را در ناحیه خراسان امروز توسعه داد و شهر و قصری در نزدیکی ایورد بنا نهاد	۲۵۳ تا ۲۱۴ ق - م	
اردوان اول یا اشک سوم	با سلوکیدها یعنی «جانشینان اسکندر» جنگ کرد تا تهران پیش رفت و بعد عقب نشینی کرد، ولی عاقبت انتیوکوس پادشاه سلوکید با او صلح کرد و اولین پادشاه اشکانی بود که از طرف مقدونیه برسمیت شناخته شد و تا غرب کرگان هم دولت پارت را توسعه داد.	۲۱۴ تا ۱۹۶ ق - م	






نام	دقایق مهم زمان این پادشاه	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌های آثار کشف شده
لری هات یا اشک چهارم	بارامی سلطنت کرد.	۱۹۶ - ۱۸۱ ق - م	
فرهاد اول یا اشک پنجم	بعد از پدر بتخت نشست «دریند بحر خزر» که مقصود حدود ایوان کیف باشد تسخیر کرد و شهر «خاراآکس» که گویا «شهرستانک» باشد بنانهاد.	۱۸۱ تا ۱۷۳ ق - م	
مهرداد اول یا اشک ششم	بانی عظمت دولت اشکانی شد ، مرو را از باختریها گرفت تمام قسمت خوزستان بابل و پارس را تسخیر کرد، در خاک هندوستان تا رود (جله) پیش رفت و در غرب عاقبت «دستریوس» سلوکی را شکست داد و بزدان انداخت و مهرداد اول معروف به «دارپوش اشکانی» است.	۱۷۳ تا ۱۳۶ ق - م	
فرهاد دوم یا اشک هفتم	با آنتیوکوس پادشاه سلوکی جنگ کرد و او را بسختی شکست داد ، پادشاه سلوکی در جنگ کشته شد و سلسله سلوکی منقرض گردید و در شرق ایران با سکاها جنگ سرد و سکاها در زمان او بطرف سیستان فعلی روی آوردند.	۱۳۶ تا ۱۲۸ ق - م	



نام	وقایع مهم زمان این پادشاه	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی سکه‌ها و یا آثار کشفی
اردوان دوم یا اشک هشتم	در جنگ با دسته‌ای از یونانیها زخم برداشت و در گذشت.	۱۲۹ - ۱۲۴ ق - م	
مهرداد دوم یا اشک نهم	این پادشاه ملقب به "کبیر" است به سکاها شکست سختی وارد ساخت و در زمان او ایران با دولت عظیم روم قدیم برای نخستین بار رو برو گردید و پیروز شد از این پادشاه سکه‌های مختلفی بست آمده است.	۱۲۴ تا ۸۷ ق - م	
ساناتروک یا اشک دهم	واقعه مهمی رخ نداد	۷۷ تا ۶۹ ق - م	
فرهاد سوم یا اشک یازدهم	واقعه مهمی رخ نداد.	۶۹ تا ۶۰ ق - م	

نام	دفاع پنجم زمان این پادشاه	تسلط سال سیاری	شکل تاج و لباس زردی کند و یا آراسته
مهرداد سوم یا اشک دوازدهم	مردی ظالم و در نتیجه با کمک مردم از سلطنت خلع و برادرش ارد اول پادشاه شد.	۵۰ تا ۵۵ ق - م	
آرد اول یا اشک سیزدهم	از پادشاهان نامی اشکانی است و در زمان این پادشاه جنگ اول ایران با روم و کشته شدن کراسوس سردار بزرگ رومی بدست سورنا سردار نامی ایران بوقوع پیوست	۵۵ تا ۳۷ ق - م	
فرهاد چهارم یا اشک چهاردهم	جنگ دوم و سوم ایران با روم و شکست‌های پی‌در پی انتوان ، مایوس شدن رومیا از تسخیر ایران و صلح متمادی با ایران.	۳۷ تا ۱ ق - م	
فرهاد پنجم یا اشک پانزدهم	دو سال سلطنت کرد و در زمان این پادشاه واقعه مهمی رخ نداد	تا ۲ میلادی سلطنت کرد	
ارد دوم یا اشک شانزدهم	واقعه مهمی رخ نداد	۲ تا ۴ میلادی سلطنت کرد	

نام	وقایع مهم زمان این پادشاه	مدت سلطنت سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی سکه ها یا آثار نگاشته
وانان اول اشک ۱۷	واقعه مهمی رخ نداد.	۷ تا ۱۶ م	
اردوان سوم یا اشک ۱۸	از مادر اشکانی بود و پادشاه ماد دست نشانده پارتیها بود، تاج و تخت را از وانان اول گرفت.		
واردان یا اشک ۱۹	جنگ خانگی	جمعاً این چهار پادشاه از ۱۶ تا ۵۱ میلادی سلطنت کرده اند	
گودرز یا اشک ۲۰	جنگ خانگی		
وانان دوم یا اشک ۲۱	جنگ خانگی		

نام	تاریخ مهم زمان این پادشاه	مدت حکومت بر حسب سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌ها یا آثار کشف شده
هخامنش اول یا اشک ۲۲	در جنگ با طوایف دها موفق شد در زمان این شاه کتاب مذهبی اوستا که پراکنده بود جمع آوری شد.	از ۵۱ تا ۷۷ م	
هخامنش دوم یا اردوان چهارم	زمان فترت که تا ۱۰۷ میلادی طول کشیده است.	از ۷۷ تا ۱۰۷ م	
خسرو یا اشک ۲۳	جنگ تراژان امپراتور روم با ایران و عقب نشینی او و صلح روسیها با ایران.	از ۱۰۷ تا ۱۳۳ م	
هخامنش دوم یا اشک ۲۴		جمعاً این دو پادشاه ۵۸ سال سلطنت کرده‌اند	
هخامنش سوم یا اشک ۲۵		از ۱۳۳ تا ۱۹۱ م	

نام	وقایع محتمل زمان این پادشاه	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌ها یا آثار کشف
بلال چهارم یا اشک ۲۶	جنگ باروسها و عقب نشینی امپراطور روم.	۱۹۱ تا ۲۰۷ م	
بلال پنجم یا اشک ۲۷	واقعه مهمی رخ نداد.	۲۰۷ تا ۲۱۶ م	
اردوان پنجم یا اشک ۲۸	شکست روسها و تادیه غرامت بایران انقراض دولت اشکانی بست اردشیر پاپکان و کشته شدن اشک ۲۸	۲۱۶ تا ۲۲۴ م	

بخش پنجم تاج و تاجگذاری در دوره ساسانیان

یکی از فصول جالب تاریخ ایران مخصوصاً از جنبه تاج و تاجگذاری ، بخش مربوط به دوره درخشان ساسانیان است ، ساسانیها مانند هخامنشی ها از ناحیه پارس برخاستند ولی از جهت اعتقاد و هماهنگی کاملی که با مذهب داشته‌اند، مراسم و تشریفات تاجگذاری و درباری آنها هم تا حد اعلا در تحت تأثیر عامل مذهب قرار گرفته است در صورتی که اشکانیان همانطوریکه در فصل گذشته از آن یاد کردیم ، اعتنایی بمذهب نداشتند و تقریباً آنها را کرده بودند ، بجز زمان بلاش اول اشکانی (۵۱ تا ۷۷ میلادی) که اقدام بجمع آوری فصول پراکنده کتاب مقدس اوستا شد .

اشکانیها از نفوذ عمیق ولی موقتی تمدن یونانی جلوگیری کردند زیرا تمدن یونانی در حدود هفتاد سال از زمان اسکندر به بعد در ایران رسوخ کرده بود و همین هفتاد سال بود که جانشینان (اسکندر متجاوز) در ایران عزیز ما حکومت میکردند و طبیعی است که آداب و رسوم و زبان و خط آنها هم در بین ملت ایران اثر گذاشته است، لیکن اشکانیها بتدریج خوی و آداب ایرانیته را نضج داده و کم کم دیگر اعتنایی به تمدن یونانی نداشتند ولی با همه احوال نتوانستند مانند جانشینان خودشان ساسانیها یک اصول پا برجائی برای تشریفات پادشاهی خود انتخاب نمایند .

خلاصه اینکه : ساسانیها برعکس، این اصول را برای خود ابداع و تا آخر مدت دوران حکومت خود هم پیروی کردند ، امروزه تصویر و نقوشی از چند تن از پادشاهان ساسانی در آثار باستانی ایران موجود است که همه آنها مارا بخوبی برای اطلاع از تشریفات تاجگذاری آنها راهنمایی میکند و ضمناً بر طبق همین آثار و همچنین سکه‌های پادشاهانی ساسانی ، ما میتوانیم به شکل تاج آنان نیز پی ببریم .

از این نقوش و از این نوع سکه‌ها، این نتیجه بدست میآید که : پادشاهان ساسانی هر یک داری تاج بخصوصی بوده‌اند و در عین حال این تاجها وجه مشترکی هم داشته‌اند که در همین بخش بآن اشاره خواهد شد .

از طرف دیگر، هم چنانکه در مقدمه فصول گذشته نیز یاد آور شدیم، مراسم تاج گذاری و حتی شکل خود تاج و یا لباس پادشاهان هر سلسله ای تابع مراسم و آداب اجدادی آنها بوده و ضمناً تابع افکار و عقاید و آئین مذهبی آنها بوده است، در این صورت تردیدی نیست که اطلاع از چگونگی پیدایش و ظهور هر سلسله ای، ما را بهتر راهنمایی میکند تا بدانیم که مثلاً اصول عقائد اولیه هر سلسله ای بچه طریق و تا چه اندازه در مراسم تاجگذاری و شکل تاج یا لباس پادشاهان تأثیر داشته است. حالا به بینیم که سلسلانیان چگونه ظهور کردند و نخستین تاجگذاری آنها بچه صورت و در کجا بوده است؟ ساسانیان مانند هخامنشیها از ناحیه پارس برخاستند و از تاریخ پارس در دوره اشکانی ساسانیها مانند هخامنشیها در دست نیست که بدانیم اجداد ساسانیها در این دوره تاجچه متأسفانه اطلاعات کاملی در دست نیست که در نقاط مختلف ناحیه پارس اندازه دارای قدرت و نفوذ بوده اند، همینقدر بر ما معلوم است که در نقاط مختلف ناحیه پارس در دوره اشکانی حکومت و پادشاهی محلی برقرار بوده و این پادشاهان محلی پارس گویانکه تابع پادشاهان اشکانی بودند، اما همیشه نسبت به آنها یک نوع احساسات نا مساعدی داشتند.

پادشاهان محلی پارس همیشه نامهایی برای خودشان انتخاب میکردند که شبیه به نام پادشاهان هخامنشی بوده است، مانند (اردشیر) یا (ارتخشتر) یا (داریوش) و یا نام پادشاهان افسانه ای ایران مانند (منوچهر) یا (منوچیترا) را روی خود میگذاشتند. در اواخر قرن دوم میلادی اوضاع و احوال پارس خوب نبود، حکام جزء سر بشورش گذاشتند و تابع پادشاه محلی پارس نمیشدند، از جمله شخصی بنام (گوتچهر) در استخر مرکز قلمرو خودش حکومت مستقلی را عنوان کرده بوده (استخر محلی بوده است نزدیک تخت جمشید که بعد از خرابی تخت جمشید بدست اسکندر ساخته شد و استخر نیز مخفف «پارسا استخرا» یعنی دژ پارس است).

از سوی دیگر، در اواخر قرن دوم میلادی شخصی بنام (ساسان) که از نجبا و بزرگان پارس بود، متصدی معبد آناهیتا در استخر شد و بعد از مرگش نیز پسر او پاپک باین مقام رسید، پاپک بواسطه خویشاوندی که با گوتچهر پادشاه استخر داشت توانست اعمال نفوذ کرده و پسرش اردشیر را (که بعداً مؤسس سلسله ساسانی شد) در شهر دارابگرد که در حدود ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرقی استخر واقع شده بود به یک مقام مهم نظامی منصوب نماید.

اردشیر بعد از مدتی که در شهر دارابگرد، موقعیت خودش را محکم کرد به شهرهای مجاور نیز نفوذ کرد و بالاخره با کمک پدرش بر گوتچهر تسلط پیدا کرد و او را به قتل رسانید.

پاپک پدر اردشیر به اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی نامه‌ای مینویسد و از او میخواهد که پسرش اردشیر را برای پادشاه محلی حوزه پارس انتخاب دند که اردوان این درخواست را رد میکند و او و پسرش را عصیانگر قلمداد می نماید . در همین اثنا پاپک فوت میکند و چون وصیت کرده بود که جانشین او شاپور برادر اردشیر است ، از اینرو اردشیر بعد از مرگ پدر نسبت به برادرش شاپور رفتار خوبی نداشت تا آنکه تصادفاً شاپور بواسطه سقوط یک سنگی بر سرش کشته میشود ، و اردشیر بدون مانع در سال ۲۰۸ میلادی خود را پادشاه پارس میخواند و شهری نیز بنام فیروز آباد به مناسبت این پیروزی در فارس بنا میکند .

اردشیر بعد از پادشاهی ، صفحات اهواز و اصفهان را نیز متصرف میشود و در سال ۲۲۴ میلادی در نزدیکی رودخانه جراحی نزدیک راسهرمز در یک جنگ بزرگی با اردوان پنجم آخرین پادشاه ساسانی روبرو میشود و او را شکست داده و بنا بقولی بقتل هم میرساند .

اردشیر بعد از پیروزی بر آخرین پادشاه اشکانی بسرعت عازم تیسفون پایتخت اشکانی میشود و بعد از تسخیر این شهر در سال ۲۲۶ میلادی باشکوه و جلال تمام بنام اولین شاهنشاه ساسانی در آن شهر تاریخی تاجگذاری میکند . تاجگذاری اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان خوشبختانه در دو محل در روی سنگ حجاری شده که در همین فصل به شرح جزئیات آن خواهیم پرداخت . اردشیر پسر پاپک و نوه ساسان اهل استخر پارس ، بعد از رسیدن به تخت شاهنشاهی در شهر تیسفون ، متوجه شرق ایران گردید و سرحد ایران را در شرق و جنوب شرقی به حدود کابل و رود پنجاب رسانید و در طرف غرب نیز تا بین النهرین پیشروی کرد و در یک جنگی در سال ۲۳۲ میلادی (الکساندر سوروس) سردار روم را بسختی شکست داد ، و پس از تسخیر شهر (سلوکیه) آنرا دو باره بنام (وه اردشیر) بنا نهاد . از کارهای بزرگ اردشیر ، تمرکز دادن مملکت و تشکیل یک حکومت مرکزی قوی بود و بساط مملوک الطوائفی زمان اشکانیان را از میان برد ، و ضمناً همانطوریکه در مقدمه این فصل ذکر گردید ، مذهب زرتشت را برسمیت شناخت ، بطوریکه این مذهب در تمام دوران ساسانی با قوت تمام نفوذ خود را حفظ کرد و اثری بزرگ در تمام کارها و تشریفات درباری نیز داشته است ، و مغها یعنی روحانیون در دوران ساسانیها دارای قدرت مخصوصی بوده اند .

اردشیر پادشاهی بزرگ و قانون گذار بود و کارهایی نظیر داریوش انجام داده است و برای ثبات مملکت ، هفت طبقه یا خانواده بوجود آورد ، و بعلاوه در ایجاد یک ارتش نیرومند همت گماشت ، از کلمات اردشیر است که میگوید ؛

(هیچ دولتی بدون رجال و هیچ رجالی بدون مال و هیچ مالی بدون زراعت و هیچ زراعتی بدون عدالت نمیشود)

باری نتیجه میگیریم که عقاید باستانی با نوعی جدید و با ابتکاری خاص و نو و به علاوه مذهب زرتشت که تا آخر دوره ساسانی رواج داشته است ، اینها در مراسم تاجگذاری و شکل تاج و لباس پادشاهان تأثیر داشته است که نمونه آنها در تاجگذاری (اردشیر بابکان ساسانی) مؤسس سلسله ساسانیها به چشم میخورد .

پیش از آنکه به تعریف و توصیف مراسم تاجگذاری این سلسله بپردازیم ، این نکته را قبل بادآور میثوم که در مدت ۴۲۱ سالی که شاهنشاهان ساسانی سلطنت داشته اند و به دوره دوم پارسیها معروف میباشد ، اوضاع ایران رویهمرفته درخشندگی خاصی داشته و باعث افتخار نژاد ایرانی شده اند .

در دور ساسانیها پادشاهانی بزرگ - نظیر اردشیر بابکان - شاپور اول شاپور دوم - انوشیروان - خسرو پرویز - ظهور کرده اند که هر یک نامی جاویدان در تاریخ ایران و دنیا برای خود بجای گذاشته اند .

جنگهای ایران و روم تقریباً در تمام دوران ساسانیها ادامه داشته است و بالاخره در سال ۶۳۰ میلادی در زمان سلطنت پوراندخت دختر خسرو پرویز ، صلح قطعی باروم منعقد میگردد .

و اما درباره مراسم تاجگذاری و شکل تاج هریک از پادشاهان این سلسله :

مراسم تاجگذاری اردشیر اول

مؤسس سلسله ساسانیان

همانطوریکه قبلاً نیز یاد آور شدیم ، اردشیر بنا بقولی بعد از تسخیر شهر (تیسفون) در آنجا با شکوه و جلال تاجگذاری کرده است ، عقیده دیگری نیز وجود دارد که مؤسس سلسله ساسانیان در مسقط الرأس خود ، یعنی در شهر استخر و در معبد آناهیتا که روزگاری جد او ساسان مؤید بزرگ آنجا بوده است تاجگذاری نموده و در همین معبد هم بوده است که چهارصد سال بعد از او ، آخرین پادشاه این دودمان « یزدگرد سوم » تاج پادشاهی را بر سر گذاشته است .

در باره محل تاج‌گذاری پادشاهان ساسانی عقائد مختلفی از طرف محققین و مورخین ابراز شده و میشود که از همه جالبتر تحقیق و بررسی دانشمند معاصر فرانسوی (ماری لوئیز شومون Marie Louise Chaumont) میباشد، که در همین بخش نظریات او را بطور کامل در ذیل این صفحه به بعد درج نموده ایم (۱) ، اما در باره اردشیر : (زاره) باستانشناس آلمانی، عقیده دارد که تاجگذاری این شاهنشاه در نقش رجب فارس عملی شده است نه در شهر تیسفون.

(زاره) در کتاب خود یاد آور میشود که : (من میخواهم قبول کنم که غار نقش رجب در فارس محل مقدس تاجگذاری پادشاهان ساسانی بوده است). حالا ، چرا این دانشمند این نظر را داشته است ؟ این از آنجهت بوده است که در نقش رجب ، اردشیر تشریفات مذهبی تاجگذاری خودش را در روی سنگ مجسم نموده است و از نظر نویسنده این کتاب ، ما نباید به این عقیده خودمان را پای بند نموده و آنرا حتمی و صحیح بدانیم ، چه سایر پادشاهان ساسانی نیز همانطوریکه در صفحات بعد ملاحظه میگردد ، جریان مذهبی مراسم تاجگذاری خودشانرا در بعضی نقاط دیگر مانند « طاقستان کرمانشاه » نقش کرده اند ، در صورتیکه این نقاط هرگز محل تاجگذاری آنها نبوده است.

بطور کلی مجلس تاجگذاری اردشیر اول در دو محل دیده میشود ، یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم ش ۴۳.

حجاری نقش رجب که احتمالاً مقدم بر حجاری نقش رستم بر روی سنگ حک گردیده ، متأسفانه بخوبی نگاهداری نشده است و قسمت عمده از نقوش تاجگذاری ، در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و تصاویر آن شناخته نمیشود.

(۱) با اینکه سعی شده است تا مطالب این کتاب بعد مقدور مختصر باشد ، با اینحال نتوانستیم از مقاله تحقیقی (ماری لوئیز شومون دانشمند معاصر فرانسوی) درباره محل تاجگذاری پادشاهان ساسانی صرف نظر ننماییم ، نتیجه تحقیقات این دانشمند ابتدا در سال ۱۹۶۴ میلادی در مجله ژورنال آزیاتیک تحت عنوان (کجا سلاطین ساسانی تاجگذاری میکردند ؟) به چاپ رسیده است و بعداً متن کامل آن با ترجمه آقای افلاطونی در کتاب (تمدن ساسانی) تألیف استاد سامی نقل شده است ، اشخاصیکه طالب تحقیقات کاملتر و بیشتر در باره تاجگذاری ساسانیها باشند این مقاله بهترین راهنما میباشد و اینک با اظهار تشکر و قدر دانی از استاد سامی و مترجم ، متن کامل آن مقاله در زیر از نظرتان میگذرد.

« قضیه ای که ما در اینجا مورد بحث قرار داده و سعی در روشن نمودن آن داریم ، منشأ فرضیاتی با ارزشهای مختلف ، و گاهی غرض آلود است .

بطور کلی عقیده بر اینست که سلاطین اولیه ساسانی در منطقه فارس تاجگذاری میکردند و منطقه فارس یا بقول یونانیها پرسید ، مستطالراس آبا و اجدادی ساسانیان بوده و هم در آنجا هسته اصلی حکومت خودرا تشکیل دادند .

بنا به صورتیکه دیگر جنبه واقعیت پیدا کرده ، مراسم تاجگذاری سلاطین ساسانی در معبد آناهیتا واقع در

در باره محل تاج گذاری پادشاهان ساسانی عقائد مختلفی از طرف محققین و مورخین ابراز شده و میشود که از همه جالبتر تحقیق و بررسی دانشمند معاصر فرانسوی (ماری لوئیز شومون Marie Louise Chaumont) میباشد، که در همین بخش نظریات او را بطور کامل در ذیل این صفحه به بعد درج نموده ایم (۱)، اما در باره اردشیر (زاره) باستانشناس آلمانی، عقیده دارد که تاجگذاری این شاهنشاه در نقش رجب فارس عملی شده است نه در شهر تیسفون.

(زاره) در کتاب خود یاد آور میشود که : (من میخواهم قبول کنم که غار نقش رجب در فارس محل مقدس تاجگذاری پادشاهان ساسانی بوده است). حالا ، چرا این دانشمند این نظر را داشته است ؟ این از آنجهت بوده است که در نقش رجب ، اردشیر تشریفات مذهبی تاجگذاری خودش را در روی سنگ مجسم نموده است و از نظر نویسنده این کتاب ، ما نباید به این عقیده خودمان را پای بند نموده و آنرا حتمی و صحیح بدانیم ، چه سایر پادشاهان ساسانی نیز همانطوریکه در صفحات بعد ملاحظه میگردد ، جریان مذهبی مراسم تاجگذاری خودشانرا در بعضی نقاط دیگر مانند « طاق بستان کرمانشاه » نقش کرده اند ، در صورتیکه این نقاط هرگز محل تاجگذاری آنها نبوده است.

بطور کلی مجلس تاجگذاری اردشیر اول در دو محل دیده میشود ، یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم ش ۴۳.

حجاری نقش رجب که احتمالاً مقدم بر حجاری نقش رستم بر روی سنگ حک گردیده ، متأسفانه بخوبی نگاهداری نشده است و قسمت عمده از نقوش تاجگذاری ، در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و تصاویر آن شناخته نمیشود.

(۱) با اینکه سعی شده است تا مطالب این کتاب بعد مقدور مختصر باشد ، با اینحال نتوانستیم از مقاله تحقیقی (ماری لوئیز شومون دانشمند معاصر فرانسوی) درباره محل تاجگذاری پادشاهان ساسانی صرف نظر بنمائیم، نتیجه تحقیقات این دانشمند ابتدا در سال ۱۹۶۴ میلادی در مجله ژورنال آسیاتیک تحت عنوان (کجا سلاطین ساسانی تاجگذاری میکردند ؟) بچاپ رسیده است و بعداً متن کامل آن با ترجمه آقای اللاطونی در کتاب (تمدن ساسانی) تألیف استاد سامی نقل شده است، اشخاصیکه طالب تحقیقات کاملتر و بیشتر در باره تاجگذاری ساسانیها باشند این مقاله بهترین راهنما میباشد و اینک با اظهار تشکر و قدر دانی از استاد سامی و مترجم ، متن کامل آن مقاله در زیر از نظر تان میگذرد.

« قضیه ایکه ما در اینجا مورد بحث قرار داده و سعی در روشن نمودن آن داریم ، منشأ فرضیاتی با ارزشهای مختلف، و گاهی غرض آلود است.

بطور کلی عقیده بر اینست که سلاطین اولیه ساسانی در منطقه فارس تاجگذاری میکردند و منطقه فارس با بقول یونانیها برسید ، مسقط الرأس آنها و اجدادی ساسانیان بوده و هم در آنجا هسته اصلی حکومت خودرا تشکیل داده اند.

بنا به صورتیکه دیگر جنبه واقعیت پیدا کرده، مراسم تاجگذاری سلاطین ساسانی در معبد آنها واقع در

اما حجاری نقش رستم خیلی بهتر از نقش رجب بجای مانده و تصویر ش ۴۳ وضع فعلی آنرا تا حدودی نمایان میسازد ، و برای اینکه ما بتوانیم از جزئیات مراسم تاجگذاری اردشیر اول مطابق این حجاری اطلاعاتی بدست بیاوریم بهتر دیدیم که از تصویر قلمی که در ۸۶ سال پیش از روی این نقش کپی شده است استفاده بنمائیم ش ۴۴. این تصویر قلمی را از کتاب تاریخ پرس (تالیف لونی دویو فرانسوی چاپ

پاریس سال ۱۸۸۱ میلادی) اقتباس کرده ایم. بر طبق این تصویر مراسم تاجگذاری اردشیر اول بدین صورت انجام گرفته است که : مظهر (اهورا مزدا) و (شاهنشاه) هر دو سوار بر اسب هستند (از خوانندگان تمنی میشود که در ضمن مطالعه این قسمت به شکل شماره ۴۴ کاملاً توجه داشته باشند) جثه اسبان کوچکتر از حد طبیعی است و بعلاوه ، هر یک از اسبان یک دست خود را بلند کرده و به جلو قدم بر میدارند.

مظهر اهورا مزدا (سوار سمت راست) عصای پادشاهی را بدست چپ گرفته است و حلقه سلطنتی را که مزین به نوارهای چین دار میباشد ، با دست راست به جانب اردشیر (سوار سمت چپ) دراز میکند.

شاهنشاه ساسانی حلقه را بادست راست گرفته و با دست چپ مراسم احترام را بجای میآورد ، و چگونگی مراسم احترام در برابر « اهورا مزدا » عبارت بوده است از بالا بردن دست چپ برابر صورت و گره کردن مشّت ، در حالیکه انگشت سبابه بایستی بنشانه احترام بطرف جلو دراز شود ، یعنی همانطوریکه اردشیر در این نقش این مراسم را انجام داده است.

تاج اردشیر مطابق این شکل مدّور است و در پشت آن گردن پوشی مشاهده میشود (بشکل یک گوی) که پارچه نازکی آنرا پوشانیده است ، و این زینت عجیب در کتیبه های ساسانی و سکه های پادشاهان این سلسله مکرر دیده شده و فقط در بعضی

لستخر فارس بر گزار میشده ، واز همین تز میتوان چنین استنباط کرد که اجداد اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانی، به مذهب الهه بزرگ معبد آناهیتا پیوند ناگسستنی داشته اند. با در نظر گرفتن این مطلب چه دلیلی وجود دارد که یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی در همین معبد تاجگذاری نکرده است.

اما (زاره) باستانشناس آلمانی عقیده دارد که سلاطین اولیه ساسانی در نقش رجب تاجگذاری کرده اند.

استدلال این عالم شهر تا اندازه ای عجیب بنظر میرسد :

اگر اردشیر اول و شاهپور اول روی دیوارهای غار نقش رجب که کاملاً نزدیک استخر واقع شده، نقش و منتی از خود بجا گذاشته اند ، صرفاً جنبه مذهبی داشته ، نه خاطره ای که از روی آن بتوان ثابت نمود محل تاجگذاری آنها بوده است.

زاره مینویسد : (من میخواهم قبول کنم که غار نقش رجب محل مقدس تاجگذاری پادشاهان ساسانی بوده است، این خانه ها با این محلها بوسیله اولین شاهزادگان برای منظوره های مقدس با تراثهای سنگی مزین شده است)



ش ۲۳
تصویر مراسم تاجگذاری اردشیر
اول در نقش رستم

از مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر این علامت وجود ندارد.
در این نقش تاج اردشیر تقریباً شبیه به تاج بلند اشکانی است و ضمناً شاهنشاه دارای گیسوانی بلند و منظم بوده که حلقه وار بر دوش او ریخته شده است و همانطوریکه در شکل ۴۴ بخوبی دیده میشود نوارهای پهن و چین خورده‌ای به تاج این شاهنشاه متصل میباشد که دنباله این نوارها به پشت افتاده شده است.
اردشیر مطابق این حجاری، یک لباده آستین داری بر تن دارد که به بدنش

چسبیده است.
مظهر «اهورا مزدا» تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از لابلائی تاج کاملاً پیداست و حلقه‌های گیسو و ریش دراز و مربع شکل او یک هیبت بسیار جالبی به اهورا مزدا داده است.
از حیث لباس مظهر اهورا مزدا، تفاوت زیادی با اردشیر ندارد و از تاج کنگره دار اهورا مزدا نوارهای چین خورده‌ای آویخته شده است.
زین و برگ اسبان هردو یکسان است، فقط الواحی که در قسمت جلوی زین اسب شاهنشاه نصب شده، منقش به سر شیران بر جسته میباشند، که در زین اسب مظهر «اهورا مزدا» دیده نمیشود و در عوض در روی آنها نقش گل وجود دارد.
در میان پای اسبان، گوی سبکی، بشکل گلابی نمایان شده است که آنرا بوسیله زنجیری از پهلوی اسب آویخته‌اند و این گوی در اکثر نقوش بر جسته ساسانی در کنار زین اسبان آنها نقش گردیده است.
در پشت سر اردشیر، یک نفر خواجه سرا که کلاه نمادی بر سر دارد ایستاده و مگس پرانی را بر افراشته است و دارای علامتی روی کلاه است که گویا نشان مخصوص افسران زمان ساسانی باشد.
در زیر پای اسب شاه مردی افتاده است که دارای کلاه خودی است و چون این

اگر این دانشمند معبد استخر را که مؤسس آن اردشیر بوده وباسم او نام گذاری شده و ما بعدها ثابت خواهیم کرد که منظور همان معبد آناهیتا است، بعنوان محل تاجگذاری صریحاً نفی نکرده، برای خاطر اینست که غار نقش رجب جزئی از خالك معبد فوق بوده و اصطلاح وی، محل مخصوص برای تشریفات بوده است.
فرضیه جالبی است که حتی آقای کریستن سن باستانشناس شهر نیز بدان اشاره کرده و مینویسد: (مانندانیام درجه محلی این تشریفات برگزار میشده اما همانطور که آقای زاره مینویسد محتمل است که مؤسس سلسله ساسانی در محل زاد بوم خانواده خود که معبد آناهیتای استخر بوده و سالیان دراز آنرا نگهداری میکردند، تاجگذاری کرده است ولی این مطلب نیز کاملاً بحقیقت نزدیک است که محل رسمی این تشریفات همان غار نقش رجب بوده که اردشیر و پسرش شاهپور با نقشهای زیبایی بهشت خویشان را جاودانی کرده‌اند).
«ویکاندر» این مسئله را بنا به عقیده شخصی خود در مورد ترکیب و تحول روحانیون زردشتی در تیره های



(ش ۴۴) تصویر قلمی از روی حجاری مراسم تاجگذاری اردشیر اول در نقش رستم که در حدود هشتاد و شش سال پیش کشیده شده و از کتاب قدیمی تاریخ پرس تألیف لوئی دوبو فرانسوی چاپ ۱۸۸۱ میلادی اقتباس شده است.

مختلف ، مورد بررسی قرار میدهد. بعقیده او تا سومیکه هیردها طبقه عالی روحانیون را تشکیل میداده اند و حفاظت از مرکز مذهب ، یعنی معبد آنها را در اختیار آنان بوده ، تاجگذاری سلاطین ساسانی با اعمال نفوذ آنها در شهر استخر بر گزار میشده است. ولی از وقتی که موبد بزرگ (موبد موبدان) بریاست روحانیون رسید (اوائل قرن پنجم) محل تاجگذاری ساسانیان از استخر به گنجه آذربایجان و در اطراف آتش مقدس آذر گننسب منتقل شد. بنا براین دو دوره را باید در نظر گرفت.

یکی دوره هیرده که تاجگذاری ساسانیان در معبد آنها یعنی استخر بر گزار میشده ، و دیگری دوره موبد بزرگ که مراسم را در معبد آذر گننسب انجام میداده اند.

از نظر آقای تنی زاده که وقایع دوره اول ساسانیان را برشته تحریر کشیده است ، قضیه نوع دیگری مطرح میشود. وی عقیده دارد که سلاطین اولیه ساسانی دوبار تاجگذاری میکردند. یکمرتبه بسبب سلاطین پارس در استخر و سپس در روز اول سال بابلی بطرز شاهان هخامنشی (شاه شاهان) و مراسم بعدی گاهی در تسفون و گاهی هم در شهر دلخواه دیگری صورت میگرفته است.

ما در باره محل تاجگذاری سلاطین ساسانی و عقاید مختلفی که نسبت به آنها ذکر شده ، بعداً صحبت خواهیم کرد و فعلاً موقع آنست که بررسی خود و فایع بپردازیم.

منابع اسلامی حاکی از آنست که پاپک پس از قتل کوچه آخرین پادشاه بازرنگی و بدست گرفتن زمام امور قلمرو وی ، شاهپور پسر ارشد خود را بجانشینی انتخاب نمود. شاهپور پس از مرگ پدر بسلطنت رسید ، اما

کلاه شبیه به تاج پادشاهان اشکانی می‌باشد ، از اینرو باید یقین کرد که این مرد که در زیر دست و پای اسب اردشیر افتاده ، همان اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی باشد که بدست اردشیر مغلوب و کشته شده است.

مرد دیگری نیز عریان و با موهای آشفته در زیر پای اسب مظهر «اهورا مزدا» افتاده است و این تصویر که سر ماری از میان گیسوانش آشکار شده ، نمودار « اهریمن » با یکی از ارواح خبیثه می‌باشد که اهورامزدا در زیر دست و پای اسب خود آنرا پایمال میکند. خطوطی بزبانهای یونانی و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی ، بر اسب شاه کنده شده که در شکل‌های شماره ۴۴ و ۴۳ مشخص نیست ولی در اصل حجاری وجود دارد و ترجمه این خطوط اینست :

« این سوار یعنی (شاه) پرستنده مزدا اردشیر الهی شاهنشاه ایران و از نژاد خدایان پسر پاک‌شاه است . »

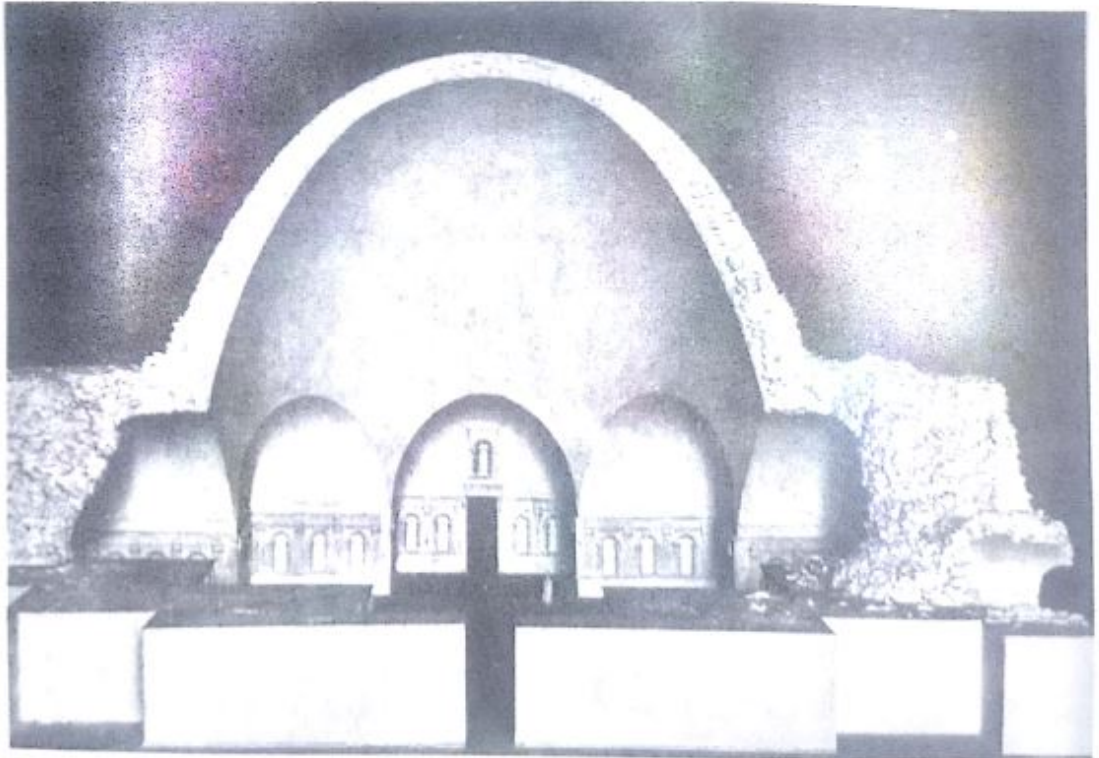
کتیبه دیگری بهمان زبانها مظهر اهورا مزدا را معرفی میکند.

این امر کاملاً طبیعی بنظر میرسد که اردشیر از جهت آنکه استان پارس و بخصوص اطراف و جوانب شهر استخر مانند نقش رجب و یا نقش رستم ، جایگاه اولیه خود او و اجدادش بوده است ، بهمین علت دستور کندن مراسم مذهبی تاجگذاری خود را در صخره های این حدود داده است ولی این دلیل نمیشود که واقعاً او در این دو مکان تاجگذاری کرده باشد .

اما نکته دیگری هم باین منظور کمک کرده است و آن وجود آثار با عظمت عصر هخامنشی ها در این استان می‌باشد که نمایش دهنده افتخارات پارسیها یعنی هم تیمها و یا همشهریهای پیشین خود اردشیر بوده است.

بواسطه همین علاقه و دلبستگی بوده است که اردشیر در محل فیروزآباد کنونی ،

اردشیر پسر دیگر پاک‌ک که در همان موقع مشغول فتح سایر نواحی پارس بود از اطاعت برادر سر پیچید. کمی بعد شاهپور ضمن حوادثی که بدرستی معلوم نیست ، بقتل رسید و اردشیر فاتحانه وارد استخر شد و در آنجا تاجگذاری نمود. محل آنکه تاجگذاری اردشیر طبق سنت بازرنگی‌ها در معبد آناهیتا بوده باشد و اجداد اردشیر که از خیلی پیش ریاست این معبد را داشته‌اند ، آنجا را ترجیح داده‌اند. اما چندسال بعد موقعیکه اردوان پنجم پادشاه اشکانی را بقتل رسانید و بر زمین او دست یافت ، از نظر اینکه میخواست سلطنت خود صورت قانونی نری بدهد ، لازم دانست که بسیره سلاطین هخامنشی (شاه شاهان) تاجگذاری نماید ، هر چند که این واقعه در آئین سرو صدای زیادی برآوردند ، ولی در آداب و رسوم ایرانیان خاطره مهمی از خود بجا گذاشت. فردوسی این خاطره را طی چند بیت زنده کرد که مضمونش اینست : (در بغداد بتخت عاج نشست و تاج زبرد بر سر نهاد و کمر شاهان بر بست و عصای سلاطین بدست گرفت و از آن پس شاه شاهانش لقب دادند و چون تاج کیان بر سر نهاد تو گویی چون گشتاسب بود). مقصود شاعر از بغداد ، همان تیسفون است و طبیعی است که اردشیر پس از فتح آنجا و بیرون راندن اشکانیان ، در همان محل که دیگر بتخت سلسله آنها میشده ، تاجگذاری نموده است. چنانکه می بینیم در اینجا



ش ۵۵ - مقطعی فرضی از داخ « اردشیر خوره » یا فیروز آباد که در ایام جوانی اردشیر بابکان و دستور او ساخته شده و خرابه‌های آن هنوز با برجاست ، و یکی از نخستین بناهای طاق دار ایران محسوب میگردد .

(عکس از کتاب ساسانی و اشکانی تألیف د شمر کیشین ، اعتبار شده است) .



ش ۴۶ - تیسفون یا «ایوان مدائن» که محل تاجگذاری بعضی از پادشاهان ساسانی از جمله اردشیر مؤسس سلسله ساسانی بوده است.

اسی از پارس و استخر و نقش رجب در میان نیست و از طرف دیگر برای کسیکه حاکم مطلق یک چنان امپراطوری بزرگ شده، تاجگذاری در ایالت زاد بومی خویش جنبه مضحکی داشته است. معذالک این مسأله پیش میآید که آیا اردشیر مؤسس سلسله ساسانی با این عمل رسم آبا و اجدادی خود را بر انداخته و برای جانشینان خود بدعتی گذاشته است؟

اردشیر در زمان حیات تاج شاهی بر سر پسر خویش شاهپور گذاشت، چه او میخواست در اواخر عمر پسرش شریک سلطنتش باشد. مورخین اسلامی این اقدام اردشیر را مقارن رسیدن او به تیسفون میدانند. اما این تاجگذاری مقدماتی، ارزش موقتی داشت و مراسم رسمی آن پس از مرگ پدر صورت گرفت. این ندیم بمناسبت این واقعه شرعی در فهرست خود نگاشته و از مانی نقاش زمان یاد برده است. بنا بر گفته نویسنده «مانی» اولین خطابه خود را در همان روز تاجگذاری و در حضور شاه و سایر درباریان بیان داشته است و چنانچه از خطابه مانی بر میآید تشریفات تاجگذاری روز یکشنبه اول ماه نisan بوده است. بدبختانه در این یادداشت و همچنین سایر یادداشت‌های دیگر نامی از محل بهمان نیامده است.

با اینهمه از قول خود «مانی» میتوان چنین استنباط کرد که نابرده برای امتثال امر سلطان که ویرا بحضور خوانده، از طریق پارس و بابل بشوش در خوزستان آمده است. ولی میتوان چنین پنداشت که ملاقات او با سلطان در همانروز تاجگذاری صورت گرفته است؟ این مطلب اینقدرها هم که دیگران تصور میکنند چندان مسلم نیست. زیرا ابتدا باید ثابت نمود که تاجگذاری باشکوه شاهپور قریب چندماه بعد از بتخت نشستن او بوده، ولی نظر باینکه مانعیدانیم

شهری بنام «اردشیر خوره» بنا کرد و قصری هم در ایام جوانی در آنجا ساخت که خرابه های آن هنوز پا بر جاست ، و این قصر یکی از نخستین بناهای طاق دار ایران محسوب میشود ، زیرا تالار ورودی و تالارهای طرفین این قصر را بوسیله طاق پوشانیده بودند ش ۴۵ ، در صورتیکه میدانیم سقف تالارهای زمان هخامنشی تماماً با چوب پوشیده شده بود .

اکنون باید یک بحث دیگری را درباره مراسم تاجگذاری اردشیر و یا سایر پادشاهان ساسانی که بعداً در باره آنها توضیحات بیشتری خواهیم داد ، بمیان آوریم ، و آن اینست که آیا مراسم تاجگذاری اردشیر منحصر بهمان تشریفات مذهبی منقوش در روی سنگهای نقش رستم و یا نقش رجب بوده است ؟ و یا آنکه تشریفات و مراسم دیگری را نیز عملی میکردند ؟ بعلاوه رل مظهر « اهورا مزدا » را چه کسی در هنگام تاجگذاری عهده دار بوده و آیا این کار را به مؤید موبدان یعنی رئیس روحانیون آنزمان محول مینمودند ؟

واقعاً پاسخ این پرسشها بسیار جالب و قابل اهمیت است ، زیرا شکی نیست که روحانیون در زمان ساسانیها دخالت عمده و اساسی در امور مذهبی و قضائی و تاجگذاری و حتی عزل و نصب پادشاهان داشته اند .

در تاریخ بلعی تألیف ابوعلی محمد بن ابوالفضل بلعی وزیر منصور سامانی متوفی در سال ۳۶۳ هجری قمری ، راجع به تاجگذاری بهرام پنجم نوشته شده است :

« سپهبدان و بزرگان و مهتران عجم بیرون آمدند و کسری بیرون آمد و آن تخت زرین را بیرون آوردند و موبد موبدان که تاج بدست وی بود ، تاج را بیرون آورد و بهرام بر تخت بنشست و از کسی نیندیشید و دستوری نخواست »

و باز در همان کتاب نوشته شده است :

« و خدا را نذر کردم که چون این ملک بمن رسد خدا را بر خویشتن گواه کردم »

« و فرشتگان آسمان و زمین را و همه شما را و موبد موبدان که تاج بدست اوست و یکسال »

« اندرین بنشینم ، اگر به این سخن وفا کنم و شما مذهب من بینید ، و اگر نه ، من بیرون »

« آیم و تاج این مؤید موبدان را دهم ، او تاج بر سر هر که خواهد نهد و دوه »

« دیگر روز همه عجم آمدند و آن کسی بیامد و موبد موبدان تاج بیاورد . »

از این عبارت بخوبی مستفاد میگردد ، که موبد موبدان تاج را بر سر شاهنشاه ساسانی میگذاشته است و در تأیید این مطلب ، اضافه میکنیم که در نامه (تنسر) هم در باره شاه طبرستان که البته پادشاه محلی در زمان ساسانیان بوده است اینطور نوشته شده که :

که مسافرت مانی از هند (سند و نواحی مجاور آن) بخوزستان چه مدت طول کشیده ، این حدس نیز پیش میاید که در موقعیکه مانی بحضور سلطان رسیده ، شاه فرصت اینرا داشته که محل تاجگذاری خود را بقصد اقامتگاه جدیدی ترک کرده باشد ، زیرا سلاطین ساسانی محل اقامت خود را دائماً تغییر میدادند . از طرف دیگر بفرض اینکه ملاقات در همان روزهای اول تاجگذاری صورت گرفته باشد ، باز این سؤال پیش میاید که محل مراسم در کدامیک از

« آتشب تاج و تخت را به بارگاه آوردند ، مقامات دربار و بزرگان هر یک مطابق سلسله »
 « مراتب در جای خویش نشستند ، موبد موبدان و همچنین هیربدان و بزرگان و وزراء در »
 « جلسه حضور داشتند و گفتند ما با خدای بزرگ مشورت کردیم و ماخوشبختانه از او الهام »
 « گرفتیم آنچه که نیک بود ، آنوقت موبد موبدان بصدای بلند گفت: فرشتگان همه معتقدند »
 « که پسر فلان ، شاه باشد و شما نیز ای خاکیان همه موافق باشید و این برای شما خبر »
 خوشی است ، آنوقت شاهزاده را روی تخت نشاندند و تاج بر سرش نهادند »

از مضمون مطالب تاریخ بلعی و نامه تنسر ، بر ما معلوم میشود که غیر از تشریفات منقوش در صخره های نقش رجب یا نقش رستم یا طاق بستان (در قسمت تاجگذاری پادشاهان ساسانی) تشریفات مفصل دیگری هم در بین بوده است ، و یا آنکه همان تشریفات مذهبی که در حجاریها ترسیم شده ، در حضور بزرگان لشکری و کشوری انجام میگرفته است و موبد موبدان در رل مظهر اهورا مزدا ظاهر میگردد و ابتدا حلقه سلطنتی را به شاه و بعدهم تاج پادشاهی را بر سر او میگذاشته است .

در نقش رستم حجاری برجسته از مراسم تاجگذاری نرسی پادشاه ساسانی دیده میشود که پادشاه حلقه سلطنتی را از مظهر آناهیتا یعنی از الهه (آب) دریافت میکند و این الهه بصورت زنی زیبا و با لباسهای فاخر میباشد .

در اینجا یک سوال پیش میآید که رل آناهیتا را که یک زن بوده است در زمان ساسانیها چه کسی بر عهده داشته است ؟ آیا یکی از زنان بزرگ روحانی آن زمان بصورت آناهیتا درآمده و در مراسم تاجگذاری، تاج را به نرسی داده است ؟

البته جواب این پرسش را ما نمیتوانیم بدرستی بدهیم ، مگر آنکه قبول کنیم که مراسم تاجگذاری بطور کلی با تشریفات خاصی ، در برابر بزرگان و وزراء و روحانیان انجام میگرفته و مؤبد موبدان تاج را بر سر شاه میگذاشته است و بعد بجهت ادای مراسم مذهبی و احترام به « اهورا مزدا » یا به « آناهیتا » تنها با کشیدن تصاویر و یا با ایجاد نقاشیهای برجسته در روی سنگها و با نشان دادن حالت ادای احترام شاه ، نسبت به این مظاهر ، اکتفا میکردند .

شهرهای خوزستان بوده است . اما پس از تعمق زیاد میتوان چنین استنباط کرد که این محل همان جندی شاپور بوده که در آنزمان پایتخت ایلالت خوزستان بوده است و مسعودی هم بر این عقیده است که شهر جندی شاپور تا زمان هرمز دوم محل اقامت سلاطین ساسانی بوده است ، برای آقای « بوخ » نیز مسلم است که جانشین اردشیر ، مانی را در همین شهر بحضور پذیرفته است . و بنای شهر جندی شاپور بهست عده بیشماری از زندانیان رومی که سلطان از جنگهای انطاکیه باز آورده و در خوزستان مستقر کرده بود ، صورت گرفته است و این نام که به تبعیدگاه زندانیان انطاکیه داده شده در اصل (و اندیک شاپور - انطاکیه شاپور بهتر است) بوده و در پهلوی جدید بصورت جندی شاپور در آمده است .

یک وقایع نگار نسطوری در کتاب خود بنام سمرت از تجدید ساختمان شهری بنام جندی شاپور نام برده ،

با اینحال بایستی در این مورد تحقیقات دلیتر و بیشتری بشود و یک نظر قاطع و جامعتری در این قسمت داده شود که این بر عهده دانش پژوهان و محققین آینده خواهد بود.

مراسم تاجگذاری شاپور اول در نقش رجب

مراسم تاجگذاری شاپور اول

در نقش رجب

سابقاً در باره « نقش رجب » که محلی است در سه کیلومتری شمال تخت جمشید و دست راست جاده شاهی ، مختصر اشاره ای نمودیم ، در این ناحیه در يك غار رو بازی ، سه مجلس از تاجگذاری پادشاهان ساسانی حجاری شده که در نتیجه مرور زمان و بواسطه عواملی مانند : باد و باران و آفتاب ، بسیار ضایع و نامشخص گردیده اند و جا دارد که در حفظ این سه اثر مهم تاریخی اقدامات شایسته ای بعمل آید.

دو مجلس از این حجاری مربوط به شاپور اول و يك مجلس آن مربوط به تاجگذاری اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانی است.

در نقش سوم که مراسم مذهبی تاجگذاری شاپور اول حجاری شده است و باندازه (۴ متر در ۲/۵ متر) میباشد ، بر سر شاپور اول تاجی شبیه به همان تاج سکه های مکشوف او قرار دارد (ش ۴۸) و این تاج دارای کنگره هائی در اطراف و یک گوی بزرگ در بالای آن میباشد.

در حجاری مراسم تاجگذاری شاپور اول ، مظهر اهورا مزدا نیز تاجی کنگره دار بر سر دارد و گیسوان او بر روی شانه هایش فرو ریخته و نوارهای سواج پهنی هم که بتاج

و منذ گشته که پیش از آن شهر مخروبه بوده است. به اتکاء این شاهد بهمناسبت نیست که شهر جندشاپور قبل از اینکه بدست معماران و هنرمندان تبعیدی تجدید ساختمان گردد ، مورد توجه سلطان بوده است. آبا شاپور این شهر را برای مراسم تاجگذاری لایق دانسته است ؟ پاسخ مثبت به این سؤال فقط در صورتیست که ما مدارك زنده دیگری در اختیار داشته باشیم. مسلم اینست که سه قرن بعد هرمز چهارم در یکی از معابد پایتخت خورستان تاجگذاری کرده است ، علاوه در این ایالت باستانی احتمالاً شهرهای دیگری بوده که شاپور آنها را برای این مراسم مناسبتر میدانسته است ، از جمله این شهرها یکی شوش است و دیگری هرمز اردشیر که بدست اردشیر اول بنا شده است با تمهیدانیم جانشینان شاپور اول که بترتیب عبارتند از هرمز اول ، بهرام اول ، بهرام دوم و بهرام سوم در کجا

بسته شده ، از پشت سر او در حال اهتزاز است .
 شاه و مظهر اهورا مزدا هر دو مانند تاجگذاری اردشیر سوار بر اسب هستند
 و زینت آلات اسبان هم نظیر همان زینت آلات اسبان نقش تاجگذاری اردشیر است (ش ۴۴).
 از جهت اینکه يك عكس نموداری از حجاری مراسم تاجگذاری شاهپور در نقش
 رجب بدست نیامد ، از اینرو از چاپ آن خود داری گردید ولیکن تاج شاهپور اول که از روی
 سکه او نقاشی شده (ش ۴۸) ، شبیه همان تاجی است که شاهپور در حجاری نقش رجب
 بر سر گذارده است .

در روی يك قطعه عقیق که در کتابخانه ملی پاریس موجود است ، نبرد یکی
 از پادشاهان ساسانی را با يك سردار و یا امپراطور روم نقش کرده اند که تاج مخصوصی بر
 سر شاهنشاه ایران در این قطعه عقیق دیده میشود ، و بعضی معتقدند که این تصویر متعلق
 به شاهپور اول و جنک او با والرین امپراطور روم است و بعضی نیز آنرا مربوط به بهرام دوم
 و جنک او با يك سردار رومی میدانند (ش ۴۷) .

تاجگذاری کرده اند . تاریخ سرت متذکر میشود که بهرام دوم در آغاز سلطنت خود مسافرتی بشوش کرده ولی مسلم
 نیست که این مسافرت بمنظور تاجگذاری در آن شهر بوده است . از نرسی آخرین پسر شاهپور هم اگر کتیبه مربوط
 بتخت نشستن در پایکولی کردستان بدست نیامده بود ، تا کنون خبری نداشتیم . در همین محل بود که وقتی سلطان
 از ارمنستان برگشت ، برؤسای قبایل طرفدارش اجازه حضور داد . پرفسور هنینگ با دلایل متقنی ثابت میکند که
 منطقه مذکوره باسم هایان در کتیبه پایکولی با محل نیقاتور آوانا که در سر راه گنجه به تیسفون واقع شده ، یکی است .
 آثار پایکولی نیز دال بر آنستکه سلطان ارمنستان (ولیعهد ساسانی) برای جلوس بتخت سلطنت امپراطوری بزرگ
 ساسانی از راه گنجه و سیارسور بسوی پایتخت روانه شده است ، اما از کجا معلومست که نرسی که مخالفت دشمنانش
 را پیش بینی میکرد ، لازم ندانسته است مراسم تاجگذاری موقتی را در همان ارمنستان انجام دهد ، وضعیت کنونی
 کتیبه بسیاری از حقایق را مکتوم داشته است .

تحقیقات ما در مورد یکمده از سلاطین ساسانی یعنی از هرمز تا یزدگرد اول ، بعزت فقد دلیل و مدارک
 است مخصوصاً هیچ مدرکی در دست نیست که آیا شاهپور دوم که طبق نوشته تاریخ ، از همه شاهان دیگر بیشتر
 سلطنت نموده پس از مرگ پدر تاجگذاری کرده یا بعداً ، هنگام مرگ پدر شاهپور طفل کوچکی بیش نبوده است .
 در مقابل داستان سلطنت رسیدن یزدگرد اول میان مورخین اسلامی سرو صدای زیادی دارد و همه
 متفقند که بزرگان مملکت پس از مرگ یزدگرد بزهکار اجتماع کردند تا اولادان او در وهله اول شاهزاده بهرام
 را که در آنوقت در دربار سلطان حیره میزیست از سلطنت خلع نموده و خسرو نامی که از نژاد اردشیر بود بتختشاهی
 نشانند . طبق نوشته دینوری مورخ مشهور ، در این اجتماع بزرگان پارس در تعیین جانشین یزدگرد سهم عمده ایفا
 مینمودند . فردوسی شاعر حماسی پارسا از اینهم لرا تر گذاشته و میگوید بزرگان مملکت متفق بودند که خسرو پارس
 باید سلطنت برسد و تاجگذاری وی هم در همان ایالت پارس صورت گیرد . ثعالبی مورخ اسلامی مینویسد :
 بزرگانیکه هنگام مرگ یزدگرد در گرگان بودند بسوی مداین شتافتند تا جانشین سلطانرا تعیین کنند . بلعی در
 مورد محل تاجگذاری مینویسد بزرگان پارس خسرو را به تیسفون بردند تا پس از بتخت نشستن در حضور موبدان
 سوبه تاجگذاری نماید .

داستان جانشینهای پسر سوادیه بر سر آن اعمال نفوذهائی میشد بابتخت نشستن بهرام گور بیابان
 میرسد . بهرام که وارث قانونی سلطنت بود یکمکه دسته های عرب بزودی بر مخالفان خود فایق آمد هر چند جزئیات



۴۸

تصویر چهره و تاج

شاپور اول، پادشاه ساسانی

استبهر از آنکه در عهد ساسانی پادشاه



ش ۴۷

قطعه عقیق موجود در کتابخانه ملی پاریس که نبرد (شاهپور اول با والرین امپراتور روم و یانبرد بهرام دوم با یک سردار رومی) را نشان می‌دهد.
در این نقش شاهنشاه ایران ، تاج جالبی که مخصوص عرصه کارزار است بر سر دارد و شبیه به کلاه خودی است که در انتهای آن گوی بزرگی جای گرفته است.

ماجرای سلطنت رسیدن اوباسانه نزدیکست اما دو مطلب مسلم بنظر میرسد: اول اینکه وی هست موبدان موبد تاج شاهی بر سر نهاد و دوم مراسم تاجگذاری است که در شهر تیسفون انجام گرفته است.
در نتیجه اینطور بنظر میرسد که دو جانشین اول یزد کرد اول در شهر تیسفون تاجگذاری کرده اند و با احتمال قوی این مراسم در معبدی بوده که زیر نظر روحانیون آنجا اداره میشده است.
معدالک بهقیده ویکاندر بهرام پنجم محل تاجگذاری را معبد مقدس آذرگشنسب آذربایجان تعیین کرده و این رسم تا بعد از او هم برقرار بوده است.
معبد آذر گشنسب آتشی داشته که هرگز خاموش نمیشد و این معبد در نظر سلاطین پارس و جنگیان

مراسم مذهبی تاجگذاری بهرام اول ساسانی

در سنگ شاهپور و در مغرب شهر استخر ، مراسم مذهبی تاجگذاری بهرام اول فرزند شاهپور اول که از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی سلطنت کرده است ، مشاهده میگردد. این مراسم تقریباً همان مراسمی است که در نقش مراسم تاجگذاری اردشیر اول در نقش رستم دیده میشود.

حجاری سنگ شاهپور متأسفانه چندان روشن نیست و فقط از لحاظ مدرک تاریخی دارای اهمیت میباشد. در این نقش بهرام اول شاهنشاه ایران تاج پادشاهی را از اهورا مزدا دریافت میکند و تاج مضرسی بر سر گذارده است و یک کوی بزرگی از پارچه بر روی این تاج دیده میشود ، وهم چنین در این حجاری برجسته ، که بطور نا مشخص مراسم تاجگذاری بهرام اول نشان داده شده ، مظهر اهورا مزدا مانند تاجگذاری اردشیر اول ساسانی ، تاجی کنگره دار بر سر دارد و اهورا مزدا و شاه هردو بر اسب سوار هستند ، و باید بگوئیم که از لحاظ صنعت این نقش بر سایر نقوش برتری دارد ولی با اینحال آنطوریکه هر بیننده ای بتواند بعد از مشاهده آن در نظر اول فوراً بهرام تاجگذاری بهرام اول پی ببرد ، این نقش چندان روشن و گویان نیست و بهمین دلیل هم از چاپ تصویر آن در این کتاب خود داری گردید.

آنها بسیار مقدس بوده است. بقول مسعودی هر کدام از شاهان پارس در موقع جلوس بتخت ، پیاده و با احترام بمعبد میرفتند و نذرها میکردند و هدایا و تحف و پول بانجا میبردند و آنها در انجام این زیارت مقدس ناگزیر بوده اند. بدون شک شاهان ساسانی با این معبد بعللی که بر ما پوشیده است مربوط بوده اند. اما یک سوال پیش میآید و آن اینکه اگر این معبد محل رسمی تاجگذاری بوده علت اینکه منابع اسلامی از ذکر آن خود داری کرده و فقط بشرح زیارت سلطان از آنجا اکتفا کرده اند ، چیست ؟ این خرداد به جغرافی دان مشهور مدعیست که دیدار این معبد منوط بتاجگذاری قبلی سلطان در تیسفون و پس از انجام تشریفات بوده است.

بهرام گور زیارت معبد را بعد از لشکر کشی علیه ترکها موکول کرده تا در خاتمه جنگ بتواند با هدایا و تحف و غنائم بیشتری که از جانب ترکها نصیبش شده ، بطرف معبد حرکت نماید. این مطلب خود حاکی از این است که بهرام خیلی پیش از زیارت معبد تاجگذاری کرده است. «ویکاندر» چنین می پندارد که تاجگذاری بهرام گور با حضور موبد بزرگ (موبدان موبد) صورت گرفته و ورود این مقام عالی روحانی در صحنه مذهب و سیاست ، دلیلی است بر رونق گرفتن شهر شیز در آذربایجان و بالنتیجه معبد آذر گشنسب و عقب ماندن منطقه پارس و بالاخره کنار رفتن هردها از صحنه مذهب زردشت ، از این بعد محل تاجگذاری سلاطین از پارس به شیز ، شهر موبدان منتقل شده است. بنا بر این معلوم میشود که هر بدن و شهر استخر از طرلی و موبدان و شهر شیز از طرف دیگر ، با هم پیوند نزدیک داشته اند. جای تأسف است که آقای پرسور داخن گیلن در اثر جدید خود که درباره مذهب ایران قدیم نوشته بیشتر از تز تاجگذاری ساسانیان در شهر شیز طرفداری کرده است ، البته منظور ما این نیست که ساسانیان در معبد آذر گشنسب شیز هیچگاه تاجگذاری نکرده اند ، بلکه میخواهیم بگوئیم بررسی یکطرفه قضایا بدون در نظر گرفتن تمام جزئیات آن بی نتیجه میباشد.



ش ۴۹

تصویر از :

تاج و چپره بهرام اول پادشاه ساسانی هفتابزرگه می
این پادشاه

مراسم تاجگذاری نرسی

نرسی پسر شاهپور اول که از ۲۹۳ تا ۳۰۲ میلادی سلطنت کرده است ، چگونگی تاجگذاری و سلطنت خدا دادی خود را بر تخته سنگ نقش رستم حجاری کرده است و این همان روش معمولی پادشاهان پیشین ساسانی است ش ۴۹.

اهورا مزدا در این نقش بصورت زنی حجاری شده و تصور می‌رود که مظهر «آناهیتا» باشد و پادشاه نیم تنه تنگ معمولی را پوشیده است.

تاجیکه در این نقش بر سر نرسی می‌باشد ، همان تاجی است که بر روی سکه‌های او نیز دیده می‌شود ش ۵۰ .

و این تاج عبارت از کلاه کوتاهی است با خطوط عمودی و یک گوی بزرگ منسوخ که بر روی آن قرار گرفته است.

در این حجاری مظهر «آناهیتا» تاجی کنگره دار بر سر گذاشته و حلقه‌های مجعد موی از فراز آن مشاهده می‌گردد و لباس آناهیتا بسیار زیبا و جالب می‌باشد.

نکته قابل توجهی که در این نقش بچشم می‌خورد ، اینست که بین صورت اهوامزدا و شاهنشاه ، صورت کودکی نیز حجاری شده که شاید تصویر فرزند نرسی باشد ولی این قسمت از حجاری ، بسیار ضایع شده است و با دشواری شناخته می‌شود.

در پشت سر شاه یکی از نجای بزرگ ایستاده و دستش را باحالت احترام بلند نگاه داشته است و بر سر این مرد هم کلاهی بلند دیده می‌شود.

در مورد یزدگرد سوم و هرمز سوم و فیروز ابهاماتی در کار است ، والا ش برادر فیروز حاکم ارمنستان بود و نسبت به مسیحیان ارمنی گنجهائی کرد و بآنها امتیازاتی داد. شرح مبسوط بتخت نشستن او پس از مرگ پدر و کتار زدن قباد در کتاب لازار دوفارب آمده است. لازار مینو پسد بزرگان مملکت بهنگام خبر شکست و مرگ فیروز بآورستان (بابل) رفتند ، چون لازار اسمی از آورستان (محل انتخاب سلطان بدست بزرگان) بعنوان محل تاجگذاری و غیره بیان نیاورده است میتوان چنین پنداشت که هازاروت ، سردار جاه طلب و بزرگ آنزمان دربار ، والا ش رادر شهر تیسفون بتخت شاهان پارس نشاند.

هنگام سلطنت والا ش قباد پسر فیروز در تبعید بسر میبرد و این تبعید چهار سال بطول انجامید ، معلوم نیست سر انجام والا ش بکجا انجامیده برخی از مورخین اسلامی معتقدند که وی از سلطنت خلع شده و عده‌ای دیگر بر آنند که در حادثه نا معلومی قتل رسیده است ولی آنچه مسلم است اینست که بلافاصله پس از او قباد در شهر مدائن بتخت سلطنت نشست. تعالی در اینمورد بوضوح مینویسد: (وقتیکه قباد از مرگ عموی خود خبردار شد سرعت بطرف مدائن رفت و در آنجا بتخت نشست...) فردوسی نیز در این باره میگوید که قباد از شهر استخر محل مردان بزرگ به تیسفون رفت و در آنجا بر تخت نشست و تاج کبان بر سر نهاد. آیا گفته‌های مورخین عرب و شاعر حماسی با هم سازگارند ؟ آیا قباد قبل از اینکه در پایتخت امپراطوری بزرگ شاهان ساسانی بتخت بنشیند در استخر



ش ۴۹ ، نقش مراسم تاجگذاری نرسی هفتمین پادشاه سلسله ساسانی در نقش رستم .
این نقش با اینکه در نتیجه مرور زمان ضایع گردیده ، اما در شمار ارزنده ترین مدارك تاریخی
است .

پارس تاجگذاری نکرده بود ؟ این موضوع بیشتر موید گفته تقی زاده است در حالیکه فردوسی در اشعار خود از
ستهای باستانی الهام گرفته و ما بکرات از شاهنامه او در اینگونه موارد مطالبی نقل کرده ایم ولی با تکیه باینگونه
معلومات که مشکل است بتوان عقیده ای اظهار کرد . مثلاً هنوز بدستی معلوم نیست که خسرو اول انوشیروان که
مقتدر ترین شاهان ساسانی بوده و دوره سلطنتش از همه درخشانتر بوده است در کجا تاجگذاری کرده است . هر چند که
از ماجرای تخت نشستنش اطلاعات جالبی در دست است ولی معذالک حتی ناقل قابل اطمینانی چون « پرو کوب
دو سزاره هم مدرکی در خصوص محل تاجگذاری بدست نیده اند ، میتوان چنین پنداشت که سکوت بمعنی آنست
که تاجگذاری کمافی السابق در تیسفون انجام شده است ؟

بر عکس شهادت تاریخ سرت هرمز چهارم جانشین خسرو انوشیروان در ماه فرورد گان در معبد جندشاپور
تاجگذاری کرد . این ادعا با وجود دلایل منطقی آن ، مسائل دیگری مطرح میکند چرا شهر جندشاپور ؟ مگر نفوذ
سیاحت را در آنجا بجای دیگر منتقل نکرده بودند ؟ جز اینکه تصور کنیم شهر دارای معبد با شکوهی بوده که
انتخاب آن برای انجام مراسم فوق بزحمتش میارزیده است ، تصور این مطلب تا اندازه ای مشکل بنظر میرسد ، هر چند
انجام مراسم تاجگذاری در این شهر مسبوق بسوابق بود و شاهپور اول در این شهر تاجگذاری کرده است . ممکنست



شتر

تصویر

نرسی شاهنشاهی ساسانی

استبصار از بهرگز

مراسم تاجگذاری اردشیر دوم

پادشاهان ساسانی از اردشیر اول مؤسس این سلسله تا «نرسی» اکثراً در صخره‌های اطراف تخت جمشید نقوش خودشانرا کنده‌اند، اما از اردشیر دوم به بعد طاق بستان که در شش کیلومتری شمال شرق کرمانشاهان واقع شده است برای این منظور انتخاب گردید. در طاق بستان از شکاف کوه، چشمه‌های بزرگ میجوشد و بواسطه وجود همین چشمه‌ها، طاق بستان دارای یک وضع خاص طبیعی شده است، و در نتیجه هر رهگذری اشتیاق به دیدن این محل پیدا میکند.

از قدیم طاق بستان یک زیارتگاهی برای زرتشتیان بوده است، و بناهایی در آنجا از قدیم الایام ساخته شده و در همین محل است که نقشی از تاجگذاری اردشیر دوم (۳۸۳ تا ۳۸۹ میلادی) در روی سنگ کنده شده است. ش ۵۱ و ش ۵۲.

در سمت راست این نقش همانطوریکه از شکل بخوبی پیداست، مظهر اهورامزدا جای گرفته و تاج کنگره داری بر سر دارد و روی خود را بطرف شاه گردانیده است و حلقه سلطنتی نوار دار را باو اعطا میکند و همین عمل، یعنی اعطای حلقه نوار دار از طرف اهورا مزدا به پادشاه، علامت مشخص تاجگذاری در زمان ساسانیان بوده است.

لباسهای مظهر اهورا مزدا و پادشاه، هر دو قباهائی هستند که بلندی آنها تازانو رسیده است، با این تفاوت که دامن قبای شاهنشاه مدور است و هر دو نیز شلواری پیا دارند که از جانب داخل پا، چین خورده شده و بوسیله بندی به پا متصل میباشد.

شاهنشاه و اهورا مزدا هر دو دارای کمر بند و گردن بندی در سینه خود هستند.

نکته جالبی که در این نقش مشاهده میشود و در سایر تصاویر و نقوش زمان ساسانی بندرت دیده میشود اینستکه :

در پشت سر شاهنشاه (اردشیر دوم)، یک وجود الهی ایستاده است که لباسش تقریباً نظیر لباس اهورا مزدا میباشد، اما اشعه‌ای در اطراف سر این مرد یا وجود الهی ساطع میباشد و همچنین دسته‌ای از شاخه نبات که مخصوص اعمال و مراسم مذهبی است در دست دارد.

تصور کنیم که هرمز بی‌خواسته دوباره به جندی‌شاپور رونق بخشد و امتیازی به مسیحیان آنجا دهد، چه در زمان پدرش نسبت به مسیحیان متوطن آنجا بد رفتاری میشده است، این مطلب تا اندازه‌ای بحقیقت نزدیکتر می‌آید و احتمالاً خصومتی که روحانیون زردشتی بوی داشته‌اند ناشی از الحاض بوده که شاه نسبت به مسیحیان داشته است. از مآخذ اسلامی چنین بر می‌آید که شاهزاده خسرو پس از اطلاع از خلع پدرش هرمز چهارم از خفاگاه خود در آذربایجان بطرف مدائن رفته و بقول طبری در آنجا به سلطنت نشست و تاج بر سر نهاد. با اینهمه بلعی و فردوسی معبد آذر گشسب را تبعیدگاه خسرو میدانند و بلعی در نوشته‌های خود



ش ۵۱

«نقش مراسم تاجگذاری اردشیر دوم در طاق بستان»

بسیاری تصور میکنند که این تصویر واقعی و صحیح زرتشت میباشد و در کتابهایی که در باره زرتشت از قدیم‌الایام تا کنون نوشته شده و تصویری از زرتشت را در این کتابها کشیده‌اند، تقریباً تمام آن تصاویر، با این وجود الهی منقوش در طاق بستان شباهت دارد و همانطوریکه از این تصویر نیز پیداست، یک حالت روحانیت بخصوصی در این شمایل دیده میشود.

صحنه‌ای از تاجگذاری در این معبد را بیان کرده و مینویسد: «فردای خلع هرمز، تاج شاهی را توسط بندونی نامی برای پرویز که در آنوقت در معبد بزرگ آذربایجان میزیست فرستادند و او را سلطنت خواندند و پرویز در آن معبد خود را وقف خدمت خدا کرده بود، بندونی تاج بر سر او گذاشت و در اینموقع مردم شکر خدا را بجا آوردند و درهای پرویز زمین ادب بوسه دادند، فردای آنروز شاه را بمدان بردند و بر تخت سلطنت نشاندند.

جالب توجه اینجاست که سپردن تاج بشاهزاده تبعیدی در معبد آذر گنبد در هیچ جای دیگری دیده نشده است، میتوان گفت که اینواقعه مخلوق فکر نویسنده است که میخواسته شرح و بسطی اضافی بجهان سلطنت‌شاه بدهد. حتی اگر باور کنیم که عیناً موضوع اینطور بوده باز نمیتوان آنرا دلیلی بر اثبات مدعای آقای «ویکاندر»

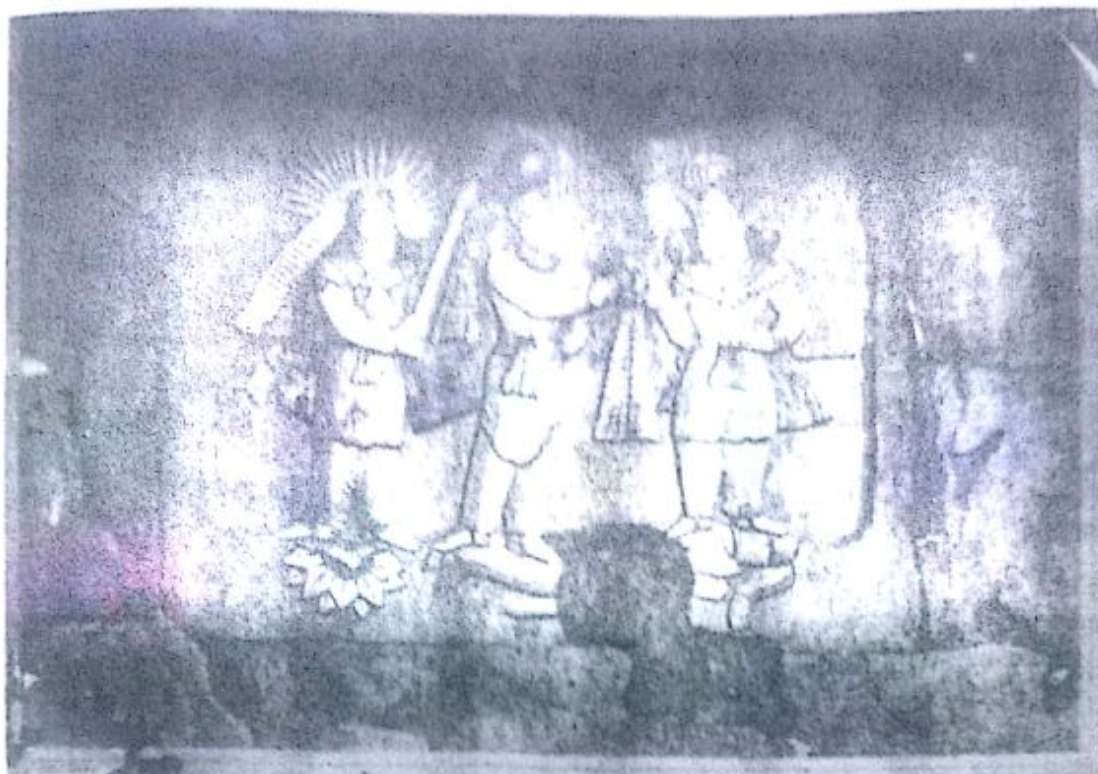


ش ۵۲ «تصویر قلمی از روی مراسم تاجگذاری اردشیر دوم که از کتاب تاریخ
پرس تألیف لوئی دو بو فرانسوی چاپ سال ۱۸۸۱ میلادی اقتباس گردیده و بطرز بسیار
روشنی مراسم تاجگذاری را آشکار میسازد.»

علاوه بر این در زیر پای این وجود الهی، یک گل سدر افتاده است در صورتیکه
در زیر پاهای شاه و اهورا مزدا یک مردی افتاده است که بنظر میرسد یک دشمن از دشمنان
ملت ایران در زمان اردشیر دوم بوده است که توسط اردشیر دوم مغلوب گردیده و از بین
رفته است.

خلاصه اینکه، از مجموع مطالب بالا درباره (مراسم تاجگذاری چند پادشاه از
سلسله ساسانیان) اینطور میتوانیم نتیجه بگیریم که همه آنها تقریباً به یک شکل و با یک
آئین، تاجگذاری نموده اند و علامت مشخص تاجگذاری هم، اعطای حلقه نوار سلطنتی از
طرف اهورا مزدا به پادشاه بوده است.

دانست آنها ماسورهت بندونی یک عمل کاملاً استثنائی و بر خلاف سنت مرسوم نبوده است؟ از طرف دیگر بلعی
مدعی است که بلافاصله بزرگان خسرو را به تیسفون بردند تا تخت شاهی نشاند.
بهرام چوین به غاصب تخت شاهی هم پس از فرار خسرو به تیسفون رفت تا تاج و تخت شاهی را بدست
آورد.



ش ۵۳- تصویری دیگر از مراسم تاجگذاری اردشیر دوم منقوش در طاق بستان
اقتباس از کتاب تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم
چاپ بمبئی سال ۱۲۸۹ هجری قمری.

همانطوریکه قبلا نیز یاد آور شدیم این قسمت جزء اساسی تشریفات مذهبی تاجگذاری در زمان ساسانیان بوده است و الا این تنها همه تشریفات نبوده ، بلکه تشریفات و مراسم مهم دیگری نیز در بین بوده است و با احتمال قوی باید قبول کنیم که رل مظهر اهورا مزدا رامؤید موبدان یعنی بزرگ روحانی زمان هر پادشاه ، بمعهد داشته است و او بوده است که حلقه و بعد هم تاج پادشاهی را به شاهنشاه ساسانی اعطاء نموده و بدینوسیله تاجگذاری پادشاه را «خدادادی» قلمداد میکرد است.

هنگام پیری و بیماری خسرو دوم بزرگان مملکت مردانشاه پسر او را بعنوان جانشین تعیین کردند و او را از اقامتگاه موقتی در « به اردشیر » به شهر تیسفون منتقل نمودند ، هر چند که پس از مدتی بهست قباد ، شیرویه خلع شد ، اما رفتن او به تیسفون بی معنی نبوده است و قباد دوم هم در تیسفون بتخت سلطنت نشست و پدرورادر خود را از آنجا بیرون نمود.

در اواخر دوره ساسانیان هرج و مرج و اغتشاش سراسر مملکت را فرا گرفت و طی ایندوره عده یشاری از

مراسم تاجگذاری

خسرو دوم

خسرو پرویز

خسرو پرویز که از ۵۹۰ تا ۶۲۷ میلادی سلطنت کرده است از زمره پادشاهان ساسانی است که دارای درباری باشکوه و با عظمت بوده است.

بلعی مورخ قرن چهارم هجری در (تاریخ طبری) و ثعالبی مورخ قرن پنجم در کتاب معروف (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم) نوشته اند که خسرو پرویز صاحب دوازده چیز شگفت و بی نظیر بوده است از جمله :

قصر تیسفون - درفش کاویانی - زن اوشیرین - رامشگرانی مانند (باربد یا پهلبد) ریدک خوش آواز و اسبی بنام شبدیز - فیل سفید

این پادشاه ساسانی برای زن مورد علاقه خود شیرین ، قصری در محل فعلی قصر شیرین ساخته بود که بسیار باشکوه و مجلل بوده است و در حال حاضر آثاری از این قصر وجود ندارد و محل آن کاخ ، امروزه مشهور به (حاجی قلعه سی) میباشد. خسرو پرویز در محل طاق بستان نزدیک کرمانشاه و در جوار غار شاهپور دوم، یک محوطه ای بشکل طاق ساخته است که در روی دیوار مقابل داخل آن دو تصویر مشاهده میگردد ش ۵۵ و ش ۵۶.

تصویر بالای دیوار، مربوط به مراسم تاجگذاری خسرو پرویز و تصویر پائین دیوار باز هم مربوط به خسرو پرویز ولی با اسب مشهورش (شبدیز) و با لباس رزم میباشد.

علاوه بر این در مدخل این مکان ، طاقی بشکل نیمدایره و به سبک طاقهای قصور سلطنتی ساخته شده است که دارای مشخصاتی جالب و در نوع خود بی سابقه میباشد.

پایه های این طاق بر روی دو ستون قرار دارد که نقوش بسیار ظریفی بر روی آنها رسم کرده اند و این نقوش عبارت است از شاخه های منظم درختی که بر ستون پیچیده و در بالای آنها گلی بسیار جالب قرار گرفته است.

سلاطین ساسانی بر سر کار آمدند و حتی گاهی در یک منطقه دو سلطان بود. بنا بر این مشکل است بتوان فهمید که این سلاطین در کجا تاجگذاری کرده اند. با اینهمه شکی نیست که اغلب آنها در همان حوزه انداز خود تخت نشسته و همانجا تاجگذاری کرده اند. موقعیت فرخزاد خسرو در این میان از همه روشنتر است ، هنگامیکه بپولسند او را بسلطنت بنشانند او را از قصر نی زب به تیسفون بردند. آخرین سلطان ساسانی موفق شد تا برای مدت کمی وحدت مملکت را تجدید کند ، شرح به نخت نشستن

بسیاری از مورّخین معتقدند که درخت مذکور همان درخت شفا دهنده ایست که در افسانه‌های قدیم ایران از آن یاد شده و در روایات اوستائی نیز با نامهای (گوکران) و یا درخت (ون یوز بیش) ذکر گردیده است.

چنانچه به (ش ۵۵ و ۵۶) کاملاً دقت شود، مشاهده میگردد که بر فراز ستونها و از جائیکه پایه‌های طاق در طرفین شروع میشود، سر نوار چین‌داری وجود دارد که جزء لباس رسمی و مخصوص تاجهای پادشاهان ساسانی بوده است، و در دو سمت طاق نیز دو فرشته نقش گردیده که هر یک تاج افتخاری با نوارهای موج بجانب دیگری دراز میکنند و در وسط و بالای طاق نیز هلالی دیده میشود که ایضاً دارای نوارهای شاهانه است.

و اما در باره نقشهای دیوار رو بروی داخل طاق :

همانطوریکه فوقاً نیز اشاره شد در دیوار مقابل طاق خسرو پرویز، دو نقش وجود دارد، یکی در قسمت بالا که مربوط به تاجگذاری خسرو پرویز میباشد و دیگری دریائین آن که خسرو پرویز را با لباس رزم سوار بر اسب شب‌دیز نمایان میسازد. در قسمت بالا که نقش مراسم تاجگذاری خسرو پرویز میباشد، شاهنشاه در وسط ایستاده و از مظهر اهورا مزدا که در سمت چپ خسرو پرویز قرار گرفته است حلقه پادشاهی یا بعبارت دیگر تاج پادشاهی را دریافت میکند.

در سمت راست شاه، مظهر آناهیتا یعنی الهه آب وجود دارد که او هم در حال اعطای تاج سلطنتی به خسرو پرویز میباشد و ضمناً یک سبوی آب در دست چپ او است. در عهد باستان «سبو» بمنزله آبهای آسمانی بوده است که اهورا مزدا بزمین نازل میکند و خاکهای حاصلخیز روی زمین را بارور میکند و همیشه الهه آب را بصورت زنی زیبا نمایان میساختند که در قدیم آنرا «آناهیتا» میگفتند و در نقش بالای طاق هم، مظهر آناهیتا بصورت زنی ترسیم گردیده است.

این سلطان خالی از سرو صدا نبود، طبری در این مورد مینویسد: «و قتیکه بزرگان استخر لهنیدند که اهالی مدائن از خسرو فرخ زاد خسته شده اند، یزدگرد را که تا آنوقت در استخر بطور مخفی میزیست بمعبد اردشیر برده و تاج شاهی بر سرش نهادند. پس از آن او را به تیسفون آوردند و همه مورّخین در این قسمت همداستانند.

باید گفت معبد اردشیر همان معبد آناهیتا در استخر بوده که اجداد اردشیر اول از مدت‌ها پیش عهده‌دار نگهداری آن بوده اند، در حقیقت کرتیر رئیس مالی روحانیون زردشتی در زمان بهرام دوم ضمن شرح مبسوطی که روی دیوار کعبه زردشت در نقش رستم نوشته و در آن از مقامات درباری و درجه بندی مختلف آنها صحبت نموده است از کعبه بعنوان آتش استخر و آناهیتا استخر یاد کرده است. نام آرناخستر در میان نامهاییکه بر بدنه کعبه ذکر شده همان اردشیر است و اردشیر اولین پادشاه ساسانی احتمالاً این نام را از مؤسس و سازنده کعبه یعنی اردشیر دوم پادشاه هخامنشی گرفته است. بهر حال معلوم است که معبد آناهیتای استخر حتی تا زمان آخرین سلطان ساسانی یزدگرد دوم حداقل در منطقه فارس رونق داشته است، در این موضوع میرخوند مخالف طبرست و میگوید نجبا، یزدگرد را از



شاه

تصویر تاج و چهره

خسرو دوم شاهنشاه ساسانی

اصرد که بنام زنا پیر است

انتساب از جام نقره



ش ۵۵

تصویری از وضع فعلی طاق نماهای (طاق بستان)
طاق مربوط به خسرو پرویز در سمت چپ عکس قرار گرفته و تزئینات
ستونهای طاق و فرشته‌های طرفین که شرح آن در قسمت مربوطه داده شده
در این تصویر بخوبی نمایان است.

استخر یکی از معابد مدائن بودند و تاج بر سرش گذاشتند مکنست این شخص بن استخر و تیسفون تشبیه کرده
باشد ؟

بمناسبت نیست قسمتی از نامه تنسرا که بشاه طبرستان نوشته در اینجا نقل کنیم ، آنشب تاج و تخت را
به بارگاه آوردند ، مقامات دربار و بزرگان هر یک مطابق سلسله مراتب در جای خویش نشستند ، موبد موبدان
و همچنین هیردان و بزرگان و وزراء در جلسه حضور داشتند و گفتند ما با خدای بزرگ مشورت کردیم و ما خوشبختانه
ازوا الهام گرفتیم آنچه که نیک بود و آنوقت موبد موبدان بعدای بلند گفت : فرشتگان همه معتقدند که پسر فلان
شاه باشد و شما نیز ای خاکیان همه موافق باشید و این برای شما خبر خوشی است . آنوقت شاهزاده را روی تخت
نشاندند و تاج بر سرش نهادند .

ساله بر سر این نیست که در اینجا صحبت از هرمز چهارم و یا یزدگرد سوم است ، اما مسلم آنست که

علاوه بر این ، نقش برجسته تاجگذاری خسرو پرویز در طاق بستان ، تنها نقشی از زمان باستانی است که در آن ، هم تصویر مظهر اهورا مزدا و هم تصویر مظهر آناهیتا تماماً در یکجا ترسیم گردیده است و ما از برای اینکه این نقش بی نظیر و پر ارزش بخوبی جزئیات آن برای خوانندگان مشخص شود ، تصویر دیگری از آنرا (ش ۵۶) که مربوط به صد سال پیش بوده و پیوست کتاب تاریخ سرجان ملکم چاپ بمبئی شده بود ، آنرا اقتباس و چاپ نموده ایم .

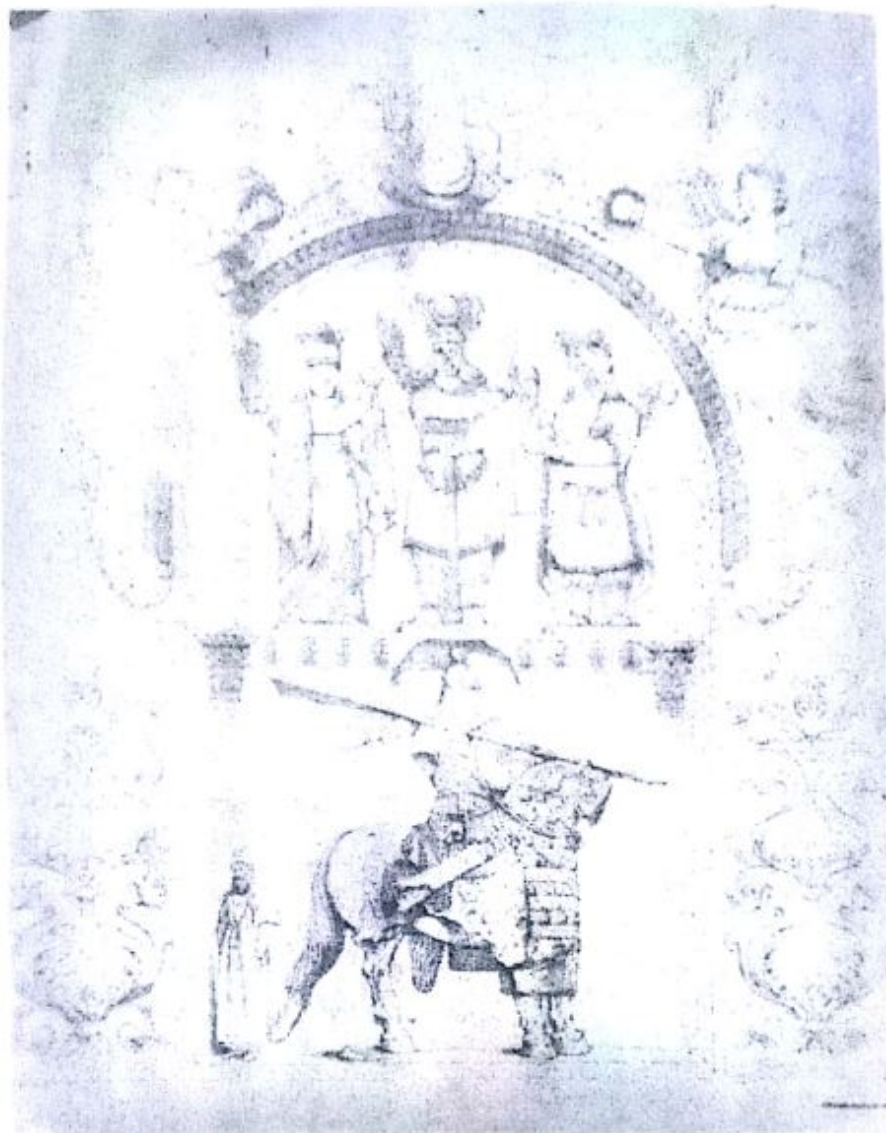
در تصویر فوق خسرو پرویز تاجی را بر سر دارد که در سکه های او نیز (ش ۵۴) دیده میشود ، یعنی تاجی است بزرگ که دو رشته مروارید در زیر دارد و هلالی نیز در جلوی آنست که در دو طرف آن دو بال عقاب واقع شده است و قرص خورشید هم در بالای تاج قرار گرفته است .

لباس پادشاه عبارت است از قبائی آستین دار است که تا زانو امتداد پیدا کرده و شلوارش گشاد و چین خورده و هم قبا و هم شلوار مزین به جواهرات است .
حاشیه قبا و کمر بند و شمشیر ، مزین برشته های مروارید بوده و بعلاوه چند رشته مروارید غلطان هم از گردن پادشاه آویخته شده است .

تصویر زیرین این مراسم ، خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب شبدیز نشان میدهد که بصورت برجسته آنرا از سنگ بیرون آورده اند و متأسفانه در اثر دستبرد مهاجمین بعد از حمله تازیها ، قسمتهائی از آن شکسته شده است و تاج مخصوصی که در اینجا شاه بر سر دارد ، تاجی است بالدار با هلال و قرص خورشید که بالهای تاج شکسته شده و پیدا نیست .

لباس رزم شاه ، تمام بدن و صورت او را پوشانیده است و نوار مواج پادشاهی نیز در پشت سر پادشاه ترسیم گردیده و ترکشی پر از تیر و یک نیزه بلند و سپری نسبتاً بزرگ همراه این سوار میباشد و رویهمرفته این نقش برجسته ، از حیث ظرافت و تناسب اندام و حسن ترکیب ، یک شاهکار حجاری محسوب میگردد .

شورای جانشینی در یک معبد انجام گرفته و در همان معبد هم تاج بر سر سلطان نهادند .
نتیجه آنکه شهرهای تیسفون و استخر و مدائن و شیز در آذربایجان مناطقی بوده که شاه در آنجا بتخت نشسته است و مسلماً معابد این شهرها محل تاجگذاری شاهان بوده است . تاجگذاری شاهان ساسانی با تشریفات مذهبی همیشه توأم بوده و این تشریفات اگر در معابد آناهیتا و تیسفون و جندپشاور و آذرکشمب برگزار نمیشده پس در کجای دیگر انجام میگرفته است ؟



ش ۵۶

تصویر دیگری از طاق‌نمای خسرو پرویز در (طاق بستان) مربوط به صد سال پیش که از کتاب تاریخ سرجان ملکم اقتباس گردیده است.

در این تصویر تاج‌ها و لباس‌های خسرو پرویز (نفر وسط در قسمت بالا) و مظهر اهورا مزدا (نفر سمت راست) والهه آناهیتا (نفر سمت چپ) با تمام جزئیاتشان تا حدودی نمایان است.

توضیحات ترمین دربارهٔ تاج‌های ساسانی

یکی از مورّخین بزرگ قدیم ایران بنام «ثمالی نیشابوری» که در سال ۴۲۹ هجری قمری فوت کرده است، کتابهای معروفی از خود بهادگار گذاشته نظیر کتاب: (غرر اخبار الملوك الفرس وسیرهم) که در آن درباره تاج‌های ساسانی اینطور مینویسد: (خسرو تاجی داشت که م من زر خالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن بزرگ بود، و یا قوت‌های رمانی آن در شب چون چراغ روشنایی میداد و آنرا در شبان تار چون چراغ بکار میبردند، زبردهایش دهنه‌ای را کور میکرد، زنجیری از طلا بطول ۷ ذراع از سقف ایوان آویخته و تاج را بقسمی بآن بسته بودند که بر سر پادشاه قرار میگرفت و از وزن خود آسیبی بآن نمیرسانید)، و بی شبهه این همان تاجی است که در بارگاه تیسفون آویزان میکردند و (طبری) مورّخ بزرگ ایرانی که در سال ۳۱۰ هجری قمری فوت کرده است در کتاب معروف خودش (تاریخ الرسل والملوک) از همین تاج یاد کرده است و فردوسی هم درباره چنین تاجی میفرماید:

یکی حلقه‌ای بد ز زر ریخته از آن تار چرخ اندر آویخته
فرو هشته زو سرخ زنجیر زر بهر مهره‌ای در نشاند گهر
چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج بیاویختندی ز زنجیر، تاج

در هرمزد نامه ایکه پور داود تألیف کرده است اینطور نوشته شده است که تا حدود چهل سال پیش از این، حلقه‌ایکه این زنجیر بآن متصل میکردید در سقف تالار مدائن وجود داشته است.

تصویر پادشاهان ساسانی را قبل از مرگ یا روز مرگ میکشیدند و در خزانه میگذاشتند که بعداً اعقابشان آنها را فراموش ننمایند.

مسعودی که در ۳۴۶ هجری قمری فوت کرده است و بزرگترین سیّاح و مورّخ و جغرافیادان قدیم بشمار میرود، در کتاب (التیّه والاشراف) در مورد تصاویر پادشاهان ساسانی اینطور مینویسد:

«در استخر از زمین پارس بسال ۳۰۳ هجری نزد یک نفر از بزرگان و نجیب زادگان آن دیار، کتابی بزرگ دیدم مشتمل بر علوم بسیار از دانشهای ایرانیان و اخبار شاهان و بناهایشان که در کتابهای دیگر از آن چون خداپناسک و آئین نامک و گهنامک و جز آن نیست، و این کتاب را تصاویری بود از ۲۷ تن از شاهان ایرانی که ۲۵ تن از ایشان مرد و دو تن زن بودند، و تصاویر ایشان را چه پیر و چه جوان بهمان حال روز مرگ نقش کرده بودند، و زیورها و تاج و اندازه ریش و رخسار هر یک را کشیده

بودند و چون پادشاهی از ایشان میبرد او را بر هیئت خود تصویر میکردند و در خزائن خود مینهادند تا بر زندگان ایشان صورت مردگان پوشیده نباشد و نقش هر شاهی یادر حال جنگ بود ایستاده، یا در حال فرمان بود نشسته و آنرا برای هشام ابن عبدالملک مروان از فارس بتازی نقل کرده بودند ، و در آن کتاب جامه پزد گردین شهریار بن کسری ابرویز سبز گلدار و شلواری آسمانی رنگ و تاجش سرخ ، ایستاده ، گریزی بدست و بر شمشیر تکیه کرده بود و آنرا با رنگهای گوناگون ایرانی که اکنون نتوان یافت و یاسیم و زر محلول بر کاغذ ارغوانی خوشرنگ ، با کمال استادی و زیبایی نقش کرده بودند . «
(ابن خلدون) در مقدمه کتاب خود مینویسد :

« عادت بر این بوده است که در پارچه‌های حریر و دیبا و ابریشم که برای سلاطین تهیه میشد با رشته‌های زر یا رشته‌های غیر زر که رنگ زمینه تفاوت داشت نام شاهان یا علامتهائی را که مختص بایشان بود میبافتند ، از این جامه‌ها که شاه میخواست ایشان را دهد یا یکی از وظایف دولت بگمارد نیز اجازه پوشیدن آن اعطاء میگردد و نیز میگوید: که پیش از اسلام شاهان ایران میفرمودند که در پارچه‌های ایشان خواه صورتها و تمثالهای خودشان را و خواه برخی صورتها و اشکالی را که بجهت اینکار معین شده بود نقش کنند »

حمزه اصفهانی که از مورخان بزرگ قرن چهارم هجری بوده و در ۳۵۰ فوت کرده است ، در کتاب (تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء) بطور تفصیل از رنگ و شکل و خصوصیات تاج اکثر پادشاهان ساسانی اظهار نظر نموده که متن کامل آن در صفحات بعد از نظر خوانندگان میگذرد .

لباس تاج پادشاهان ساسانی

از نظر حمزه اصفهانی نوزده قرن چهارم

حمزه اصفهانی که در سال ۳۵۰ هجری وفات یافته ، از مورخان بزرگ ایرانی است و در اصفهان متولد شده است ، سفرهای بیشماری باطراف و آکناف ایران آنروز نموده و تألیفاتی نظیر کتابهای :

« کبارالبشر » و « کتاب الامثال » و کتاب « علی حدوث التصحیف » و بالاخره کتاب مشهور « تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء » میباشد .

در این کتاب اخیر ، درباره لباس و تاج و سایر خصوصیات ظاهری هر یک از پادشاهان ساسانی مطالب جالبی دارد که از جهت اهمیت آن ، عیناً در زیر درج میگردد :

۱ - جامه اردشیر نقش دینار داشت و شلوارش آسمانی رنگ و تاجش سبز

و بزرگ و در دستش نیزه بود .

۲ - جامه شاپور آسمانی رنگ و شلوارش گلدار و تاجش سرخ و سبز بود و ایستاده نیزه بدست داشت .

۳ - هرمز پسر شاپور ، جامه اش سرخ گلدار و شلوارش نیز سرخ و تاجش آسمانی رنگ بود و دو کنگره زرین داشت و پارچه ای زربفت بر آن بود ، در دست راستش نیزه ای و در دست چپش شمشیری بود که بر آن تکیه کرده و ایستاده بود .

۴ - بهرام پسر بهرام ، جامه اش آسمانی و گلدار و شلوارش سرخ و بر روی تخت نشسته و بدست خود تکیه کرده بود و شمشیر در دست داشت و تاجش سبز در میان دو کنگره زرین و پارچه زربفت بود .

۵ - نرسی پسر بهرام (البته حمزه درباره نسب پادشاهان اشتباهاتی کرده است که مثلاً در باره نرسی که پسر شاپور است مینویسد پسر بهرام « مؤلف این کتاب ») جامه اش سرخ گلدار و شلوارش سبز گلدار آسمانی رنگ بود و ایستاده بر دست و شمشیر تکیه کرده و شمشیر را بهر دو دست گرفته و تاجش سبز بود .

۶ - هرمز پسر نرسی جامه اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و ایستاده ، بر شمشیر تکیه کرده و آنرا بهر دو دست گرفته و تاجش سبز بود .

۷ - شاپور ذوالا کتاب جامه اش کلی گلدار و شلوارش سرخ گلدار و تبرزین بدست داشت و تاجش آسمانی و گرداگرد آن زرین و دو کنگره داشت و هلالی از زر در میان آن بود .

- ۸ - اردشیر پسر هرمز جامه اش نقش دینار داشت و آسمانی رنگ و شلوارش برنگ سرخ و در دست راستش نیزه و بدست چپ تکیه کرده و ایستاده و تاج او سبز بود.
- ۹ - شاپور پسر شاپور ، جامه اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی و در زیر جامه خود جامه دیگر داشت زرد رنگ (مقصود حمزه اصفهانی راجع به جامه روئی وزیری آنستکه :
- شاپور روپوشی نظیر شنل بر دوش داشته است) و تاج او سبز و در میان آن سرخ و این تاج دو کنگره زرین و هلالی هم از زر داشت ، و ایستاده و در دست او چوگانی بوده که سرش مانند سر مرغی بود و دست چپ خود را بر دسته شمشیری گذاشته بود.
- ۱۰ - بهرام پسر شاپور جامه اش گلدار آسمانی رنگ و شلوارش نیز گلدار و سرخ و تاجش سبز دارای سه کنگره زر اندود ، و در دست راستش نیزه ای و بدست چپ تکیه بر شمشیر کرده بود.
- ۱۱ - یزدگرد پسر بهرام ، جامه اش سرخ و شلوارش آسمانی و تاج او نیز آبی آسمانی و ایستاده و نیزه بدست داشت.
- ۱۲ - بهرام گور پسر یزدگرد جامه اش آسمانی و شلوارش سبز و گلدار و تاج او هم آسمانی بود و بر تخت نشسته و گری بدست داشت.
- ۱۳ - یزدگرد پسر بهرام جامه اش سبز و شلوارش سیاه و زربفت و تاج او آسمانی بود و بر روی تخت نشسته و تکیه بر شمشیر کرده بود.
- ۱۴ - فیروز پسر یزدگرد ، جامه اش سرخ و شلوارش آسمانی و تاج او نیز آبی آسمانی و ایستاده و نیزه بدست داشت .
- ۱۵ - بهرام گور پسر یزدگرد ، جامه اش آسمانی و شلوارش سبز و گلدار و تاج او هم آسمانی بود و بر تخت نشسته و گری بدست داشت.
- ۱۶ - یزدگرد پسر بهرام ، جامه اش سبز و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و تکیه بر شمشیر کرده بود (حمزه اصفهانی در مورد این پادشاه ذکرى از تاج نکرده است).
- ۱۷ - فیروز پسر یزدگرد ، جامه اش سرخ و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و نیزه بر دست داشت . (در باره این پادشاه نیز ، حمزه اصفهانی ذکرى از تاج نکرده است) .
- ۱۸ - بلاش پسر فیروز ، جامه اش سبز و شلوارش سرخ و دارای گلهای سفید و سیاه ، و تاجش آسمانی و نیزه بدست ایستاده بود.
- ۱۹ - قباد پسر فیروز ، جامه اش آسمانی و دارای گلهای سفید و سیاه و شلوارش

- سرخ و تاجش سبز بود و بر شمشیر تکیه داده و بر تخت نشسته بود.
- ۲۰ - خسرو انوشیروان پسر قباد ، جامه اش دارای گل‌های مختلف و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و بر شمشیر خود تکیه کرده بود ، (حمزه اصفهانی از تاج انوشیروان ذکر می‌نماید) .
- ۲۱ - هرمز پسر خسرو ، جامه اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و تاجش سبز بود و بر تخت نشسته و در دست راستش گریزی بود و دست چپش را بر شمشیری افکنده بود .
- ۲۲ - خسرو پرویز پسر هرمز ، جامه اش گلی و گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش سرخ بود و نیزه بدست داشت .
- ۲۳ - شیرویه پسر خسرو پرویز ، جامه اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی و مزین و تاج او سبز بود و در دست راستش شمشیری مخروطی شکل بود .
- ۲۴ - اردشیر پسر شیرویه ، جامه اش موش و آسمانی رنگ و تاجش سرخ و ایستاده در دست راست نیزه‌ای داشت و بدست چپ شمشیری که بر آن تکیه کرده بود .
- ۲۵ - پورانده دختر خسرو پرویز ، جامه او سبز گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش نیز آسمانی بود و بر تخت نشسته تبر زینی در دست داشت .
- ۲۶ - آذرمن دخت ، دختر خسرو پرویز ، جامه اش سرخ گلدار و رنگ‌های مختلف و شلوارش آسمانی رنگ و تاجش سبز بود و بر تخت نشسته ، در دست راستش تبر زینی داشت و دست چپ را بر شمشیری تکیه کرده بود .
- ۲۷ - یزدگرد پسر شهریار ، جامه اش سبز گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و تاجش سرخ و کفش همگی سرخ بود و بر دست نیزه‌ای داشت و بر شمشیر تکیه کرده بود . «

آنچه که از کتاب حمزه اصفهانی مورخ قرن چهارم درباره تاج و لباس پادشاهان ساسانی اقتباس شد و فوقاً ملاحظه گردید ، بدون کم و کاست ، آنرا نقل نمودیم ، با این تفاوت که آنها را شماره گذاری کرده و در زیر اسامی و مطالب مربوط به تاج خط کشیده‌ایم حمزه اصفهانی ، در مورد تاج پادشاهان ساسانی اطلاعات زیادی بجز رنگ آنها در اختیار ما نمی‌گذارد و تنها در سه مورد : (بهرام پسر بهرام و شاپور ذوالاکتاف و شاپور پسر شاپور) تا حدودی شکل تاج را مشخص کرده است و مینویسد که تاج این پادشاهان دارای کنگره و هلالی از رز نیز بوده است .

تغییرات کلی شکل تاج

در دوره ساسانیان

مورخ بنام (تئوفی لاکت) اهل (بیزانس) که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی زندگی میکرده و ضمناً معاصر (هرمز چهارم) پادشاه ساسانی (۵۷۹ - ۵۹۰ میلادی) بوده است، در باره تاج پادشاهان ساسانی اینطور مینویسد:

تاج پادشاهان ساسانی از طلا ساخته شده و مزین به جواهرات بسیار قیمتی، از قبیل یا قوت، مروارید، زمرد میباشد و جواهرات مزبور را طوری با هم بر روی این تاجها وفق داده بودند که تالو و درخشندگی حیرت انگیزی از خود ساطع کرده و چشم بیننده را خیره میکرد.

مورخین بعد از اسلام هم هر یک در باره تاج پادشاهان ساسانی اظهار نظرهایی کرده اند که نوشته بعضی از آنها در این بخش نقل شده است، اما از جهت تحقیق و بررسی مؤلف این کتاب، از روی سکه های پادشاهان ساسانی یا از روی آثاری نظیر ظروف و غیره که عکس پادشاهان ساسانی روی آنها نقش شده، میتوانیم در قسمت تغییرات شکل تاج در دوره ساسانیها اینطور نتیجه بگیریم:

شکل تاج پادشاهان ساسانی و تزئینات آنها برای هر پادشاه تا حدودی تغییر میکرد، مثلاً اردشیر اول ساسانی تاجی شبیه به تاج اشکانیان که مرصع به مروارید و گوئی نیز در بالای آن اضافه شده بود، برای خود انتخاب کرده بود ش ۴۳.

بعدها شاپور اول و شاپور دوم و انوشیروان، تاجهای خود را نظیر تاجهای هخامنشی کنگره دار ساخته و ضمناً مزین به جواهرات نیز کرده بودند، با این تفاوت که تاج شاپور دوم دارای یک گوی بزرگ اضافی مانند گوی تاج اردشیر اول داشته است ش ۷۵ و تاج انوشیروان هم دارای یک هلال ماه با گوی کوچک در داخل هلال بوده است ش ۵۸. نرسی پادشاه ساسانی تاج خودش را بشکل هلال در جلو، و مرصع به جواهرات و مروارید در آورده بود. ش ۵۰.

هرمز دوم تاج خود را کاملاً شبیه به تاج نرسی ساخته بود، ولی بندهای مرصعی به بالای تاج اضافه کرده بود ش ۵۹.



ش^{۵۷}

تصویر شاپور دوم

شاهنشاهی ساسانی

اقتباس از جام تفره، درموزه آرمیتاژ سن پترزبورگ



۵۸

تصویر:
تاج و حمیره

خسرو اول، انوشیروان

آتشباز از طرف نقاش شده، مکتوب در کتابخانه ملی پاریس



تصویر چپہ و تاج

ش ۹

هرمز دوم شاهنشاه ساسانی

آتشبهر ازبک نیربادشاه



ش ۶۰

تصویر بهرام دوم شاهنشاه ساسانی
به اتفاق ملکه و لعیس

آتشبازان که در طه انیرا پشاد ۲۷۵ - ۲۸۳ میلادی



شرا

تصویر :

یزدگرد سوم پادشاه ساسانی

« اهریمن که در روز قیامت است »

ملک ساسانی : اقباس از روی سکه این ملک

پوراندخت

ش ۶۲





ش ۶۳

تاج مخصوص شکار پادشاهان ساسانی
 بشکل دوشاخ قوچ، اقباس از:
 یک طرف متعلق به کعبه ام موجود در موزه آرمیتاژ سن پترزبورگ

شکل تاج بهرام اول عبارت از یک گوی له جلوی آن بیضی شکل و این گوی مزین به یک رشته مروارید نیز بوده است و بعلاوه تاج بهرام اول ساسانی دارای کنگره‌های نیک‌تیز و یک رشته مروارید با جواهرات درشت در قاعده هر یک از کنگره‌ها بوده است ش ۴۸. در سکه‌ای که از بهرام دوم کشف شده، تاج او را جلوتر از تاج ملکه با شکلی کاملاً ساده و در عین حال تزئینی می‌بینیم ش ۶۰.

در این تصویر، صورت ملکه و ولیعهد بخوبی مشاهده می‌گردد و تاج ولیعهد نیز

ساده و دارای خطوطی مایل می‌باشد.

این تصویر و اصل آن یکی از ارزنده‌ترین مدارک تاریخی مربوط به تاج پادشاهان ساسانی و ملکه ساسانی و ولیعهد ساسانی می‌باشد.

تاج خسرو دوم بشکل هلالی است که در بالای آن دو پر عقاب بطور قرینه خود نمائی میکند ش ۵۴، در وسط دو بال عقاب، هلال ماه بر روی پایه‌ای کوچک نصب شده و همانطوریکه از شکل نمودار است بنظر می‌رسد که این تاج را در اصل از یک نوع فلز قیمتی ساخته بودند.

از روی سکه‌ای که از یزدگرد سوم کشف شده و در موزه کپنهاگ ضبط می‌باشد، اینطور نمودار است که در داخل دو دایره تصویر (نیم رخ) پادشاه قرار گرفته و تاجی مرصع به دو رشته مروارید در بالای پیشانی یزدگرد سوم مشاهده می‌شود و ضمناً دو بال عقاب به قرینه یکدیگر و یک هلال ماه با پایه بلند و یک ستاره در میان این دو بال، در بالای تاج یزدگرد سوم مطابق نقش سکه این پادشاه جای گرفته است، علاوه بر این سه هلال ماه با پایه و یک ستاره (روی هر کدام از این هلالها) در دایره بزرگتر سکه یزدگرد سوم جای گرفته است ش ۶۱.

و اما تاج ملکه پوراندخت پادشاه ساسانی :

مطابق سکه‌ای که از این پادشاه بجای مانده است و از نظر هنری بسیار ارزنده می‌باشد، تاج ملکه پوراندخت از یک گوی تشکیل یافته و همین گوی بعنوان کلاه ملکه می‌باشد و ضمناً مزین به رشته‌های جواهر نشان و مروارید با یک گل بزرگ از جواهرات است.

بعلاوه تاج پوراندخت دارای دو بال در بالای تاج بطور قرینه است که در وسط این بالها صفحه دائره مرصعی مشاهده می‌گردد ش ۶۲.

در خاتمه این قسمت، درباره تغییرات شکل تاج در دوران ساسانیها، این نکته را باید اضافه بنمائیم که مطابق سکه‌های کشف شده مربوط به پادشاهان ساسانی و موجود در موزه‌ها و کتابخانه‌های بزرگ دنیا، اکثر این سکه‌ها در اطرافشان دایره‌ای مشاهده می‌شود که این دایره از دانه‌های جواهر متصل به یکدیگر تشکیل یافته است، بتصاویر این

تاج غیرسلطنتی تاج، هنگام شکار و تاج پادشاهان محلی

علاوه از مطالبی که در صفحات گذشته، در باره تاج پادشاهان ساسانی ملاحظه گردید، باید این قسمت را نیز یاد آور بشویم، که شاهان ساسانی بغیر از تاجهای رسمی که در سکه‌ها و نقوش آنها پیداست، تاجهای دیگری نیز بکار میبردند که از لحاظ شکل و تزئینات با تاج اصلی اختلاف زیاد داشته است.

در موزه آرمیتاژ لنینگراد، یک ظرفی متعلق به بهرام موجود است که در نقش آن، تاج این شهریار ساسانی، بصورت دوشاخ کوچ برگشته با یک گوی دیده میشود ش ۶۳. در این نقش بهرام در حال شکار گراز دیده میشود و این میرساند که چنین تاجی مخصوص مواقع شکار بوده است و شاید این نوع تاج را پادشاهان ساسانی در مواقع کارزار نیز بر سر میگذاشتند، و برای تأیید این نظریه اضافه میکنیم که:

آمین مارسلن (Ammian Marcellin) یک مؤرخ یونانی الاصلی است که در سال ۳۳۰ میلادی در آنطاکیه در سوریه متولد شده و در ۴۰۰ میلادی هم در گذشته است این مؤرخ همراه یولیان امپراطور روم در جنگهای با ایران شرکت داشته است و درباره جنگهای شاپور دوم یعنی (شاپور ذوالاکتاف) مطالب جامع و جالبی نگاشته است و در باره خود شاپور و تاج او اینطور می نویسد:

« شاهنشاه از سایرین قدی رسا تر داشت و سواره پیشاپیش تمام لشکر میآمد و بجای تاج، کُله قوچی بر سر نهاده بود که رنگ طلائی داشت و مکرر بجواهرات گران بها بود. »
این شرح در باره تاج شاپور دوم هنگام جنگ و هکل تاج بهرام در روی ظرف موجود در موزه لنینگراد، هر دو ی آنها بر ما ثابت میکند که تاج غیر سلطنتی هم در زمان ساسانیان وجود داشته است و مانند حال حاضر، تاج سلطنتی در مواقع مخصوص بر سر پادشاهان گذارده میشد و تاجها و کلاههای ویژه دیگر را، در مواقع عادی یا کارزار و یا شکار بر سر میگذاشتند.

تاج پروانه‌ای و خبریاتی از لباس شاهان ساسانی

در تخت جمشید در محلیکه اکنون موزه تخت جمشید میباشد و بر روی سنگ ایوان شمالی موزه ، یک نقاشی بسیار دقیق از دوره ساسانیها باقیمانده است که تمام جزئیات لباس و کلاه پادشاه ساسانی را بر ما معلوم میدارد ، در صورتیکه در سایر نقوش ساسانی این جزئیات هرگز معلوم نیست .

آنطوریکه در گزارشهای باستان شناسی (مجلد چهارم) بقلم آقای علی سامی استاد دانشگاه شیراز نوشته شده ، علت حفظ این اثر نفیس این بوده است که تا این اواخر خاک آنها را پوشانیده بود و بعد از خاکبرداری توسط پروفیسور هرتسفلد ، این نقاشیهای نفیس بر روی سنگهای تخت جمشید ظاهر گردید ، و بسیاری از تزئینات زمان ساسانیها را برای ما روشن کرد .

مؤلف این کتاب با عرض تشکر از آقای علی سامی که در این باره تحقیق کافی نموده است ابتدا مختصری از این فصل جالب را در این کتاب نقل نموده و سپس نظر خود را در باره تاجهای این نقوش ابراز میدارد .

ش (۶۴) که مربوط به دریاچه سنگی طالار موزه تخت جمشید میباشد و توسط هنرمند گرامی آقای آصفی نقاشی شده و نقاش این کتاب نیز از روی آن اقتباس نموده است ، بنظر میرسد که تصویر برادر اردشیر مؤسسه سلسله ساسانیان یعنی تصویر شاپور پاپکان باشد . شاپور پاپکان ، برادر اردشیر ، هنگام گردش در تخت جمشید بر اثر سقوط سنگی که از بالا بر روی او پرتاب میگردد ، کشته میشود و یکی از موانع بزرگ روی کار آمدن اردشیر یعنی برادرش بدینوسیله از میان میرود .

خلاصه اینکه ، تاج شاپور در این تصویر شبیه یک پروانه ایست که پره های آن مانند برگهای مو میباشد و این تاج در نوع خود بینظیر است و میتوان حدس زد که همین پروانه های بالای تاج ، بعدها بشکل گلوله منسوخ بر روی تاج اکثر شاهنشاهان ساسانی در آمده است (عقیده مؤلف این کتاب) .

لباسی که بر تن شاپور پاپکان در این نقش مشاهده میگردد ، لباس مجلی است که شبیه به لباس اردشیر در نقش دیگر میباشد ش ۶۵ ، منتهی کمی ساده تر و بلندی این لباس تا زانو و شلوار آنهم نسبتاً ساده است ، دست راست شاپور به علامت عبادت و یا سلام و احترام دراز شده است و دست چپ او بر روی شمشیر تکیه دارد .

ش ۶۴

تصویر پوریاکان

برادر شیر اول باج پروانه ای منقوش در روی

سنگ ایوان شالی موزه تحت حبشید

این تصویر

از روی نقاشی آقایی اصغری چاپ شده در مجلده

چهارم گزارش هی باستان‌شناسی توسط

نقاش ویرانه این کتاب برسم گردیده است



اما نقش دوم که بر روی سنگ ایوان شمالی موزه تخت جمشید وجود دارد ، از حیث تزئینات بسیار مهم و جالب است و آنرا هم آقای آصفی نقاش سابق موزه ایران باستان نقاشی کرده‌اند و نقاش مخصوص این کتاب نیز مطابق (ش ۶۵ و ۶۶) از روی آن دو طرح کشیده است ، و همه این تصاویر جزئیات زیر را بر ما روشن می‌کند .

۱ - نقاشی بر روی این سنگ در زمان ساسانیها با یک آلتی شبیه به سوزن و با یک چیز نظیر آن حک گردیده است .

۲ - شاه بر روی اسب سوار می‌باشد و تزئینات خود پادشاه و همچنین تزئینات زین و برگ اسب نمودار صنعت و هنر بخصوص زمان ساسانیها می‌باشد .

۳ - جامه روئی شاه ، عبارت از بالا پوشی است کوتاه ، چهار خانه که در وسط هر مربع آن دایره‌ای نقش شده است و در دوطرف سینه بواسطه بندی یکدیگر وصل و گره زده شده است .

شانه‌ها در هر دوطرف دارای (اُپُل) و یک تکه گرد و بزرگ روی دودوش می‌باشد .

۴ - لباس زیرین شاه جامه کوتاهی است دارای خانه خانه‌های ریز تا سر زانو ، که شکم و سینه را تا گردن پوشانیده است .

۵ - شلوار شاه گشاد و در قسمت قوزک پا با رویانی بسته شده و در چهارخانه‌های آن گل‌هایی هشت برگ و دوازده برگ نقش شده است .

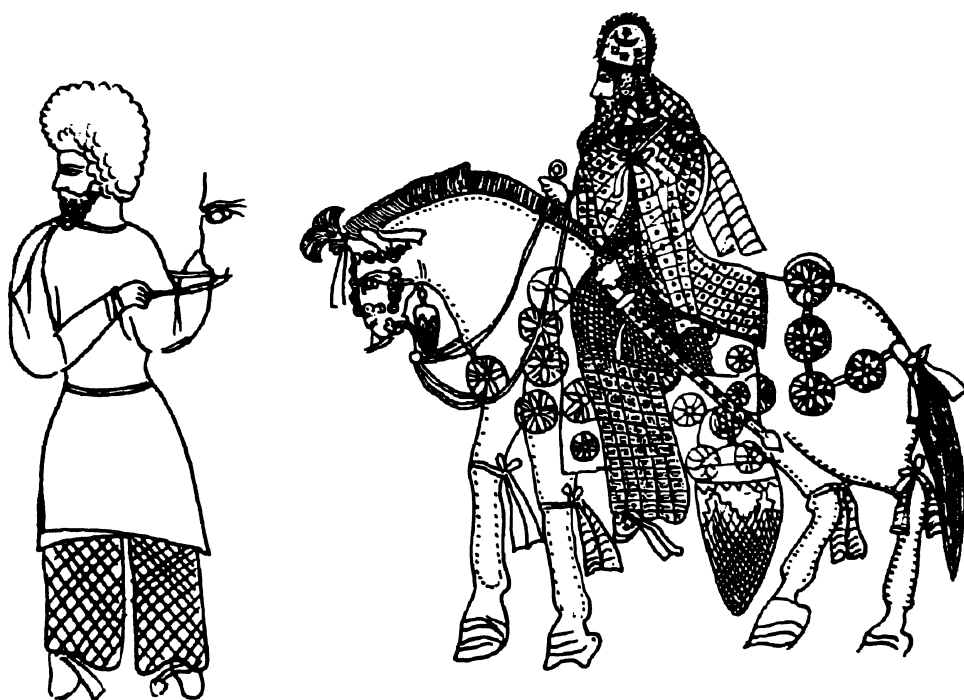
۶ - شاهنشاه با دست راست ، لگام اسب را گرفته و دست چپش بر روی شمشیر تکیه شده است .

۷ - غلاف شمشیر با گل‌های چند برگی (که مسلماً دراصل با جواهرات مرصع درست شده بود) مزین شده است .

۸ - زین و برگ لگام اسب نیز دارای تزئینات و گل‌هایی است و در گردن اسب و دوطرف زین ، گمپاله‌های بزرگ آویزان است و در اطراف زانو و دو دست اسب رویان‌هایی بسته شده است ، دو نفر نیز در جلوی شاهنشاه دیده میشوند که یکی دارای موهای ژولیده و دیگری با وضع بهتری نقاشی شده است « در ش ۵ فقط يك نفر آنها دیده میشود » . ولما نظر مؤلف این کتاب درباره این تصویر اینست که :

کلاه و یا تاج این تصویر ، یک کلاه بلندی است که روی آن شکل هلال و گل‌هایی نقش شده است و بسیار شبیه به کلاه پادشاهان اشکانی است و اینطور بنظر می‌آید که این تصویر مربوط به خود اردشیر بابکان باشد که اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی را شکست داده است و تا حدودی از تاج پادشاه شکست خورده تقلید نموده است .

شکل تاج اردشیر ، که از روی سکه او اقتباس شده است (ش ۴۳) اندکی با این تاج تفاوت دارد ، یعنی بر روی تاج سکه‌های اردشیر یک گوی منسوخ بزرگ نیز قرار



ش ۵۵ تصویر از روشیه بابکان با جزئیاتی از لباس و تاج که در روی سنگ ایوان شالی بوزره تخت جمشید با آلتی شبیه بوزرن حک شده دیده است
این تصویر از روی نقاشی آقامی آصفی چاپ شده در مجلد چهارم گزارش ایستادگی در سده ششم و هفتم این کتاب اقتباس و بعداً نقاشی شده است

گرفته است ولی اصل تاج شبیه به تاج این نقش میباشد و تاج اردوان پنجم که در نقش تاجگذاری اردشیر (ش ۴۴) در زیر پای اسب اردشیر پایمال شده ، شبیه به همین تاج اردشیر در این نقش میباشد.

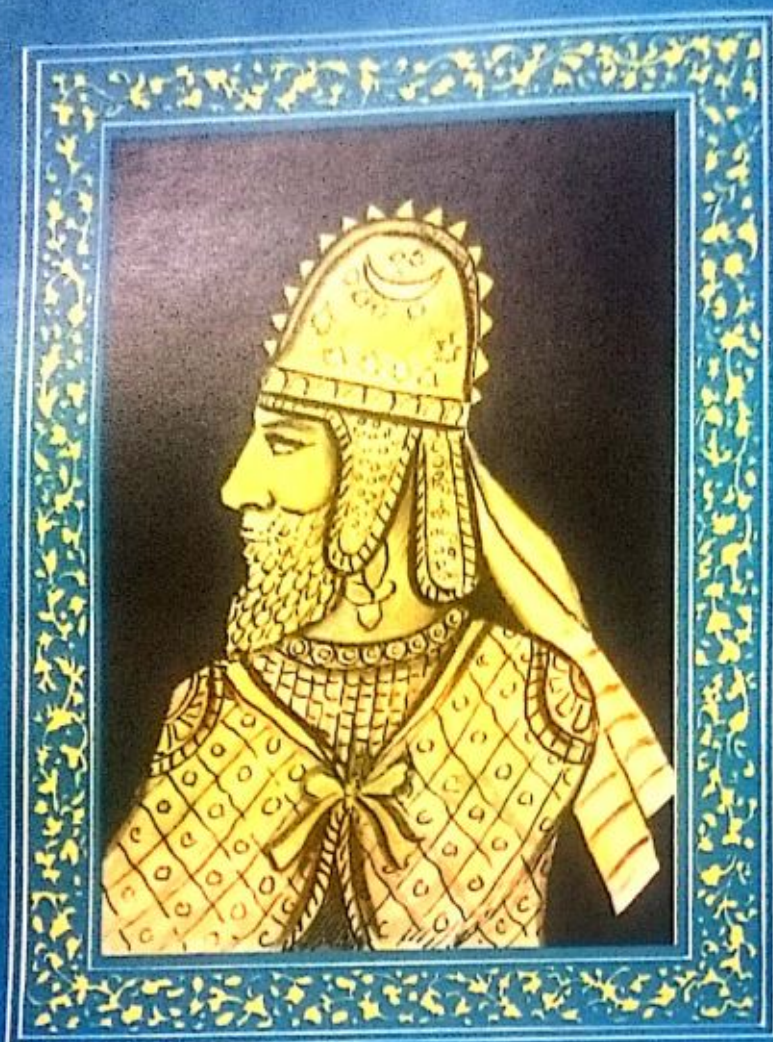
بخصوص که تاج سایر پادشاهان ساسانی ، هیچیک نظیر تاج اردشیر در این نقش نیست و این نکته بماتابت میکند که این تاج اختصاص به چند سال اول شاهنشاهی اردشیر (بعد از اقراض سلسله اشکانی) داشته است.

در نزدیکی فیروز آباد فارس یعنی همان محلیکه اردشیر برای خود شهر و قصری ساخته بود ، بر روی تخته سنگ بزرگی ، يك حجاری از نبرد تاریخی اردشیر با اردوان پنجم پادشاه اشکانی وجود دارد که در این نقش بر سر اردشیر تاجی بسیار بزرگ مخصوص کارزار و شبیه به تاج سکه های او دیده میشود ش ۵۶ الف.

اعطای تاج بقوان نشان خدمت

در تاریخ ساسانیان این نکته جالب ثبت شده است که : در زمان شاپور دوم معروف به شاپور ذوالاکتاف (۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) توسط این پادشاه به یکی از اهالی روم بمنظور تشویق اواز جهة اینکه بفتح ایران رومیها را گمراه کرده بود تاج اعطا گردیده ، و اصولا در دربار ساسانیها اگر چنانچه شاه به کسی تاج میداد ، این امتیاز به دارنده آن حق میداد که در شورای خاص شاهی حاضر شود و با شاه غذا صرف کند و بعضی اوقات نیز به خارجیها این امتیاز بزرگ داده میشد همچنانکه در زمان شاپور دوم به یک نفر رومی داده شد.

اینکار در زمان ساسانیها یعنی اعطای تاج باشخاص ، بمنزله مدال اسروزی بوده است که توسط شاهنشاه به کسانی که لیاقتی نشان داده اند اعطا میگردد ، این مدالها همانطوریکه میدانیم برحسب نوع خلعت و برحسب اهمیت خدمتی که انجام شده ، تقسیم بندی میگردد و به خارجیها نیز داده میشود و همانطوریکه شکل مدالها نیز با یکدیگر متفاوت است . در زمان ساسانیها از خزائن دولتی و بامر شاه خلعت هایی هم به اشخاص داده میشد و از جمله اگر جواهراتی بکسی اعطا میشد حق داشت که آنها بر سینه یا کلاه خود نصب نماید.



تصویر از :
 چهره و تاج یکی از پادشاهان ساسانی با طرز بدیع و زیاده و کمال
 تحت حبش نقاش گردیده و آقا صفیر نقاش بنی موزن ایرانی است از اردبیل
 چاهم تاب گزاشه است و شش طرز هر کرده و نقاش بنی موزن است از تصویر نموده
 است



ش د الف - در روی يك تخته سنگی در نزدیکی فیروز آباد فارس يك حجاری بسیار جالب از نبرد اردشیر اول با اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی مشاهده میگردد ، که از جهات مختلف جالب و تماشائی است . این حجاری که در تصویر فوق دیده میشود ، اردشیر با لباس رزم و تاجی بزرگ (که گویا از پارچه بافته شده است) در حال نبرد با اردوان پنجم مشاهده میگردد ، و با نیزه طویل خود ، اسب اردوان را از پای در آورده است .

علاوه بر این پسر اوشاهور در پشت سر اردشیر ، در حال نبرد با یکی از سرداران اشکانی است . این حجاری چه از لحاظ نوع تاج و چه از لحاظ نمایش وضع نبرد تاریخی (اردشیر با اردوان پنجم) و چه از لحاظ لباس های رزمی ، بی اندازه ارزنده میباشد و عکس بالا از کتاب هنر ساسانی و اشکانی د کتر - گیرشمن اقتباس شده است »

چند نمونه دیگر از تاجهای زمان ساسانی

این مسنده قطعی است که: تاجهای پادشاهان ساسانی هیچکدام ناملاً شبیه به یکدیگر نبوده است، اما وجه مشترکی بین آنها وجود داشته که از جمله «نوار موج» پشت سرتاجها است، که تقریباً در اکثر تاجهای ساسانی بخوبی نمایان و در حال اهتزاز است.

از طرفی شکل خود «تاج» هم بنا به سلیقه و ذوق پادشاهان و هنرمندانی که آنها را میساختند بستگی داشته است و در فصل مربوط به (تغییرات کلی شکل تاج در دوره ساسانی) در این قسمت توضیحاتی داده شده، ضمناً خوشبختانه در جریان چاپ این کتاب، یک جزوه ۵ صفحه‌ای بزبان روسی و با کاغذ اعلا و چاپ نفیس بدست این خدمتگذار رسید که در سال (۱۹۶۰ میلادی) دو دانشمند شوروی بناهای:

(و. گ. لوکونین - ر. و. کین ژانف) آنرا تألیف و منتشر نموده‌اند.

این کتاب گرچه تعداد صفحات آن زیاد نیست، در عوض حاوی مطالب بسیار

سودمند و مهم درباره هنر دوره ساسانی و هم چنین دارای تصاویری جالب از یک قسمت از آثار هنری دوره ساسانیان میباشد که در موزه «آرستاز لنینگراد» نگاهداری میشود و تصاویری که در این کتاب بچاپ رسیده، نظیر آن در هیچیک از کتابهای مربوط به زمان ساسانیان دیده نشده است.

یک نمونه از این تصاویر را در ش ۶۳ بمناسبت نشان دادن تاج بعضی از شاهان ساسانی «هنگام شکار» بچاپ رساندیم، و آن تاج شبیه به دو شاخ یک قوچ و یا بز کوهی بوده است.

در کتاب کوچک فوق الذکر، تصاویر جالب دیگری هم از پادشاهان ساسانی بچاپ رسیده است که نمونه دیگری از آنها، تصویر شاهپور سوم پادشاه ساسانی است که بر روی یک بشقاب زراندود شده آنرا کنده کاری کرده‌اند، ش ۶۷.

در این تصویر شاهپور سوم با لباس رزم مشغول کشتن یک شیری است و شیر کشته شده دیگری هم در جلوی پای شاهنشاه افتاده است. ولی نکته قابل توجه که مربوط به موضوع این کتاب میباشد، نوع تاجی است که بر سر شاهپور سوم در این تصویر دیده میشود، این تاج از سه طبقه تشکیل یافته و همانطوریکه از شکل معلوم میشود نوار موج مخصوص تاجهای ساسانی در پشت سر آن در حال اهتزاز است.



ش ۹۷ تصویر شاهپور سوم در حال کشتن يك شير با تاج مخصوص كه بر روى يك بشقاب نقره‌ای زر اندود تمدای ننده ناری شده است و فعلا در موزه آرمیتاژ لنینگراد نگاهداری میشود.

اینطور از وضع عمومی این تصویر جالب ، استنباط میگردد که : تاج و لباس زره، هر دو از یک نوع فلز ساخته شده‌اند ، و خلاصه نظیر چنین تاجی بر سر هیچیک از پادشاهان ساسانی که تصاویرشان تاکنون بدست آمده دیده نمیشود و این بشقاب ، هم از لحاظ هنر دوره ساسانی ، و هم از نظر نوع شکل تاج ، دارای اهمیت و ارزش فوق‌العاده میباشد .

یک نمونه دیگر از تاج پادشاهان ساسانی، در این کتاب کوچک و نفیس چاپ شده است که مربوط به قرن پنجم میلادی است، و ایضاً در اینجا نیز تصویر یکی از پادشاهان ساسانی را با لباس رزم و تاج مخصوص در حال شکار بز کوهی ، بر روی یک بشقاب تیره‌ای و زراندود شده آنرا کنده کاری کرده‌اند ش ۶۸ .

تاجی که در این تصویر پادشاه ساسانی بر سر دارد ، مانند تاج یزدگرد سوم ، دارای دو پر عقاب در طرفین و یک هلال بزرگ با یک گوی بزرگ نیز میباشد ، ضمناً یک هلال اضافی هم در جلوی تاج در این تصویر وجود دارد که در تاج یزدگرد سوم ش ۶۱ دیده نمیشود ، و ضمناً باید در نظر داشت که این بشقاب مربوط به قرن پنجم میلادی است و یزدگرد سوم در نیمه دوم قرن هفتم میلادی سلطنت داشته و شاید هم تاج یزدگرد سوم اقتباس از آن تاج بوده است .

یک تصویر دیگر از یک پادشاه ساسانی با تاجی مخصوص ایضاً در کتاب کوچک فوق‌الذکر چاپ شده است ، که در اصل تصویر پادشاه محلی ساسانی را بر روی یک سنگ مخصوصی حک کرده‌اند، ش ۶۹ . .



ش ۶۹ تصویر یک پادشاه محلی ساسانی منقوش بر روی یک قطعه سنگ مربوط به قرن سوم تا چهارم میلادی ، با تاجی شبیه به تاجهای اشکانی که در موزه آرمیتاژ لنینگراد م ضبط است .



ش ۸۶ - تصویر بك پادشاه ساسانی با تاج مخصوص ، که در حال شکار بز کوهی است و در روی بك
 بشقاب نقره ای و زر اندود شده مربوط به قرن پنجم میلادی ، آثراکنده کاری کرده‌اند .
 «اصل بشقاب در موزه آرمیتاژ لنینگراد نگهداری میشود.»

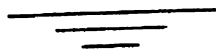
تاجی که پادشاه در این شکل بر سر دارد ، بسیار شبیه با تاجهای پادشاهان اشکانی است ولی دو نوار مواج کوچک تاجهای ساسانی در پشت آن دیده میشود ، چنین این قطعه سنگ حجاری شده موجود در موزه آرمیتاژ لنینگراد، مربوط به قرن سوم تا چهارم میلادی است ، و از طرفی پادشاهان اولیه ساسانی هم مانند (اردشیر بابکان) مربوط به قرن سوم میلادی بوده و از تاجهای اشکانی تاحدودی تقلید میکردند ، از اینرو میتوان حدس زد که این تصویر هم متعلق به یکی از پادشاهان محلی دوره ساسانی مربوط به قرن سوم تا چهارم میلادی باشد.

در هر صورت ، جای آن دارد که بسهم خودمان ، از زحمات دانشمندان محترم شوروی (لوکونین و کینژائف) که در تهیه و تألیف این جزوه نفیس در باره هنر ساسانی همت نموده اند تشکر و قدردانی بنمائیم.

در موزه ایران باستان ، یک بشقاب نقره‌ای که در مازندران کشف گردیده موجود میباشد، که بر روی آن تصویر یک پادشاه محلی حدود طبرستان نقش شده است (ش. ۷۰). تاجی که بر سر این پادشاه محلی و یا (یک سوار ساسانی) میباشد ، در جلوی آن دو گوی بزرگ با پایه هایشان به تاج متصل شده‌اند، و در انتهای تاج هم، یک جقه و یا یک هلال برگشته و پهنی قرار گرفته است ، و در اطراف تاج نیز مروارید ها و یا جواهرات درشتی نصب گردیده است.

البته یاد آوری این نکته در اینجا ضرورت دارد که ایضاً این بشقاب هم، از لحاظ هنر دوره ساسانی و شکل مخصوص تاج، در نوع خود بی نظیر و دارای ارزش فوق العاده است.

نقاش ویژه این کتاب طرحی از روی این بشقاب کشیده است که در شکل شماره (۷۰) آنرا ملاحظه می‌نمائید.





ش ۷۰

شعرهای و کلاه سوارسانی

امشب از در بر شتاب نکرده شش و در حلقه ی پیران

مضبوط در روز و ایراد است

تاج ملکه ساسانی

در زمان ساسانیان تاج ملکه‌ها بصور مختلف بوده است ، و نمونه ای از آن در سکه بهرام دوم و در شکل رنگی ده در صفحات پیش چاپ شده است نمایان میگردد ، وعلاوه بر این در روی يك جام نقره مربوط به قرن پنجم میلادی که در موزه « بالتیمور » فعلا نگاهداری میشود ، تصویر بسیار جالب و گویائی از پادشاه ساسانی و ملکه دیده میشود که شاهنشاه تاج مرواریدی بشکل نیم حلقه با دست خود به ملکه اهداء میکند، ش ۷۱ . این تصویر کننده کاری ، در عین ظرافت بسیار قابل بحث و توصیف است ، نقوشی که در روی لباس شاهنشاه و ملکه کننده کاری شده است ظرافت پارچه را بخوبی در نظر بیننده مجسم میکند ، پادشاه و ملکه بر روی تختی نشسته و به بالشتک‌هائی تکیه داده اند، بر سر ملکه تاجی شبیه به شاخهای قوچ نمودار است که عیناً در تصاویر قبلی بعنوان کلاه شکار زمان ساسانیان دیده ایم ، و تاج کنگرهائی که بر سر پادشاه است دارای يك گوی بزرگ و نیم هلالی در بالای آن میباشد (مانند اکثر تاجهای ساسانی) .

در قسمت پائین این جام ، سر سه حیوان بسیار زیبا و قشنگ حك شده است و چیزی که در تصاویر قبلی نظیر آن در زمان ساسانیان دیده نشد ، پرده ای است تزئینی که در بالای سر پادشاه آنرا میتوان ملاحظه کرد ، و همچنین گردن بندهای مروارید شاه و ملکه بخوبی در این تصویر دیده میشود .

از اینجا بخوبی پی میبریم که هنر حکاکی و کنده کاری زمان ساسانی تا چه حد با ظرافت سروکار داشته است .

علاوه بر این قسمتها ، لباسی که بر تن ملکه دیده میشود تنها تصویر لباس جالب دوره ساسانی است که بدست ما رسید و دارای مشخصات زیر میباشد .

این لباس کاملاً بلند و چسبیده به بدن و در پائین دارای چینهایی بطور پیچیده است ، آستین‌های لباس ملکه بلند و در قسمت پائین کمر، يك دایره تزئینی برای زیبایی لباس نقش شده است ، و در دست ملکه، انتهای پارچه ای بشکل پاپیون دیده میشود و پشت سر ملکه نیز شالی بطور پیچ در پیچ با حرکتی بسیار زیبا ، در حالیکه روی موهای سر را گرفته است تصویر کرده اند، و این شال، همان پارچه مواجی است که در پشت اکثر تاجهای ساسانی دیده میشود، ش ۷۱ و ش ۷۲ .



ش ۷۱ - جام نقره مربوط به قرن پنجم میلادی موجود در موزه «پالتینوره» که در روی آن تصویر ملکه و پادشاه ساسانی کنده کاری شده است ، و نقاش ویژه این کتاب برای مشخص کردن جزئیات تاج و لباس ملکه ساسانی تصویر دیگری از روی آن اقتباس و ترسیم نموده است ش ۷۲ .

از کلیه مطالبی که درباره «تاج و تاجگذاری در دوره ساسانیان» در این بخش از نظر خوانندگان گذشت ، میتوانیم چند نکته مهم و قابل توجه را نتیجه گرفته و در زیر خلاصه کنیم :

۱ - پادشاهان ساسانی و مردم ، سلطنت را يك موهبت الهی میدانستند و هنگام روی کار آمدن پادشاهی ، حتماً لازم بوده است که نماینده اهورا مزدا «تاج» را بر سر پادشاه بگذارد.








۷۲ ش
 "تاج ملکه ساسانی
 آفتاب از یک جام نقره موجود در موزه بالتیمور"
 شاهشاه برای ابراز خوشنودی خود یک نیم حلقه مروارید
 به ملکه اعطا میکند و تاج ملکه شبیه به دو شاخ توچ می باشد


- ۲ - علامت مشخص تاجگذاری در زمان ساسانیها ، حلقه نواری بوده است که از طرف مظهر اهورا مزدا به شاهنشاه داده میشد و این امر مهم و اساسی تاجگذاری پادشاهان ساسانی ، در اکثر نقوش برجسته مربوط به تاجگذاری شاهان ساسانی که در حوزه فارس و یا طاق بستان در کرمانشاه باقی مانده است ، بخوبی نمودار میباشد .
- ۳ - مظهر اهورا مزدا ، یا مؤید موبدان یعنی رئیس روحانیون وقت بوده و یا مظهر «آناهیتا» یعنی مظهر الهه آب بوده است ، ولی بیشتر اوقات این کار بزرگ را مؤید موبدان انجام میداد .
- ۴ - غیر از «مراسم مذهبی تاجگذاری» مراسم باشکوه دیگری نیز در هنگام تاجگذاری هر پادشاهی برگزار میگردد و بزرگان و رجال و همه مردم ایران در جشن و سرور تاجگذاری شرکت میکردند .
- ۵ - محل اجرای «مراسم مذهبی تاجگذاری» بیشتر اوقات در معابد مهم حوزه فارس یا آذربایجان بوده است و مراسم عادی تاجگذاری در شهرهایی مانند : تیسفون - فیروزآباد - جندی شاپور - استخر عملی میگردد .
- ۶ - هر يك از پادشاهان ساسانی برای خود تاج مخصوصی داشته اند ، اما يك وجه اشتراك در بین آنها بوده است و آن عبارت از «نوار موّاجی» بوده که به پشت تمام تاجهای ساسانی متصل میگردد و شاید هم این نوار متصل به حلقه ای بوده است که مظهر اهورا مزدا در مراسم مذهبی تاجگذاری به پادشاه اعطا میکرد .
- ۷ - بغیر از تاج مخصوص روز تاجگذاری ، برای مواقع دیگر ، مانند هنگام شکار یا زمان جنگ ، پادشاهان ساسانی تاجهای مخصوصی برای خودشان داشته و بر سر می گذاشتند .
- ۸ - ملکه های ساسانی نیز هر يك دارای تاجهای مخصوصی بوده اند .
- ۹ - بعضی از پادشاهان ساسانی ، «تاج» را بمشابه نشان خدمت به بزرگان و کسانی که خدمتی بزرگ برای مملکت انجام داده بودند ، اهداء میکردند ، و بعدها در زمان صفویه این روش نیز معمول گردید ، بطوریکه شاه عباس بزرگ بمناسبت خدمات «رابرت شرلی» با دست خود تاج قزلباش را بر سر او گذاشت «رجوع شود به فصل مربوط به تاجگذاری در دوران صفویه» .

اسامی شاهنشاهان ساسانی

یادکر نام پدر ومدت سلطنت «برحسب سال میلادی» و وقایع مهم زمانسلطنت آنها وشکل تاجهایشان از روی سکه های کشف شده .

نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	وقایع مهم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی سکه یا آمار کشیده
بابک	ساسان		در يك قسمت از پارس پادشاهی داشت	
شاپور	پاپک	۲۱۱ - ۲۱۲ پس از میلاد	در پارس پادشاهی داشت	
اردشیر اول بابکان	پاپک	۲۱۲ - ۲۲۶ ۲۲۴	در پارس پادشاهی داشت جنگ با اردوان پنجم و کشته شدن آخرین شاه اشکانی	
شاپور اول	اردشیر اول	۲۲۶ - ۲۴۱	شاهنشاهی اردشیر	
		۲۲۸ - ۲۳۲	جنگ باروم	
		۲۴۱ - ۲۴۴	جنگ اول شاپور با روم	
هرمز اول	شاپور اول	۲۴۴ - ۲۵۸	جنگ دوم شاپور با روم - اسارت والرین امپراطور روم	
		۲۴۲	مانی مذهب خود را آشکار کرد	
		۲۷۱ - ۲۷۲		
بهرام اول	شاپور اول	۲۷۲ - ۲۷۵	در زمان او رومیها دولت پالمیر را منقرض کردند	

نام	نام پدر	دست سلطنت برسب سال سیلادی	وقایع مهم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌ها آثار کشف
بهرام دوم	بهرام اول	۲۷۵ - ۲۸۲ بعد از میلاد		
بهرام سوم	هرمز اول	۲۸۲ - چهار ماه سلطنت کرد		
نرسی	شاپور اول	۲۸۲ - ۳۰۱ م ۲۹۷ م	شکست گالریوس سردار رومی، جنگ دوم با روم و از دست دادن پنج استان ایران.	
هرمز دوم	نرسی	۳۰۱ - ۳۱۰ م	در جنگ با اعراب کشته شد.	(در باره تاج این پادشاه به شکل ۵۹ مراجعه شود)
آذر نرسی	هرمز دوم	۳۱۰		
شاپور دوم - بزرگ فوالاکنای	هرمزد دوم	۳۱۰ - ۳۷۹ م ۳۳۸ - ۳۵۰ م ۳۵۰ - ۳۵۷ م ۳۵۹ - ۳۶۳ م	جنگ اول شاپور با روم جنگ با هونها و شکست فاحش آنها جنگ دوم شاپور با روم و فتح ایران	

نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	وقایع محتمل زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی سکه‌ها و آثار کشف شده
بقیه شاپور دوم ذوالاکتاف		۳۶۳	صلح رومیها با ایران و استرداد پنج استانهاییکه در زمان نرسی از ایران مجزی شده بود.	
		۳۷۶	جنگ با روم بر سر ارمنستان وایبری و معاهده عدم دخالت طرفین در این دو مملکت.	
اردشیر دوم نیکو کردار		۳۷۹ - ۳۸۳		
شاپور سوم	شاپور بزرگ	۳۸۲ - ۳۸۸ ۳۸۴	تقسیم ارمنستان ما بین ایران و روم.	
بهرام چهارم	شاپور بزرگ	۳۸۸ - ۳۹۹	این پادشاه ملقب به کرمانشاه بوده است.	
یزدگرد اول	شاپور سوم	۳۹۹ - ۴۲۰	بزهکار (گناهکار) لقب داشت و امپراطور روم «آرکادیوس» ولیعهد خود «تئودوز» را با وسپرد و یزدگرد نیز از اوسرپرستی کرد تا بتخت نشست.	

نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	تفاتیح نسیم زمان این پادشاه	محل تاج و لباس از روی نگاره یا آثار گذشته
بهرام پنجم	یزدگرد اول	۴۲۰ - ۴۳۸ ۴۲۱ ۴۲۵	ملقب به گور شده است جنگ با روم و بی نتیجه ماندن آن - عهد نامه صلح با روم منعقد گردید جنگ با هیاطله و شکست فاحش آنها.	
یزدگرد دوم	بهرام پنجم	۴۳۸ - ۴۵۷	مسئله مذهبی در ارمنستان بوجود آمد.	
هرمز سوم	یزدگرد دوم	۴۵۷ - ۴۵۹		
فیروز اول	یزدگرد دوم	۴۵۹ - ۴۸۳	باهیاطله جنگ کرد و کشته شد.	
بلاش	یزدگرد دوم	۴۸۳ - ۴۸۷	صلح با هیاطله و رسمی شدن مذهب عیسوی در ارمنستان و ایبری.	
لپاد اول	فیروز اول	۴۸۷ - ۴۹۸ ۴۹۸	مدت سلطنت او در دفعه اول، پیدایش مزدك و خلج قباد از سلطنت و فرار او از محبس و عزیمت او به کشور هیاطله.	

نام	نام پدر	تسلط بر حسب سال میلادی	تفایع مهم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی سکه ها و یا آثار کشفی
جا ماسب	برادر فباد اول	۴۹۸ - ۵۰۱		
فباد اول	فیروز اول	۵۰۲ - ۵۳۱	جنگ با روم - تسخیر دیار بکر.	
		۵۰۳	صلح با روم - جنگ با هیاطله و درهم شکستن آنها و پیروزی ایران.	
		۵۰۴ - ۵۱۲	جنگ دوم با روم و کمک گرفتن روسیها از ماساژتها و هونها.	
		۵۳۱	عهدنامه استاتوکو برقرار شد.	
خسرو اول انوشیروان دادگر لقب داشت	فباد اول	۵۳۱ - ۵۷۹	قلم مزدکیان - اصلاحات در امور آرتش و دارائی و دادگستری و کشاورزی و بازرگانی و اصلاحات اداری، تأسیس مدرسه پزشکی در گنبد شاپور، ترجمه کتب یونانی و کتاب بید پای هندی (کليلة و دمنه) انعقاد عهدنامه صلح با روم.	
		۵۳۳		
		۵۳۹ - ۵۴۰	جنگ اول انوشیروان با روم - دولت روم بمتمهد شد غرامت جنگ را بایران بپردازد.	



نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	تفاتیح نسیم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌های آثار کشفی
بقیه انوشیروان		۵۴۰ - ۵۵۷	جنگ دوم انوشیروان با روم بر سر «لازیکا» و متارده ایران با روم و برقراری صلح پنجاه ساله با روم دولت روم متعهد شد در مدت پنجاه سال همه ساله مبلغی بایران بپردازد.	
		۵۵۷	جنگ با هیاطله و تقسیم آن کشور مابین ایران و ترکهای ساکن ماوراء سیحون.	
		در حدود ۵۷۱	جنگ با خزرها و شکست فاحش آنها - جنگ با ترکها - عقب نشینی خاقان ترک.	
		۵۷۶	سفر جنگی ایرانیها به یمن و اخراج حبشی‌ها از آنجا.	
		۵۷۲ - ۵۷۹	جنگ سوم انوشیروان با روم وفات این شاهنشاه بزرگ.	
هرمز چهارم نوک زاد	انوشیروان	۵۷۹ - ۵۹۰	جنگ با رومیها. جنگ با ترکها و شکست آنها از بهرام چوبین سردار ایران، کشته شدن خاقان ترکستان و اسیر شدن پسرش - ترکها خراجگذار ایران شدند.	

نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	تفایع مهم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی نگاره‌ها و آثار کشف شده
خسرو دوم	هرمز چهارم	۵۹۰ - ۶۲۷	<p>یاغی شدن بهرام چوبین - رفتن خسرو پرویز به روم و آمدن بایران با آرتش رومی - فوت موریس امپراطور روم، خسرو فکاس امپراطور روم را برسمیت نشناخت، جنگ‌های خسرو پرویز با رومیها و فتوحات خسرو - تسخیر آسیای صغیر و شامات و فلسطین و مصر بست شهر براز و شاهین، آمدن هرقل امپراطور روم بطرف ایران و بهرمندی او محاصره قسطنطنیه بستتاری شاهین سردار ایران.</p>	
		هجری میلادی	<p>فوت سردار مزبور - حمله هرقل بستگرد و خلع خسرو پرویز از سلطنت و کشته شدن او.</p>	
		۴ - ۵ ۶۲۶ - ۶۲۷		
		۵ - ۶ ۶۲۷ - ۶۲۸		

نام	نام پدر	دست سلطنت سال سیادی هجری	تفایلیسم زمان این پادشاه	عشق تاج و لباس از روی کند و یا آثار کشید
قباد دوم	خسرو پرویز	۵ - ۷ ۶۲۷ - ۶۲۹	<p>ملک حضرت عسی را ده ابرانیها از بیت المقدس آورده بودند به روسیها مسترد داشت.</p>	
ارانشیر سوم	قباد دوم	۷ ۶۲۹		
خسرو سوم	نوه هرمز چهارم	۷ ۶۲۹		
جوانشیر	خسرو پرویز	۷ ۶۲۹	<p>صلح قطعی با روم منعقد شد و نصیبین برای ایران باقی ماند.</p>	
پوران دختر	دختر خسرو پرویز	۸ ۶۳۰		
گشتاسب بنده	نوه هرمز چهارم	۹ ۶۳۱		
آزرمیدخت	دختر خسرو پرویز	۹ ۶۳۱		

نام	نام پدر	مدت سلطنت بر حسب سال میلادی	تاریخ مجسم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی سکه‌ها و یا آثار کشف شده
هرمز پنجم	نوه خسرو پرویز	۹	۶۳۱	
خسرو چهارم	نوه یزدان شاه پسر انوشیروان	۹	۶۳۱	
فیروز دوم	برادر خسرو چهارم	۹	۶۳۱	
خسرو پنجم	نوه انوشیروان	۹	۶۳۱	
یزدگرد سوم	پسر شهریار و نوه خسرو پرویز	۱۰-۳۱	۶۵۲- ۶۳۲	جنگ‌های سرحدی با اعراب
		۱۱-۱۲	۶۳۳- ۶۳۴	زنجر- پل و غیره
		۱۳-۱۶	۶۳۵- ۶۳۸	جنگ قادسیه- اعراب مدائن را تسخیر کردند
		۱۶	۶۳۸	جنگ جلولاء.
		۱۶	۶۳۷	یزدگرد سفیری بچین فرستاد از فقور چین کمک طلبید.
		۲۱	۶۴۲	جنگ نهاوند.

در باره تاج این پادشاه
بشکل ۶۱ مراجعه شود



نام	نام پدر	زمان سلطنت بر حسب سال سیادی هجری	وقایع مهم زمان این پادشاه	شکل تاج و لباس از روی نگاره یا آثار کشف
هرد گود سوم		۳۱ ۶۵۲	کشته شدن یزدگرد سوم و انقراض دولت ساسانی.	
		۴۰ ۶۶۱	فقفورچین فیروز را شاه ایران دانست و تزی کیک را باو تفویض کرد.	
		۵۳ ۶۷۴	فیروز نزد فقفور چین رفت و اجازه تاسیس آتشکده را در چان کای تحصیل نمود.	

از تاج و تاجگذاری در دوره قدرت بزرگ از محمد اعراب تا ظهور سلسله صفویه چه میدانیم؟

اگر خواننده این کتاب پاسخ قاطع و مشخصی برای سئوالی که عنوان این بخش را تشکیل میدهد خواستار باشد، باید بگوئیم که:

در باره تاج و تاجگذاری از آغاز حمله تازی تا پیدایش صفویه هیچگونه اطلاعات جامع و کاملی در دست ما نیست، زیرا بدبختانه آثاری که نمودار این امر باشد نه بصورت کتاب و نه بشکل نقش یا کتیبه یاسکه از این دوره پر آشوب و پرماجرا بجای نمانده است، چرا؟ برای آنکه در قرون اولیه حمله اعراب اصولاً آثار، آنهم مخصوصاً آثار ایرانی را از میان بر میداشتند و بعلاوه کشیدن تصویر یا ایجاد نقش بر روی سنگ یا روی آلات و ابزارها دیگر را یکنوع کار ناصواب و غیر مذهبی محسوب میداشتند! گرچه برحسب اتفاق یک یا چند تصویر اینجا و آنجا میتوان بر روی گچ بریهای دیوار و یا بر روی ظروف چینی و یا نقره‌ای و غیره پیدا کرد که نمونه‌هایی از آنها را در این فصل ملاحظه مینمائید، ولی اصولاً:

حمله اعراب یک حمله جانگداز و عمیق در تاریخ ایران بوده است که باعث گردید بسیاری از آداب و سنن ایرانی یا بطور دائم و یا موقتاً فراموش گردد و حتی در زمان خلافت (عبدالملک مروان) یکی از خلفای سلسله اموی، فشار بیگانه کار را بجائی رسانید که چنانچه یک نفر ایرانی میخواست مثلاً مراسم نوروز را برگزار نماید او را در تحت شکنجه و آزار قرار میدادند.

در طی نه قرن از حمله اعراب تا سال ۹۰۷ یعنی تا زمان ظهور سلسله صفویه، بر ملت ایران چه گذشته است؟ واقعاً و حقیقتاً، خدا داند و این راستی و درستی و کینه مطلب است. ضمناً یک نکته قابل ذکر و قابل اهمیت در تاریخ بشریت درباره سرگذشت ملت ایران در این مدت، ثبت گردیده است، و آن تلاش فوق‌العاده و عظیم و بی‌گیر ملت ایران بصور مختلف در این مدت طولانی است که نتیجه‌اش از بین بردن نفوذ مغنوی همه مهاجمین و تحلیل بردن و ذوب کردن مهاجم در مغنویت و تمدن ایران میباشد،

نحویکه ییگانه متجاوز مجبور میگردد بسرعت رنگ و لباس ناجور و بیفایده خود را بدور بیندازد و لباس ظاهری و معنوی با شکوه ایرانی را در بر بنماید، این یک حقیقتی است که همه مورّخین دنیا بدان معتقد و معترفند.

نه قرن، یک سال و دوسال و ده سال و صد سال نیست و البته در این مدت طولانی سلسله‌های مختلف ایرانی الاصل هم در قسمت‌های مختلف ایران مدتها سلطنت کرده‌اند و وجود هم‌ها و ملّیون دیگری، نظیر: ابومسلم خراسانی و یا اسپهبدان مازندران و یا جنبش‌هایی بهمانند جنبش بابک خرم‌دین، مازیار و غیره و غیره مسبب نجات کامل ایران گردیده‌است. اما ضمناً باید در نظر گرفت که علاوه از حمله تازی، حملات سهمگین و کشنده دیگری مانند حملات چنگیز و تیمور هم در این نه قرن بوجود آمده است که آنها هم اثرات ناهنجار و شومشان کم از خرابیها و ویرانیهای تازیها نبوده است.

درباره اهمیت تلاش ملت ایران در این مدت، همینقدر بس که بعد از حمله اعراب تمام کشورها و ملت‌هایی که مورد تجاوز و تصرف عرب درآمده بودند، همه آنها فی الواقع اصالت و معنویتشان را کاملاً از دست دادند و در جرگه ملل عرب جدیدی درآمدند، ولی در آن میان، این تنها ایرانی بود که با همان سجایای نژادی و فرهنگ و تمدن اصیل و کهن خویش، ملّت و سنتها و بالاخره تاریخ باستانی خود را با پیروزی تمام حفظ کرد و در عین حال صدماتی جانگداز و جانخراش را متحمل گردید.

پیش از آنکه تاریخ بسیار مختصر این نه قرن و یا درباره تاج و تاجگذاری این دوره، صحبتی بمیان آوریم، باید این نکته را یاد آور بشویم که:

حوادث جانگداز این نه قرن بما می‌آورد که باید از ایجاد اتفاقات شوم و ناگوار جلوگیری کرد، باید آماده بود و باید در نظر داشت که حوادث تلخ و بلایا و مصائب همیشه اوقات در بالای سر ملت‌ها پرواز میکند و آن ملتی در امان است که برای مقابله با حوادث از هر حیث آماده و مهیا باشد.

آنهاییکه تاریخ را بدقت مطالعه نموده‌اند، بخوبی دریافته‌اند که در نتیجه غفلت دولتهای وقت بوده‌است که مصائب بسوی این سرزمین سرازیر شده‌است و با باید واقعاً قبول کنیم که: مثلاً آشتگی و نا بسامانی اوضاع ایران در اواخر دوران ساسانی، مسبب اصلی و عامل مهم پیروزی عرب در این کشور بوده‌است، باز هم باید اذعان بنمائیم که مثلاً سلطان محمد خوارزمشاه و اطرافیان او میتوانند که با سیاست و تدبیر از حمله وحشتناک چنگیز و هجوم مغول جلوگیری بنمایند و
سخن کوتاه شود:

در مدت ۹۰۷ سال از حمله تازی تا پیدایش صفویه و ایجاد یک وحدت کامل

در فلات ایران ، روبهمرفته ۳۳ سلسله کوچک و بزرگ در این مرزو بوم سلطنت و حکومت کرده‌اند که اساسی آنها با ذکر مدت سلطنتشان برای تکمیل این بخش در زیر آورده شده است .

- ۱ - خلفای راشدین از سال ۱۱ تا ۴۰ هجری بر ایران حکومت میکرده‌اند و جمعاً ۴ نفر بوده‌اند.
- ۲ - خلفای ابوی از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری بر ایران حکومت میکرده‌اند و جمعاً ۱۴ نفر بوده‌اند .
- ۳ - خلفای عباسی از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری بر تمام یا یک قسمتی از ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۳۷ نفر بوده‌اند .
- ۴ - سلسله طاهریان از سال ۲۰۵ تا ۲۶۱ هجری بر یک قسمت از ایران سلطنت کرده‌اند و جمعاً ۸ نفر بوده‌اند .
- ۵ - ساجیان آذربایجان از سال ۲۲۶ تا ۳۱۵ هجری فقط در آذربایجان حکومت مستقل داشته‌اند و جمعاً ۵ نفر بوده‌اند .
- ۶ - سلسله صفاریان از سال ۲۶۱ تا ۲۸۷ هجری بر یک قسمت از ایران سلطنت داشته‌اند و جمعاً ۳ نفر بوده‌اند .
- ۷ - سلسله سامانیان از سال ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری بر یک قسمت عمده از ایران سلطنت داشته‌اند و جمعاً ۱۰ نفر بوده‌اند .
- ۸ - ایلک خان ترکستان از سال ۳۸۲ تا ۵۵۸ هجری بر ترکستان ماوراءالنهر سلطنت داشته‌اند و جمعاً ۱۲ نفر بوده‌اند .
- ۹ - علویان طبرستان از سال ۲۵۰ تا ۳۰۴ هجری در طبرستان سلطنت داشته‌اند و جمعاً ۴ نفر بوده‌اند .
- ۱۰ - جستانیان در دیلم از سال ۱۸۹ تا ۴۳۴ در حدود دیلمستان حکومت مستقل داشته‌اند و جمعاً ۵ نفر بوده‌اند .
- ۱۱ - مرزبانیان در آذربایجان و اران و طارم از سال ۳۴۶ تا ۳۸۷ در یک قسمت از ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۶ نفر بوده‌اند .
- ۱۲ - سپهبدان طبرستان و گیلان از سال ۲۵ تا ۱۱۶ در شمال ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۷ نفر بوده‌اند .
- ۱۳ - بادوسپانیان از ۴۰ تا ۳۵۴ در حدود روهان و نور و کجور حکومت کرده‌اند و جمعاً ۱۳ نفر بوده‌اند .
- ۱۴ - باوندیان کارنیان (آل قارن) از ۴۵ تا ۶۰۲ در مازندران و جبال حکومت

کرده‌اند و جمعاً ۲۳ نفر بوده‌اند.

۱۵ - زیاریان از سال ۳۱۵ تا ۴۶۲ در گرگان و طبرستان سلطنت داشته‌اند و جمعاً ۱۰ نفر بوده‌اند.

۱۶ - آل بویه از سال ۳۲۰ تا ۴۴۰ و با سلسله‌های مختلف تقریباً در تمام ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۳۷ نفر بوده‌اند.
(توضیح: آنکه این ۳۷ نفر مربوط به ۶ سلسله از آل بویه بوده که به ترتیب در بغداد - فارس و خوزستان - کرمان - عراق و قسمتی از آذربایجان - همدان و اصفهان - عُمان حکومت کرده‌اند.

۱۷ - غزنویان از سال ۳۵۱ تا ۵۵۵ هجری در ایران و هندوستان سلطنت کرده‌اند و جمعاً ۲۱ نفر بوده‌اند.

۱۸ - کاکویان از سال ۳۹۸ تا ۴۸۸ هجری در اصفهان و همدان حکومت داشته‌اند و جمعاً ۵ نفر بوده‌اند.

۱۹ - سلجوقیان از سال ۴۲۹ تا ۵۵۲ هجری در ایران حکومت کرده‌اند و دسته‌ای از آنها که سلاجقه بزرگ باشند بدست خوارزشاهیان و سلاجقه لاکرمان بدست ترکان غز و سلاجقه دوم یعنی ترکیه فعلی بدست مغول و ترکان عثمانی منقرض گردیدند و جمعاً ۵۳ نفر بوده‌اند.

۲۰ - باطنیان (یا اسمعیلیان) از ۴۸۳ تا ۶۵۳ در قلعه الموت و بعضی نقاط خاص تسلط داشته و جمعاً ۸ نفر بوده‌اند.

۲۱ - شروانشاهان در سلاله‌های مختلف و از سال ۱۸۳ تا ۹۵۱ در قسمتهای مختلف ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۴۸ نفر بوده‌اند.

۲۲ - اتابکان فارس از ۵۴۳ تا ۶۶۳ در فارس حکومت داشته‌اند و جمعاً ۱۱ نفر بوده‌اند و مغلوب مغول شدند.

۲۳ - هزار اسپه‌ها در لرستان و شمال خوزستان یعنی مال امیر از سال ۵۴۳ تا ۷۲۸ حکومت داشته‌اند و جمعاً ۱۴ نفر بوده و مغلوب تیموریان شدند.

۲۴ - اتابکان آذربایجان که مرکز آنها اردبیل بوده است از ۵۳۱ تا ۵۸۷ حکومت داشته و بدست خوارزشاهیان منقرض شده‌اند.

۲۵ - سربداران در خراسان و دامغان از سال ۷۳۷ تا ۷۸۰ حکومت داشته و جمعاً ۱۲ نفر بوده‌اند و عاقبت مغلوب تیموریان شده‌اند.

۲۶ - خوارزشاهیان در سه سلسله مختلف که اولی از ۳۴۰ تا ۴۰۷ در قسمت عمده ایران سلطنت داشتند و عاقبت مغلوب غزنویها شدند و جمعاً ۶ نفر بوده‌اند - و دومی از ۴۰۸ تا ۴۲۹ که جمعاً ۴ نفر بوده و مغلوب طغرل یکک شدند و سلسله سوم از ۴۷۰ تا

۱۷۶ در ایران سلطنت کردند و عاقبت مغلوب مغولها شدند.

۲۷ - مغول یا ایلخانیان از سال ۴۵۴ تا ۷۳۶ در ایران حکومت داشته‌اند و جمعاً ۱۰ نفر بوده‌اند.

۲۸ - ایلکانیان آذربایجان از سال ۷۳۶ تا ۸۲۷ در آذربایجان حکومت داشته‌اند و جمعاً ۸ نفر بوده‌اند.

۲۹ - مظفریان از سال ۷۱۳ تا ۷۸۹ در فارس و کرمان و کردستان حکومت داشته و جمعاً هفت نفر بوده‌اند.

۳۰ - آل کرت از سال ۶۸۴ تا ۷۷۲ در بلخ و غزنه و سرخس و نیشابور حکومت کرده و جمعاً ۸ نفر بوده‌اند.

۳۱ - تیموریان از ۷۷۱ تا ۸۹۹ در ایران و ماورالنهر سلطنت کرده و جمعاً ۱۲ نفر بوده‌اند.

۳۲ - امراء قره قویونلو از ۷۸۰ تا ۸۷۲ در آذربایجان حکومت کرده و جمعاً ۶ نفر بوده‌اند.

۳۳ - امراء آق قویونلو از ۷۸۰ تا ۹۰۶ در آذربایجان حکومت کرده و به‌ست شاه اسمعیل صفوی منقرض گردیده‌اند.

تا کنون فهرست‌های گوناگون از سلسله‌هایی که بعد از اسلام در ایران حکومت کرده‌اند از طرف اشخاص مختلف تنظیم و چاپ گردیده است و بعقیده مؤلف این کتاب کاملترین آنها، فهرستی است که در سال ۱۳۱۴ استاد دکتر رضا زاده شفیق آنرا تهیه نموده و در قسمت آخر ترجمه کتاب (تاریخ مختصر ایران تألیف پاول هرن) اضافه نموده‌اند که فهرست این کتاب هم از آن اقتباس و بصورت مختصر تری در این بخش آورده شده و این خدمتگذار بدینوسیله از استاد ارجمندم دکتر رضا زاده شفیق سپاسگذاری مینماید.

غیر از این ۳۳ سلسله و اسرائی که نام آنها در بالا ذکر گردیده، اسرای کوچکتری هم بوده‌اند که از نام آنها خودداری گردید و در میان این سلسله‌ها که هر کدام در عصر و زمان خودشان در یک قسمت از ایران حکومت داشته‌اند، سلسله‌های ایرانی الاصل نظیر صفاریان، سامانیان و طاهریان و غیره نیز بوده‌اند که تلاشهای پی گیر و تاریخی آنها، اثری عمیق در روحیه نسلهای بعد گذاشت و باعث گردید که ملت ایران بیش از پیش برای پیدایش یک وحدت کامل در ایران فداکاری بنماید که بالاخره نیز با ظهور سلسله صفویه این هدف و آرزو بحقیقت پیوست.

دبروز و اسروز و فردا، هر ایرانی بطور مثال، بمقوب لیث صفاری و یاطاهر ذوالیمینین و یا نصر و اسمعیل سامانی را شناخته و میشناسد و خواهد شناخت، چون اینان در محیط کشنده زمان و عصر خودشان، از حضور متجاوز در این سر زمین رنج میبردند و برای

نجات ایران فداکاری اثر بخشی نموده‌اند.

از این گذشته ، ما باید قبول کنیم که نخستین جنبش استقلال طلبانه را ، فرزند برومند ایران یعنی (بهزادان) یا ابو مسلم خراسانی بوجود آورد و با کمک اراده و شجاعت و لشکر کنشی‌های او بود که بالاخره سلسله جبّار اموی منقرض و سلسله عباسی بروی کارآمد، سلسله ابکه دیگر قدرت عربی او از دست رفته بود و در واقع این نیروی معنوی ایران بود که در دربار عباسیان حکومت میکرد نه خلفای عربی.

ما نمیخواهیم که از شرح حال و کارهای خلفای عباسی یا سلسله‌های دیگر در این کتاب بسط کلام بدهیم ، تنها ضرورت دارد که این نکته بسیار مهم روشن بشود که بوسیله :

بهزادان اصفهان (ابو مسلم خراسانی) فرزند شیدوش از اعقاب گودرز یعنی بکراد مرد ایرانی بود، که پایه همه نهضت‌ها و جنبش‌های استقلال طلبانه ایران در این نه قرن تاریخ گذاشته شد و کارهای او بود که بعدها محرك مَلّیونی نظیر بابک خرم دین ، مازیار ، اسحق ترک، المقنع، استاد سیس و غیره گردید، تا آنان بنوبه خود برای رهائی از متجاوز و اشغالگر بعناوین مختلف (که اکثراً مذهبی بوده است) قد علم بنمایند و بانثار جان خویش در راه اعتلای نام میهنشان ایران همت بگارند.

بعقیده مؤلف این کتاب ، برای دو قرن اول میلادی ما پادشاهی بجز بهزادان (ابو مسلم) برای ایران نمیشناسیم و اگر قرار باشد که تصویری از تاج و لباس سلاطین دو قرن اول هجری در این تاریخچه چاپ بنمائیم ، تنها بهزادان است که میتواند در این قسمت از صفحات کتاب تاجگذاری ، جانی داشته باشد.

اما متأسفانه مقدورما نیست که از خصوصیات لباس و کلاه سلاطین قرنهای اول تا چهارم، هجری اطلاعاتی کافی و وافی بدست بیاوریم ، چه همانطوریکه گذشت ، متجاوزین کشیدن تصویر را بهر وضعی، خلاف اصول مذهب میدانستند و چه بسا که بسیاری از آثار گرانهای ایرانی که نمودار هنر اصیل ایران بوده‌اند ، توسط متعصبین همان عصر از بین رفته است.

از دو قرن اول و دوم هجری بطور کلی هنری بجای نمانده است که ما را راهنمایی کند، فقط میدانیم که بهزادان اصفهانی (ابو مسلم) یک حزب سیاه جامگان درست کرده بود و پیروان او کاملاً سیاه پوش بوده‌اند علاوه بر این میدانیم که بهزادان در موقع ظهورش در زمستان سال ۱۲۹ هجری در خراسان در حدود ۳ سال داشته است و ضمناً آنطوریکه در کتاب دو قرن سکوت زرین کوب، بر طبق کتاب ابن خلکان (۱) درج گردیده است،

(۱) ابن خلکان از اعقاب خالد برمکی و از دانشمندان اوائل قرن هفتم هجری است و در سال ۸۰۸

در شهر اردل متولد شده و در سال ۸۸۱ در گذشته است ، از آثار مهم او « ولایات الاعیان و انباء انباء زمان » است

«بهزادان جوانی کوتاه قد، گندم کون، زیبا و پا کیزه روی، سیاه چشم، کشاده پشانی و دارای ریشی متناسب و گیسوانی دراز بوده است، در کارها بسیار دانا و جز بموقع نمیخندید و بموقع خود نیز خشناک میگردد»؛

نقاش ویژه این کتاب با توجه به مشخصات و نشانیهای مذکور و تطبیق با لباس و کلاه چند اثر از قرون سوم تا هشتم هجری (که در نهایت شگفتی بجای مانده است) تصویر این راد مرد ایرانی (یا بعبارت بهتر پادشاه واقعی: اوائل قرن دوم هجری) را کشیده است که در (شکل ۷۴) آنرا ملاحظه مینمائید.

آثار انگشت شماری که مربوط به چند قرن اولیه اسلام باقیمانده و تا حدودی نمودار لباس و کلاه امرا و پادشاهان محلی آن عصر و زمان هستند عبارتند از:

۱ - تصویر سواری بر روی گنج که از نوع نقاشی های قرن سوم هجری بوده و در نیشابور کشف شده (ش ۷۳) و هم اکنون در روی دیوار مقابل (اولین صفه طبقه اسلامی) در موزه ایران باستان نصب گردیده است، این تصویر گچی نمودار یک نفر از پادشاهان محلی قرن سوم هجری است که دارای مشخصات زیر میباشد:

این سوار لباس زره داری برتن دارد که از حیث گل و بته هائی که روی آن مشاهده میگردد تا حدودی شبیه به لباس های دوره ساسانی است، بخصوص علامت سرشانه های (اِپُل های) این لباس نظیر همان سرشانه های تصویر منقوش بر روی سنگهای تالار موزه تخت جمشید میباشد، به (شکل ۵۶) در فصل ساسانیهای این کتاب مراجعه فرمائید. این تاج که مخصوص قرن سوم هجری بوده شبیه به هیچیک از تاجهای باستانی ایران نبوده و بعلاوه بخوبی هویدا است که شبیه بکلاه عمامه ای خلفای اموی و عباسی هم نمیشد و در این صورت میتوانیم یقین حاصل کنیم که این کلاه یا تاج و خود این سوار مربوط به یکی از امیران و یا پادشاهان محلی ایرانی در حوزه طبرستان و یا گرگان تعلق دارد که این چنین پادشاهان محلی هیچگاه حاضر به قبول تبعیت اعراب نمیگردیدند، و لباس سوار و تشکیلات زین و برگ اسب شباهت نزدیک با نوع لباس و زین و برگ زمان ساسانی دارد، و از اینرو باز هم میتوانیم حدس بزنیم که این پادشاه محلی از اعیان پادشاهان و یا بزرگان ساسانی بوده است.

حالت و حرکات اسب در این تصویر نشان میدهد که: مرکوب در حال چهار نعل است در صورتیکه حالت سوار مطابقت با هیجان اسب در حال چهار نعل ندارد و علت آنهم همانطوریکه قبلاً متذکر شده ایم بواسطه رکود کامل هنر نقاشی در قرون بعد از حمله تازیها بوده است و چنانچه تصویری هم نظیر این شکل کشیده میشد، مسلماً بدست هنرمندان ایرانی که بزحمت میتوانستند در محیط آن عصر رشد و نمو نمایند، انجام میگرفت.

که در آن در باره بعضی از رجال و بزرگان تا قرن هفتم مطالبی سودمند به چشم میخورد.

تصویر ذهنی از بشر^{۷۴}
 بهزاد ان اصفهانی
 ابو مسلم خراسانی
 با استفاده از شخصیات تصاویر
 قرون اولیه هجری و نشانهای
 مورخین قدیم درباره او





ش. ۷۳

تصویر سواری بر روی کج مربوط به قرن سوم هجری با سبکی مخصوص که در نیشابور کشف شده و هم اکنون در روی دیوار مقابل اولین قسمت طبقه اسلامی موزه ایران باستان نصب گردیده است ، و نقاش ویژه این کتاب برای کشیدن تصویر «ابو مسلم خراسانی» از این سبک الهام گرفته است.

نکته بسیار جالبی که در تصویر فوق به چشم میخورد وجود یک باز یا یک نوع مرغ دیگر، در روی ساعد دست چپ سوار میباشد و جای کاملاً شگفتی است که نظیر چنین مرغ یا بازی در چند نقاشی دیگر که از قرون اسلامی باقیمانده نیز دیده میشود.

۲ - در مجموعه آثار قدیمی (مهندس فروغی) در تهران ، بشقابی مربوط به قرن چهارم هجری نگاهداری میشود که ایضاً آنرا در نیشابور کشف کرده اند و در روی آن ، تصویر یک سوار با لباس رزم نقش شده است، که از دو جهت با تصویر گچ بری شده قرن سوم شباهت دارد :

شباهت اول از نظر کلاه سوار است که در هر دوی آنها ، قسمت فوقانی کلاه مثلثی شکل است و شباهت دوم آنها وجود یک باز بر روی دست راست سوار این بشقاب میباشد که عیناً بر روی دست چپ سوار گچ بری نیشابور نیز وجود دارد (ش ۷۳ و ش ۷۵).

۳ - تصویر بر جسته جالب و منحصر بفردی از فردوسی شاعر بزرگ ایران مربوط به اوایل قرن هشتم در همدان کشف گردیده که هم اکنون اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران نگاهداری میشود و ایضاً از جهت وجود یک باز بر روی این تصویر میتوان وجه مشترك بسیار روشنی بین این سه تصویر مربوط به قرون اول تا هفتم اسلام پیدا نمود و شاید هم بر حسب تصادف این سه اثر دارای چنین وجه مشترکی شده اند .
در باره تصویر فردوسی ، گرچه در صفحات بعد توضیحات کاملتری خواهیم داد ،



ش ۷۵ - بشقاب مربوط به قرن چهارم هجری از مجموعه آثار آقای فروغی که در نیشابور کشف شده و نمودار یک سوار با لباس رزم و تاج مخصوصی میباشد.

اما بهجاست که یاد آور شویم ، تاریخی که بر روی تصویر فردوسی نوشته شده ۷۳۳ است ، در صورتیکه خود فردوسی در قرن چهارم و اوائل قرن پنجم زندگی میکرد است و سنه فوق میرساند که اصل تصویر در اوائل قرن هشتم کشیده شده است س ۷۹ .

لباس و کلاه زنان حرم در دوره قمرت

چگونه بوده است ؟

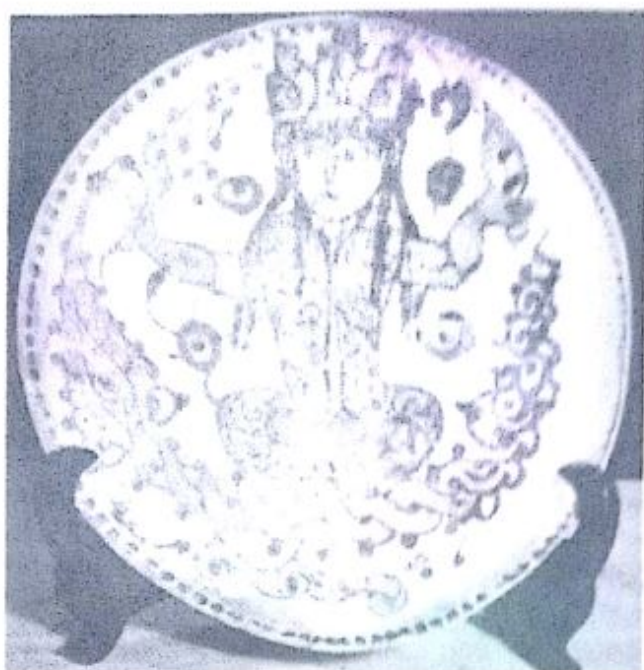
همانطوریکه در همین بخش شرح دادیم ، در دوره قمرت نهصد ساله تاریخ ایران ، سی و سه سلسله کوچک و بزرگ و ضمناً صدها پادشاه و سلطان و امیر در این مدت حکومت کرده اند .

هر کدام از آنان در یک زمان معین و یا در تمام قسمت ایران و یا در یک قسمت از این خاک مقدس صاحب قدرت و نفوذ بوده اند و این مسلم است که اولاً در تمام این مدت طویل ، شکل کلاه و لباس مرد یا زن ثابت نبوده است و ثانیاً شکل و تزئینات لباس امیر و یا سلطان و زنان حرم تابع : نوع حکومت ، نوع نژاد صاحب قدرت ، و وضع زمان و محیط و بالاخره تابع سلیقه خود سلاطین و یا امرا و زنان حرم بوده است .

اگر پادشاهان یا سلاطین از نژاد عرب بوده اند ، آنها یک نوع لباس خاصی ، هم برای خود و هم برای زنان حرم داشته اند و اگر چنانچه امرا و پادشاهان ایرانی نژاد بودند مسلماً در حفظ آداب و رسوم اجدادی خودشان سعی کامل میکردند و البسه ایرانی الاصل میپوشیدند و یا کلاه تاج خود را از دوره های باستانی ، تا حدودی که اطلاع داشتند اقتباس میکردند و بالاخره اگر ترك و یا مغولی بودند ، آنان نیز نوع خاصی لباس برای زنان و مردان داشته اند .

ولی دو نکته را باید در مد نظر داشت : اول آنکه تا زمانیکه خلفا قدرت داشته اند ، لباس و کلاه خود را تحمیل بر حکام و زمامداران تابع خویش میکردند و نکته دوم اینکه همیشه ، چه قدرت در دست عرب و یا ترك و یا مغول بوده است ، نفوذ ظاهری و معنوی ایرانی هر دو ، در رفتار و کردار و طرز لباس پوشیدن و انتخاب کلاه و یا تاج متجاوزین کاملاً دخالت داشته است .

برای نمونه یاد آور میشویم که یک بشقاب بزرگ چینی مربوط به قرن هفتم هجری در گرگان کشف شده است که از صنایع دوره اسلامی بوده و در موزه کتانه در لبنان ضبط است و در روی آن تصویر یک ملکه یا یک زن مهم با تاجی شبیه به تاج زنان باستان ایران دیده میشود ، ش ۷۵ .



ش ۷۶ - بشقاب بزرگ چینی قرن هفتم هجری مکشوف در گرگان ، که در موزه خصوصی کتانه در لبنان نگهداری می‌شود و در روی آن تصویر يك ملکه آن قرن با تاج مخصوصی مشاهده میشود .

در باره خصوصیات زنان درباری دوره فترت بزرگ ، تنها اطلاعات کاملی که در دست داریم مربوط به زنان خلفای اموی و عباسی است .

لباس زنان عباسی برای بانوان درجه اول عبارت بوده است از یک کلاه مدور و به قلاب کمر خود یک نوع طلسم آویزان میکردند که روی آن با حروف الفبای کوفی نوشته شده بود، و زنهای طبقه متوسط معمولاً در دوره عباسی بدور سر خود یک نوع چپیه می بستند و آنرا با طلا و جواهرات مزین میکردند ، این چپیه دارای نقوش بسیار زیبا بوده است ، البته زنان درباری عرب توالت و آرایش هم میکردند و این فن را از ایرانیان یاد گرفته بودند و در میان زنان اعراب خالکوبی نیز مرسوم بوده است و این عمل خالکوبی، مخصوص خود اعراب بوده و ایرانیها از آن بیزار بودند .

زنان درباری بخصوص زنان عقدی خلفا میبایستی قد بلند ، باریک اندام و دارای چشمان درشت و بادامی و مشکی باشند ، چشمان آبی هم مانند چشمان (زرقاء یمامه) مورد پسند آنها بوده است .

در باره کلاه و یا تاج زنان درباری آنطوریکه از بعضی تصاویر زنان آن دوره مشاهده میشود شبیه به تاجهای زنان هخامنشی بوده و کنگره‌هائی در بالای تاج وجود داشته است ، نظیر همان تاج منقوش بر روی بشقاب قرن هفتم هجری مکشوف در گرگان .

ش ۷۶ .



تصویر یکت ملکہ دُورہ فترت
اقتباس از شتاب قرن ہفتم کشف شدہ در لکھنؤ
"موجود در موزہ خصوصی کتانہ - لکھنؤ"

اعطای تاج شمشیر به پادشاهان امرای نهم و بخشی درباره تاریخ لقب سلطان و ملک

همانطوریکه میدانیم در یک قسمت عمده از دوره فترت یعنی از آغاز حمله اعراب تا سال ۶۵۶ هجری ، خلفای اسلامی صاحب نفوذ و قدرت متغیری بودند ، بدین طریق که بعد از حمله تازی ابتدا خلفای راشدین از ۱۱ تا ۴۰ هجری و بعد امویان از ۴ تا ۱۳۲ هجری صاحب یک قدرت مطلقه بودند ، اما بعد از انقراض سلسله اموی بوسیله بهزادان اصفهانی یا (ابومسلم خراسانی) و با روی کار آمدن سلسله بنی عباس دیگر قدرت خلفا سال بسال رو بضعف گذاشت و بیشتر اوقات خلفای اسلامی که مقرشان در بغداد بود تنها بظاهر و بنام (خلیفه اسلام) و از راه معنویت در حول و حوش بغداد خودنمایی کرده و قدرت خودشان را حفظ مینمودند و در این مدت پنج قرن و اندی ، که خلفای عباسی حکومت داشتند ، ۳۷ خلیفه بترتیب خلافت کرده اند که اولین آنها « عبدالله السفاح » و آخرین آنها « المستعصم » میباشد که در سال ۶۵۶ بدست هلاکوخان مغول بقتل رسید و در نتیجه سلسله بنی عباس در آن تاریخ منقرض گردید .

در این مدت ۵۲۴ سال خلافت عباسی ، سلسله های متعدد و مختلفی ، اعم از ایرانی و ترک در ایران روی کار آمدند و بعضی از آنان برای حفظ شعائر مذهبی با اینکه صاحب قدرت کامل هم بودند ظاهراً تابعیت مذهبی خلیفه اسلام را قبول میکردند و خلیفه هم بآنان لقب سلطان و ملک و یا در بعضی موارد « تاج » نیز اعطا مینمود .

لقب سلطان را اولین بار خلیفه الواثق (۲۵۶ - ۲۵۵) به اشناس یکی از غلامان ترک داد و او علاوه بر این ، یک تاج مرصع و یک کمر بند نیز از خلیفه خلعت گرفت و ظاهراً دیگر این عنوان استعمال نشد تا آنکه سلسله آل بویه (۳۲۰ تا ۴۴۰) در ایران و بغداد روی کار آمدند و خلفای اسلامی عنوان سلطان را با تشریفات و جلال خاصی به پادشاهان آل بویه میدادند .

گیرنده عنوان ، لباسهای سلطنتی در بر میکرد ، تاج مرصعی بر سر میگذاشت و طوقی

بر کردن میبایست و همچنین بازو بندی به بازو و شمشیری نکر میبست و بعد خلیفه اسلام ریاست هر دو مقام لشکری و کشوری یعنی در واقع پادشاهی او را تأیید میکرد و بستم خود دو نشان بدو میداد : یکی نقره که مخصوص نجبا و اشراف و یکی هم طلا مخصوص جانشینان خلیفه بود.

با اینحال لقب سلطان مختص سلاطین آل بویه نبود و خلفا ناچار بودند این لقب را بسلاطین مقتداری مانند محمود غزنوی - طغرل - آلب ارسلان - ملکشاه و صلاح الدین بدهند و معمولا وقتی پادشاهی لقب سلطان را میگرفت در خاندان او باقی میماند ولی جانشینان او هم بایستی تشریفات فوق را بعمل میاورند.

و اما در باره عنوان مُلک : بعدها عنوان ملک هم که در اصل این کلمه فارسی پهلوی است معمول گردید و اولین کسی که این لقب را گرفت نورالدین محمد پسر زنگی بود که خلیفه اسلام باو لقب ملکه العادل داده است.

واژه ملک که بسیاری تصور میکنند واژه ایست عربی ، در اصل پهلوی ساسانی بوده و از زمان ساسانیها به زبان عربی راه یافته است . در کتیبه پهلوی که بر روی اسب اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانیها در نقش رستم نقش گردیده ، این جمله بیچشم میخورد :

پتکری	زنا	مزدیس	بگی ارتحشر
ملکان	ملکا	ایران	مینو چتری
مین یزدان	برا	بگی	پاپکی مُلکا

معنی این جمله اینست :

این پیکر پرستنده مزدا ، خداوند گار اردشیر ، شاهنشاه ایران که از نژاد یزدان است پسر خداوند گار پاپک شاه .

همانطوریکه ملاحظه میفرمائید ، در دو جا کلمه « مُلکا » که همان کلمه « مُلک » یعنی شاه باشد در این کتیبه ذکر شده و یک جا هم کلمه (مُلکان) یعنی شاهان نوشته شده و واژه مرکب (مُلکا مُلکان) هم یعنی شاه شاهان یا شاهنشاه .

پس با توجه به مراتب فوق بخوبی معلوم میشود که کلمه « مُلک » در اصل فارسی بوده و از زمان ساسانیها بزبان تازی انتقال یافته و بهکار برده شده است و این امر هم تعجبی ندارد زیرا اصولا شاهنشاهی از طرف نژاد ایرانی و در سر زمین ایران ایجاد و ابداع گردیده است.

نهضت فرهنگی دوره قمرت ورالطه آن بام اسم تاجگذاری پادشاهان و جاویدان ساختن سنن آداب ملی

یکی از عوامل مهمی که باعث نگاهداری سنن و آداب و رسوم ملی ما ایرانیان شده است ، بدون شک آثار گرانبهای ادب و هنر ایران میباشد و این موضوع بحدی حائز اهمیت است که چنانچه هنگام تألیف این کتاب یادی از آن نشود مسلماً در اجرای یکی از بزرگترین وظائف ملی خودمان قصور ورزیده ایم.

در تاریخ کهن ما یک دوران قمرت طویل و پرحادثه و در عین حال گاهی بسیار غم انگیز وجود دارد، و آن دوران عبارت است از آغاز حمله تازی الی ظهور سلسله صفویه که بیش از نه قرن طول کشیده است.

در طی این نهصد سال ، انواع و اقسام سلسله های ایرانی و یا اکثراً غیر ایرانی در فلات قاره ایران حکومت میکردند و گاهی چند سلسله در یک عصر و زمان و هرکدام در یک گوشه ای از این کشور حکومت یا سلطنت داشتند.

علاوه بر این در همین دوره قمرت نهصد ساله هم بوده است که : تجاوزات شوم و ناخت و تازهای نابودکننده چنگیز و تیمور بوقوع پیوسته و قتل عام مردم بیگناه و غارت و تخریب شهرها و دهات ایران انجام گرفته است ، با اینحال و در نهایت شگفتی ملاحظه میشود که در این ادوار پر از آشوب و غوغا ، یککسته از ایرانیان فدارکار و نامدار، آرام ننشستند و از طریق معنوی و بواسطه لیاقت ذاتی و نبوغ فکری در راه اعتلای وطن و جاوید ساختن نام ایران و برانگیختن احساسات میهنی و احیای رسوم و آداب ملی ، دست از مجاهدت برنداشتند و با تمام قوا هر چند صباخی که فرصت و مجالی پیدا کرده اند آثاری بس گرانبها از خود یادگار گذاشته اند که تمام آنها مظهر لطف و نبوغ ایرانی بوده و همچنین مایه مباهات و سرافرازی همیشگی ما ایرانیان میباشد.

در اکثر رشته ها یعنی : ادبیات ، حکمت ، عرفان ، علوم طبیعی ، ریاضی ، هیئت ، پزشکی ، در این ملت نهصد سال و در این مرزو بوم ستاره هائی درخشانده اند که بعضی از آنان نظیر فردوسی و سعدی نه تنها باعث افتخار ملت ایران هستند بلکه مایه سرافرازی بشریت میباشند. امروزه شعار سازمان ملل متحد، همان مرام و همان شعاری است که مثلاً سعدی ما، در این دو

بیت آنرا خلاصه کرده است.:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

و عجب آنستکه فردوسی و سعدی و سایر بزرگان نامی ما، اکثراً مربوط به همین دوره فترت هستند و بعلاوه قطعی است که صفحات این کتاب گنجایش آنرا ندارد که نام همه بزرگان و نام همه آثار ذیقیمت آنان را در اینجا درج بنمائیم، لیکن برای اینکه در نظر خوانندگان مشخص بشود که هر یک از این بزرگان، معاصر با کدام سلسله از دوران فترت بوده‌اند و ضمناً برای اینکه یک قسمت از دین همه ما ایرانیان نسبت به این بزرگان و علم و ادب در این موقع فرخنده ادا شده‌باشد، از اینو مراتب زیر را از نظر خوانندگان میگذرانیم:

در عصر سامانیان: گویندگان و سرایندگان مشهوری نظیر رودکی و دقیقی ظهور کرده‌اند که در قسمت احیای زبان فارسی این دو بزرگوار در واقع پیشقدم بر دیگران بوده‌اند. در دوره غزنویان که عصر رونق و رواج ادبیات جدید ایران محسوب میگردد و مخصوصاً در دربار سلطان محمود غزنوی، شعرائی بزرگ نظیر: عنصری - فرخی - عسجدی ظهور کرده‌اند و در همین عصر و همین زمان هم بوده‌است که خدای بزرگ یک توجه خاصی به ایران و ایرانی مبذول داشت و گوینده و موخری توانا و شاعری بالا تر از هر شاعری در عالم یعنی حکیم ابوالقاسم فردوسی را بعنوان پیامبر تاریخ ایران و برای احیای غرور و افتخارات ملی ایران مأمور نمرد، فردوسی که در قریه (باژ) از توابع شهر طوس در خراسان پا بر عرصه وجود گذاشته است، نام نامیش با نام وطنش ایران برای همیشه میدرخشد و چون مادر نظر داریم که در باره این بزرگواریکه به کالبد هر ایرانی جان میبخشد و روانش را مصفا و غرورش را نیرومند میسازد، مخصوصاً یک بخش جداگانه‌ای در این کتاب اختصاص بدهیم، از اینجهت عجلتاً از بحث در باره خدمات او بویژه در امر «سراسم تاجگذاری پادشاهان» خودداری میکنیم و میپردازیم به ذکر نام سایر بزرگان ایران در دوره فترت.

علاوه از بزرگانی که نام آنها در بالا ذکر شد، مقارن همان ایام - منوچهری مسعود سلمان - قطران تبریزی - ازرقی - لامعی نیز ظهور کردند و هر کدام از آنها بنوبه خود در احیای ادبیات ایران شاهکاری بوجود آورده‌اند.

دوین مرحله ترقی و تعالی شعر و شاعری در حقیقت در دوران سلجوقی و در زمان پادشاهی ملکشاه و سلطان سنجر شروع میگردد و گویندگان هر ذوق و گرانمایه‌ای مانند: امیر معزی - حکیم سنائی - انوری و ادیب صابر و عبدالواسعی جبلی، اینان در این دوره ظهور کردند و جزء سرایندگان بزرگ ایران در آمدند.

در اواخر دوره سلجوقی و آغاز کار خوارزمشاهیان باز گویندگان و ادبانی مانند: ظهیر فاریابی - نظامی - خاقانی - جمال الدین عبدالرزاق - کمال الدین اسمعیل اصفهانی

اینان ظهور کردند و از همه بالا تر و مهتر شیخ اجل مصلح الدین سعدی شیرازی است که بوسیله او ادبیات ایران در قسمت نظم و نثر بصورت بهتر باوج کمال خود رسید و برآستی گلستان و بوستان او زینت بخش گلزار ادب ایران و دنیا است.

در عصر سلاطین مغول ، با وجود جنگ و جدال و وحشت و خونریزی ، با اینحال مشاهده میگردد که سرایندگان و دلباختگان زبان شیرین فارسی با صبر و شکیبائی و پشتکار خاص خود ، آثاری بزرگ و ابدی از خود بیادگار گذاشته‌اند که مهمترین آنان در دوران مغول و جانشینان آنها :

سلمان ساوجی - خواجهی کرمانی - خواجه شمس الدین حافظ شیرازی - عبدالرحمن جامی هستند و امروز بخصوص لسان الغیب یا حافظ را همه مردم دنیا میشناسند و بسیاری از ساکنین کره ارض از فاصله‌های دور و نزدیک عاشق و شیفته زیارت آرامگاه او در شیراز هستند و حتی بسیاری از بزرگان دنیا که بایران آمده‌اند بر سر مزار او رفته و با کتاب حافظ قالی نیز برای خود گرفته‌اند.

و اما در قسمت علوم و ریاضی و طبیعی و نجوم در دوران فترت دانشمندانی بزرگ مانند :

ابو معشر بلخی - ابوریحان بیرونی - حکیم عمر خیام (شاعری که همه مردم دنیا شیفته رباعیات او هستند) ، اینان با بعرضه وجود گذاشتند و در قسمت حکمت و پزشکی نیز دانشمندانی نظیر محمد بن ذکریای رازی (معاصر سامانیان) و همچنین شیخ الرئیس ابوعلی سینا که از نوابغ روزگار بوده و معاصر با سلسله‌های سامانی و دیالمه و غزنویان میباشد ، ظهور نموده و آثاری خلق کرده‌اند که صدها سال همین آثار ، چراغ راه پویندگان دانش پزشکی بوده است ، فی‌المثل (کتاب قانون) ابن سینا چندین قرن در مراکز علمی دانشگاههای پزشکی دنیا تدریس میگردد و تجویزات پزشکی ابن سینا مورد استفاده قرار میگرفت.

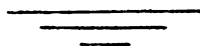
از حکمای دیگر ایران مربوط به دوره فترت ، محمد غزالی و احمد غزالی و ابوعلی مسکویه رازی هستند و بالاخره ، خواجه نصیرالدین طوسی که در زمان هلاکوخان مغول رصد خانه مشهور شهر مراغه را بنیاد نهاد.

در قسمت عرفان و تصوف هم در دوره فترت بزرگانی ظهور کرده‌اند مانند :

با یزید بسطامی - حسین بن منصور حلاج - خواجه عبدالله انصاری - شیخ عطار و بالا تر از همه مولانا جلال الدین بلخی معروف به رومی است که صاحب کتاب جاویدان مشنوی میباشد.

بعلاوه در اواخر دوره فترت در قسمت عرفان و تصوف ، بزرگانی نظیر شیخ محمود شبستری - شاه نعمت‌الله ولی - و شیخ صفی‌الدین اردبیلی در جامعه آنروز ایران درخشیده‌اند که دانشمند اخیر یعنی (شیخ صفی) جد بزرگ سلاطین صفویه میباشد.

باری ، منظور ما از ذکر نام چنین بزرگانی در این کتاب ، همانطور که فوقاً هم اشاره نمودیم ، اینست که اولاً : از تجلیل آنها در این هنگام (تاجگذاری شاهنشاه آریا مهر و شهبانو) دریغ نگردد و در درجه دوم متوجه باشیم که در نتیجه ظهور این بزرگان علم و ادب بوده است که سنن و آداب ملی ایران محفوظ و جاویدان گردیده است زیرا همین دانشمندان بوده‌اند که عناوین و صور مختلفه در آثار پر ارج خودشان از مراسم ملی و آداب و رسوم اجدادی ، مطالبی پر نفوذ و جالب گنجانیده‌اند تا هر ایرانی بتواند با علاقه از آنها آگاهی پیدا کرده و در حفظ آن آداب و رسوم صمیمانه بکوشد و بهترین نمونه آن ، مطالب مربوط به تاجگذاری است که فردوسی در شاهنامه در هر قسمت از آن یاد کرده و در فصل بعد از نظر خوانندگان میگذرد .



فردوسی و آئین تاجگذاری

چهل و پنج پادشاه

دلائل بیشماری مارا وادار میکند که این بخش از کتاب تاجگذاری را به بزرگترین شاعر و سراینده ایران و همچنین بزرگترین شاعر عالم یعنی حکیم ابوالقاسم فردوسی اختصاص بدهیم و اهم این دلائل اینست :

۱ - فردوسی در قسمت اعظم قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری یعنی در دوره فترت تاریخ ایران (از حمله تازی تا روی کار آمدن سلسله صفویه) زندگی میکرده است و بحث درباره او و خدمات او در حقیقت دنباله همان مطالب فصل گذشته (ارتباط نهضت فرهنگی دوره فترت با آئین تاجگذاری) میباشد.

۲ - فردوسی در باره آئین تاجگذاری بیش از چهل و پنج پادشاه داستانی و غیره داستانی سخن گفته است و مهارت او در تجسم مراسم تاجگذاری بعضی از پادشاهان مانند « فریدون پادشاه پیشدادی و یاکیه خسرو پادشاه کیانی » بعد اعلای خود رسیده است و در این صورت، همین یک دلیل که ارتباط کامل با موضوع کتاب ما دارد ، مؤلف را وظیفه دار میکند که درباره زندگی و خدمات فردوسی آنچه را که شایسته است (البته بطور اختصار) از نظر خوانندگان عزیز بگذراند.

۳ - فردوسی در واقع نخستین فردی در تاریخ ایران است که واژه (تاج کیانی) را که در فصل دوم از آن بحث شده است ، بدفعات از آن یاد کرده و حتی در بعضی از اشعار خود خصوصیات آنرا هم بطرز خاصی برای ما مجسم نموده است.

۴ - فردوسی کسی است که شخصیت ملت ایرانرا بصورت برجسته ای آشکار ساخته و هر فرد ایرانی را متوجه مقام و منزلت و حیثیت خودش نموده است.

۵ - فردوسی نخستین ایرانی است که افتخارات گذشته مارا احیا نمود و در عین حال نسبت به آینده یک نوع حس اعتماد بسیار قوی در روح و روان ملت ایران ایجاد کرده است

۶ - فردوسی تاریخ پراکنده ایرانرا جمع آوری کرد و عمر شریف و ثروت محدود خودرا برای جمع آوری مدارك و تهیه شاهنامه صرف کرد و کتاب بی همتای شاهنامه را بصورت یک سند مالکیت (.../... ۶ بیت) به ملت ایران هدیه کرد ، هدیه ای بس

گراَنبها ، بس عزیز و با یکدنیا معنی و غرور و افتخار.

۷ - فردوسی ثابت کرد که زبان فارسی بسیار غنی است و احتیاج به زبانهای بیگانه ندارد.

۸ - فردوسی باعث گردید که: روح بزرگ و پاک و عالی ایران باستان ، که بدون تردید، نزدیک بود حوادث ایام آنرا محو و نابود سازد ، برای نسلهای بعد بخوبی در اسان بماند ، هم چنانکه در دهها حوادث و تاخت و تازهای بعد از او و تا باسروز، آن نعمت پروردگار و مین مقدس ما حفظ گردیده است.

۹ - این یک حقیقت و یک واقعیت است که اگر فردوسی شاهنامه را بوجود نیاورده بود، تاریخ ما و مقام داستانهای ملی ما از بین رفته بود و یا اگر هم از میان نمریت بصورت کتابهایی در میآمد که بندرت کسی آنرا مطالعه میکرد و بذهن میسپرد.

اجازه بفرمائید در این مورد یک مثال بیاوریم. نام (تاریخ طبری) را بسیاری شنیده اید ، اما کمتر کسی آنرا خوانده است ، این کتاب توسط یکی از فقهای بزرگ ایران که اهل طبرستان بوده است یعنی « ابو جعفر محمد بن جریر » بعربی نوشته شده و راجع به پادشاهان گذشته ایران مطالب بسیار مفیدی دارد و همین کتاب را بعدها (ابو علی بلعمی) وزیر منصور سامانی در سال ۳۵۲ هجری به فارسی ترجمه کرده است و مسلماً از جهت قدمت و موضوع چنین کتابی پر ارزش است ، اما باید قبول کنیم که کمتر کسی میتواند از آن استفاده نماید ، در صورتیکه شاهنامه فردوسی را همه با علاقه میخوانند ، از اعلی و ادنا ، پیر و برنا ، بی سواد و با سواد ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد ، بسرعت با شاهنامه خو میگیرند و هر کسی حدّ اقل تعدادی از اشعار فردوسی را در حفظ دارد و این بزرگترین صنعت و هنر و عظمت و شاهکار فردوسی است و بجز نت میتوان گفت که هیچ کتابی در دنیا دارای چنین صفات جذابی نبوده و نیست.

۱۰ - از گفتار حکیمانه فردوسی و پندها و اندرزهای او در شاهنامه ، اینطور فردوسی شناخته میشود که او نمونه بارز یک فرد کامل ایرانی و دارای عزّت نفس - مناعت زیاد - علوّ طبع - رحم و شفقت - همت عالی - شهامت بی حد بوده است و ضمناً از بدبختی و مصائب و رنجهای دوست و دشمن هردو متأثر و متالم میگردد ، و این خود نشانه خوی پاک و عالی یک ایرانی آریائی بتمام معنی است.

۱۱ - نام (ایران) بوسیله فردوسی بلند آوازه گردید و هم او بود که مهر ایرانرا بعنوان مختلف در قلب هر ایرانی جای داد که نمونه این مهر ورزی و مین پرستی در اشعار زیر بخوبی چشم میخورد :

همه مرزها جای اهریمن است
نه روز درنگ است و آرایش است

جهان پر ز بد خواه و پر دشمن است
نه هنگام آرام و آسایش است

دریغ است ایران که ویران شود
 همه جای جنگی سواران بسی
 کنون جای سختی و جای بلا است
 چو ایران نباشد تن من مباد
 همه سر به سر تن بکشتن دهیم
 کُنام پلنگان و شیران شود
 نشستگه شهریاران بسی
 نشستگه تیز چنگ ازدها است
 بر این بوم و بر زنده یکتان مباد
 از آن به که کشور به دشمن دهیم

هیچ کلام و هیچ نوشته‌ای شور انگیز تر از این اشعار برای تقویت و برانگیختن حس میهن پرستی نه در زبان و ادبیات فارسی و نه در زبان و ادبیات دنیا پیدا نمیشود.

بگذریم ، همه بزرگان علم و ادب و همه ناموران و نامداران به میهنشان خدمت کرده اند ، اما خدمت فردوسی بالا تر و برتر از همه است .

علاوه بر این از حیث حجم و کمیت هم فردوسی از همه پیش است ، مولوی که از شعرای پرکار ایران است ۲۵/۰۰۰ بیت شعر دارد ، از حماسه سرایان دنیا «هیر» در مجموع دو کتاب خود «ایلیاد» و «اودیسه» ۱۵/۰۰۰ بیت سروده است و «ویرژیل» در کتاب «انئید» ۱۰/۰۰۰ بیت دارد ، در صورتیکه فردوسی بیش از ۶۰/۰۰۰ بیت سروده است .

زندگانی فردوسی با اینکه بصورت افسانه‌ای درآمد است ، اما همانطوریکه از مضامین خود شاهنامه استنباط میگردد خلاصه آن عبارت است از :

او در سال ۳۲۴ یا بنا بروایتی در سال ۳۲۹ در قریه (باژ) از توابع شهرطوس متولد شد و از راه زراعت مانند پدرش اسرار معاش میکرده است ، نه چندان ثروتمند بود و نه چندان تهیست که دست نیاز به دیگران دراز کند ، ولی روزگار بالاخره او را در اواخر عمر فقیر کرد ، چون همه ثروتش را در راه پایان دادن کار بزرگی که در نظر گرفته بود صرف کرد .

در جوانی با بانویی که عاشق موسیقی بود و به فردوسی مهر میورزید ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد ، یکی پسر و دیگری دختر ، که پسر او در سن ۳۷ سالگی درگذشت و فردوسی یک مرثیه جانگدازی در مرگ این پسر ساخته است .

در سن ۴۵ سالگی شروع به سرودن شاهنامه کرد ، و چون بعد از بیست سال شاهنامه تمام نشد ولی ثروت محدودش به پایان رسید ، در صدد برآمد که شاهنامه را بنام یک شخص برجسته‌ای بنماید ، و با اصطلاح اسروزی حق التألیفی متناسب با کتاب بیهمتایش از او دریافت کند ، و در آنزمان این شخص جز سلطان محمود غزنوی کس دیگری نبود . بالاخره فردوسی در سال ۴۰۰ هجری و در سن ۷۱ سالگی (اگر سال تولد فردوسی را ۳۲۹ حساب کنیم) برای اهداء کتاب به سلطان محمود عازم غزنه گردید ، اما سلطان محمود با روی خوش از فردوسی استقبال نکرد و فقط ۲۰/۰۰۰ درهم نقره برای او

فرستاد که فردوسی نیز در نهایت بی اعتنائی آنرا به یک حمامی و یک ققاع فروشی داد، و از اینرو سلطان محمود در خشم گردید و قسم یاد کرده که فردوسی را پیدا کرده و در زیر پای نیل بیاندازد.

فردوسی پنهانی از غزنه بهرات می‌رود و مدت شش ماه در منزل اسماعیل و راق (پدر ازرقی شاعر) مخفی می‌شود و بالاخره از آنجا به طوس و از طوس به طبرستان نزد سپهبد شهریار، اسیر آنحدود می‌رود و در آنجا نسخه‌ای از شاهنامه را که حاوی صد بیت شعر در هجو سلطان محمود بوده است تقدیم امیر طبرستان می‌کند، ولی اسیر باو توصیه می‌نماید که هجو نامه را از مقدمه شاهنامه بردارد و بالاخره فردوسی نیز آن هجو نامه را باو می‌دهد و به طوس مراجعت می‌کند.

بعدها وقتی که سلطان محمود از جنگ هندوستان بر میگشت و چشم براه سفیری بود که برای تسلیم شدن فرمانده یک قلعه‌ای فرستاده بود ، به وزیر دست راستش می‌گوید: سفیر من دارد از دور می‌آید ، آیا حدس می‌زنی که جواب فرمانده دژ چه باشد ؟ وزیر سلطان محمود فوراً این بیت فردوسی را در جواب می‌خواند :

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود می‌پرسد ، این شعر از کیست که تا این درجه مردی و مردانگی از آن استنباط می‌شود ، وزیر می‌گوید از فردوسی که آنهمه رنج کشید و ثمری نبرد ، آنگاه سلطان محمود از عمل پیشین خودش نسبت به فردوسی پشیمان می‌شود و دستور می‌دهد که .../۰۰۰ دینار طلا برای فردوسی به طوس ارسال دارند ولی بدبختانه هنگامی این پول بدروازه شهر طوس می‌رسد که جنازه فردوسی را از دروازه دیگر بیرون می‌بردند و دختر اوهم از گرفتن پول استناع می‌کند.

باری ، این خلاصه‌ای از شرح زندگی شاعر بزرگ ایران بود و شاهنامه فردوسی پنجاه سال پس از مرگ او نسخه برداری و مورد استفاده همه مردم ایران زمین و سایر ملل دنیا قرار گرفت، ترجمه‌های بیشماری از شاهنامه بزبانهای مختلف شده است عربی - ترکی - اردو - فرانس - ایتالیانی - انگلیسی - آلمانی و یکی از نسخ خطی نفیس شاهنامه، نسخه بایسنقری است که در سال ۸۲۹ نوشته شده و هم اکنون در کتابخانه کاخ گلستان است. و از زبان رضا شاه کبیر تا کنون چه توسط دانشمندان و علاقمندان بفردوسی در خود ایران، و چه توسط دانشمندان خارجی با مقابله نسخه‌های مختلف ، شاهنامه‌های بیشماری تصحیح و چاپ گردیده است، منجمه در چند سال اخیر توسط دانشمندان شوروی شاهنامه‌ای هم بفارسی و هم بروسی به چاپ رسیده است و اخیراً نیز انجمن آثار ملی (۱)

(۱) انجمن آثار ملی سالهای سال است برباست تیسار سپهبد آق اولی برای حفظ آثار ایران کوشش

مشغول تدوین و چاپ شاهنامه ایست که احتمال میرود از جهات مختلف از سایر نسخه های شاهنامه ایکه تا کنون منتشر شده است مزیت داشته باشد.

فردوسی تاریخ ایران را از ابتدای پیدایش جهان تا انقراض سلسله ساسانی به نحو بر جسته ای بنظم در آورده است و در ضمن فصول مختلف این کتاب است که ضمناً از مراسم تاجگذاری و چگونگی جلوس بسیاری از پادشاهان داستانی و غیر داستانی توصیف شده است که ما فقط مراسم تاجگذاری دو پادشاه را از قول فردوسی در زیر نقل نموده ایم.

تاجگذاری فریدون پادشاه دستانی برابر اشعار شاهنامه

چگونگی روی کار آمدن فریدون پادشاه داستانی را در بخش دوم باختصار شرح دادیم ، فریدون بعد از ضحاک تازی (که مطابق داستانهای ملی ما یکهزار سال و یکروز کم پادشاهی کرده است) با کمک کاوه آهنگر و مردم ایران زمین بر تخت کیانی جلوس مینماید و چون کاوه پیشوا و رهبر شورش پیروز مندانه بر علیه ضحاک تازی بود ، بهمین دلیل فریدون مقام فرماندهی کل قوای ایران را باو محول میکند و کاوه نیز ضحاک را تعقیب و بالاخره او را دستگیر و در بالای کوه دماوند محبوس میسازد .

فردوسی با وضع خاصی جریان تاجگذاری فریدون را بنظم در آورده است که عیناً از شاهنامه اقتباس و در زیر از نظر خوانندگان میگردد :

بدو شاد شد؛ گردش روزگار	فریدون ؛ چو شد بر جهان کائکار
ندانست جز خویشان؛ شهریار	چو بر تخت شاهی نشست استوار
بیاراست با کاخ شاهنشهی	به رسم کیان ؛ تاج و تخت مهی
بر سر بر نهاد؛ آن کیانی کلاه	به روز خجسته ؛ سر مهر ماه
گرفتند هر یک ؛ ره ایزدی	زمانه ؛ بی اندوه گشت از بدی
به آئین کی ، جشن نو ساختند	دل از داورها پرداختند
گرفتند هر یک ز یاقوت ؛ جام	نشستند فرزندان ؛ شاد کام

مینماید و کتابهای متعددی نیز از دانشمندان ایران توسط این انجمن به چاپ رسیده است و بسیاری از آرا نگه بزرگان ایران هم بوسیله این انجمن ساخته و با تمیر گردیده است و اخیراً هم با توصیه و زیر نظر این انجمن ، تیمسار سرتیپ احمد بهار مست که در قسمت شاهنامه فردوسی مطالعه کامل و ذوقی سرشار دارد، مشغول تصحیح شاهنامه ایست که تصور میرود از هر حیث کامل و قابل توجه باشد .

می روشن و چهره شاه نو
بفرمود ؛ تا آتش افروختند
پرستیدن مهرگان ؛ دین اوست
اگر یاد گار است از او ماه و مهر
بزرگان لشکر چو بشتافتند
که ای شاه پیروز یزدان شناس
چنین روز روزت ؛ فزون باد بخت
ترا باد پیروزی ؛ از آسمان
وزان پس ؛ جهان دیدگان پیش شاه
همه ؛ زر و گوهر بر آییختند
همان مهتران ؛ از همه کشورش
زیزدان ؛ همه خواستند آفرین
همه ؛ دست برداشته با آسمان
که جاوید بادا ؛ چنین روزگار

جهان نو ز داد و سرماه نو
همه ؛ عنبر و زعفران سوختند
نماز شب و روز آیین اوست
بکوش و به رنج ؛ ایچ منمای چهر
بر شهریار جهان تاختند
ستایش مر او را و زویت سپاس
بد اندیشگانرا ؛ نگون باد بخت
مبادی ؛ بجز راد و نیکی گمان
زهر گوشه ای ؛ بر گرفتند راه
به تاج سپهد ؛ فرو ریختند
بدان فرهی ؛ صف زده بر درش
بر آن تاج و تخت و کلاه و نگین
گشاده برو بر ؛ ز نیکی زبان
برو مند بادا ؛ چنین شهریار

علاوه بر این مادر فریدون (فرانک) وقتی از جریان به تخت نشستن فرزند آگاهی پیدا میکند، بخششهای زیادی به مردم میکند و همه درویشان را از آنچه میخواهند بی نیاز میسازد. همچنین برای فرزند تاجور خود؛ ارمغانها و پیشکشیهای گوناگون میفرستد.

بزرگان لشکر و جهان دیدگان و مهتران کشور هم نزد فریدون می آیند و بعد از آفرین خواندن به او و تقدیم زر و گوهر ، آنگاه از پیشگاه پروردگار توانا ، جاویدانی آنروز خجسته و برومندی و سعادت و سلامت چنان پادشاهی را خواستار میگردند.

مراسم تاجگذاری
کیخسرو، پادشاه کیانی
از نظر فردوسی،

یکی از تاجگذاری‌بهاثی که فردوسی آنرا بنظم در آورده است ، تاجگذاری کیخسرو سومین پادشاه سلسله کیانی است .

پیش از آنکه به نقل از اشعار فردوسی در این مورد پردازیم ، بد نیست که مختصری از داستان روی کار آمدن کیخسرو را مطابق مدارك باستانی و شاهنامه فردوسی در اینجا یاد آور شویم ، جریان روی کار آمدن کیخسرو مطابق داستانهای ملی ما بستگی به داستان جالب سیاوش پدر کیخسرو دارد که خلاصه آن بدینقرار است .:

روزی که سه پهلوان نامی ایران : طوس - گیو - گودرز برای شکار از مرزایران گذشته و بجنگلی در خاك توران زمین رسیده بودند ، تصادفاً در آنجا با دختری زیباروی برخورد میکنند که پس از تحقیقات از او ، معلوم میشود که این دختر از ترس سوء نیت پدرش نسبت به عفت خود فرار کرده است و نسبش از طرف پدر به (فریدون) پادشاه پیشدادی ایران و از طرف مادر به (گرسوز) یکی از پادشاهان توران زمین میرسد . سه پهلوان ایرانی ، این دختر زیبا و عفیف را بدربار کیکاووس میآورند و پادشاه ایران با او ازدواج میکند و در نتیجه این زناشویی پسری بدنیا میآید که نامش را (سیاوش) میگذارند .

کیکاووس فرزند خویش (سیاوش) را به رستم میسپارد تا دور از دربار تربیت شود و هنرهای جنگی بیاموزد و بعدها و قتیکه سیاوش بزرگ شده و بحد رشد و بلوغ میرسد ، بدربار پدر باز میگردد و در اینجا (سودابه) زن شاه عاشق او میشود ولی (سیاوش) در این راه نا صواب بهیچ طریقی حاضر به همکاری با سودابه نمیگردد و بهمین دلیل سودابه به نزد شاه میرود و سیاوش را متهم میکند که قصد تجاوز بعصمت او را داشته است .

کیکاووس امر میکند که برای روشن شدن حقیقت ، هر دوی آنها از میان دو آتش بگذرند که در نتیجه سودابه میترسد و ابا میکند و بر عکس ، سیاوش از فاصله باریک میان دو آتش ، با چالاکی وسواره عبور میکند و بی تقصیری خودش را ثابت مینماید ، پس از آن ، جنگ ایران و توران شروع میشود و سیاوش بکمک رستم پهلوان نامدار ایران ، افراسیاب را شکست میدهد ، ولی ضمناً با نهایت جوانمردی حاضر میشود که با مغلوب صلح نماید ، اما کیکاووس پدر سیاوش و پادشاه ایران حاضر بامضاء این قرار داد صلح نمیشود .

با وقوع این پیش آمد ، سیاوش رنجیده خاطر شده و همه تورانیانی را که بعنوان

گروگان همراه آورده بود آزاد میکند و خود به توران زمین مراجعت کرده و در آنجا پس از ازدواج با (فرنگیس) دختر افراسیاب پسری از او بدنیا میآید که او را (کیخسرو) نام میگذارند.

گرسیوز برادر افراسیاب ، بر (سیاوش) که نزد افراسیاب بسیار عزیز و مقرب شده بود ، حسد میبرد و عاقبت برادر خود، افراسیاب را وادار میکند که سیاوش را با تهاجم یاغی گری بقتل برساند و اینکار نا پسند و دور از جوانمردی هم، توسط پادشاه توران زمین انجام میگیرد.

در همان هنگام ایرانیان در جستجوی کیخسرو که وارث تاج و تخت ایران بوده است بر میآیند و گئو پهلوان ایران را مأمور پیدا کردن کیخسرو میکنند و بالاخره گئو بعد از هفت سال جستجو در خاک توران ، کیخسرو را در شکارگاهی پیدا میکند و از خالی که مانند همه (کیانیان) بر بازویش داشت او را میشناسد و همراه خود بایران میآورد و کیکائوس هم در حیات خویش او را بتخت پادشاهی نشانده و تاج کیانی را بر سر کیخسرو میگذارد.

از داستانها اینطور استنباط میشود: که بعد از جنگهای طولانی ، بالاخره افراسیاب پادشاه توران و قاتل پدر کیخسرو، توسط این پادشاه دستگیر و در نزدیکی دریاچه (چیچست) بقتل میرسد و تمام قسمت توران زمین جزء ایران میگردد و در زمان پادشاهی کیخسرو چون دیگر رقیبی برای ایران (نظیر افراسیاب) نبود، بخوبی و خوشی میگذرد و کیخسرو نیز پس از آنکه بعزت نداشتن اولاد ذکور پسر عمویش لهراسب را بجانشینی خود انتخاب میکند به بالای کوه بلندی رفته و در چشمه آنجا خود را شستشو میدهد و از نظرها ناپدید میشود، و بالاخره روان پاک کیخسرو در آسمانها به پرواز در میآید

بسیاری از دانشمندان این کیخسرو را همان کوروش بزرگ پادشاه نامی هخامنشی و بنیان گذار شاهنشاهی ایران میدانند.
و اینک اشعار فردوسی در باره تاجگذاری کیخسرو :

گرفت و بردش ، به جای نشست
ز گنجور ، تاج کیان خواست پیش
به کرسی شد ؛ از نامور تخت تاج
که خسرو به چهره جز او را نماند
سپهبد سران و گران سایگان
همه زر و گوهر بر افشاندند
جهان ایگسر از کارش آگاه شد
به سر بر نهاد آن کلاه مهی
ازو شاد شد تاج و او نیز شاد

وزان پس نیا ؛ دست او را بلمست
نشاندش دل افروز ؛ بر جای خویش
بهوسید و بنهاد بر سرش ؛ تاج
بسی آفرین ؛ بر سیاوش بخواند
ز پهلوان بر رفتند ؛ پر مایگان
به شاهی برو آفرین خواندند
چو کیخسرو شاه ؛ هر گاه شد
نشست ؛ از بر تخت شاهنشاهی
چو تاج بزرگی ؛ به سر بر نهاد

بگسترده؛ گرد جهان ؛ داد را
 کجا بود در گیتی ، آزاده ای
 هم از شاه گیتی و کام آوری
 نبند در جهان ؛ کس به هنگام او
 جهان گشت ؛ پر چشمه و رود آب
 هر آنجا که ویران بد آباد کرد
 از ابر بهاری ؛ بباریدنم
 زمین ؛ چون بهشتی شد آراسته
 چو جَم و فریدون ؛ بیاراست گاه
 جهان شد ؛ پر از خوبی و ایمنی
 فرستاده آمد ز هر کشوری

بکند از زمین ، بیخ بیداد را
خداوند تاج و کیان زاده ای
 بدو آمده ؛ هر چه نام آوری
 کجا سر نیاورد ؛ در دام او
 سر همگنان اندر آمد بخواب
 دل غمگنان ؛ از غم آزاد کرد
 ز روی زمین ؛ زنگ بزدود و غم
 پر از داد و از خوبی و خواسته
 ز دادو ز بخشش ؛ نیاسود شاه
 ز بد بسته شد ؛ دست اهریمنی
 ز هر نامداری و هر مهتری

و اینک اسامی پادشاهانی که در باره تاج و تاجگذاری آنان کم و بیش در شاهنامه فردوسی ذکر گردیده است .

۱ - کیویرث (درباره چگونگی تاجگذاری این پادشاه در شاهنامه اشاره ای نشده ولی اشعار فردوسی می‌رساند که او دارای تاج بوده است .

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------|
| ۱۸ - شاپور | ۲ - هوشنگ |
| ۱۹ - اور مزد یکم | ۳ - تهمورس |
| ۲۰ - بهرام یکم | ۴ - جمشید |
| ۲۱ - بهرام دوم | ۵ - فریدون |
| ۲۲ - بهرام سوم (بهرام بهرامیان) | ۶ - منوچهر |
| ۲۳ - نرسی | ۷ - نوذر |
| ۲۴ - اور مزد دوم | ۸ - کیکاوس |
| ۲۵ - شاپور دوم (ذوالاکتاف) | ۹ - کیقباد |
| ۲۶ - اردشیر دوم (برادر شاپور) | ۱۰ - کیخسرو |
| ۲۷ - شاپور سوم (پسر شاپور دوم) | ۱۱ - لهراسب |
| ۲۸ - بهرام چهارم | ۱۲ - گشتاسب |
| ۲۹ - یزدگرد (معروف به بزه گر) | ۱۳ - بهمن |
| ۳۰ - بهرام پنجم (بهرام کور) | ۱۴ - همای (بانو بوده) |
| ۳۱ - یزدگرد دوم | ۱۵ - داراب |
| ۳۲ - هرمز | ۱۶ - دارا |
| ۳۳ - پیروز | ۱۷ - اردشیر |

- | | |
|----------------------|-------------------|
| ۴۱ - ارشیر سوم | ۳۴ - بلاش |
| ۴۲ - فراسین (گراز) | ۳۵ - قباد |
| ۴۳ - پوراندهخت | ۳۶ - انوشیروان |
| ۴۴ - آذر میدخت | ۳۷ - هرمز |
| ۴۵ - فرخ زاد | ۳۸ - خسرو پرویز |
| ۴۶ - یزدگرد سوم | ۳۹ - بهرام چوبینه |
| | ۴۰ - شیرویه |

در ش ۷۷ و ش ۷۸ تصویر ذهنی دو پادشاه دیگر داستانی با تاجهایشان (فریدون و دارا) را ملاحظه میفرمائید و بقیه تصاویر (ذهنی) پادشاهان داستانی در بخش دوم از شماره (۱) تا شماره (۱۹) بچاپ رسیده است.

و اما بار تصویر واقعی فردوسی :

متأسفانه تا این اواخر يك تصویر واقعی و یا اقلاً نزدیک به حقیقت از فردوسی شاعر بزرگ و حمله سرائی ایران بدست نیامده بود و بسیاری از علاقمندان و شیفتگان به اثر بی همتای او « شاهنامه » و یا بهتر بگوئیم : همه ایرانیان و تمام ادبا و شعرا و فضایی دنیا ، بسیار مشتاقند که بدانند شمایل و شکل خود فردوسی دارای چه وضع و بجه صورتی بوده است.

شاعریکه هریت از اشعارش ، به آدبی نیرومیبخشد و ایمان و غرور و افتخار و همت بلند و پشتکار و اتکاء به نفس و خرد و اندیشه و غیره میآسوزد ، این چنین شاعری و حکیمی، مسلم است که دارای سیمانی چو سیرت و برونی چون درون بوده است.

درست است که اگر تصویر واقعی از فردوسی بدست نیاید ، در عوض خود فردوسی در نظر همه مردم مجسم است و در قلب همه جای دارد ، اما چه بهتر که بتوان در جستجوی يك تصویر نزدیک به حقیقتی از این « شاعر عالم » داشته باشیم ، شاید که بمقصد و کعبه آمال برسیم و یا با نظری بر مراتب زیر، باین آرزو رسیده باشیم . مؤلف این کتاب ، سالها در تحقیق و تجسس این امر مهم برآمد ، تا آنکه هفت سال پیش آقای محمد مهران که هم اکنون متولی آستان حضرت معصومه در قم هستند، کتاب « فردوسی نامه مهر » را که در سال ۱۳۱۲ توسط آقای مجید موثر منتشر گردیده است ، بمن مرحمت فرمودند و در این کتاب دفعه نظرم به يك تصویر از فردوسی افتاد که تا آنزمان در هیچ کجا آنرا ندیده بودم ش ۷۹.

در روی این تصویر و در قسمت پائین آن ، دو ماده تاریخ در طرف راست و چپ ملاحظه گردید:

طرف راست (تاریخ ۹۲۵) ، طرف چپ (تاریخ ۷۳۳) و در بالای آن نوشته شده است:

« تصویر فردوسی » و دو بیت از اشعار شاهنامه در اطراف این عکس نقش گردیده در حالیکه فردوسی

سوار بر يك مرغ یا سیمرخی قرار گرفته است.

نیایه این تصویر بنظم بسیار جالب و مردانه و زنده آمد ، و قلبم گواهی داد که این عکس باید يك تصویر بسیار نزدیک به حقیقت از خود فردوسی باشد.

اما بدبختانه هرچه صفحات کتاب با ارزش « فردوسی نامه مهر » ورق زدم ، شرمی که مؤید این باشد که این تصویر از روی چه اصل و مدرکی اقتباس گردیده ، ابدأ ندادم و فقط بر من معلوم شد که این تصویر مربوط به يك لوحه سنگی است که در همدان کشف گردیده است.

ش ۷۷

تصویر ذهنی از

چهره و تاج

«فریدون»

پنجمین پادشاه از سلسله پشیدیان

اقبتر از کتب دیگر



ش ۷۸ تصویر ذهنی از

چهره و تاج

«دارا»

نهمین پادشاه داریانی از

سلسله کیانیان

اقبتر از کتب دیگر





ش ۷۹

تصویری از فردوسی شاعر نامی ایران ، منقوش بر روی يك قطعه سنگ مرمر تار
 بابعاد (۳۵ سانتیمتر در ۲۵ سانتیمتر) که در همدان کشف گردیده و فعلا در سالن هنری
 کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری میشود و این دو بیت در اطراف آن حک گردیده است.

که ایدون بما خوار بگذرانستند
 بر ایشان همه روز کند آوری

نه کنی باغاز چون داشتند
 چگونه بر آمد به يك اختری

تلاش کردم تا با انتشار دهنده کتاب آقای مجید موقر تماس بگیرم و از ایشان جویای مدرک اصلی آن تصویر شوم ، ولی آنزمان آقای موقر به خارج از ایران سفر کرده بودند و بعد از آمدن به ایران هم ، بمن اظهار داشتند که مدرک اصلی این تصویر را بخاطر ندارم که در کجا دیده ام ، چون در حدود ۳۰ سال است که از چاپ آن گذشته است .

نزدیک بود که از پیدا کردن اصل مدرک تصویر فوق‌الذکر مایوس شوم ، که تصادفاً شاهنامه‌های چاپ روسیه شوروی بدستم رسید و در جلد اول شاهنامه « بزبان روسی » که از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی و شعبه ادبیات خاور آن ، انتشار یافته بود ، مجدداً همان تصویر فردوسی ش ۷۹ را دیدم و پیش خود اینطور فکر کردم که بالاخره یافته آنچه را که می‌خواستم ، ولی باز هم با ترجمه قسمت روسی زیر تصویر، معلوم شد که ادبای شوروی هم ذکر مأخذی در مورد این تصویر ننموده اند .

از این جهت ناچار شدم از طریق انجمن فرهنگی ایران و شوروی کتباً از آکادمی مزبور پرسش بنمایم که مطابق چه مدرکی آن تصویر را در شاهنامه بزبان روسی چاپ نموده‌اند ؟ پس از مدتی ، جواب داده شد که اصل آن عبارت از يك لوحه سنگی است که در کتابخانه مجلس شورای ملی در تهران مضبوط است !! آنوقت پس از اینکه آگاه شدم که معشوق من در خود تهران است بسیار خوشحال شدم و روزی بزیارت آن رفتم :

لوحه سنگی که تصویر فردوسی بر روی آن با ظرافت تمام حک گردیده است ، عبارت از يك سنگ مرمرتاری است بابعاد (۳۵ سانتیمتر در ۲۵ سانتیمتر) که در يك قاب زیبایی در سمت چپ دیوار شرقی سالن هنری کتابخانه مجلس شورای ملی ایران نصب گردیده است و جداً این شمایل، هر بیننده‌ای را مجذوب خود می نماید . گرچه تصویر با تخیل کشیده شده و باصطلاح امروزی در قسمت گردن به پائین بایک سبک « مدرن » تجسم یافته است ، اما با اینحال ، شکل صورت بسیار مردانه ویا معنی و مطابق با همان مردانگی و بزرگی فردوسی جلوه‌گری میکند .

باید بدانیم که کشیدن تصویر در دوران فترت یعنی از حمله تازی تا ظهور صفویه، کاری بسیار ناپسند از لحاظ شرع بوده است ، و مسلماً هنرمندان ایرانی نمی توانستند ذوق و هنر خودشان را عرضه بدارند و چنین تصویری هم که از فردوسی بر روی سنگ حک گردیده و باقی مانده است ، آن از جهت علاقه وافر ملت ایران به این حکیم و شاعر بزرگ بوده و میباشد .

با تمام احوال که از قرن سوم و چهارم و پنجم هجری ، تصویری از مردان بزرگ زمان ، بجای نمانده و با اصلا کشیده نشده است ، با اینحال وقتی که ریش گرد و پهن و مردانه فردوسی را با تصویر کج بری قرن سوم هجری که در ش ۷۳ آنرا چاپ نموده‌ایم ، مقایسه بکنیم ، معلوم میشود که آنزمان ریش خود را بدان وضع درست میکردند و این خود يك دلیل به حقیقی بودن نقش « فردوسی » بر روی لوحه سنگ مزبور میباشد . و اما بچه دلیل دو ماده تاریخ در زیر تصویر حک گردیده است ؟

خود فردوسی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم زندگی میکرد ، ولی تاریخهای زیر لوحه مذکور ۹۲۵ و ۷۳۳ است و این می‌رساند که هنرمندی که در سال ۹۲۵ آنرا بر روی سنگ حک کرده است از روی تصویر دیگری اقتباس نموده که آنرا در سال ۷۳۳ هجری یا در يك کتاب شاهنامه یا بر روی يك سنگ دیگری کشیده بودند ، و در هر صورت با پیشرفت هنر نقاشی در حال حاضر و با وجود چنین صورت مردانه و زنده‌ای ، هنرمندان خواهند توانست که يك تصویر تمام قد و متناسبی از این شاعر بزرگ عالم کشیده و در دسترس عموم قرار دهند، البته بشرطیکه مورد مسافه فرار گرفته و يك کمیسیون صلاحیت‌داری آنرا انتخاب و تصویب بنماید .

دویتی که از شاهنامه بر روی لوحه سنگ مذکور حک گردیده عبارت است از :

که گیتی باغاز چون دانستند	که ایدون بماخوار بگذاشتند
چگونه بر آمد به نیک اختر	بر ایشان همه روز کند آوری

بخش هشتم تاج و تاجگذاری

دوران صفویه

یکبار دیگر در مقدمه این فصل (مانند بخشهای گذشته) یاد آور میشویم که مراسم و آئین تاجگذاری پادشاهان هر سلسله ای به نسبت زیادی ، بستگی به چگونگی پیدایش آنها و همچنین تابع سن و آداب و مذهب اجدادی هر سلسله بوده است . بهمین علت است که ما ناگزیریم قبل از بیان مراسم تاجگذاری پادشاهان صفویه ، ابتدا این نکات را روشن بنمائیم که در چه شرائط و چه زمانی مریدان شیخ صفی الدین (جد بزرگ خاندان صفویه) در ایران قوت و قدرت گرفتند و علل و عوامل ایجاد این امر مهم تاریخی کدام است ؟ و بعلاوه اجداد این خاندان دارای چه آداب و رسوم و چه مذهبی بوده و چه تأثیری این عوامل در مراسم تاجگذاری پادشاهان صفویه داشته است ؟

با شرحی که در بخش گذشته ملاحظه شد ، دیگر برای ما کاملاً روشن شده است که با حمله تازیها بایران و انقراض سلسله ساسانی وحدت ملی ایران فرو ریخت ، و سالها مهاجمین عرب بر قلمرو امپراطوری سابق ایران فرمانروائی کردند و نکته مهم اینستکه تا میتوانند روح استقلال طلبی و جنبشها و نهضت های ملی را سرکوب میکردند .

اما با همه این احوال در اوائل قرن دوم بهزادان اصفهانی (ابو مسلم خراسانی) کمر آن قدرت عظیم تازی را شکست و با انقراض سلسله « اموی » و روی کار آوردن سلسله « بنی عباس » وسیله شد که از آن پس ، نهضت های پنهانی و آشکار علیه مهاجمین در ایران بوجود آید ، نهضت های آشکار مانند نهضت « استادیس » « مازیار » ، « بابک خرم دین » « المقنع » ، « اسحق ترک » و غیره و نهضت های پنهانی مانند راه یافتن خاندان برامکه در دربار عباسیان و احراز مقامات مهم در دولتهای عباسی است که خود یک وسیله پیشرفت مقاصد ملیون ایرانی در راه بدست آوردن استقلال بوده است ، و مخفی نماید که چون ایرانیان تمدنی برآتیب برتر از اعراب داشتند ، از اینجهت مهاجمین ناچار بودند که برای سروسامان دادن به تشکیلات دولتی خود از مغزهای متفکر و بزرگان قوم ایرانی استفاده بنمایند و کارهای عمده و اساسی مملکتی را بآنان بسپارند .

باری ، کم کم استقلال طلبان ایران موفق شدند ، حکومت مرکزی عرب را در ایران ، در هم ریخته و اوائل کار حکومت های ملوک الطوائفی را بوجود آورند .

گرچه این حکومتها اکثراً ناچار بودند که از خلفای عباسی اطاعت بنمایند ولی بعضی از آنها مانند آل بویه از همان ابتدای کار با خلفای عباسی مخالفت کردند و بالاخره هم آنان را مقهور خودشان ساختند.

این حکومتها که نام همه آنها در فصل گذشته درج شد، راه را برای ایجاد یک وحدت کامل باز کردند، اما بطور نهائی توفیق حاصل نمودند و متأسفانه با هجوم مغول و برقراری حکومت خانمان بر انداز چنگیز و تیمور، مجدداً و موقتاً آن نهضتها خاموش گردیدند، لیکن در اواخر دوره تیموری ایضاً از ضعف سلاطین تیموری استفاده شد و از نو در نقاط مختلف ایران حکومتهائی ایجاد شد که هر یک برای خود داعیه استقلال و سلطنت داشتند ولی معلوم نبود که تجزیه و تفرقه اواخر عمر سلسله تیموری، آیا بنفع ایران و ملت ایران تمام خواهد شد یا خیر؟

آن هنگام، در افغانستان که یک استان از ایران آنروز بوده است (بابر) حکومت میکرد، در ماورالنهر (شیبک خان)، در خراسان (سلطان حسین میرزا)، در آذربایجان (الوند بیک آق قویونلو)، در کرمان و جنوب ایران (الخ بیک بایندر) اینها هر کدام حکومت و یا بعبارت دیگر سلطنت میکردند و هر یک برای نابودی دیگری تلاش میکرد، و در یک چنین زمانی یعنی در اواخر قرن نهم، براستی نزدیک بود که ایران عزیز ما کاملاً متلاشی بشود و در هر گوشه آن یک کشوری با یک نوع حکومتی تشکیل گردد و با آنکه عثمانیها که در آن موقع صاحب قدرت نظامی کافی بودند، ایرانرا در کام خود فرو ببرند.

آری در چنین موقعی صفویه ظهور کرد و با سرعت یگانگی کامل ایرانرا پس از نهصد سال عملی ساخت، وحدتی که در بسیاری جهات باعث توفیق کامل و افتخار میهن-پرستان و در بعضی از قسمتها نیز باعث تأثر و اندوه آنان گردیده است و این تأثر هم، مربوط به ضعف مفرط چند تن از سلاطین صفوی و عدم اطلاع آنان از اوضاع داخل و خارج ایران و بالاخره از دست دادن موقعیتهای مهم و عالی برای پیشرفت و ترقی و تعالی ایران بوده است و همین ضعف و سستی هم، عاقبت سلسله صفویه را بسوی انقراض سوق داد.

شیخ صفی جد بزرگ خاندان صفویه، مردی عارف و صوفی مسلک بود که بین سالهای ۶۵۰ و ۷۳۵ زندگی میکرده است و از مریدان و داماد بزرگترین زاهد و فقهای قرن هفتم یعنی شیخ زاهد گیلانی بوده است و بعد از مرگ این شخص هم در طریق ارشاد جانشین این بزرگوار میگردد.

عده ای از مورخین بدون سبب شیخ صفی الدین را منسوب به امام موسی کاظم (ع) میدانند، چون شیخ صفی ابدأ سید نبوده است، بلکه بعدها اعقابش «سیدی» را یک نوع وسیله مهم برای پیشرفت مقاصد خودشان دانسته اند، زیرا در طول مدت نهصد

سال دوره فترت بزرگ ، عامل مذهب برای استقلال طلبان و ملیون ایران یک عامل اساسی بوده است و اکثر نهضت‌های ملی بعد از حمله تازی رنگ و بوی مذهب را داشته‌اند .
اتکاء به خاندان پیغمبر اکرم (ص) که محبوب ملت ایران بودند ، همیشه رل اساسی را در بسیاری از جنبشهای استقلال طلبانه داشته و اصولاً پیدایش و نضج و ترقی مذهب شیعه هم در ایران بهمین علت میباشد ، بخصوص که عثمانیها سنی مذهب بودند و ایرانیان هم اکثراً در دوره فترت سنی مذهب شده بودند و آنموقع اتحاد و یک شکلی مذهب بزرگترین خطر برای از بین رفتن استقلال ایران محسوب میگردید و در اینصورت وجود یک مذهب اساسی و جدید در ایران مانند مذهب شیعه بسیار ضروری بود ، همچنانکه شاه اسماعیل اول صفوی واجداد او از این یک عامل مهم کاملاً استفاده کردند و باصطلاح امروزی مکتب و حزبی جدید برای خودشان بوجود آوردند ، بطوریکه دسته دسته از مردیکه سالها بود از جور و ظلم عرب و مغول به تنگ آمده بودند، برای خود در اردبیل و خانقاه خاندان شیخ صفی ملجائی پیدا کرده و زیارت آنجا میشتافتند و همین توجه مردم باعث رونق کار آنها و پیدایش سلسله صفویه گردیده است .

پس یک نکته مهم از این مقدمه مورد استفاده ما در این بخش قرار میگیرد ، و آن اینستکه اصولاً مذهب شیعه که یک مذهب جدیدی برای همه افراد ملت ایران در آنزمان بوده است و بنوسیلشاه اسماعیل اول صفوی در ایران رسمیت پیدا کرد ، تأثیر کامل و مهم در مراسم تاجگذاری پادشاهان صفوی داشته است ، هم چنانکه هنوز هم این تأثیر بجای خود باقی است و همانطوریکه در صفحات بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید ، برای اولین بار در تاریخ ایران و در سال ۹۰۶ هجری در تاجگذاری شاه اسماعیل اول در تبریز ، خطبه مذهبی با ذکر نام مقدس خاندان علی علیه السلام خوانده میشود .

اما عامل مهم دیگری که در مراسم تاجگذاری پادشاهان صفوی دخالت داشته است ، رسوم و آداب ۳۲ ایل و خانواده ترک بود ، که اینان در روی کار آمدن سلسله صفوی و شکست مدعیان سلطنت در گوشه و کنار این کشور سهم اساسی و عمده داشته اند و انتخاب (تاج قزلباش) برای پادشاهان صفوی و یا (کلاه قزلباش) برای افسران و سربازان آن دوره ، بواسطه همکاری این ۳۲ ایل و بالاخره بواسطه آداب و رسوم جاری این طوایف بوده است .

خلاصه اینکه : شیخ صفی در اردبیل و حدود آذربایجان در نتیجه زهد و تقوی روز بروز مریدان بیشماری پیدا میکند ، اردبیل محل سکونت او ، خانقاهی برای صوفیان و عارفان میگردد و بعد از مرگ شیخ زاهد گیلانی هم ، همه مریدان او در سلک اطاعت شیخ صفی در میآیند و عاقبت هم در سال ۷۳۵ جهان فانی را بدرود میگوید و بنا به وصییتی که کرده بود او را در اردبیل در محلی که خانقاهش بود بخاک میسپارند و آرامگاه سلاطین

اولیه صفویه هم برای پیروی از مرشد و جد خود در همان خانقاه میباشد ش ۸۰ .
 بعد از شیخ صفی پسرش شیخ صدرالدین و بعد از او فرزندش سلطانعلی سیاهپوش
 جانشین شیخ صفی میشوند و بعدی تعداد مریدان آنها روز بروز زیاد میشود که گاهی قدرت
 معنوی خانواده شیخ صفی باعث وحشت پادشاهان محلی آذربایجان میگردد و بوسائل
 مختلف در آزار و شکنجه این خاندان اقدام مینمایند ، و گاهی نیز مورد احترام پادشاهان
 قرار میگیرند ، بطوریکه تیمور لنگ برای زیارت سلطانعلی به اردبیل میروند و حتی از او تقاضا
 میکند که شیخ از او چیزی بخواهد و خواجه علی از تیمور میخواهد که اسرای ترک عثمانی
 را آزاد کند و تیمور این خواهش را انجام میدهد و همین ترکهای آزاد شده که اخلاف
 صوفیان « روملو » هستند بعدها جزء فدائیان شاه اسماعیل صفوی گردیدند و در روی کار
 آمدن این پادشاه جانشانیها کردند .

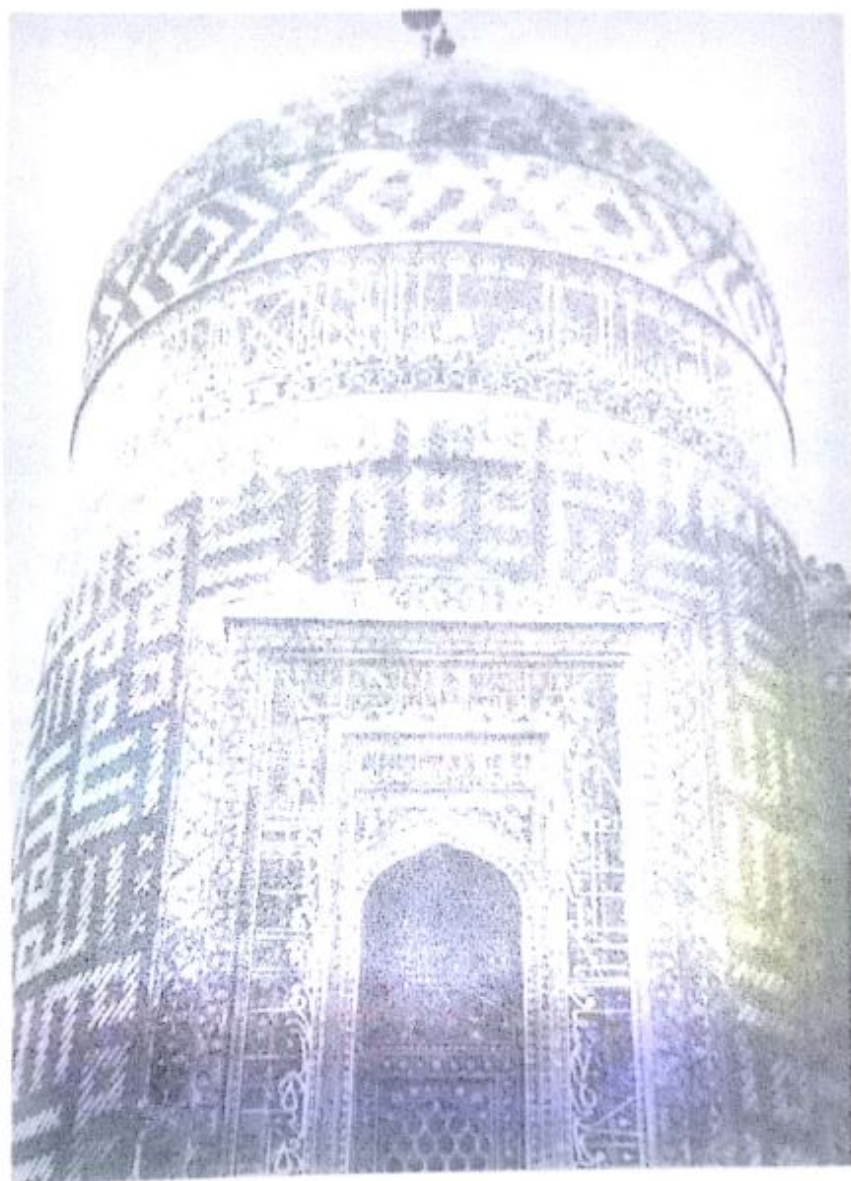
بعد از خواجه علی ، پسرش ابراهیم و پس از او نیز پسر ابراهیم ، شیخ جنید
 به ترتیب بر مسند روحانیت خانقاه در اردبیل قرار گرفتند .
 اما در زمان شیخ جنید ، کار صوفیان بسیار بالا گرفت و روز بروز بر تعداد آنها
 افزوده میشد و بهمین دلیل میرزا جهانشاه قراقویونلو ، بو حشمت افتاد و شیخ جنید را به شمال
 عراق تبعید کرد ، اما در آنجا امیر حسین بیگ رئیس طایفه آق قویونلو با احترام تمام او را
 پذیرفت و حتی دختر خود خدیجه را نیز بعقد او در آورد .

پس از مدتی « جنید » باردبیل مراجعت میکند و چون مریدان او بسرعت زیادتر
 میشدند ، دفعتهاً بفکر پادشاهی افتاد و برای نخستین بار از طرف یک خانواده صوفی
مسلك در اردبیل شروع به جمع آوری سپاه و مهمات گردید .

شیخ جنید بعداً با سپاه تازه کار خود عازم شیروان شد ، تا باشروانشاه پادشاه
 آنجا بچنگ بپردازد ولی در سال ۸۶۰ هجری در یک زدو خوردی در آن حدود شکست
 خورده و بقتل رسید .

بعد از کشته شدن او سلطان حیدر پسر بزرگتر جنید ، دنبال خیالات پدر را برای
 رسیدن بمقام سلطنت گرفت ، و برای خود و دوستان و یاران خود کلاهی قرمز رنگ اختیار کرد که
 همین کلاه بعدها تبدیل به تاج قزلباش شد و در این صورت بر ما معلوم میشود که مبدأ پیدایش
 تاج قزلباش از زمان شیخ جنید و در اوائل سال ۸۶۰ بوده است .

در آن هنگام پادشاه آق قویونلو (حسن بیگ) قدرت زیاد پیدا کرده بود و تمام
 عراق و آذربایجان را هم متصرف شده بود و بواسطه ارادت و خویشی که با خانواده
 شیخ صفی داشت دختر خود « حلیمه » را بازواج حیدر در میآورد و از این دختر در روز
 سه شنبه بیست و پنج رجب سال ۸۹۲ پسری متولد میگردد که نام او را اسماعیل میگذارند
 و این اسماعیل همان مؤسس سلسله صفویه میباشد .



ش ۸۰ - آرامگاه شیخ صنی (۶۵۰ تا ۷۳۵) جدّ خاندان صفویه در اردبیل که زیارتگاه صوفیان است و بعضی از پادشاهان صفویه نیز شمشیر شاه اسمعیل اوّل را پیش از تاجگذاری ۲۴ ساعت در این آرامگاه فرارمیدادند و سپس در روز تاجگذاری آنرا بر کمر می بستند.

خلاصه کار خاندان صفویه اینست که: سلطان حیدر نیز مانند پدرش عازم تسخیر دماغستان و گرجستان و جنگ با شیروانشاه میشود ولی او هم شکست خورده و در سال ۸۹۳ کشته میشود و در این میان نزدیک بود که قدرت نورسیده خانواده صفوی متلاشی و از بین برود زیرا سلطان یعقوب پادشاه آق قویونلو، سه پسر جنید (سلطانعلی - اسماعیل - ابراهیم) را به فارس تبعید کرد ولی پس از مدتی جریانهائی ایجاد میشود که ابنان از محبس خلاصی مییابند و بر حسب اتفاق دو برادر اسماعیل یعنی «سلطانعلی و ابراهیم» یکی در جنگ کشته میشود و دیگری نیز با مرگ عادی در میگردد و اسماعیل جوان (۱۳ ساله) جانشین پدرش حیدر میگردد و بواسطه هوش فوق العاده، همین جوان خرد سال، سلسله صفویه را بنیان میگذارد و در شهر تبریز در سال ۹۰۷ بشرح زیر تاجگذاری مینماید.

تاجگذاری شاه اسماعیل اول

در تبریز

ایر اخطب تاجگذاری بنام ۱۲ امام و متحدانش را کردن کلاهت ایران

و ستور قل خطیب خطبه و اعطای کلید آذربایجان به صدر عظم قوت

شاهزاده اسماعیل (۱۳ ساله) هنگام مرگ پدر در گیلان بسر میبرد، ولی پس از اطلاع از فوت پدر باتفاق هفتاد نفر از مریدانش باردییل میآید و از آنجا با ۱۵۰۰ نفر از صوفیان بسوی قره باغ و گوگجه و از زنجان حرکت میکند و بعد از تصرف این نواحی ۷۰۰۰ نفر دیگر از مریدان او نیز از حدود شام و عراق عرب باو ملحق میشوند و با کمک این عده شاهزاده اسماعیل عازم شیروان میشود تا انتقام خون پدر و جدّ خودش را از شیروانشاه پادشاه آنجا بگیرد، و اتفاقاً در این جنگ که در حدود قلعه گلستان در حوزه شیروان رخ میدهد کاملاً پیروز میگردد و شیروانشاه نیز در آن نبرد بقتل میرسد.

اسماعیل بعد از آن عازم تبریز میگردد تا آنجا را از دست الوند میرزای آق قویونلو

خارج سازد و با اینکه تعداد سپاهیان او باندازه یک چهارم لشکریان الوند میرزا نبود، ولی با شجاعت تمام به حمله میپردازد و سپاهیان پادشاه آق قویونلو را بسختی شکست میدهد و در اوائل سال ۹۰۷ شیخ زاده صفوی وارد تبریز میگردد و اکثر اهالی شهر مشتاقانه باستقبال او میآیند و بدستور اسماعیل جوان (ولی بسیار باهوش و شجاع)، هیئتی مأمور تهیه مقلّمات مراسم تاجگذاری او در شهر تبریز میگردد.



ش ۸۱

تصویری از: شاه اسفیل صفوی
اقتباس از تاریخ ایران تألیف سر جان مکمل چاپ مینی
سال ۱۳۸۹ هجری قمری

روز تاجگذاری شاه اسماعیل در تبریز بدرستی بر ما معلوم نیست ، اما تا این اندازه روشن است که در اوائل سال ۹۰۷ هجری قمری ، عده‌ای از منجمین برای تعیین روز و ساعت سعد و مبارکی ، مشغول مطالعه شده و آنروز را بالاخره تعیین می نمایند .

سه روز پیش از تاجگذاری ، هنگامیکه مشغول تهیه تشریفات و انتظامات آن اقدام بزرگ تاریخی بودند ، شاه صفوی دستور داد که خطبه سلطنت بنام نامی حضرات رسول اکرم و امیرالمومنین علی ابن ابیطالب و ۱۲ امام (ع) بخوانند و بعد نام شاه اسماعیل برده شود ، و نیز اسمعیل صفوی دستور داد که در آخر خطبه پادشاهی ، بردشمنان اهل بیت نیز لعنت فرستاده شود .

این اقدام شگفت در آنزمان در تبریز اهمیت فراوانی داشته است ، چون در آنزمان در شهر تبریز ، اکثرأ سنی و تعداد شیعی مذهبان بمراتب کمتر بود ، و بعلاوه همه کارهای روحانی و قضائی در دست علمای اهل سنت قرار داشت و قانون اسلام طبق اجتهاد اهل سنت عملی میگشت و همه قضات و خطیبان و پیشوایان جماعت از میان سنیان حنفی یا شافعی انتخاب میشدند .

در اینصورت آن هنگام که بهستور شاه اسماعیل قرار شد در شهر تبریز خطبه پادشاهی و تاجگذاری بطریق اهل تشیع خوانده شود ، غوغائی بر پا شد و خطیب سابق که معمولاً این نوع خطبه‌ها را قرائت میکرد از خواندن آن استناع ورزید و در نتیجه خادم-یک نامی با دست خود در حضور جمع گردن خطبه خوان مخالف را میزند و این واقعه یک نوع بیم و هراس فوق العاده ای در بین علمای سنی مذهب و سایر خطیبان شهر ایجاد میکند و عده ای از آنان متواری میشوند و عده‌ای هم از روی عقل و حزم اینطور استدلال میکنند که در روایت ما ، احترام به خانواده پیغمبر و تعظیم و تکریم آنان مقرر گردیده است و اصولاً معنی ندارد که ما مردم رنج‌دیده که عمری را در راه فصل و دانش صرف کرده‌ایم ، اکنون جان خود را برای خاطر خواهی از چند تن عرب جاهل بیسواد ، بی جهت از دست بدهیم و در این صورت از صمیم قلب قبول میکنیم که در خطبه نام نامی ۱۲ امام را بیاوریم و در مساجد و در بالای منابر عبارت (لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله) را ذکر بنمائیم .

با اینحال از راه احتیاط ، ملت سه ماه عده‌ای از سربازان قرباش و صوفیان فداکار در روزهای جمعه در مساجد حاضر میشدند و هرگاه عالم و یا خطیبی بر خلاف عمل میکرد و در مخالفت با خاندان پیغمبر اکرم چیزی میگفت یا اصولاً در این مورد سکوت میکرد ، بیدرنک او را در برابر چشمان مردم با ضرب شمشیر قطعه قطعه میکردند و با این ترتیب توسط شاه اسماعیل که یک جوان ۱۶ ساله‌ای بود مقررات مربوط به شیعه ، هم در مراسم تاجگذاری و هم در سایر امور دولتی و ملی عملی و معجزی گردید ، و ضمناً در همان روز تاجگذاری رسمیت مذهب شیعه در ایران اعلام شد ، و بدین ترتیب بمناسبت فرخندگی و

خجستگی آئین تاجگذاری شاه اسماعیل صفوی مذهب مقدس اثنی عشری در سر زمین ایران ریشه گرفت.

باید دانست که خاندان صفویه در ابتدا شافعی مذهب بودند ولی از زمان خواجه علی مذهب شیعه را برای پیشرفت مقاصد خود علاوه از مسلک صوفی گری قبول کردند و با کمک معنوی این مذهب هم عاقبت بنیان سلطنت خود را در ایران استوار کردند. یکی دیگر از اصلاحات مهم شاه اسماعیل هنگام تاجگذاری، متحدالشکل کردن کلاه مردم ایران بود، که دستور داد تا عموم افراد ملت ایران کلاه دوازده ترک قزلباشی (بعداً دربار به آن توضیح کافی داده خواهد شد) بزرگ بگذارند و در حقیقت شاه اسماعیل کلاه مزبور را بعنوان شعار ملت ایران اختیار نمود در صورتیکه پیش از او مردم ایران کلاه های گوناگونی بر سر می گذاشتند.

مثلاً در خراسان بر سر دیرین کلاه بلند بر سر می گذاشتند و در آذربایجان از یک نوع کلاهی شبیه به کلاه های پوستی اسروزی استفاده میکردند و این کلاه در اصل از یک پارچه پشمی ضخیمی تشکیل یافته بود که در اطراف لبه آن سجافی از پوست دوخته شده بود. شاه اسماعیل بعد از تسخیر شیروان، امیر شمس الدین زکریا را که مردی بزرگ و فهمیده بود و سالها نیز وزارت پادشاهان (بایندریه) آذربایجان را بعهده داشت، بسمت دیوان اعلی (نخست وزیر وقت) انتخاب نمود و بعلاوه از جهت ارادتیکه به این مرد بزرگوار پیدا کرده بود، لقب (کلید آذربایجان) را باو تفویض کرد، و از این جا معلوم میشود که در آن زمان لقب (کلید شهر) یا (کلید یک استان) مانند اعطای کلید شهر در عصر حاضر، دارای اهمیت خاصی بوده است و بطور استثناء بکسانی داده میشد که صاحب مقام و منزلت بزرگی بودند.

شاه اسماعیل بعداً بتدریج در مدت ۱۰ سال کرمان - فارس و خوزستان را تصرف شد و سپس در سال ۹۱۶ عازم ماورالنهر گردید و در جنگی که با شیبان خان پادشاه ازبک در حوالی مرو نمود، سپاه ازبک را بسختی شکست داد و شیبان خان نیز کشته شد و گرچه بعد ها باز ازبکان مزاحم پادشاهان صفوی بودند، اما قدرت اصلی آنها پس از آن جنگ ازمیان رفت و دوره امارت آنها در خراسان پایان رسید.

باید یاد آور شویم که در جنگ مرو از جمله کسانی که با سارت اسماعیل درآمدند، خواهر بابر پادشاه هندوستان بود که با احترام تمام نزد برادرش به هندوستان فرستاده شد، و این عمل اسماعیل، باعث ایجاد روابط حسنه با بابر پادشاه هندوستان گردید.

در آن زمان در واقع دشمن بزرگ شاه اسماعیل عثمانیها بودند که هم سنی مذهب بودند و هم آنکه از حیث قوای لشگری و تجهیزات بهراتب قوی تر از دولت نو بنیاد صفوی

بودند و از زمان ظهور شاه اسماعیل و رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران ، معلوم بود که بزودی آتش جنگ میان ایران و عثمانی شعله ور خواهد شد و بالاخره هم در سال ۹۲۰ هجری در ناحیه چالدران در ۱۲۰ کیلومتری شهر تبریز جنگ بین طرفین در گرفت و بواسطه اینکه از حیث تجهیزات و توپ و تفنگ (یعنی اسلحه های جدید آنروز) عثمانیها برتری کامل داشتند ، جنگ بضرر شاه اسماعیل تمام شد و در چالدران شکست خورد ، اما این شکست طوری نبود که لطمه اساسی به سلطنت نوبنیاد او وارد آورد و در زمانی که در سال ۹۳۰ و در سن ۳۸ سالگی شاه اسمعیل وفات یافت ، یک ایران وسیعی از خود بجای گذاشت که شامل عراق عرب ، آذربایجان ، خراسان بزرگ آنروز و سایر نواحی جنوب ایران بود و علاوه بر این ، مذهب شیعه را در ایران رسمیت داده و همه افراد ایرانرا بوسیله کلاه قزلباش متحدالشکل کرده بود.

تحولات مراسم تاجگذاری در دوران صفویه

و حوادث مربوط به

تاجگذاری شاه اسماعیل دوم

پس از شاه اسماعیل اول که برای نخستین بار بعد از نه قرن یک دولت وسیع و متحد و یک دین در ایران ایجاد گردید، سلسله صفویه دارای فراز و نشیب‌هایی بوده است که گاهی در نتیجه نفاق سران قزلباش و یا بروز اختلافات شدید و برادرکشی در دربار و همچنین تجمل پرستی، نزدیک بزوال بوده است و گاهی نیز بعد اعلای ترقی و تعالی رسیده است.

قوس صعودی سلسله صفویه بعد از شاه اسماعیل اول، مربوط به دوران شاه عباس بزرگ و قوس نزولی آن مخصوصاً از بعد از این پادشاه ترقیخواه شروع شده و در زمان شاه سلیمان و پسر او با آخرین نقطه زوال پائین می‌آید و بالاخره هم منقرض می‌گردد.

خلاصه اینکه: بعد از شاه اسماعیل اول پسیارزده ساله او طهماسب میرزا که در آن موقع در خراسان بوده است به تبریز می‌آید و در همان سال ۹۳۰ پس از مرگ پدر بر تخت جلوس مینماید و از مراسم و تشریفات تاجگذاری این پادشاه اطلاعات دُرستی در اختیار ما نیست ولی تصویر جالبی از او باقی است که در زمان خود او کشیده شده و تاج عمامه‌ای بزرگ قزلباشی او که بدون زینت و ساده می‌باشد در این تصویر بچشم می‌خورد ش ۸۲.

شاه طهماسب در بدو سلطنت، چون سیارجوان و بدون تجربه بود کارهای مملکتی را بدو ایل استاجلو و تکلو محول نمود و همین امر باعث اختلاف و زدو خورد بین افراد این دو ایل گردید و اوضاع مملکت وسیع و نو بنیاد صفوی شدت رو بضعف و نا توانی سوق پیدا کرد، اما بزودی شاه طهماسب جوان، توجه وضع وخیم مملکت شد و دست هردو طائفه فوق‌الذکر را از کارهای مهم مملکتی کوتاه کرد و سپس در مشرق ایران با ازبکها بجنگ پرداخت و آنها را شکست داد.

در اوائل سلطنت شاه طهماسب، پادشاه عثمانی (و زمانیکه شاه صفوی در مشرق ایران با ازبکها جنگ میکرد) از موقعیت استفاده کرد و به آذربایجان حمله ور شد و حتی تبریز را هم متصرف گردید ولی یکسال بعد شاه طهماسب توانست عثمانیها را عقب رانده و آذربایجان را از عثمانیها پس بگیرد.

از اتفاقات جالب زمان این پادشاهان جنگهای متعدد او در حدود شیروان و

کرجستان و پیروزبهرائی در این نواحی بوده است و بعلاوه پناهندگی همایون شاه پادشاه هندوستان و با بزید پسر شاه سلیمان عثمانی بدرباراو میباشد ، که در نتیجه همایون شاه موفق میشود با اخذ کمک نظامی کافی از شاه طهماسب ، مجدداً به هندوستان مراجعت کند و مخالفین را از بین ببرد ، و درباره بزید هم ، شاه طهماسب او را روانه کشور خود کرد و با این ترتیب از آن پس تا پایان عمر با عثمانیها در حال صلح بسر برد .

در زمان شاه طهماسب قندهار نیز ضمیمه کشور ایران گردید ، شاه طهماسب در سن ۲۰ سالگی از کارهای نا صواب جوانی توبه کرد و در امور دینی تعصب زیاد بخرج میداد و اصول مذهب شیعه در زمان او بیشتر رواج پیدا کرد و ضمناً در زمان این پادشاه و در سال ۹۵۲، قزوین بجای شهر تبریز برای پایتختی ایران انتخاب و آبادیها و عمارات زیادی در این شهر ایجاد گردید .

شاه طهماسب دارای نه فرزند بود که از همه سرکش تر اسماعیل میرزا پسر دوم او بود که وقتی از طرف پدر بخراسان رفته بود در آنجا قصد شورش و قیام کرد اما بعد از تلاشهای زیاد و بیفایده بفرمان پدر دستگیر و در قلعه (قهقهه) زندانی گردید و بعدها وقتی که پدرش فوت کرد، او بسلطنت رسید و همه برادران خود را بجز (سلطان محمد خدا بنده و دو فرزند او) بقیه را بقتل رسانید .

قلعه قهقهه که اسماعیل میرزا در آنجا زندانی شده بود در ناحیه قراجه داغ برفراز کوهی از سنگ آنرا ساخته بودند و ارتفاع آن به ۳۰۰۰ متر تا سطح زمین میرسید و بوسیله یک راه تنگ بسختی از پائین کوه به خود قلعه میرفتند و در زمان شاه طهماسب خزائن سلطنتی را بانجا منتقل کرده بودند و غالباً هم زندانیان سیاسی را در آنجا حبس میکردند و همانطوریکه اسماعیل میرزا بمستور شاه طهماسب پدرش در آنجا زندانی گردید .
تاجگذاری شاه اسماعیل دوم در شهر قزوین :

شاه طهماسب عاقبت در نیمه ماه صفر سال ۹۸۴ هجری بعد از ۵۲ سال سلطنت درگذشت و چون حیدر میرزا پسر چهارم او هنگام سرگ پدر بر بالین او حاضر بود و طرفدارانی هم در دربار داشت ، بلافاصله پس از مرگ پدر تاج سلطنت را بر سر گذاشت ، اما این کار با مخالفت شدید طرفداران اسماعیل میرزا که خود او در قلعه قهقهه حبس بود رو برو گردید و سر انجام نیز بعد از کشمکشهایی ، بالاخره مخالفین توانستند سلطان حیدر را در قصر عالی قاپوی قزوین در حضور مادرش بقتل برسانند و عده ای را هم مأمور کردند که به قلعه قهقهه عزیمت کرده و اسماعیل میرزا را برای جلوس بر تخت سلطنت به قزوین بیاورند .

اسماعیل میرزا پس از نوزده سال زندانی با کمک دوستان و یاران خود از قلعه قهقهه باردیبل میروود و بعد از زیارت آرامگاه اجداد خود بطرف قزوین رهسپار میشود و در تاریخ هفدهم ربیع الاول سال ۹۸۴ وارد حومه قزوین میگردد ، ولی منجمین باو اجازه

ندادند که تا پیدا شدن روز سعد برای تاجگذاری وارد شهر بشود و بالاخره آن روز هم بنا به صلاح دید منجمین معین شد و آن تاریخ ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ بوده است.

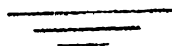
در تاریخ ثبت شده است که: وقتی اسماعیل میرزا میخواست از حومه قزوین عبور کرده و وارد شهر بشود، از ترس اینکه مبادا از طرف مخالفین آسیبی باو برسد پیوسته اسب عوض میکرد و تاخود شهر قزوین به شماره دوازده امام، دوازده بار اسب خود را عوض کرد، علاوه بر این پسر عم خود ابراهیم میرزا را در زیر چتر زرنگار شاهی با بیشتر همراهان و افراد سپاه از راه معمولی بجانب دولتخانه یعنی پایتخت فرستاد و خود او از بیم مخالفین و نا جمعی از یارانش از کوچه گمنامی بیاغ سعادت آباد قزوین وارد گردید.

از جریان تاجگذاری شاه اسماعیل دوم که در روز ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ در ایوان کاخ چهل ستون قزوین انجام گرفته است اطلاعات کافی در تاریخ ثبت نشده ولی این روز برای خاندان صفوی و مردم ایران و حتی خود او یک روز شومی بوده است، چون بعد از آن، کشت و کشتار در خاندان صفویه و سران عمده قزلباش آغاز میشود و بامر او همانطوریکه گذشت، همه برادرانش بقتل رسیدند، بجز سلطان محمد خدا بنده که باتفاق پسرش حمزه میرزا در شیراز بود و عباس میرزا (شاه عباس آینده) پسر دیگر خدا بنده که در خراسان بود، بقیه نابود گردیدند.

این پادشاه اکثر بزرگان راهم از بین برد و حتی فرمان کشتن عباس میرزا را هم صادر کرد که خوشبختانه در همان اوقات در سال ۹۸۵ فوت کرد و خبر مرگ او را قاصد بموقع بخراسان رسانید و عباس میرزا را از مرگ حتمی نجات داد.

در خاتمه این قسمت باید یاد آور شد که اسماعیل میرزا بر عکس اجداد خود بطرف اهل تستن روی آورده بود و از تبلیغ مذهب شیعه و لعن خلفا جلوگیری بعمل میآورد، و همچنین دستور داد که در روی سکه ها نام حضرت رسول اکرم (ص) و کلمه شهادتین را حذف نمایند ولی در اواخر عمر از ترس عوام و خواص دستور داد که این بیت را بر روی سکه ها بنگارند:

ز مشرق تا مغرب گرامام است علی و آل او سارا تمام است





تصویر شاہ طہماسب صفوی
اقتباس از کتاب تاریخ ایران تألیف
شیرازی ۸۲ سر جان گنم چاپ بیبی سال ۱۳۸۱ قمری

تاج قزلباش

و بخریات آن از نظر موزه‌ین

پیش از آنکه به شرح تاجگذاری سایر پادشاهان صفوی پردازیم ، لازمست از شکل و خصوصیات تاج معروف قزلباش (که تاج مخصوص پادشاهان و بزرگان صفوی بوده است) آگاهی پیدا کنیم .

تاج قزلباش در اصل عبارت از یک کلاه نمدی قرمزی بوده است که در انتهای آن دوازده چین و یا دوازده ترك به نشانه دوازده امام داشته است ، لبه این کلاه تنگ بود ، بطوریکه سر را بزور وارد آن میکردند ، ولی بقیه کلاه کم کم گشاد میشد .

علاوه بر این ، دور تا دور این کلاه را با پارچه سفید ابریشمی و یا پشمی و یا پنبه ای می پیچیدند و چنانچه صاحب این کلاه سید بود بجای پارچه سفید پارچه سبز رنگ بدور آن پیچیده میشد ، و گاهی بحدی این کلاه بزرگ بود که وزن آن از چند کیلو نیز تجاوز میکرد .

در زمانیکه پدر شاه اسمعیل اول ، یعنی سلطان حیدر برای نخستین بار چنین کلاهی را برای نفرات سپاه خود انتخاب کرد ، خیلی ساده و بدون زینت و سبک وزن بود ، ولی کم کم در دوران صفویه ، حجم و وزن و زینت این کلاه رو بفزونی گذاشت ، اوایل پیدایش سلسله صفویه ، که همگان پادشاه را بزرگ روحانی و سرشد و پیر خود حساب میکردند و از جنبه مادیات دور بودند ، لباس و کلاه قزلباشان هم ساده و بی آرایش بود ، اما بتدریج که رؤسای قزلباش و سربازان ، قدرت و ثروتی سرشار پیدا کردند ، آنگاه پادشاهان نیز جنبه روحانیت خویش را از دست دادند و افراد با نفوذ هم در وضع کلاه و لباس خود تغییرات بزرگی بوجود آوردند و بسوی تجمل و آرایش گرائیدند .

در زمان جنگ در درون کلاه نمدین ، یک آستری آهنین قرار میدادند تا در میدان نبرد اسلحه دشمن بر آن کارگر نیفتد و از لابلای صفحات تاریخ اینطور استنباط میگردد که این نام « قزلباش » را اولین بار سپاهیان عثمانی به افراد سپاهیان ایران داده اند ، و زمانیکه شاه اسماعیل صفوی در ناحیه چالدران تبریز افراد سپاه خود را با این کلاه قرمز متحدالشکل کرده و آنانرا روانه جبهه جنگ نموده بود ، پیشقراولان عثمانی به مرکزستاد خویش اطلاع دادند که « قزلباشان » یعنی « سرخ سران » وارد میدان جنگ شده اند (در زبان

ترکی کلمه قزل یعنی سرخ) و از آن پس به همه افراد سپاه صفویه قزلباش می‌گفتند و این خود یک امتیازی نیز محسوب میشد.

بد نیست که این نکته را هم یاد آور شویم که بسیاری از ایلات و عشایر ترک جزء فدائیان و فداکاران خانواده صفویه بوده‌اند که شماره آنها به ۳۲ ایل و عشیره می‌رسید که مهمترین آنها عبارت بودند از: بهارلو - استاجلو - شاملو - تکه‌لو - افشار - ذوالقدر - قاجار.

تا زمان شاه عباس بزرگ بجز افراد قزلباش یعنی افراد ایلات فوق‌الذکر هیچکس حق نداشت که تاج قزلباش را بر سر بگذارد و بقول نصرالله فلسفی مؤلف کتاب شاه عباس بزرگ «تاج قزلباش مظهر صوفیگری و ایمان بمذهب شیعه و نشان سربازی و جانشپاری و فداکاری در راه این مذهب بوده است».

گرچه شاه اسماعیل در هنگام تاجگذاری، همه ملت ایرانرا تشویق به استعمال چنین کلاهی نمود، اما بعد از او بعزت نفوذ قزلباشها این کلاه و تاج در انحصار آنها در آمد و تا زمان شاه عباس اول این وضع بحال خود باقی بود.

شاه عباس همانطوریکه بعداً بدان اشاره خواهد شد از قدرت قزلباشها و رؤسای آنها بعد زیادکاست و افراد دیگر (گرچی - ارینی - چرکس و غیره) را بمقامات بزرگ لشکری و کشوری منصوب نمود و آنها را با سران قزلباش که تا آن تاریخ آن مقامات را انحصار داشتند برابر ساخت و اجازه داد که تاج قزلباش را نیز بر سر بگذارند.

شاه عباس یکقدم هم فرا تر گذاشت و اجازه داد که اشخاص بیگانه نیز که خدمتی به ایران کرده‌اند تاج قزلباش را بر سر بگذارند و حتی به (رابرت شرلی) که در سال ۱۰۰۶ همراه برادر خود (سر آنتونی شرلی) بایران آمده بود و برای شاه عباس خدمت میکرد، اجازه داد که لباس ایرانی بپوشند و تاج قزلباش را بر سر بگذارد و این تاج را هم شخصاً در حضور سران قزلباش بر سر (رابرت شرلی) گذاشت.

علاوه از تصویری که مربوط به شاهان صفوی چه در ایران و چه در خارج از ایران در موزه های کشورهای دیگر وجود دارد و تاج اکثر پادشاهان صفوی از روی آنها نمودار است و تصاویر این کتاب هم از آنها اقتباس شده، بسیاری از سیاحان و نمایندگان خارجی نیز در زمان صفویه شخصاً این تاج را دیده و خصوصیات و جزئیات آنرا در کتابهای خودشان آورده‌اند که برای نمونه، مشاهدات دو نفر از آنها را در زیر درج مینمائیم:

۱ - در سال ۱۰۲۶ هجری قمری در زمان شاه عباس بزرگ، از طرف فیلیپ سوم پادشاه اسپانی سفیری بنام (دون گارسیا دوسیلو فیگوه را) (۱) بایران اعزام میشود که

(۱) این قسمت را عیناً از کتاب زندگانی شاه عباس تألیف استاد نصرالله فلسفی اقتباس نموده ایم و تغییراتی در عبارات داده نشده و بدینوسیله از این استاد دانشمند سپاسگزاری مینماید.



ش ۸۳

نمونه ای از: تاج قزلباش

با توجه به توضیحات کامل "شارون"
موزه و سیاح فرانسی و سایر موزه‌های معاصر سلسله صفوی
ترسیم گردیده است

مشارالیه هفت سال میهمان دربار ایران بوده است و او در باره تاج قزلباش در سفر نامه خودش اینطور مینویسد :

«... شاه عباس لباسی بسیار ساده ، از پارچه‌ای که فقیرترین کشاورزان ایران میپوشیدند ، برنگ سبز پوشیده ، و عمامه‌ای از ابریشم سبز بر سر نهاده بود . این عمامه گرد کلاه نمدین سرخی پیچیده شده بود همانطوریکه قزلباشان بر سر میگذارند ... کلاه نمدین آنرا غالباً پنبه دوزی میکنند ، تا اگر ضربت شمشیری بر آن وارد آید سر را آسیبی نرسد . لبه این کلاه تنگ ، چنانکه سر را بزور در آن فرو میبرند ، ولی باقی کلاه لم لم کشاد میشود بلندی آن در حدود نیم پا (نزدیک ۵ سانتیمتر) و بالایش گرد است و چندین چین میخورد ، این چینها از دوازده بیشتر و کمتر نمیشود و این عدد دوازده امام است که شیخ حیدر جد صفویه معمول کرده ، برونوک این کلاه که تمام چینها با نجا منتهی میشود ، لوله سرخ محکمی از جنس کلاه و ببلندی چهار انگشت و بکلفتی یک انگشت دوخته‌اند که که سرش مثل کلاه قدری قطور تر و بزرگتر است ، در طول این لوله نیز از زیر تا بالا دوازده خط یا شعاع دیده میشود که همگی از بالا بر مرکز آن و از زیر باتهای چینهای دوازده گانه کلاه می‌پیوندند .

دور این کلاه را با پارچه‌ای، چند دور محکم می‌پیچند، بطوریکه بشکل عمامه بزرگی در می‌آید ولی در هر حال قسمت چین دار کلاه باید بیرون از عمامه قرار گیرد ، و غالباً جز لوله بالای آن چیزی پیدا نیست .

۲ - در زمان شاه سلیمان صفوی سیاح معروف فرانسوی بنام « شاردن » (۱) بایران آمده است که در تألیفات پر ارزش خود شرح مبسوط تاجگذاری شاه سلیمان را نوشته است و ضمناً شخصاً به خزانه سلطنتی رفته و تاج پادشاهی را ملاحظه و از خصوصیات آن در مجلد نهم کتاب خود اینطور مینویسد :

« تاج یعنی افسری است که آنرا کلاه صوفیان خوانده‌اند و وجه تسمیه اش برای من مجهولست این کلاه هبست پهن بتقریب همانند کلاه گرد بلند مخمل سیاه رؤسای پارلمان (مقصود مؤلف پارلمان فرانسه است) ، اینکه میگویم تقریباً ، برای آنستکه تاج نه بدانسان پهن و نه بالتام بلند است ، بسوی پائین اندکی تنگتر میگردد و در وسط دارای تیزی است که اندکی بلندتر از یک انگشت میباشد و چنان مینماید که از درون کلاه بیرون آمده‌است در صورتیکه بهارت تمام بدان تعلیق و تعبیه شده‌است ، و درانتها که از بالا اندکی پهن می‌نماید ، باریکتر می‌گردد .

پارچه این کلاه که مخصوصاً برای پادشاه جدید (مقصود شاه سلیمان است) تهیه شده ، از ماهوت زربفت و در دور آن بعرض ده انگشت بطریق عمامه پارچه نازک پنبه‌ای از پارچه‌های لطیف هندوستان پیچیده ونوک دنباله آنرا با الماس درشتی بکلی پوشانیده‌اند و از اطراف آن نیز زنجیرهای جواهر آویخته شده است ، متن کلاه نیز از جواهرات نفیسی مستور، اطراف آن به جقه‌های متعدد و باقوت و زبرد و لعل با پره‌های نفیس بعضی طبور نادره مزین گردیده ؛ از پارچه‌ای که بدور تاج پیچیده شده رشته‌های مروارید و جواهر تقریباً تمام پارچه را پوشانیده‌اند .

جقه رو برو از سایرین نفیس تر و عالتر است و سه شاخه منقسم میگردد که هر سه از جواهر و سه پر کلنگ (مرغی است که پر آنرا برای جقه پادشاهان انتخاب میکنند و اسم آن پربی مالک الحزین است) مزین میشود . »

در اکثر تواریخ ایرانی نیز از تاج قزلباش تقریباً بهمان صورت فوق توصیف شده است و البته شرحی که شاردن سیاح و مورخ فرانسوی در کتاب خود نوشته است مربوط به تاج مخصوص (شاه سلیمان) هنگام تاجگذاری بوده و سایر تاجهای قزلباش دارای آنهمه زینت آلات نبوده است ، اما بنیان آن از همان کلاه قرمز و شال سبز و با سفید بانضمام نشان

(۱) این قسمت را عیناً از جلد نهم سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی اقتباس نموده ایم و تفسیری در عبارات داده نشده و ضمناً بدینوسیله از مترجم محترم و ناشر سپاسگذاری مینماید .

دوازده‌تَرک یعنی علامت دوازده امام تشکیل می‌گردید.

باید متوجه باشیم که عمامه سیاه و سبز و سفید هم که بعدها در ایران متداول گردیده (و سیاه و سبز آن ، ویژه منسوبین به اهل بیت و سفید آن مربوط به مردم عادی بوده است) ، از همان تاج قزلباش زمان صفوی اقتباس شده است .

در عالم آرای عباس ضمناً در باره تاج قزلباش نوشته شده است که :

« افراد قزلباش تنها زمانی تاج را از خود دور میکردند که جانشان بسبب غلبه سیاه ترک در خطر میافتاد یا اینکه با اختیار یا اجبار کردن باطاعت دشمن مینهادند، شاهسونان آذربایجان، پس از آنکه قسمتی از آن سر زمین در زمان شاه محمد خدا بنده بدست ترکان افتاد ، ناکزیر تاجهای قزلباش از سر بر گرفتند و پنهان کردند ، اما همینکه شاه عباس در آغاز سال ۱۰۱۲ هجری قمری ناکهان بر آذربایجان حمله برد ، بهر منزل که میرسید مردم تاجهای پنهان ساخته را دوباره بر سر مینهادند و باستقبال می آمدند . »

نقاش ویژه این کتاب طرحی از تاج قزلباش تهیه کرده است که در شکل شماره ۸۳ به چاپ رسیده و این تاج و یا کلاه ، همان کلاهی است که در بدو تشکیل سلسله صفویه مرسوم بوده است ولی بعدها تغییرات بیشتری در آن ایجاد شده ، بخصوص که پادشاهان پس از « شاه عباس بزرگ » در تزئینات آن فوق العاده اهتمام داشته‌اند .

تاجگذاری شاه عباس بزرگ

در اصل - کاغذ آن :-

پشت دروازۀ نیشابور - کوه سنگی شده - قزوین

یکی از تاجگذاریهای بسیار جالب و ساده و کم نظیر تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا، تاجگذاری شاه عباس بزرگ است که از ۹۹۵ تا ۱۰۳۸ و یا بعبارت دیگر از ۹۸۹ تا ۱۰۳۸ هجری سلطنت کرده است، و این تاجگذاری در سه مرحله و یا بعبارت دیگر در سه هنگام و سه مکان در نهایت سادگی صورت گرفته است.

اکنون برای اینکه خوانندگان محترم بتوانند بعقل این امر مهم تاریخی آگاهی پیدا کنند، بطور حتم باید توضیحات زیر را از نظر بگذرانند:

بعد از مرگ شاه طهماسب، نزدیک بود که کشور ایران تجزیه و متلاشی بشود، زیرا شاه اسماعیل دوم در مدت کوتاه سلطنت خود، از جهت حس انتقام جوئی که نتیجه ۱۹ سال زندانی بودن او در قلعه قهقهه بود و بعلاوه بواسطه خوی سرکش و قساوت باطنی که داشت تمام کسان و خویشان خود را از دم تیغ گذرانید، و همانطوریکه در صفحات پیش متذکر شدیم در این کشتار دسته جمعی فقط سلطان محمد خدا بنده برادر بزرگ او و دو پسرش حمز میرزا و عباس میرزا (شاه عباس آینده) نجات پیدا کردند و اینانهم چنانچه شاه اسماعیل زنده میماند مسلماً از میان برداشته میشدند.

از طرفی غیر از قتل برادر و برادرزاده ها، بسیاری از سران قزلباش را معدوم کرد و بالتجربه در مدت کوتاه سلطنت او هیچکس در امان نبود، ضمناً بعد از قتل همه شاعران و اعزام مأمورین بخراسان برای (قتل عباس میرزای جوان) و به شیراز برای (قتل سلطان محمد خدا بنده)، آنگاه در شهر قزوین مشغول عیش و عشرت شد که خوشبختانه در سال ۹۸۵ هجری اجل مهلتش نداد و بعد از تقریباً دو سال سلطنت فوت کرد و با بنا بر روایتی او را مسموم نمودند و از شرش آسوده گردیدند.

اما بعد از او وقتی نوبت سلطنت به سلطان محمد خدا بنده نیمه کور، برادر بزرگ شاه اسماعیل دوم رسید، اوضاع مملکت بیشتر رو بخوابست نهاد.

گواينکه در زمان سلطان محمد خدا بنده تا حدودی از حملات ازبکها در شرق و عثمانیها در غرب جلوگیری بعمل آمد ولی چون سلطان محمد بسیار ضعیف النفس و همچنین

نیمه کور بود از اینجهت بیشتر کارها را ملکه مهد علیا (مادر حمزه میرزا و عباس میرزا) انجام میداد و توسط همین ملکه ، حمزه میرزا که جوانی یازده ساله بود، بعنوان ولیعهدی انتخاب شد ولی در حقیقت همه کارهای مملکتی بدست مهد علیا مادر او انجام میگرفت .

مهد علیا زنی مقتدر ولی بی سیاست و خشن وقسی القلب بود و بدستور او پری خانم خواهر سلطان محمد را که در روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم سهم بزرگی داشت خفه کردند و خلاصه اعمال مشارالیه‌ها در دربار طوری بود که روز بروز همه درباریان بخصوص رؤسای ایل ترکمن و تکلوناراضی میشدند و اینان خیلی سعی کردند که سلطان محمد را راضی کنند که از قدرت ملکه بکاهد و او را بقم یا شهر دیگری تبعید نماید ولی موفق نشدند، و از اینرو روزی در نهایت بی پروائی به دربار ریختند و مهد علیا را در حضور خود سلطان محمد در نهایت بی شرمی خفه کردند و بعدهم بسیاری از دوستان و یاران او را که اکثراً مازندرانی بودند بقتل رسانیدند .

بعد از این حادثه شوم معلوم نبود که واقعاً چه کسی بایستی کشور پهناورصفویه را اداره کند، زیرا در سلطان محمد خدا بنده، قدرت و اراده‌ای وجود نداشت که بتواند بکارها سرو صورت بدهد و حتی به قاتلین زن خود پس از آن واقعه کشته شدن مهد علیا ، امان هم داده و آنانرا نزد خود مقرب ساخت !

خلاصه در نتیجه آشفتگی اوضاع از همان اوقات پیش از قتل مهد علیا ، سران قزلباش در هر گوشه مملکت به فکر خود سری افتاده بودند که از جمله آنان ، سه نفر بیش از دیگران در این راه قدم بر میداشتند .

۱ - علیقلیخان شاملو حاکم هرات و مرتی و سرپرست عباس میرزا (شاه عباس

آینده)

۲ - مرشد قلیخان استاجلو حاکم خواف و با خزر و قسمتی از خراسان .

۳ - مرتضی قلیخان ترکمن حاکم مشهد و قسمت عمده‌ای از خراسان .

علیقلیخان شاملو بسیار مقام دوست بود و ضمناً لله گوی عباس میرزا (شاه عباس) را بمعهده داشت و در زمان سلطنت کوتاه شاه اسماعیل دوم مأمور قتل عباس میرزا شده بود و چون مایل به حکمفرمائی در هرات و ابقاء در آن پست بود، تصمیم داشت که مأموریت خود را انجام داده و شاهزاده را در هرات بقتل برساند ، ولی همانطوریکه گذشت خبرمرگ شاه اسماعیل دوم در آن لحظه‌ای بهرات رسید ، که حکم نزدیک بود اجرا گردد و در نتیجه فوت اسمعیل ، عباس میرزا نجات یافت و علیقلیخان خبر سلامتی او را بقزوین برای پدرش سلطان محمد و مادرش مهد علیا فرستاد .

اما مهد علیا همواره سعی داشت که عباس میرزا را به قزوین بیاورد، چون بیم آن داشت که سران قزلباش که در شرق ایران حکومت داشتند و نام آنان را در فوق ذکر

کردیم ، با در دست داشتن عباس میرزا قیام بنمایند و او را به پادشاهی برگزینند ، اتفاقاً این حدس مهد علیا درست بود ، چون علیقلیخان از همان وقتیکه خبر مرگ شاه اسماعیل دوم را شنید، بدین فکر افتاده بود که عباس میرزای جوان را به سلطنت برساند و خود تمام کارهای مملکت را قبضه کند.

مهد علیا و طرفدارانش خیلی تلاش کردند که عباس میرزا را به قزوین بیاورند ولی علیقلیخان و مرشد قلیخان دست اتحاد به یکدیگر داده و هر بار که امری از این بابت به خراسان میرسید، بعنوان مختلف آنرا رد میکردند و اینطور استدلال میکردند که خراسان یک قسمت عمده از مملکت است و همیشه مورد هجوم ازبکها است و در اینصورت وجود شاهزاده در خراسان ضروری است.

اما از طرفی مرتضی قلیخان ترك ، حاکم مشهد که باطناً با علیقلیخان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو خصومت داشت همواره سعی میکرد که عباس میرزا را از چنگ علیقلیخان خارج کرده و بمشهد بیاورد و چون با پند و اندرز و فرستادن پیغام و اسریه از طرف سلطان محمد خدا بنده برای علیقلیخان، نتیجه ای نگرفت، عاقبت کار آنها بجنگ و جدال کشید و حتی یکبار از طرف علیقلیخان و مرشد قلیخان توأماً به خراسان لشکر کشیده شد و مدت چهار ماه نیز مشهد را محاصره کردند ، اما از این محاصره، آنها نتیجه ای نگرفتند و ناچار شدند که تنها نواحی اطراف مشهد و قلعه نیشابور را تصرف نموده و سپس هر کدام به محل حکمرانی خود هرات و خواف مراجعت بنمایند.

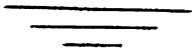
اما سال بعد یعنی در سال ۹۸۹ این بار از جانب سلطان محمد خدا بنده برای کمک به مرتضی قلیخان عده ای مأمور شدند و به مشهد رفتند، ولی این بار هم طرفداران عباس میرزا یعنی (علیقلیخان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو) پیشقدم شدند و در نزدیکی نیشابور با لشکریان اعزامی سلطان محمد خدا بنده رو برو شدند و آنها را شکست دادند و بعلاوه نیشابور را نیز محاصره کردند و با اینکه از محاصره قلعه نیشابور نتیجه نهائی گرفته نشده، اما سرداران فوق مصمم شدند که در همانجا عباس میرزا را پادشاهی برگزینند و سلطنت او را رسماً در سر تاسر خراسان اعلام بنمایند.

نخستین تاجگذاری شاه عباس و جبهجبت

در پشت قلعه نیشابور

شاه جهان روی قالیچه‌ای شست با گلت چادر سردار نامی قزلباش

اورا بلند کرده روی تخت سلطنت جای دادند



بترتیبی که گذشت علیقلیخان و مرتضی قلیخان در حین نبرد نیشابور با مخالفین خود، تصمیم گرفتند که عباس میرزا را رسماً و در زمان حیات پدر به سلطنت برسانند، از اینرو در پشت قلعه محصور نیشابور در یکی از روزهای ماه ربیع الاول سال ۹۸۹ مجلس تاجگذاری را فراهم ساختند و یک تخت زرینی نیز تهیه و در انتهای یک چادر بزرگ سلطنتی قرار دادند و یکی از متجمان اردو بنام (ملا محمد تربتی) ساعت سعد را برای تاجگذاری تعیین کرد و بعد هم بدست (میر سید علی جیل عاملی) که از سادات و فضلاء نامی بود قالیچه مخصوص سلطنتی (۱) گسترده شد، و عباس میرزا را که در آن تاریخ یازده ساله بود بر آن قالیچه نشاندند و دوسردار شاملو و استاجلو یعنی (علیقلیخان و مرشد قلیخان) با دو تن از سران دیگر و بزرگ قزلباش، هر یک گوشه‌ای از قالیچه را گرفتند و آنرا با خود عباس میرزا از زمین بلند کرده و بر روی تخت زرین سلطنتی جای دادند، و از آن لحظه بعد نیز او را شاه خواندند و در آن قسمت از مملکت یعنی (شرق ایران) خطبه را بنام شاه عباس کردند و بنام او در آن حوزه سکه زدند، و از همان تاریخ که ماه ربیع الاول سال ۹۸۹ باشد فرمانهای سلطنتی به نام و مهر شاه عباس صادر میگشت.

و در این صورت عملاً شرق مملکت از حکومت مرکزی جدا گردید و سلطان محمد خدا بنده با ولیعهد جوانش حمزه میرزا برادر بزرگ عباس میرزا، از عهده رفع این غائله بر نیامدند و با اینکه یکبار سلطان محمد خدا بنده در سال ۹۹۵ با سپاهی گران عازم هرات شد که این شورش را سرکوب نماید و مدتی هم شهر هرات را محاصره کرد، اما عاقبت با سران سرکش قزلباش صلح کرد و عازم آذربایجان برای جلوگیری از تجاوز عثمانیها گردید.

(۱) این قسمت از کتاب زندگانی شاه عباس بزرگ تألیف استاد نصرالله فلسفی نقل شده است.



تصویر شاه عباس بزرگ^{۸۴}

آفتاب از کتاب: «آثار شریف»
اصل تصویر کار خیرات خان. نقاش هندی است.

دومین مرحله تاجگذاری شاه عباس بزرگ در کوه شکلی مشهد

پیش از آنکه به شرح مختصر مرحله دوم تاجگذاری شاه عباس پردازیم ، این نکته را نیز باید روشن بنمائیم که وقتی سلطان محمد خدا بنده در هرات با علیقلیخان سرپرست عباس میرزا صلح کرد و برای جلوگیری از هجوم عثمانیها با اتفاق حمزه میرزا اعازم آذربایجان گردید ، دو حادثه مهم در آن زمان روی میدهد که برای پیشرفت کارهای بعدی شاه عباس جوان خود به خود زمینه را بیشتر فراهم میسازد .

۱ - سلطان محمد و حمزه میرزا در جنگهای با عثمانیها شهر تبریز را از

دست میدهند و عدم لیاقت خودشانرا بخوبی در نزد همه مردم ایران ثابت مینمایند.

۲ - حمزه میرزا در حین مراجعت بقزوین با تحریک علیقلیخان استاجلو واسماعیل

خان شاملو بوسیله یک دلاکی بقتل میرسد و یک مانع بزرگ دیگر از سر راه عباس میرزا

(شاه عباس) برداشته میشود .

اما بعد از قتل حمزه میرزا ، سلطان محمد خدا بنده ناچار میشود که بنا به توصیه

مخالفین عباس میرزا و سایر درباریان ، برای خود ولیعهدی انتخاب کند که در عین حال

مقام نیابت سلطنت را هم عهده دار باشد ، و از این رو تردید داشت که بین طهماسب میرزا

و ابوطالب میرزا پسران دیگر خود کدام یک را انتخاب کند، در صورتیکه میتوانست در آن

هنگام همان کاری را انجام دهد که بعدها با جبر آنرا انجام داد، یعنی «عباس میرزا» را

بعنوان نیابت سلطنت انتخاب نماید .

اما در باریان قبلا کنکاشی بر علیه عباس میرزا و طهماسب میرزا کرده بودند

و با تلقین آنان ، سلطان محمد وادار گردید که ابوطالب میرزا را بعنوان ولیعهدی و نیابت

سلطنت انتخاب بنماید، و چون در باریان عجله برای اینکار داشتند و با اینکه ماه محرم و ایام

عزا داری بود، سرعت مراسم تاجگذاری ابوطالب میرزا را فراهم ساختند و شاه محمد را

مجبور نمودند که با دست خود در محرم سال ۹۹۵ تاج پادشاهی را بر روی بگذارد و از

همان لحظه هم خبر جلوس ابوطالب میرزا به شهرستانها و استانها فرستاده شد ، و باید در

نظر بگیریم که سلطان محمد بعدها ناچار میشود که همین تاج پادشاهی را بر سر عباس میرزا

بگذارد ، و در این صورت تنها پادشاهی است که در تاریخ ایران و شاید هم در تاریخ دنیا

دو بار اجباراً تاج را از خود دور ساخته و بر تارک پسرانش گذارده است.

باری قصد ما از ذکر مقدمه فوق این بود که: اوضاع سالهای ۹۹۵ کاملاً بر خوانندگان روشن گردد و هنگامیکه این جریانات در شمال غرب مملکت روی میداد، در شرق ایران اوضاع روز بروز بفع عباس میرزا پیش میرفت و مردم ناراضی از اوضاع سلطنت محمد خدا بنده بخراسان میرفتند و پادشاهی او را تمکین میکردند، ولی یکسال پیش از این، وقایعی در مشهد رخ میدهد که باعث میگردد شاه عباس برای بار دوم تاجگذاری نماید و خلاصه آن اینست که:

مرشد قلیخان که حاکم خواف و باخزر و قسمتی از خراسان آنروز بود، او هم از موقعیت استفاده کرده و با کمک عدهای از سران ایل استاجلو مشهد را متصرف میشود و در آنجا برای خود حکومت مقتدری بوجود میآورد، و سپس در تلاش میافتد که بهر طریقی شده است شاهزاده عباس میرزا را از هرات به مشهد نزد خود بیاورد و در این راه حاضر شد که حتی با علیقلیخان دوست و متحد سابق خود از در جنگ درآید، و عاقبت هم این جنگ در قریه (سوسفید) از توابع ترشیز، بین سردار شاملو سرپرست عباس میرزا و سردار استاجلو مرشد قلیخان رخ داد و در حین این نبرد محلی، ولی در عین حال تاریخی، عباس میرزا و عدهای از درباریان او با سارت مرشد قلیخان در آمدند. اما مرشد قلیخان خود شخصاً به پیشباز عباس میرزا میرود و پای شاه عباس جوان را در رکاب بوسه میزند و با اتفاق عازم مشهد میگردند.

علیقلیخان بعد از آگاهی از اینکه «عباس میرزا» بدست حریف افتاده است، آنقدر متأثر میشود که عدهای را مأمور میکند که شاه عباس را بهر طریقی است بازگردانند و حتی اجازه داد که چنانچه نتوانستند او را بدست آورند بقتل برسانند، اما یکی از مأمورین این دسته که علاقه به شاه عباس داشت، پیش از دیگران خود را بشاه رسانید و از قصد شوم علیقلیخان شاملو او را آگاه کرد و بدین طریق شاه عباس باز هم یکبار دیگر نجات یافت.

مرشد قلیخان استاجلو بعد از آوردن عباس میرزا به مشهد، چون میخواست در واقع مقام و کالت تام الاختیار شاه عباس را داشته باشد و یا بعنوان نایب السلطنه انتخاب گردد از اینجهت در آغاز سال ۹۹۴ هجری در محل (کوه سنگی) که از گردشگاههای مشهور شهر مشهد بود و هست، یک مجلس تاجگذاری ترتیب داد و یکبار دیگر شاه عباس را در آنجا بر تخت نشاند و خود را رسماً و کیل شاه و نایب السلطنه معرفی نمود و خطبه و سکه را هم بنام شاه عباس کرد و بدین ترتیب دومین تاجگذاری شاه عباس در کوه سنگی مشهد بانجام میرسد.

مرحله سوم تاجگذاری شاه عباس بزرگ در شهرته‌دین و سن ۱۸ سالگی

بعد از مراجعت سلطان محمد خدا بنده از آذربایجان به قزوین ، و آئینده شدن حمزه میرزا و انتخاب شدن ابوطالب میرزا پسر دیگر سلطان محمد بیست و نهم السلطنه ، اوضاع ایران روز بروز بوخاست میرفت ، از جمله شورشهایی در حدود لاذقان و اصفهان بر پا شده بود و بهمین علت سلطان محمد خدا بنده ناچار شد پس از ورود به قزوین بلافاصله بسوی اصفهان حرکت کند و نه او و نه یارانش هیچکدام هرگز تصور نمیکردند که بزودی از طرف مرشد قلیخان صاحب اختیار شهر مشهد و حامی عباس میرزا (شاه عباس) ، هجومی بطرف شهر قزوین بشود ، اما درحقیقت پس از عزیمت سلطان محمد به اصفهان ، مرشد قلیخان از موقعیت استفاده کرده و این کار را عملی نمود و باتفاق عباس میرزا از مشهد با سپاهی کافی عازم قزوین گردید و پایتخت را باسانی متصرف شد .

وقتی خبر تصرف شهر قزوین در اصفهان به سلطان محمد و دربارانش رسید ، بسرعت از طریق قم و ساوه بسوی قزوین حرکت کردند ، ولیکن در راه دسته دسته از افراد سپاه او و افسران قزلباش از جرگه وی خارج شده و به قزوین میرفتند و تبعیت شاه عباس و مرشد قلیخان را قبول میکردند .

حادثه جانگزار تر اینکه : حکمران قم نیز حاضر نشد که آنها را بشهر راه بدهد ، و دروازه‌های شهر قم را بروی آنها بست و از این رو سلطان محمد و دربارانش ناچار شدند بساوه عزیمت نمایند . در ساوه درباریان سلطان محمد بدو دسته تقسیم شدند ، دسته اول نظر دادند که بایستی سلطان محمد و نایب السلطنه ابوطالب میرزا و لشکریان همگی بهمدان رفته و آنجا را پایتخت قرار دهند ، و امید داشتند که چون خزانه دولتی در دست آنهاست ، تمام افراد سپاه عباس میرزا و مرشد قلیخان بالاخره برای دریافت حقوق مقرری خود بهمدان نزد آنان خواهند رفت و در نتیجه عباس میرزا و مرشد قلیخان نخواهند توانست دوام بیاورند و بالاخره تسلیم خواهند شد .

دسته دوم معتقد بودند که باید همگی بقزوین رفته و با شاه عباس و مرشد قلیخان بجنگ پردازند و عاقبت این رای مورد تصویب آنان قرار گرفت ، و سلطان محمد بینوا که آلت دست درباریان بود از ساوه برای جنگ با پسرش شاه عباس و مرشد قلیخان حرکت کرد ، اما در ضمن این اردو کشی ، بیشتر سپاهیان او بتدریج فرار میکردند و به قزوین نزد شاه عباس میرفتند ، بخصوصی که مرشد قلیخان قبلاً خانه‌های افسران و افراد

سباهیان سلطان محمد را در قزوین اشغال کرده بود و بشرطی آنها را تخلیه میکرد که افراد مذکور سلطان محمد را رها کرده و در تحت اختیار شاه عباس در آیند.

خلاصه ، برای سلطان محمد جز عده کمی سپاه باقی نماند و ضمناً بعد از پیامهایی که بین مرشد قلیخان و درباریان سلطان محمد در حومه شهر قزوین رد و بدل شد کار بمصالحه کشید و قرار شد که همه سرداران همراه سلطان محمد بشهر قزوین آمده و پادشاهی شاه عباس را تمکین نمایند ، و بعلاوه شاه عباس نیز عده ای را بحومه شهر نزد پدر فرستاد و سلطان محمد و حرمسرای او را بداخل شهر قزوین آوردند و خود شاه عباس نیز باستقبال پدر شتافت .

روز دیگر که بنا بقول اکثر مورخین نیمه ماه ذیقمره سال ۹۹۶ هجری قمری بوده است از طرف مرشد قلیخان دستور داده میشود که در ایوان چهل ستون قزوین مجلس تاجگذاری برای شاه عباس آراسته گردد و از تمام رؤسا و بزرگان دولت وقت برای حضور در آنجا دعوت بعمل میآید.

در این مجلس تاجگذاری ، شاه عباس بر تخت سلطنت می نشیند و عصای مرقع شاهی را در دست میگیرد (راجع به این عصا در قسمت تاجگذاری شاه سلیمان توضیحات بیشتری داده خواهد شد) .

سلطان محمد پدر او نیز در پهلوی او قرار میگیرد و مرشد قلیخان در کنار شاهانیز میایستد علاوه بر این بیش از ۳۰۰ نفر از سرداران ایل استاجلو یعنی همان ایلی که مرشد قلیخان در رأس آن قرار گرفته بود و از خراسان آمده بودند، در این جلسه حضور پیدا کرده و در اطراف مجلس تاجگذاری شاه عباس صف بسته بودند ، ضمناً جمعی از صوفیان هم مسلح به شمشیر و یا خنجر در حالیکه هریک تبریزی بر روی شانه های خود گذاشته بودند در آن جلسه تاریخی حضور پیدا کرده بودند .

در همین جلسه بوده است که سلطان محمد پدر شاه عباس یکبار دیگر تاج شاهی را بر سر فرزند خود شاه عباس میگذارد و در این تاریخ، سن شاه عباس در حدود هیجده سال و دو ماه بوده است.

با این تفصیل مراحل سوّم تاجگذاری عباس میرزا (شاه عباس) پایان میرسد . پس از تاجگذاری ، شاه عباس روی خود را بسوی رئیس صوفیان که حضور داشت نموده و میگوید که : من امروز میخواهم انتقام خون برادرم سلطان حمزه میرزا را از قاتلین او بگیرم و حال نظر شمارا خواستارم .

همه صوفیان زمین را بوسه میزنند و در جواب به شاه عباس میگویند : که ما مدتی است در انتظار این فکر و فرمان آن پادشاه بزرگ هستیم و آنگاه فرمان شاه عباس علیقلیخان استاجلو و اسماعیل قلیخان شاملو و سایر کسانی که در قتل حمزه میرزا دست

داشتند ، همگی را در پای چهل ستون قزوین حاضر کرده و آنانرا بفرمان شاه جوان بهلاکت میرسانند .

البته بعد از آن تاریخ شاه عباس جوان دست با اقدامات مهمی در داخل ایران میزند و پس از آنکه از قدرت سران قزلباش و همچنین از قدرت روحانیان بحد کافی میکاهد ضمناً مشغول سرکوبی شورشهای داخل نیز میگردد که اهم آنها ، شورش ازبکها در شرق ایران و تصرف هرات بوده است .

خدمات شاه عباس برای مملکت ایران در نهمه افراد ملت ایران و مورّخین کم و بیش روشن است و حقاً شایسته آنست که به شاه عباس لقب کبیر داده شود .
شاه عباس وسایل ترقی را در ایران فراهم کرد و مملکتی را که شاه اسماعیل اول ، تلمیس کرده بود و پس از او بدست اشخاص ناقابل افتاده بود و روز بروز رو بانحطاطمیرفت ، دوباره حیات بخشید و شیرازه گسیخته آنرا بهم آورد و برای اصلاح امور کشور وسایل گوناگونی ایجاد کرد ، همه طوایف ترک را که غرق نفاق و اختلاف بودند با یکدیگر متحد نمود و در زیر عنوان شاهسون یعنی (شاه دوست) آنها را متفق کرد و از لشکریان عشایرکاست و در مقابل سربازان منظم دولتی استخدام کرد و آنانرا مجهز و مسلح نمود و با همین لشکریان بود که شاه عباس در سال ۱۰۰۶ هجری ازبکهارا در شرق ایران بکلی شکست داد و همچنین در نتیجه جنگهای مکرر با عثمانیها بر آنها فائق آمده و همه قسمتهائیرا که عثمانیها پیش از او تصرف کرده بودند از آنها پس گرفت ، از جمله اماکن مقدّس کربلا و نجف که در نزد ملت ایران این اماکن بسیار مقدّس بودند . علاوه بر این ، با درایت تمام ، دست پرتقالیها را از خلیج فارس کوتاه کرد و جزیره هرمز را بتصرف در آورد و بندر عباس را بنا نهاد .

در اکثر نقاط کشور ، راهها - پلها - بازارها و کاروانسرهائی ایجاد کرد ، امنیت جانی و مالی را کاملاً توسعه داد و هر کس معقل آسایش عمومی میشد ، بسرعت باشدید ترین وضع مجازات میگردد .

شاه عباس هزارها ارامنه را از ارمنستان به اصفهان کوچ داد و از آنها بنفع مملکت استفاده کرده و هر بیگانه ای که وارد کشور ایران میگردد آزادی کامل داشت و از همه حقوق و مزایا استفاده مینمود .

شاه عباس نسبت بمذاهب بیگانه بخصوص مذهب عیسوی و پیروان آن روی خوش نشان میداد و در زمان او هیئتهای سیاسی از ایران بخارج و از خارج بایران رد و بدل گردید .

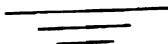
شاه عباس با تمام صفات نیکوئی که داشت گاهی نیز عصبانی و خشمناک میشد ویکسی در آنموقع رحم نمیکرد ، همچنانکه پسر بزرگ خود صفی میرزا را از ترس مقام

خویش بقتل رسانید و برادر او را نیز نایبنا کرد بطوریکه برای جانشینی او جز یک نوه باقی نماند.

بطور کلی باید بگوئیم که شاه عباس از پادشاهان بزرگ ایران محسوب میگردد و اکثر سیاستمداران خارجی در زمان سلطنت او برای اقامت در ایران افتخار میکردند ، اما افسوس، عظمتی که شاه عباس بایران داد با مرگ او رو به نقصان نهاد و هیچیک از جانشینان او نتوانستند استعدادی نشان داده و لیاقتی از خود نشان بدهند ، حتی قسمتی از آن عظمت و افتخار را حفظ نمایند.

بعد از شاه عباس ابتداء شاه صفی اول از ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ و سپس شاه عباس دوم از ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ و بعد شاه سلیمان اول از ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ و بالاخره شاه سلطان حسین از ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ در ایران سلطنت کردند و همانطوریکه گذشت نه تنها نتوانستند کاری بنفع مملکت انجام بدهند بلکه سلسله صفویه را بانقراض کشانیدند.

از جهت اینکه مدارك موجود درباره تاجگذاری شاه سلیمان صفوی پدر شاه سلطان حسین از هر حیث کامل میباشد، بهمین دلیل در قسمت بعد بشرح کامل این تاجگذاری میپردازیم.



تاجگذاری شاه سلیمان صفوی

در شهر اصفهان

یکی از تاجگذاریهای جالب، تاجگذاری شاه سلیمان صفوی است، که از جزئیات مراسم آن بخوبی امروزه مطلع هستیم و این اطلاعات را مدیون مورخ بزرگ و دقیق و سیاح معروفی بنام (شاردن) فرانسوی میباشیم که در زمان شاه سلیمان صفوی شخصاً در مراسم تاجگذاری و روزهای شادی پس از آن حضور داشته است، و بعدی این سیاح در امور مورد نظر خود، تیز بین بوده است که تمام جزئیات مراسم تاجگذاری را با تمام حوادثی که در آن آیام گذشته، بخوبی در کتاب سیاحتنامه خود تشریح نموده است و شاید بتوان بطور قاطع نظر داد که در تاریخ ایران کمتر تاجگذاری بوده است که مراسم آن تا این اندازه برای نسل امروز روشن و مجسم گردیده باشد.

باید بدانیم که شاه سلیمان فرزند شاه عباس دوم و نوه شاه صفی و نتیجه شاه عباس بزرگ میباشد.

بعد از مرگ شاه عباس بزرگ که در بهشهر فعلی در مازندران رخ داد، بنا بر وصیت او نوه اش سام میرزا بنام شاه صفی « یعنی بنام پدرش » بتخت سلطنت نشست و از مراسم تاجگذاری این پادشاه متأسفانه و یا خوشبختانه اطلاعات کافی در دست نداریم، از جهت اینکه این پادشاه بسیار خونریز و سفاک بوده است و در این قسمت حتی میتوانیم قضاوت کنیم که گرفتار جنون هم گردیده بود، زیرا اکثراً شاهزادگان و اسرا و کسان واقوام خود را بتدریج بقتل رسانید و یکی از کارهای بسیار نا پسند او قتل امام قلی خان سردار نامی و جانباز و فداکار شاه عباس بزرگ میباشد.

خلاصه شاه صفی بعد از ۱۳ سال و شش ماه سلطنت در کاشان بیمار شده وفوت میکند و پس از او پسرش شاه عباس دوم در شانزدهم سال ۱۰۵۲ در سن نه سالگی در شهر کاشان تاج سلطنت را بر سر میگذارد، و ایضاً از مراسم تاجگذاری این پادشاه نیز اطلاعات کاملی در دست نیست و خلاصه عملیات شاه عباس دوم این است که: در بدو سلطنت او، بعزت صغر سن، امور کشور بدست وزراء و درباریان می افتد و بتدریج که بعد بلوغ میرسد کارهای مملکتی را در دست میگیرد و زمانی نیز قسمتی از مالیاتها را به کشاورزان میبخشد و در ابتدای جوانی در راه زهد و تقوی قدم بر میدارد و احکامی در قسمت منع شرب شراب صادر میکند و در این کار مأمورین دولت او بسیار سخت گیری نیز مینمایند، اما عاقبت خود او توبه را شکست و در استعمال مسکرات راه افراط راپیش گرفت.

تنها کار مفیدی که در زمان او برای کشور ایران انجام گرفته است پس گرفتن شهر قندهار از دولت وقت هندوستان میباشد و بعلاوه در زمان او تقریباً کشور ایران دارای آرایش و امنیت شده است و چون پادشاهی دانش دوست بود ، بزرگانی نظیر (شیخ بهاءالدین محمد عاملی) و (محمد تقی مجلسی) و (میر محمد باقر داماد) و (میرابوالقاسم فندرسکی) در زمان او شکوفان گردیدند و ضمناً در اواخر عمر در شهرهای اصفهان و مشهد و بهشهر اقدام به آبادی و عمران زیادی نمود، بالاخره شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۸ هجری در محل خسرو آباد دامغان در میگذرد و مدت سلطنتش تقریباً بیست و پنج سال بوده است .

پس از مرگ او امرا و بزرگان در باره جانشینی او انجمن‌هایی تشکیل داده و عاقبت نسبت به برقراری صفی‌میرزا پسرش بر تخت سلطنت متفق و همدستان میگردند .

این پادشاه در تاریخ بنام شاه سلیمان صفوی مشهور میباشد و همان پادشاهی است که « شاردن » سیاح معروف تاجگذاری مفصل او را شخصاً ملاحظه و جزئیات مراسم آنرا در سیاحتنامه پر ارزشش آورده است .

این تاجگذاری که ذیلاً بر طبق نوشته‌های (شاردن) از نظر خوانندگان گرامی میگذرد در حقیقت یک کلیاتی از مراسم تاجگذاری همه پادشاهان صفوی میباشد ، با این تفاوت که مراسم تاجگذاری پادشاهان اولیه صفوی تا بعد از شاه عباس بزرگ همانطوریکه در قسمتهای گذشته این فصل شرح داده ایم ، بسیار ساده و بی آرایش بوده و مراسم تاجگذاری پادشاهان بعد از شاه عباس مانند شاه سلیمان با تشریفات بیشتری بر گزار گردیده است .

برای اینکه خوانندگان در ضمن مطالعه مراسم تاجگذاری شاه سلیمان باشکالاتی نظیر فهم و درک معانی بعضی از اسامی و مقام و مناصب آن زمان بر خورد نمایند ، از این جهت ابتدا بذکر نام بعضی از مقام‌های دولتی زمان شاه سلیمان صفوی میپردازیم .

در زمان این پادشاه اعتمادالدوله لقبی بود که پادشاه رئیس دولت خود اهدا میکرد و مهم‌ترین مشاور و عامل اصلی اجرای فرامین پادشاه و ریاست شورای سلطنت را (که شامل رؤسای کشوری و لشکری و مذهبی بوده است) بعهد داده داشت ، و همچنین سیاست خارجی مملکت هم با نظر او حل و فصل میگردد .

مستوفی‌المالک عنوانی بود که در آن زمان بوزیر دارائی وقت داده میشد و ضمناً او خزانه دار مملکت نیز محسوب میگردد .

بعد از اعتمادالدوله چهار نفر با القاب :

(قورچی) (قولر آغاسی) (تفنکچی باشی) (توپچی باشی) ، اینان از اسرای مهم دولت صفوی بشمار میرفتند .

در آنزمان در امور مذهبی مقام شیخ الاسلامی مهمترین مرجع دینی و سیاست بود، ولی در زمان شاه سلطان حسین پسر همین شاه سلیمان، یک منصب جدید روحانی بنام «ملا باشی» بوجود آمد و این منصب در واقع برابر با ریاست همه روحانیان ایران بوده است.

مقام دیوان بیکی در آنزمان مقامی بوده است که در امور قضائی کشور ریاست و نظارت میکرده است، یکی از مناسب بزرگ عصر صفوی مقام ناظر بیوتات سلطنتی بود که بکارهای داخلی کاخهای سلطنتی رسیدگی میکرد و منصب دیگر «مستوفی خاصه» بود که خزانه دار املاک سلطنتی بشمار میرفته است، و منصب دیگر عبارت بود از مقام «ایشک اغاسی باشی» که رئیس تمام یساولان و قاپوچیان و مسئول نظم و ترتیب مجلس شاهی بوده است.

مقام دیگر منصب مهماندار باشی بود که بمنزله رئیس تشریفات دربار امروزی انجام وظیفه مینموده و از مهمانان شاه پذیرائی میکرد و سفیران خارجه را بحضور شاه بار میداد. اکنون که تا اندازه ای به القاب و مناصب زمان شاه سلیمان آشنائی پیدا شد، میپردازیم بشرح جزئیات مراسم تاجگذاری شاه سلیمان مطابق نوشته (شاردن) سیاح معروف، و توضیح دیگر اینکه مطالب مربوط باین تاجگذاری را عیناً بدون کم و کسر از ترجمه کتاب سیاحتنامه شاردن جلد نهم اقتباس نموده ایم. و چون مترجم محترم دقت کامل برای روشن نمودن جزئیات مطالب کتاب (شاردن) بخرج داده اند از این لحاظ امکان دارد که عبارات آن برای بعضی از خوانندگان نا آشنا جلوه کند، در صورتیکه جریان این تاجگذاری از جهت سند تاریخی بسیار جالب و مهم و ارزنده میباشد، و اینک عین ترجمه مراسم تاجگذاری شاه سلیمان صفوی که با حروف ریزتر در زیر از نظر خوانندگان میگذرد.

..... آنگاه این دو آقا (تنگچی باشی و آغا ناظر) یکدیگر نگرستند، چنانکه اشارتی بدانچه قبلاً بین خود توافق کرده بودند، می رفت؛ چون دیدند، که شاهزاده نمی داند، چگونه باید شاه گردد؛ از او استعلام کردند، و میخواستند بدینطریق او را بآنچه که باید بکند هدایت کنند، که در صورتیکه اعلیحضرت بابشان فرمان میدهد، او را فی المجلس به کاخ شاهی هدایت کنند، تا در آنجا تاج بر سر گذارد، چون در اجرا و انجام این امر بغایت مهم بیش ازین نمیتوان تأخیر روا داشت.

شاهزاده موافقت فرمود، و بدیشان فرمان داد، تا همچنانکه صلاح میدانند اقدام کنند.

آنگاه تنگچی باشی، بهمراهی خواجه ناظر و با گروهی از کسان دیگر، شاهزاده را به کاخی که معمولاً سلاطین اسلام می نشینند، هدایت کردند؛ و در آنجا نمایندگان، صاحب منصبان عمده دولت، منجم باشی و دیگر کسانی که از دربار آمده بودند، پذیرفته شدند، تا سه بار مراسم کرنش متداول را در پیشگاه وی بعمل آورند؛ نمایندگان بنام مخدومین خود، و دیگران رأساً این مراسم را بجا می آورند، آنگاه اعلیحضرت بلا تأخیر بگرمابه ای که کاملاً در نزدیکی همین کاهست تشریف برد، تا مطابق شریعت خویش را تطهیر کند، و پوشاک نو بپوشد، و در این میان همه چیز با کمال سرعت آماده تاجگذاری می گردید.

در همین هنگام، منجم باشی و دیگر کسانی که با وی از دربار آمده بودند، در محل مخصوص بنشینند، بعد و جهد تمام مشغول اختار و استخراج ساعت سعد، بر حسب اوضاع کواکب، برای این مراسم مهم بودند.

همه چیز در مدت کمتر از یک ساعت و نیم بدقت تمام آماده و مهیا گردید. تفنگچی باشی و همچنین خواجه ناظر از زمانی که وارد کاخ هرمسرا گشتند، و در فاصله مدتی که شاهزاده در گرمابه توقف داشت، پنهانی دستور داده بودند تا با شتاب تمام اثاث و اسباب، و اشخاص لازم برای این مراسم حاضر گردد.

پیش از بیان مراسم تاجگذاری، بنظر می‌رسد، که مناسب باشد، محل و مکانی که این مراسم در آنجا صورت می‌گیرد، توصیف و تشریح گردد؛ این قسمت را من از یکی از آثار خود، که در آن تختگاه ایران، و تمام چیزهای شایان توجه در آن، وصف شده است، نقل می‌کنم.

در شمال کاخ، تا اندازه‌ای نزدیک بدیوارهای آن، در روبروی یکی از درهایی که ورودی اصلی منتهی میشود، یک دستگاه عمارت تا اندازه‌ای قدیمی وجود دارد، که چهار گوش میباشد، و هر ضلع آن بالغ بر هشتاد پا می‌گردد، و در سده گذشته بوسیله شاه طهماسب بنا شده است. ازین عمارت تا به در مدخل، یک خیابان بسیار بهنی بنظر میرسد، که با چناران بغایت بلندی پوشیده شده است؛ در درازای این خیابان، از در ورودی تا این عمارت، در فواصل دوازده گامی، آخورهایی از سنگ اندوده به گچ و طلق، تا اندازه‌ای بلند، تعبیه شده است؛ و آنها را برای بستن اسبان برگزیده اصطبل سلطنتی ساخته‌اند، که معمولاً تعدادشان دوازده یا پانزده، و بعضاً بیشتر میباشد، و مخصوص ایام جشنهای بزرگ و یا اوقات شرفیابی بعضی سفیران و دیگر ییگانگان بحضور شاه برای بار اولست، و آنها را (ازین خیابان) از میان این اسبان، که باشکوه تمام زین و یراق شده‌اند، عبور میدهند. یراق این مرکوبها سراسر آراسته به گوهرهاست، و ایزار اصطبل آنها تماماً، از قیل زنجیر، میخ طویله، چکش، سطل آب، قشو، فی الجمله کلیه چیزهایی که برای طویله ضرورت دارد از طلای ناب یا شمش است، چنانکه در جای خود آنرا توصیف کرده‌ایم.

در سوی راست و چپ عمارت، برسم ایرانیان در اطراف چند تخته گل پدید آورده‌اند، و درختانست، که در اینجا و آنجا بی‌نظم و ترتیب و تصادفی کاشته‌اند؛ در میان ایرانیان همانا طبیعت باغبانست، و البته محبت درباره گلها و دیگر تزئینات بی‌ثمر باغهاست.

بسوی جلو، و بطرف جنوب، درازا و پهنای باغ گسترده میشود. این قسمت را نیز همانند باغچه‌ها گلکاری و به مربعات عظیمی که بوسیله درختان بزرگی از یکدیگر جدا شده‌اند، تقسیم کرده‌اند، و آنها را با انواع و اقسام ازهار گلکاری نموده‌اند، چنانکه طی سه فصل زیبای سال همیشه در آنجا گلهایی شکفته است.

این عمارت، بتقریب تماماً از چوب ساخته شده است و ذیل آن هم سطح زمین نمیشد، بلکه سه‌پا بلندتر (از زمین) تعبیه شده است بامش مسطح و بروی ستونهای چرخ کرده (مدور) و پوشیده از زر ضخیم با ارتفاع بیست و شش یا بیست و هفت پا (هر پا برابر با ۳۲/۴۸ متر است) کار گذاشته شده است. سقف از قطعات متناسب چوبینی با تقسیمات متقارن با سطحی زرکوب و درخشان همانند سایر قسمتها جلوه می‌کند.

بدین ترتیب این کاخ از همه سوی باز میباشد، مگر هنگامیکه پرده‌ها را بکشند؛ این پرده‌ها را بر سر ستونهای با ارتفاع سقف عمارت، در خارج تعبیه کرده اند و بر حسب ساعت و وقتی که شاه تشریف فرما میشود، اعم از صبح یا عصر از این طرف و یا آن طرف می‌کشند. ولی هنگامیکه پرده‌ها را میکشند، آنها را نمی‌گذارند تا پائین آویخته گردد، بلکه با طنابهایی که تعبیه کرده‌اند، آنها را بسوی تنه نزدیکترین درخت عظیم باغ می‌کشند و ده‌پا بلندتر از زمین می‌بندند؛ چنانکه سایه بانهای پهناوری پدید می‌آید، که مانع تابش هرتو خورشید بدخل کاخ میگردد، و درحالیکه منظره و دورنمای باغ از هر سو بروی کسانی که در داخل عمارت می‌باشند، اعم از ایستاده یا نشسته کاملاً باز و آزاد می‌باشد.

پرده‌ها از سوی بیرون کاخ، سرخ رنگ می‌باشد و از سوی درون با منسوجات لطیف هندی برنگهای بغایت خوش و نشاط بخشی آستر داده شده است. بندهایی که پرده‌ها تعبیه شده، و همچنین طنابهای مربوط با نوارهای ابریشم خشن، و یا از ابریشم درشت درست شده است.

اصل بنای عمارت سه قسمت منقسم میشود و فقط با نرده‌های کوچک چوبین زرنشان عالی از یکدیگر جدا گشته است. در دو طرف دواطاق بزرگ، هر یک یک بردازی سی و شش و پهنای شانزده گام وجود دارد. در میان دو اطاق، تالاری دیده میشود که چهار پا بلندتر از اتاقهاست و در وسط دارای یک حوض بسیار بزرگ و بغایت

عمیقاً از مرمر سپید میباشد که دارای آب سخت زلالیت و بوسیله لوله ای از همان مرمر داخل و خارج میشود. همه جا بالتام طلا کوبیست و زر کوبی چنان ضخامت دارد که با وجود اینکه بیش از یکصد سالست که تعبیه شده، مع هذا امروز هیچ کجای آن بهیچوجه نریخته و تیره نگشته است.

اینک کیفیت آرایش و تزئینات این کاخ را هنگام تاجگذاری پادشاه تعریف و توصیف می کنیم، چون فردای آن داخل عمارت شدم و بفراغت تمام امکان مشاهده و ملاحظه شکوه و جلال اسباب و اثاثیه و کلیه چیزهاییکه بهنگام تاجگذاری مورد استفاده قرار گرفته بود باقیم. دو اتاق بزرگ طرفین با قالیهای ابریشمین عالی مفروش گشته بود، و در سرتاسر اطراف تشکچه های چهار گوش زربفت و آراسته بگللهای سیمین انداخته بودند، در فاصله آنها تقدان زرین شمس توپر مشاهده می شد.

تالار میانین مفروش بقالیهای زربفت و ابریشم بغایت نفیسی بود، تشکچه های اطراف از منسوجاتی درست شده بود، که بافت ایران میباشد؛ و مخمل زربفت خوانده میشود؛ و عبارت از منسوجات مخملی ابریشم مخلوط با طلا است، و گل و شاخه های زرین رویش نقش انداخته شده است، سلفدان های زرین شمس توپر، که بعضی آنها مرصع به فیروزه و یاقوت بود، در اینجا نیز وجود داشت.

و جایگاه مخصوص اعلیحضرت، تشکچه کوچک بغایت نرم زربفت بضخامت چهار انگشت، و بدایز تقریباً سه تا چهار پا گذارده شده بود. روی تشکچه مزبور را با روپوش کوچک بغایت ظریف و بسیار لطیفی از منسوجات هندوستان که زر دوزی شده، و کار (دستی) عالی داشت، پوشانیده بودند، این روپوش کوچک تمام تشکچه را پوشانیده، و باندازه چهار انگشت از اطراف آویخته بود، و بدین طریق مانع دید آن می گردید؛ و در دو گوشه درپائین به دو گویچه زرین شمس توپر، آراسته به گوهرها، تعبیه گشته بود، دو تقدان طلا، نیز که همچنان مرصع بود، در دو طرف قرار داشت. در انتهای دیگر تالار، تشکچه ای دیده می شد که زیرش از ماهوت زرین آراسته بگللهای سرخ و برگهای سبز بود، ولی رویش نمی توانم بگویم از چه منسوخ می بود، چون نتوانستم بقدر کافی بان نزدیک گردم و دقت لازم بعمل آورم، و تماسش مزین بروارید، الماس، زمرد و دیگر گوهرهایی که درخشندگی شگفت انگیزی داشتند، و همین نکته مانع آن بود، که حتی از نزدیک نمی توانستند درک کنند، که این جواهر دوزی گرانها روی چه متنی (پارچه ای) بعمل آمده بود.

این محل را چهارده شعله چراغ، بالتام از طلای شمس توپر، غیر معلق، بلکه گذاشته بر زمین، چنانکه ماسعدانهایمان را بروی سبز یا سه پایه می گذاریم، روشن می کرد، این چراغها، که از طلای دوکا (سکه زرین معروف) میباشد، چنان سنگینست، که بعضی آنها شصت مارك (معادل چهار من و نیم) وزن دارد؛ و بطور کلی سبکتر از سی یا چهل مارك (دومن و نیم یا سه من) وجود ندارد. ازین چهارده چراغ، هشت شعله در تالار میانین، در هر یک اتاقهای بزرگ طرفین بود، و هشت شعله شمعدان دو شاخه نیز، که همچنین از طلای توپر شمس بود در آنها وجود داشت. این شمعدانها بارتفاع سه تا چهار پا می باشد، و وزنشان بیشتر از چراغهاست.

چون محل تاجگذاری، چنانچه تعریف و توصیف کردیم آماده گردید، چهار چیز عمده و اصلی که میتوان گفت برای این مراسم ضروریست به میانه تالار آورده شد.

نخست کرسی با تخت سلطنت، که عبارت از چهار پایه مرمری می باشد، بارتفاع سه پای هندسی؛ پایه ها که زوایا روی آنهاست، بروی چهار گویچه زرین بزرگی سیب قرار گرفته است و برای استوار داشتن تخت، بالا و پائین پایه ها را بطور متقاطع بهم متصل ساخته اند، فی الجمله شکل تخت درست همانند چهار پایه هانی است. روی کرسی، کاملاً مسطح و بدون پارچه ای که نشیمن را نرمتر کند، از همان جنس بقیه است، یعنی از طلای توپر شمس تا اندازه ای کلفت، و هر چهار پایه و چهار گویچه زرین، بقطعات کوچک یاقوت و زمرد آراسته می باشد.

این کرسی را باستانی اوقات که برای چنین مراسمی (خارج می شود) با کمال دقت و مواظبت در داخل خزانه شاهی در برج قلعه اصفهان نگهداری می کنند، و باندازه یی سنگین می باشد، که هنگام بیرون آوردن،

دو تن بسختی می‌توانند آنرا حمل کنند. از حسن عظیم حظ، چند روز بعد، وسیله‌ی بلستم آمد که توانستم داخل خزانه کردم، و تخت را در آنجا مشاهده و ملاحظه کنم؛ و این هنگامی بود که وزیر، با مقاطعه‌کار دربارشاهی شهر (اصفهان) به خزانه آمد تا تمام مخازن و دفاین را بگشاید، چون مقرر بود، شاه جدید فردای آنروز مادر و زنانش را بدانجا همراه یآورد. قطعه دوم تاج یعنی الفسری است، که بعضی جاهلین سفر نامه‌ها آنرا کلاه صولی خوانده‌اند، و وجه تسمیه‌اش برای من

مجهولست و در مورد دیگر من بتفصیل عقیده خود را در آن باره نگاشته‌ام. قطعه سیم شمشیر است که به نسبت تاج و تخت مرصع شده‌است و این شمشیر مثل تمام شمشیرهای ایرانی بعرض دو الی سه انگشت تقریباً قوسی و بشکل هلال است، اشخاصیکه خود را در این فن ماهر میدانند میگویند شمشیر کج بهتر میرود و در مصاف بیشتر کارگر است و برطبق قواعد رزم و شمشیر زنی برای اثبات مدعا دلائلی اقامه می‌نمایند، که ما ذکر آنرا در اینجا زاید میدانیم.

قطعه چهارم خنجر است باز مرصع که از کثرت جواهر نمی‌توان گفت از چه ساخته شده ولی لابد باید از

طلا باشد.

در خصوص قیمت این اشیاء جز قطعه اولی بتحقیق نمیتوان چیزی گفت، از یکی از بزرگان دربار شنیدیم که تاج و شمشیر و خنجر را بیش از صد هزار تومان یعنی پنج میلیون پول ما قیمت میکرد، لکن بخواننده نصیحت نمیکم که این گفته را باور کند، چه اشخاص این مملکت وبالاخصه در باریان آنها را می‌شناسم و در عالم کسی بیش از این مردم مایل بمبالغه نیست، در اعراف و در مبالغه بی اندازه مصرند خصوصاً وقتی که از شکوه و جلال پادشاه و قدرت مملکت خود لاف می‌زنند معذالک کله، آنچه در این مورد گفته شده بنظر اعراف نمی‌آید چه خود شخصاً یکی از جقه‌های پادشاه را دیدم که فقط الماس آنرا اروپائیهای اصفهان از دوست الی سیصد هزار لیور قیمت مینمودند چون تاجشاهی از این جقه‌ها متعدد داشته و بیاقت بیضی شکلی که مخصوصاً بحکم پادشاه مرحوم در مازندران بمن نمودند و بیش از صد و شصت قیراط وزن داشت مزین شده و دو قطعه دیگر هم بهمان نسبت مرصع گردیده، قیمت تخمینی فوق البته مبالغه نیست و اگر بخواهیم صادقانه و بی پیرایه بیان عقیده کنیم باید بگوئیم که هر سه قطعه بیش از ربع مبلغ معین ارزش ندارند.

خلاصه سه قطعه مذکور را نزدیک تخت گذاشته پیارچه لطیفی پوشانیدند و شاهزاده با لباس عادی خود ولی فاخرترین آنها داخل تالار شد و در محل خود نشست، همان وقت سایر در باریان نیز وارد شده بدین طریق قرار گرفتند.

در طرف راست و قدری در عقب شاهزاده آغا ناظر با مأموریت و شغل مهتری ایستاده در کمر خود جام طلای مرصع کوچکی داشت و در آن عده کثیری دستمال بانضمام عطریات برای استعمال پادشاه گذارده بود. قدری دورتر از او شش طفل خواجه شده گرجی بسن ۱۵ و ۱۶ مانند تمام اطفال آن مملکت هر یک شاهکار و جاهد در دور پادشاه نیم دایره تشکیل داده، دستهای خود را بروی سینه گذارده در تلالؤ البسه زر دوزی خود بی حرکت ایستاده بودند، در عقب آنها عده کثیری از خواجگان سیاه با تنفکهای مرصع و مطلا بهمان شکل هلالی دور پادشاه را می‌گرفتند.

در طرف چپ پادشاه که ایرانیان محترم‌تر میدانند، بدلائلی که در کتاب دیگری ذکر نموده‌ایم بترتیب نماینده صدر اعظم و نماینده جمشید خان رئیس قشون و نماینده مقصود بیگ ناظر و نماینده میرزا صدرالدین وقایع نویس و بعد امیر حمزه میرزا داروغه اصفهان و توابع وی بالاخره در مسند ششم میرزا رفیع که در میان ایرانیان بعلم و فضل مشهور است نشسته بود.

در طرف راست مسند اول مخصوص به بوداق سلطان تنگدار باشی خالی مانده، خود در ملازمت پادشاه بخدیم می‌پرداخت در مسند دوم نماینده محمد قلیخان دیوان بیگی نشسته، دو مسند بعد برای منجم باشی و معاونش که بتعمین ساعت اختیار داشتند گذارده، در مسند پنجم و ششم میرزا علیرضای شیخ الاسلام و میرزا مؤمن وزیر اصفهان و توابع قرار گرفته بودند، شیخ الاسلام برادر صدر اعظم و دانی زن پادشاه حالیه است و یکی از اشخاص

عالم و فاضل ابن مملکت وسیع بحساب می آید ، امروزه در ایران چنانچه سابقاً معمول یهود بوده ، قوانین مملکتی و سلسلی از مذهب مأخوذ است ، و شیخ الاسلام همیشه در امور مداخله دارد و امری بدون تصویب او نمیگذرد .
 بدستنای اشخاصیکه نام برده شد دیگری در مجلس حق جلوس نداشت اطافها چنین از صاحب منصبان ایستاده محلو بود بعضی برای انعقاد جشن تاجگذاری و برخی برای اجرای اوامر ملوکانه که توسط تفنگدار باشی در آنروز شفل ایشیک آقاسی باشی را عهده میکرد و به نشانه آن عصای طلای مرصعی در دست داشت و در چپ پادشاه ایستاده اوامر او را می پذیرفت با بهتر بگویم باو امر میکرد ، چه پادشاه جدید با اینگونه مجالس بهیچوجه آشنا نبود و جز آنچه بدو القا میشد کاری نمیکرد و چیزی نمیگفت :

منجم باشی و معاونش بعد از مدتی تحقیق و تدقیق در ترکیب کواکب و چرخ و فلک نزدیک ساعت ده بعد از ظهر آمده شروع موقع اختیار را برای پس از یست دقیقه معین نمودند و پادشاه بر طبق دستورالعملی که یافته بود بتفنگدار باشی امر کرد منجم باشی و معاونش را بمحل خود راه نمائی کند و در انتظار گذشتی یست دقیقه آهسته با او صحبت میداشت و طرز اعمال و گفتار خود را در مواقع مختلف مجلس می آموخت و به آنچه دستور می یافت از ترس اینکه مبدا در چنین جشن مهم عمومی کاری بخطا کند بی کم و زیاد عمل میکرد .

بعضی اینکه فرجه یست دقیقه سر آمد منجم باشی اشاره ای به تفنگدار باشی نمود ، یعنی هنگام شروع است و او پادشاه را مطلع ساخت که بر حسب دستور برخاست ، سائرین نیز برخاستند و تفنگدار باشی فی الفور یخاک افتاده در همان حال از جیب خود کیسه کوچکی که محتوی مرسوله انجمن بزرگان بود در آورد ، و کیسه را باز کرده ورقه را بوسیده بر سر خود گذاشت و باعلیحضرت داده بلندشد ، شاهزاده مرسوله را گرفت و فی الفور بدو رد کرد و امر نمود که آنرا باز کرده بخواند ، تفنگدار باشی اطاعت کرده ، بتائی و شمرده ، قسمیکه حضار بتوانند از مطالب مندرجه مستحضر شوند خواندن آغاز کرد و بدین طریق همگی اطلاع یافتند که بزرگان مملکت متفقاً شاهزاده حاضر را به پادشاهی قبول کرده و بدان شهادت میدهند .

چون قرائت مکتوب تمام شد ، پادشاه شیخ الاسلام را طلبیده حاضر گردید ، و پس از تعظیم و تکریم مرسوم مکتوب را برای اعتراف بسلطنت گرفت ، چه شناختن شاهزاده پادشاهی ، باو که شیخ الاسلام و رئیس روحانی مملکت بود تعلق داشت و مکتوب را احتراماً بوسیده به پیشانی نهاد و خواند سپس مهرها را بدقت معاینه نموده ، دو مرتبه مکتوب را سه بار نماز برده ، در مقابل پادشاه بر زمین گذارد و بهمین رفتار خاضعانه تصدیق نوشته و حقانیت شاهزاده را مینمود .

در اینمذت تفنگدار باشی در خصوص نامی که شاهزاده در سلطنت میخواست اختیار کند مذاکره میکرد و منتظر تصمیم بود .

شاهزاده پس از اندک فکری جواب گفت که تغییر رتبه مستلزم تغییر اسم نیست و نام صفی را که از طفولیت باو داده اند نگاه خواهد داشت ، تفنگدار باشی اراده پادشاه را بشیخ الاسلام ، که مکتوب را در قدم اعلیحضرت گذارده و بلند شده بود اظهار داشته ، و شیخ الاسلام در طرف راست تفنگدار باشی در طرف چپ شاهزاده را بمیان تالار بسمت تخت طلای سابق الذکر هدایت کردند و شیخ الاسلام از خاکپای همایونی استدعا کرد بر تخت نشیند ، او نیز قبول کرده رو قبله نشست ، شیخ الاسلام هم دو زانو چنانچه در موقع دعا و در حضور اشخاص محترم مرسوم است معمول دارند ، چند قدم دور از اعلیحضرت نشسته ، تاج و شمشیر و خنجر را بیرون آورده ، در مدت چند دقیقه دعائیکه باقرار توحید شروع میشد ، و تبرک اشیاء سلطنتی مخصوص بهر اسم تاجگذاری اختتام مییافت قرائت کرد ، بر خاسته شمشیر و خنجر را یکی بطرف چپ ، و دیگری را بطرف راست کمر اعلیحضرت بست .

ایشیک آقاسی نیز با اشاره کلاه شاهزاده را از سر برداشته تاج را بجای آن گذاشت ، و آیه ای چند از قرآن بهنسبت موقع تلاوت کرد و باین عمل مأموریتش ختم شده ، جایرا تسلیم خطیب میرزا رفیع عالم تحریری که ذکرش سابقاً گذشت نمود .

خطبه‌ای که در اینگونه موارد انشاء میشود ، بواسطه عادت قدیم بچهار قسمت منقسم میگردد . یکساعت طول میکشد و همیشه باضماین شبیه و یکک نهج ترکیب گشته‌اند ، خطیب فقط در خصوص تغییر عبارات و بیان آزاد است .

قسمت اول راجع بحمد خداوند است ، و خطیب جز بشکر پروردگار بچیز دیگری نمی پردازد ، پروردگاری که نعمت بی پایان و رحمت بی کران خود را مانند رود روان شامل حال بندگان نمود .
خلاتی که عقل از پی ادراکش سرگشته مییابد ، و ناطقه در توصیفش کنگ و قاصر است ، لیاضی که مخلوق را بنفاد آیه شریفه : انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون ؛ بکرم خود از کتم عدم بهره هستی کشید تا محلاست او معترف و بچود وجود شکر گزارند . که ما خلقتنا الجن والانس الا ليعبدون ، پس فعداً لهنم حمدآه ، که هرچه در گذشته و حال بر بندگان جلوه گر شده و میشود مختوم به خاتم محبت او و آنچه در دائره امکان ایجاد گردیده شاهد رافت و تکمیل نعمت اوست .

قسمت اول باز چند دقیقه بتکرار و تدکار اینگونه مفاهیم پرداخته داخل قسمت ثانی میشود ، و آن نعمت پیغمبر و دوازده جانشین و اولاد اوست ، که سلام مالا کلام نثار روان پاک و جان چالاک پیمبران خاصه خاتم النبیین و جانشینان او ائمه طاهرین باد ، برگزیدگانی که بنور تعالی منور و چو مصباح حقیقت بندگانرا بصراط مستقیم خوانداند ، پس برماست که از مدح و ثنائی آن ذوات مقدسه دمی لب فرو نبندیم ، و بقای نام آن اولیای برحق و خلفای مطلق را از خدا خواهیم چه عقیده کامل نکرده ، و فلاح امکان نیاید ، مگر اینکه پس از اقرار بتوحید بر حقانیت و عصمت سالکین مسالک هدایت اعنی خاندان نبوت ارواحنا و ارواح العالمین لهم الفداء نیز اعتراف نمائیم . در اینجا نیز مانند قسمت اول ادعیه‌ای چند بهمین نهج گفته میشود بعد قسمت سوم شروع میگردد و

قسمت سیم راجع بتوصیف و توضیح سلطنت است ، که خداوند عالم ازیدو خلقت آدم از روی مهر و کرم طینت انسانی را بحی نظم و نظام مفسطور کرد ، و بر بندگان به بعثت رسل منت گذارد تا امور معاش و معاد را مرتب گردانند ، و زمام امور را بیادشاهان که ظل الله قرار داد سپارند ، پس از آنجائیکه موجودات شاهد وجود صانع و گفته پیغمبران متمم محسوس است ، باطاعت معبود مجبور و از بتابعیت پادشاهان ناگزیر و بقبول اوامر ایشان ملزم ، چونکه مصدر از آنان است مأموریم ، تا باطاعت تبعیدی هر قدر بعقل و علم ماذرگان یعمقدار دشوار آید و عدم تصرف شخصی و اقیاد عیدانه برهانی از بندگی خود آورده و لذت اطاعت چشیده ، زر ارواح را از بوتۀ تجربه و امتحان بی غش و خالص بیرون آوریم .

قسمت چهارم و اخیر مصروف بدعای پادشاه حاضر است ، که وجود مقدس پادشاه جمجاه ، فلک تخت ثریا تاج ، از جمیع بلیات و آفات محفوظ و مصون ماناد ، تختش بلند پایه طایر اقبال قرین و بساط عدلش گسترده باد پادشاهی که از خاندان نبوت و جانشین آن معانی عصمت دارای افسر ملک جسم و روح است ، فتوحاتش از قطب تا قطب گشته ، تا ابد خورشید صفت درخشان ، تیغش بران و حکمش روان اعدایش مغلوب و مقهور اعوانش مؤید و منصور باد . !

بارالها ادعیه عاجزانۀ این بندگان عاصی را با حسن وجوه مستجاب گردان ، در حق ذات ملکوتی صفات اعلی حضرت قوی شوکت شاه صفی ، خطیب تلفظ نام اخیر را بلندتر از سایر لغات مینحاید ، تا مستمعین بخوبی بشنوند و باید ملثنت این نکته شد که مخصوصاً اسم پادشاه را آخرین کلمه قرار داده و در تمام خطبه بعد ذکر از آن نمی نمایند .

همینکه اسم شاه صفی برده شد ، حضار با آواز بلند انبساط نموده انشاء الله گفتند ، و هر یک اقلاً پنج بارش مرتبه لفظ انشاء الله را تکرار نمودند . در دفعۀ ثانی دعائی خواند که بطلب طول عمر اعلی حضرت شروع و درخواست آسایش رعایا و انبساط حدود مملکت در ظل او اختتام می یافت پس از ختم بیان سه بار سر فرود آورد ، و بمحل خود دعوت کرد ، از قراریکه میگویند خطبه او خیلی غرا بوده ، اگر چه وقت تهیه نداشتند و برای حضور در آن مجلس از رختخواب بیرونش کشیده بودند .

پس از او حضار نیز هر یک بر حسب مقام خود آمده سه بار سر فرود مرسومی اطاعت و اقیاد اظهار داشتند .

و اعلیحضرت از تخت برخاسته بجای سابق خود نشست و سایرین نیز بامکنه مقررۀ خود مراجعت کردند، چه در موقع تاجگذاری همه ایستاده و پادشاه فقط نشسته بود.

این بود شرح تخت نشینی شاه صفی ثانی، جد او نیز در میان سلاطین ایران در تحت همین اسم سلطنت کرده، و راست است که ایجادکنندۀ این خانواده هم همین نام را داشته، ولی او را نباید محسوب داشت چه هیچوقت اسم پادشاهی را، یا از حجب یا بسبب دیگری قبول ننموده، و در جرگۀ پادشاهان بشمار نمی آید و بنا بر گفته مورخین همیشه تخت و تاج را چون آزار بلند پایه می پنداشته است، که در تحت ظواهر بی اساس خوشی، شکنجه حقیقی پنهان دارد.

چون پادشاه و حاضرین در محل خود نشستند، تفنگدار باشی لحظه ای با اعلیحضرت نجوی کرد. اواسری چند صادر گردید از آن جمله این چهار حکم عمده، که بدو در بالاخانه عمارت جسیم میدان قیصریه نقاره و موسیقی نظامی زنتد و اهالی نیزنواختن ساز در جشن سلطان شرکت نمایند، کسی از بومی و خارجی معاف نشد، امر پادشاه فی الفور اطاعت گردید و قیل و قال آن آلات مختلف الصوت برزم نزدیکتر بود تا بیزم و بملاحظۀ عددسنین سن پادشاه بدون انقطاع بیست شبانه روز طول کشید.

در ثانی عدۀ مستحفظین قصر را بهمان عده و در همان نقاطی که در اوقات سلطنت پادشاه مرحوم مرسوم بوده قرار دادند.

در ثالث امر شد هرچه زودتر اسم شاه عباس (دوم) از روی مهرهای دولتی، که همیشه از جواهرند، و از دربار در کیسۀ مختوم بمهر صدراعظم آورده بودند، محو شود و بجای آن نام صفی حک گردد، و در بعضی که نام عباس را بتهنایی نمیتوان محو کرد، هرچه کنده شد محو کنند، و اگر تاب تراش نداشته باشند، بکلی خردنموده تجدید نمایند.

در رابع پول رایج باسم شاه عباس را برچینند، و بنام پادشاه حالیه سکه زنند، بعلاوه مقرر گردید که تا روز بعد بعجله صدو بیست الی صدو پنجاه هزار تومان معادل شش الی هفت میلیون پول ما سکه شود. این امر بسرعت مجری شد و مبلغ مذکور برای وقت معین حاضر گردید و پادشاه بدان بخشش کرد. در همان روز یکی از سکه ها بمن رسید، در یکطرف در دور آن اسامی دوازده امام، و در میان این کلمات « بنده شاه دین صفی است» در طرف دیگر این شعر « ز بعد هستی عباس ثانی - صفی زد سکه صاحب قرانی» و در تحت آن « ضرب اصفهان هزار و هفتاد و هفت» رسم شده بود، کسیکه آن سکه را بمن داد، میگفت پول طلا هم بهمان مقدار سکه شده، و من سهولت باور کردم، اگر چه تاکنون نمونه ای از آن بیست نیامده است. نزدیک نصف شب مراسم تاجگذاری تمام شد، و پادشاه برخاسته با همان البسه سلطنتی باندرون رفت، در این مدت مانند شخصی که خود را باخته و مرفه الحال نیست در چهره پادشاه آثار خستگی و کوفتگی نمایان بود، این سألۀ طبیعی است و تعجب ندارد، و از شخصی که تمام عمر محبوس بوده هرگز چیزی از گزارشهای عالم نشنیده و در چنین محافل حاضر نشده، نباید بیش از این متوقع بود، آیا آن طفل بی تجربه میتواندست در چنان مجلس عالی مهمی. مجلس داری کند، یا اینکه با وجود هیچگونه سابقه و اطلاع خود را نباخته، وقار ملوکانه را نگاه دارد و از عهدۀ انجام کردن محفل جشن برآید؟ این نکته را نباید فراموش کرد که شاهزاده بفتۀ از ذلت بعزت میرسید و پادشاه عالم میخواندش، در صورتیکه قلیل مدتی قبل از هر بنده و امیری بدحال تربود، البته راست است، که در آن اسارت از هر گونه لذت متلذذ میگشت، ولی چه لذائذی، که همان در ترس مرگ و انتظار کوری بسموم بدل میشد.

آنچه گفتمشد، برای تغییر حالت شاهزاده کافی بود، و از ذکر و شرح اضطرابی که بنار کی چهار اوشده، و صور هولناکی که البته فریاد ناله جگر خراش مادر و زنان و دوستانش در خاطر او بر انگیزته و مجسم نموده بودند، صرف نظر مینمایم، در آنوقت روح او را میتوان مانند دریائی فرض کرده، که بواسطه باد شدیدی بانقلاب در آمده و پس از طوفان با وجود باد مخالف در غرش و التظام است.

حالت مادر پادشاه نیز از حال پسر بهتر نبود ، اگر چه دقیقه به دقیقه از آنچه در بیرون میگذشت ، او را مطلع میساختند ولی ترس و هراس طوری قوای او را مجذوب نموده ، و روح او را فرا گرفته و سرعوب میداشت ، که احساسات دیگری در آن راه نمیافت ، بدو آربع ساعتی از استماع اخبار امتناع میورزید ، و بعد بدانچه میشنید معتقد نمیکشت و با وجود آنهمه اسباب شادمانی ، لاینقطع اشک میریخت و مینالید فی الحقیقه طبیعت زنان هم باستداد و قایع سوزناک و توقف در غصه و اندوه مایل است ، و اغلب بزور تصور در خود ایجاد صور غم انگیز مینماید ، خلاصه خواجگان آنقدر خبر مرگ پادشاه و انتخاب صفی میرزا را بسلطنت تکرار نمودند و کیفیت تهیه تاجگذاری را شرح دادند ، که شاهزاده خانم مجبور باستماع و قبول شد ، و کم کم تسکین یافت ، ولی باز مدتی میان غم و شادی حیران بود ، و نمیدانست غم مرگ شوهر را خورد یا بسلطنت پسر شادمانی کند . در هر صورت علی الرسم و برای اظهار سوگواری باز اندکی بشکوه و انقلاب افتاد ، و نوحه سرائی از سر گرفت ، روح مرده را میخواند و مثل اینکه حاضر است از او می پرسید چرا ترک عالم را گفته و او را در رنج و بدبختی گذارده ، و از این قبیل سؤالات و شکایات بسیار میکرد ، ولی وقتی که خبر مراجعت پادشاه را باندرون آوردند ، قطع شکوه و نوحه نمود و برخاسته شستوشویی نموده البسه خود را عوض کرد و مہیای پذیرائی پادشاه حالیه وزندانی چندی پیش شد .

زنهای پادشاه و سایرین نیز بهمین طریق عمل نمودند ، و بعضی ورود اعلیحضرت پیش دویدند ، مادر پادشاه اول و قبل از همه اعتراف بسلطنت او نموده ، باسه باز سرفرواد آوردن «سجده مانند» باوسلام کرد بعد زن بزرگتر و سایر زنهایش نیز چنان کردند ، بیش از این از مآوقع اندرون نمیتوان خبرداد . تاکنون مکرر گوشزد خواننده کرده ایم که اندرون سلطنتی نقطه ایست ، بکلی مجزا از سایر نقاط عالم و اطلاع بدانچه در آنجا میگردد دشوار بلکه محالست چه خواجگان سیاهی که مسبوقند و میتوانند خبر دهند ، مانند حیوانات زبان بسته و صامتند و جان خود را سهل تر از اطلاعات خود در این باب میدهند ، بسخن آوردن آنها بسیار دشوار است ، و برای نیل بمقصود باید خیلی بر انگیزت ، متحمل مشقات و زحمت فوق العاده کشید ، چنانچه در هندوستان برای آموختن سوت و رقص بمار زحمت می کشند .

در اینمذلت صدای نقاره و آلات موسیقی از بالاخانه و میدان شاه بلند بود ، و چون بیش از معمول که دو یا سه ربع ساعت است طول کشید ، برای بعضی که آزان بیدار شدند سبب تعجب شد ، معذالک چون خیلی از شب گذشته ، و موقع برای خارج شدن از خانه و استعلا م مساعد نبود ، قلیلی که در نزدیکی میدان شاه مسکن داشتند خارج شده جریا شدند ، و سلب تشویش خاطر را نمودند ، بقیه اهالی فردا صبح خبر یافتند ، که شاه صفی ثانی بجای شاه عباس متوفی بر تخت نشسته است .

تصور تعجب و تحیر مردم را بخواننده میگذاریم ، ولی برای نویسنده در این اتفاق بزرگ باندازمای خلاف انتظار بعمل آمده بود ، که خود را در خواب و در حین رؤیا می پنداشت مخفی داشتن مرگ چنان پادشاه مقتدری را در اینمذلت طولانی ، چنانچه مردم فقط پس از بر تخت نشستن پسر مطلع بدان شدند ، چیزی است که نویسنده آنرا ندیده و نشنیده ، و در تواریخ نخوانده است . در اینجا باید کاردانی و فراست ایرانیان را تحسین کرد و در اینموضوع هر قدر از آنها تمجید نمایم کم گفته ایم چه بواسطه این تردستی ، رئیس دولت تغییر نمود بدون اینکه هیأت آن تغییر کند و بحران شدیدی را متحمل شد ، بی اینکه کسی تلفت شود .

در تمام شهر اصفهان ابدآ علامات اضطراب و انقلاب نمایان نگشت مردم فقط شنیدند شاه عباس مرده و پسر او بسلطنت نشسته ، و سلطنت پسر را بطیب خاطر پذیرفتند ، کسی نه فوق العاده غمین و نه فوق العاده خرسند دیده میشد ، امور در مجاری طبیعی خود سیر میکرد ، و تجار با همان آرامی و دقت سابق بمشغله خود و بیع و شراء اشتغال داشتند و همه جا کما فی السابق مال التجاره برای فروش گسترده شده بود ، اصفهان در آنوقت در نظر من مانند جمهوری تصویری افلاطون جلوه نمود جمهوری فوق قضا و قدر و عاری از حوادثی که مستلزم تأسیسات این جهان فانی است .

از این تغییر و تبدیل اوضاع ، اروپائیان فقط متوحش شدند و آنهائیکه در شهر دکان داشتند ، در چند ساعت اول روز دکانین خود را بستند ، از آنجمله چهل نفر هلندی در خانه های خود پنهان شدند . در آنوقت جناب هوبر دولرس که از طرف کمپانی هلند بسمت سفارت با مأموریت فوق العاده و هدایای

گراف نزد پادشاه مرحوم فرستاده شد بود ، در اصفهان و در شرف معاودت بود ، چون بواسطه تجارت طولانی در امور کمپانی و مسافرت متعدد در نقاط مختلفه هندوستان به خوبی میدانست که انقلابات بزرگ و قتل و غارت و هرج و مرج با مرکب پادشاه همراه است ، متوحش گشته رأی بر این داشت ، که تجار هلندی مدتی دکانین خود را به بدند ، ولی عمال او همان شب از آرامی شهر خبر آوردند ، و کاردانی هیات دولت و اطاعت ایرانیان سلب تشویش از او نموده ، و در امنیت عامه بیشتر ظنین نشد ، و باز کردن حجره و دکانین رأی داد .

در همان روز پادشاه از اندرون بیرون آمده ، در تالار کاخ بارعام داد ، تمام بزرگانی که در آنوقت در اصفهان بودند ، پیابوس اعلیحضرت پذیرفته شدند ، و مراسم بار تا دو ساعت بظهور طول کشید ، پس از اختتام مجلس اعلیحضرت باسب سوار شده خارج شد ، و اولین دفعه بود ، که از محل تولد خود خارج میگشت ، چنانچه معمول پادشاه ابرانست با عده قلیلی در دور قصر سلطنتی گردش نمود ، خود منفرداً پیشاپیش حرکت میکرد و از عقب بمصاحبت بیست قدم همراهانش میرفتند ، اطراف اسب او را فقط دوازده نفر پیاده گرفته بودند تا پادشاه را مردم بهتر بینند ، قباى زرین ضخیم چرکسی با گلهای کوچک بنفش و در روی قبا کلیجه زری با آستر خز در برداشت ، بکمر شالی پیچیده رشته های متحد مروارید و جواهری که بدان بسته ، از دو طرف می آویخت ، در طرف راست خنجرى مرصع بزمرد درشت و سایر جواهرات بکمر زده ، و از طرف دیگر شمیر مرصعی انداخته بود ، عمامه بطریق ایرانیان از پارچه بسیار لطیف ابریشمی آمیخته بگللاتون بر سر داشت ، که از جلو بچقه سرخی مرکب از یاقوت و الماس مزین شده ، و از اطراف آن رشته های مروارید میریخت . مردم از اطراف باجماع بطرف پادشاه میدویدند ، و او که بدیدن اینهمه جمعیت عادی نبود و همیشه دور از ازدحام و همهمه زندگی کرده ، کمافی السابق مشوش و خود باخته بنظر می آید ، و چنان مینمود ، که ضوه شکوه و جلال او را خیره نموده است ، لیکن معذک چشمانش را بلند نگاه داشته و از آنها ملایمت طبیعی و بزرگی هویدا بود ، که منضم بهیکل نیکو و اندام دلپذیر او جذب عشق و محبت و حرمت مردم را مینمود ، قد پادشاه رسایی آرایش و پر از ظرافت است ، صورتش گرد و از سیمای او با وجود جزئی آثار آبله چیز مطبوعی نمایان است ، چشماهش آبی و موهایش زردند ولی آنها را بسیار رنگ مینماید چه این رنگ نزد ایرانیان پسندیده تر است ، هر کس بصیرت بعادات مسلمانان دارد ، میداند که اغلب پیروان اسلام کیسوی خود را می تراشند و مقصود در اینجا ریش است ، که در آن سن تازه شروع برویدن نموده بود ، خلاصه پادشاه جدید از همه جهت شباهت فوق العاده پیدر دارد ، غیر از اینکه بینی او قدری بلندتر و چشمانش شکافته تر بودند سفیدی پوست او را هنوز هوای خارج و آفتاب پژمرده نموده ، لطافتی داشت ، که بومف نیاید و نمیتوان گفت چیست ، مختصر در آنوقت در پادشاه چیز غیر مطبوعی دیده نمیشد ، و قید در آن وقت برای اینست که تاکنون زیاد تغییر کرده ، و هر روز تغییر می کند .

مطالب فوق که مربوط به تاجگذاری شاه سلیمان صفوی بود و از لحاظ تشریح جزئیات از طرف ناظر آن یعنی «شاردن» در تاریخ بی نظیر میباشد ، آنرا از صفحه ۹۲ الی ۱۱۵ جلد نهم سیاحتنامه شاردن اقتباس نموده ایم و جادارد که از مترجم محترم سپاسگزاری بشود (۱) چون واقعاً اگر «سیاحتنامه شاردن» ترجمه نشده بود ، برای مؤلف بسیار مشکل بود که بتوانم (با فرصت کمی که برای تألیف این کتاب داشتم) آنرا دقیقاً ترجمه و در این بخش نقل بنمایم و ضمناً به روح و روان مورخ بزرگ «شاردن» که چنین اثر گرانبهائی را برای ما بجای گذاشته است درود میفرستم .

(۱) کتاب سیاحتنامه «شاردن» که مشتمل بر نه مجلد میباشد ، بر ارزش ترین اسناد تاریخی دوه صوفیه است ، زیرا «شاردن» خود شخصی فیلسوف و محقق ارجمند بوده و اکثر فلاسفه قرن هجدهم مانند «روسو» «مونتسکیو» ، «دیدور» از نوشته های او استفاده شایان کرده اند و کتاب بزرگ او در سال ۱۳۴۵ توسط مترجم لاضل آقای محمد عباسی ترجمه و به چاپ رسیده است .

تاجگذاری شاه سلطانشین

در اصفهان

پیش از آنکه بشرح تاجگذاری شاه سلطان حسین پردازیم ، یادآوری نکات زیر در مورد روی کار آمدن این پادشاه که در حقیقت آخرین سلطان سلسله صفویه محسوب میگردد ، ضرورت کامل دارد.

در اواخر دوران صفویه قدرت واقعی بیشتر در دست خواجه سرایان درباری و روحانیون بوده است ، و این امر پس از مرگ شاه عباس بزرگ در این خاندان پدید آمده بود .

شاه عباس ضمن اینکه یک دولت قوی ، یک کشور وسیع و یک ملت متحد و تجدد خواه بوجود آورد ، با اینحال از بعضی جهات باعث ایجاد ضعف و ناتوانی در جانشینان خود گردیده است .

زیرا او بود که برای نخستین بار این رسم نامطلوب را جاری ساخت که شاهزادگان بایستی در اندرون بدست خواجه سرایان ، بزرگ و تربیت شده و تا موقع روی کار آمدن (بعد از درگذشت پادشاه وقت) حق خروج از اندرون یا بعبارت دیگر از زندان خود را نداشته باشند و بهمین دلیل شاهزادگان عموماً اشخاصی ضعیف النفس و جبون و کم اراده و عیاش تربیت میشدند .

شاه سلطان حسین فرزند شاه سلیمان نیز از جمله کسانی بود که تا موقع روی کار آمدنش که ۲۶ سال داشت در اندرون بسر برده و زیر دست خواجه سرایان تعلیم یافته بود و در این صورت معلوم است که اراده ای از خود نداشت و هر آنچه که درباریان باو تلقین میکردند همانرا برای اجرا در دستور کار خود قرار میداد .

میگویند شاه سلیمان پدر شاه سلطان حسین صاحب ۷ فرزند بوده است ، اما هیچ گاه معلوم نیست که همه آنها هنگام مرگ پدر (که در سن ۴۷ سالگی درگذشت) زنده بودند ، اما تردیدی نیست که شاه سلطان حسین فرزند ارشد او بوده است و بعد از او نیز عباس میرزا فرزند دوم شاه سلیمان محسوب میگردد .

عباس میرزا که در زمان فوت پدر ، ۲۳ سال داشت با اینکه دست پرورده خواجه سرایان درباری بود با اینحال شجاعت و شهامت و اراده اش از سلطان حسین بیشتر بود و در تاریخ مشهور است که شاه سلیمان هنگام احتضار به وزرائی که در اطراف او گرد آمده بودند



شرح ۸۵
 تصویر شاہ سلطان حسین - کار «گرانیوس دو بروین» نقاش ہندی
 اقتباس از کتاب انقراض سلسلہ صفویہ
 تالیف : پروفیسور لکھنارت

اینطور گفت :

«اگر طالب صلح و آرامشید سلطان حسین میرزا را بسلطنت انتخاب کنید و اگر می‌خواهید کشور ترقی کرده و توسعه یابد عباس میرزا برادر کوچکش را برگزینید.»
اصولاً برای بزرگان و خواجه سرایان آن زمان، هیچ احتیاجی به چنین توصیه و وصیتی از جانب شاه سلیمان نبود زیرا آنها باطناً مایل بودند که شخصی کم‌اراده و ناتوانی روی کار آید تا بتوانند بر طبق میل خود کشور را اداره نمایند و یا در حقیقت کشور را بسوی نیستی و انقراض بکشانند، همانطوریکه در زمان شاه سلطان حسین این حادثه ناگوار اتفاق افتاد.

باری بنا بر همین اصول، درباریان بیدرنگ سلطان حسین میرزا را در تاریخ ۱۴ ذیحجه سال ۱۱۰۵ در ساعت دو بعد از نیمه شب باتشریفات خاصی در حالی که ۲۶ سال و هفت ماه داشت بر تخت شاهی نشاندند و این تاجگذاری در قصر آئینه خانه که بشکل کاخ چهل ستون در ساحل جنوبی زاینده رود نزدیک قصر سعادت آباد ساخته شده بود انجام گرفت.

مطابق نوشته‌های یک کشیش مسیحی بنام (مارتن گودرو) که در آن موقع در اصفهان بوده است، تاجگذاری شاه سلطان حسین باعث جشن و سرور عمومی در اصفهان گردید و میدان شاه و بازارهای طویل شهر در تمام شب چراغانی شده بود و همه حیوانات باغ وحش سلطنتی مانند شیر و پلنگ و فیل و غیره را بمیدان شاه اصفهان آورده باهنگ طبل و شیپور بدور میدان گردانیدند، و مدت سه شبانه روز جشن و چراغانی بمناسبت تاجگذاری شاه سلطان حسین در شهر ادامه داشت و هنگام تاجگذاری شاه سلطان حسین به صوفیان اجازه دادند، همچنانکه سابقاً هم مرسوم بود شمشیر بر کمر بسته و در جلسه تاجگذاری حضور یابند، ضمناً در همان موقع به شیخ الاسلام وقت (یعنی محمد باقر مجلسی) شاه سلطان حسین اجازه داد که فرمانی دائر بر منع استعمال مسکرات صادر نماید و در حقیقت این خود محمد باقر مجلسی بود که این فکر را به پادشاه تلقین کرده بود زیرا زمانی که شاه سلطان حسین در حرم سرا بسر میبرد، محمد باقر مجلسی در او نفوذ فوق العاده‌ای پیدا کرده بود.
البته باید یاد آور شد که بعدها خود شاه سلطان حسین نیز توبه را شکست و مانند اسلاف خود به شرابخواری عادت نمود ولی اصولاً مردی دانش دوست، با تقوی و زاهد بوده است بطوریکه او را به (ملاً حسین) لقب داده بودند.

از جزئیات تاجگذاری این پادشاه اطلاعات بیشتری در دست مانیست ولی گمان می‌رود که جریان مراسم تاجگذاری این پادشاه تیره بخت که بدست افغانه کشته شد، نظیر مراسم تاجگذاری پدرش شاه سلیمان انجام گرفته باشد که بطور تفصیل در همین بخش از قول (شاردن) به شرح آن تاجگذاری مبادرت گردید.

تاج ملکه صفوی

و شبیه يك تصوير از ملکه دوران صفوی

همانطوریکه بر خوانندگان روشن است ، در دوران صفویه کشیدن تصویر زنان کاری ممنوع و خلاف شرع بوده است و چنانچه نقاشی بر حسب اتفاق میخواست تصویر زنی را رسم نماید، ناچار بود که با نشانیهاییکه از چهره صاحب تصویر باو میدادند بطور ذهنی آنرا طراحی و نقاشی نماید .

تصادفاً در کلکسیون خانواده ، « ایمری » در انگلستان يك تصوير از ملکه ایران مربوط بزمان صفویه (ش ۸۶) موجود میباشد که با مهارت و استادی تمام نقاشی شده است ، و جواهراتی که در تصویر کشیده شده بصورت بسیار روشنی ، گرانبهائی و زیبائی آنها را نمودار میسازد و بخصوص گیسو و لباس زربفت این بلکه که با مروارید های غلطان و جواهرات قیمتی و کمیاب زینت یافته ، تصویر این ملکه را مانند رخساری چون آفتاب عالمتاب در آورده است ، و بنا به اعتقاد هنرمندان درجه اول ، این تصویر کار « میر نقاش » میباشد که در تبریز معاصر شاه طهماسب صفوی بوده است و بسیاری نیز معتقدند که این تصویر مربوط به ملکه صفویه نبوده بلکه از آن « سلطانم خانم » خواهر کوچک شاه طهماسب صفوی است که آوازه حسن و جمال او در تمام ایران و هندوستان انتشار یافته بود .

در هر صورت این تابلو یکی از زیباترین و قدیمی ترین تابلوهای عصر صفوی تا با امروز میباشد و در سال ۱۹۳۱ هنگامیکه نمایشگاهی از صنایع و هنر ایران در لندن ترتیب داده شده بود ، این تصویر را نیز در معرض تماشا گذاردند و مورد تحسین و اعجاب تماشا کنندگان آن نمایشگاه قرار گرفت .



ش ۸۶

تصویر ملکه صفویه

اقتباس از کلیدون خانزاده "ایری" در لندن

بخش پنجم

تاجگذاری نادر شاه

در دشت مغان

و حوادث مربوط به آن

یکی از تاجگذاریهای جالب و در عین حال نوظهور (تاریخ بعد از اسلام ایران) تاجگذاری نادر شاه افشار است که از جنبه‌های مختلف، این تاجگذاری مورد توجه مورخین و محققین تاریخ میباشد.

جنبه اول مورد توجه این تاجگذاری، شباهت پادشاه شدن نادر شاه با پادشاهان اشکانی است، که آنان نیز اکثراً بوسیله یک مجلس مؤسسان و رأی نمایندگان مجلسی بنام (مهستان) پادشاهی برگزیده میشدند و نادر شاه نیز این فکر را بعد از ۱۶ قرن زنده کرد و با تشکیل یک مجلس مؤسسان از کلیه نمایندگان لشکری و کشوری و روحانی در دشت مغان و با تصویب رأی آنان به طریقی که بعداً ذکر خواهد شد بر اریکه سلطنت نشست. جنبه دوم این تاجگذاری، تحمیل عقاید و نظریات مخصوص نادر شاه بر تمام نمایندگان است که از کلیه استانها و شهرستانها ایران در تاجگذاری شرکت کرده بودند. جنبه سوم این تاجگذاری، نمایش دادن ابهت و عظمت و شکوه آن، در برابر دولت قوی عثمانی آنروز و دولت روسیه تزاری بوده است.

جنبه چهارم جالب این تاجگذاری، انتخاب محل تاجگذاری است که برخلاف سایر تاجگذاریها (باستثنای تاجگذاری شاه عباس بزرگ که در سه مرحله و سه مکان بوده است) در یک مکان باز و یک دشت وسیع یعنی (دشت مغان) و در زیر یک پوش بزرگ سلطنتی انجام گرفت.

علاوه بر این جریان تاجگذاری نادر شاه، بستگی کامل به نحوه پیدایش خود او و کارهای او تا روز تاجگذاری یعنی روز (۲۴ شوال ۱۱۴۸ هجری) داشته است، و برای اینکه این مطلب کاملاً در نزد خوانندگان این کتاب روشن شود، بایستی یاد آور شویم که دولت و کشور بزرگی را که شاه اسمعیل اول صفوی و سپس بعدها شاه عباس بزرگ بوجود آورده بودند، هنگام ظهور نادر تقریباً هیچ چیز از آن باقی نمانده بود.

سرحدات ایران در زمان نیرومندی سلسله صفویه در قسمت شمال شرقی تا رود جیحون در ترکستان فعلی شوروی، در شرق تا حدود قندهار و در جنوب تا جزیره بحرین، در غرب تا نزدیکی شهر بغداد و در شمال غرب تا قسمت‌های گرجستان و داغستان توسعه پیدا کرده بود، و این چنین کشور وسیع و تاریخی در زمان انقراض صفویه و پادشاهی شاه

سلطان حسین و هجوم افغانه و تجاوز روسیه تزاری و عده دیگری از شورشیان داخلی ، بعدی کوچک و نا چیز شده بود که تنها حدود گرگان و قسمت کوچکی از خراسان امروز بدست طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین باقی مانده بود .

در همان اوقات بحرانی و خطرناک که تجزیه کشور کهنسال ایران تقریباً امری حتمی بنظر میرسید ، نادرشاه یا (طهماسب قلی) در خراسان ظهور کرد و به کمک طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین شتافت و بعد از چندسال جنگ و نزاع با کلیه مهاجمین کوچک و بزرگ ، بالاخره همه آنها را از خاک ایران خارج کرد و حتی بر قسمت اعظمی از خلیج فارس نیز تسلط پیدا نمود و مجدداً یک وحدت بی نظیری در ارکان دولت و مملکت وسیع ایران بوجود آورد .

نادرشاه قبل از اینکه افکار و مقاصد بزرگ خود را به مرحله عمل در آورد و هندوستان و افغانستان و ترکستان و خوارزم را هم متصرف شود ، بدین فکر افتاد که با جلب نظر همه مردم ایران تاج شاهنشاهی را بر سر بگذارد .

لما نادرشاه در راه رسیدن به این هدف ، همیشه جانب احتیاط را کاملاً در نظر میگرفت و خوب میدانست که هنوز مردم ایران به خاندان سلسله صفویه علاقمند میشدند و علاوه مذهب شیعه که بوسیله خاندان صفویه در ایران توسعه و رسمیت یافته بود ، در افکار عامه مردم ایران نفوذ و رسوخ کامل داشته و در صورت مخالفت با آن کار رسیدن نادر به سلطنت مسلماً دچار اشکال میگردد .

در صورتیکه نادرشاه میل داشت که یک اتحاد مذهبی بین مردم عثمانی و ایران ایجاد شود و بوسیله آن اتحاد ، صلحی پایدار در این منطقه از دنیا بوجود آید و ضمناً خود را پیشوای این اتحاد مذهبی در دنیا جلوه گر سازد ، و در واقع جانشین خلفای عثمانی گردد ، زیرا در آن تاریخ سلطان عثمانی ، خلیفه مسلمین هم بشمار میرفت و اماکن مقدسه عراق عرب و مکه معظمه زیر نظر او هدایت و اداره میگردد .

پیرو همین فکر بزرگ بود که نادر هنگام تاجگذاری خود در حالیکه در برابر نمایندگان ملت ایران در دشت مغان یک حالت امتناع و عدم تمایل از خود برای رسیدن به سلطنت نشان میداد ، ضمناً این شرط را قائل گردید که ایرانیان باید مذهب تشیع را ترک گویند و مذهب ایران باید به صورت مذهب جعفری و رکن پنجم مذهب اسلام شناخته شود و همین شرط را نیز برای صلح با عثمانی ها به سفیر آن کشور ابلاغ نمود .

باری ، نادرشاه پس از آنکه ، افغانه و عثمانی ها را شکست داد و لژگیا و سایر گردنکشان را مطیع ساخت و همه اراضی ایران را بجز قندهار از غاصبین پس گرفت ، بمنظور رسیدن به تاج و تخت در پائیز سال ۱۱۴۸ هجری یک نامه ای به صورت (اطلاعیه) به اطراف و اکناف کشور ارسال داشت که تا کنون مساعی او برای استرداد اراضی از دست رفته

ایران مانع او بوده است که در برقراری یک حکومت مرتب و منظمی در ایران اقدام نماید، و باز در یک بخشنامه دیگری به همه حکام و فرمانداران و استانداران و بزرگان مملکت یاد آور شد که بزودی پس از تصرف ایروان به تبریز با قزوین عزیمت خواهد کرد و با حضور همه بزرگان لشکری و کشوری و روحانی در باره تعیین سرنوشت حکومت ایران بحث و اقدام لازم خواهد نمود.

لما اندکی بعد فرمانی به اکتاف کشور صادر کرد که همه بزرگان بایستی در دشت مغان حضور یابند تا با رأی خود تعیین نمایند که چه کسی باید صاحب تاج و تخت سلطنت ایران گردد؟

محلّی که نادر شاه برای انتخاب پادشاه جدید از طریق تصویب آراء بزرگان و تاجگذاری او تعیین نمود، قسمتی از دشت مغان بود که از شمال محدود به رود کر و از جنوب محدود به رود ارس میگردید (یعنی همان قسمت از دشت مغان که در حال حاضر جزء خاک شوروی میباشد) ضمناً نادر شاه دستور داد که در این دشت وسیع بیش از دوازده هزار خانه موقتی چوبی و غیر چوبی برای مدعوین بسازند، بعلاوه متناسب جمعیتی که در دشت مغان حضور پیدا میکنند، حمام و بازار و امکنه دیگر مهیا و آماده شود و عمارتی با شکوه برای خود او و حرمسرایش نیز در آنجا بنا نمایند.

بعد از آن نادر شاه با شتاب تمام از طرف (حسن قلعه سی) و (شماخی) و (آقسو) در روز نهم ماه مبارک رمضان ۱۱۴۸ هجری بمحل مذکور وارد شد، و پس از ورود او ابراهیم خان برادرش و طهماسب خان جلایر یکی از سرداران بزرگ او و پیر محمد هرات و شاه قلی خان قاجار از شهر مرو، و سایر رجال از اطراف مملکت بتدریج وارد دشت مغان گردیدند تا بر طبق نظر نادر شاه با تشکیل یک مجلس مهستان (مؤسسان) در باره تعیین پادشاه و برقراری یک حکومت جدید اتخاذ تصمیم بنمایند.

تصادفاً در همان زمان، نماینده عثمانی هم برای انعقاد قطعنامه صلح بین ایران و عثمانی وارد دشت مغان میگردد.

برای حفظ نظم در دشت مغان، بیش از ششصد مأمور مراقب اقامتگاه خودنادر و چندین هزار از نسقچی ها (پاسبانان) نیز مأمور حفظ آرامش در اردوی دشت مغان شده بودند.

عده ای که در دشت مغان حاضر گردیده بودند تا بیستم رمضان مطابق نوشته مورّخین بیش از بیست هزار نفر تجاوز میکرد ولی بعضی ها نیز این عده را به صد هزار نفر رسانیده اند.

چون عده مدعوین زیاد بود، نادر از بین آنان نمایندگان انتخاب مینمود و هر روز دسته ای از آنانرا بحضور میپذیرفت و با آنان مشورت میکرد و یک روز که مصادف با عید فطر بود در حدود هزار نفر از نمایندگان در تالار پذیرائی نادر حضور یافتند و شربت

و شهر بنی بین همه تقسیم گردید و بیست و دو نفر موسیقی دان آهنگهای شادی را مینواختند.
نادر قبلا همیشه مرکب از شش نفر از یاران وفادار خویش را به ریاست
طهماسب خان جلایر مأمور تهیه مقدمات تاجگذاری و سایر امور مربوط به آن نموده بود
و این هیئت نیز ضمناً مأموریت داشت که بین مدعوین تبلیغات لازم را بنفع نادر بنماید ،
بالاخره در یکی از روزهاییکه همه نمایندگان حضور داشتند طهماسب خان جلایر فرمانده
نای نادرشاه ، پیام نادر را به حضار به طریق زیر ابلاغ نمود .

« چون من از قیل و داد جنگ و احراز مقام فرماندهی دوری جسته ام و میل دارم
بقیه عمر را بدعاگونی در درگاه احدیت بگذرانم از اینرو شما نمایندگان ایران مختارید که
طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین یا فرزند او عباس میرزا را برای پادشاهی انتخاب
نمائید. »

گرچه ممکن بود که عده کمی از حاضرین در اشتباه افتاده و واقعاً تصور کنند که
نادر شاه میل به کناره گیری دارد ، ولی اکثر نمایندگان یکزبان چنین اعلام داشتند که :
(برای ما شاه دیگری جز نادر وجود ندارد ، چون او بود که عثمانی ها و افغان ها
و روسها و لژگیهارا که تقریباً تمام قسمت ایران را تصرف کرده بودند ، به جای خود نشانید
و به یاری خداوند دیگر هیچیک از این معاندین باقی نمانده اند و نادر بوده است که همه
شورشیان را دستگیر ساخته و خاک کشور ایران را از وجود آنان پاک کرده است و اکنون
مردم در نهایت امن و راحتی بسر میبرند ، ما نمایندگان مجدداً تأکید میکنیم که جز نادر
کسی دیگر را حاضر نیستیم برای پادشاهی برگزینیم .)

نادر شاه ابتدا از قبول سلطنت ابا میکرد و این اصرار و ابرام نمایندگان ملت
چهار روز تمام طول کشید ، تا بالاخره نادر راضی گردید و سر انجام دستور داد که چادر
بزرگش را بر پا نمایند .

این چادر که مخصوص تاجگذاری نادر قبلا تهیه و آماده شده بود ، بادوازده
ستون آنرا بر پا ساخته بودند و در بالای این ستونها نیز قبه های بزرگی از طلا قرار داشت
که در نتیجه انعکاس نور آفتاب در روز ، از فاصله بسیار زیاد میدرخشید و شکوه و جلال
بیشتری به محیط پر جنجال و بی سابقه دشت مغان داده بود .

رسمانهای این چادر را تماماً از ابریشم هفت رنگ بافته بودند و ضمناً سطح
داخلی چادر را هم با فرشهای بسیار نفیس مفروش کرده بودند .

طهماسب خان جلایر رئیس کمیسیون تاجگذاری نادرشاه دستورات لازم را برای
اداره امور آن جلسه تاریخی صادر میکرد و برای هر یک از امراء و بزرگان جای مخصوص
معین نموده بود ، ضمناً دستور داد که تخت سلطنتی را که قرار بود نادر در بالای آن نشسته
و تاج را بر سر نهد ، آنرا درست در وسط چادر بگذارند ، و این تخت هم مزین به جواهرات نفیس

و گوهرهای قیمتی بود.

هنگامیکه ورود نادرشاه به چادر، بوسیله رئیس تشریفات با صدای بلند اعلام گردید، غریبشادی از حضار بلند شد و مطربان بترنم مشغول گردیدند و نادر نیز با وقار مخصوص بر آن تخت زرین سلطنت جای گرفت.

نادرشاه یکبار دیگر مسئله سلطنت و نظر قبلی خود را برای اطمینان خاطر بیشتر، با حاضرین در میان گذاشت و گفت که باز هم مختارید که هر کسی را که مایل هستید برای سلطنت انتخاب کنید، ولی معلوم بود که جواب حضار همان جوابی بود که قبلاً آنرا بوسیله طهماسب قلی جلایر اعلام کرده بودند، و بار دیگر همگی تأیید کردند که پادشاه ایران توهستی و ما با جان و دل حاضریم که زندگی و دارائی خویش را وقف بر تو و سلطنت تو نمائیم.

با اینحال در آنروز، نادرشاه، مبادرت به تاجگذاری نکرد، بلکه مأمورین مخفی در میان نمایندگان فرستاد تا اگر چنانچه مخالفی وجود دارد، او را شناخته و معرفی نمایند. بعد از اینکه این مأمورین تحقیقات کافی بعمل آوردند معلوم شد که میرزا ابوالحسن ملا باشی یعنی رئیس روحانیون آن زمان، در پنهانی اظهار داشته بود که ایرانیان بطور کلی خواستار سلطنت خاندان صفوی هستند نه نادرشاه.

و این اظهارات ملا باشی بلافاصله بوسیله مأمورین مربوطه به نادر رسید و او هم روز بعد دستور داد که ملا باشی را اعدام نمایند.

این عمل رعبی فراوان در دل سایرین افکند و بهمین جهت نادر موقعیت را مناسب دید که یک جلسه دیگری با حضور نمایندگان تشکیل داده و موافقت خود را برای قبولی پادشاهی ایران اعلام نماید، و ضمناً طهماسب خان جلایر رئیس کمیسیون مربوط به سلطنت را مأمور نمود که در آن جلسه شرایط پادشاهی او را به سمع حضار برساند و این شرایط بقرار زیر بوده است.

۱ - هیچ کس نباید از تابعیت نادر سر باز زده و به پشتیبانی یکی از پسران شاه سابق پردازد:

۲ - مذهب سنی باید بجای مذهب شیعه بر قرار گردد زیرا مذهب شیعه که توسط شاه اسماعیل صفوی در ایران رسمیت پیدا کرد، پیوسته موجبات خونریزی و جنگ بین ایران و عثمانی را فراهم ساخته است و از اینرو چنانچه ملت ایران به سلطنت نادر راغب باشد باید مذهب سنی را قبول نماید ولی از جهت اینکه حضرت امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول اکرم است، ایرانیان بایست او را پیشوای مذهب خود بدانند و در فروع مقلد آن حضرت باشند.

۳ - هیچگونه خیانتی نباید نسبت به نادر و فرزندان او بعمل آید و همه باید او را اجرا کنند.

این شرایط در دومین جلسه مؤسسان دشت مغان که تحت ریاست طهماسب خان جلایر اداره میگردد قرائت شد و همه حضار موافقت خود را با آن اعلام داشتند و وقتی که خبر این تصویب نامه بنادر رسید، دستور داد که در تأیید این موضوع باید اعلامیه ای تهیه و همگی آنرا امضا نمایند و این اعلامیه که خوشبختانه اصل آن در سالهای اخیر در منزل علیخان یکی از خوانین (درج) کشف گردیده و اجدادش در رکاب نادر شاه بوده اند، در سوزه ایران بلستان موجود و متن آن بجز چند قسمت که خوانده نمیشود با «انشاء مشکل آنروز» بقرار زیر است :

و . . . از تصرف سلاطین ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بوده اند گرفته . . . رسید فیما بین اسم بنای سب و رفق گذشته بستیری این تدبیر آتش افروزند . . . تا اینکه مسلمین دست از مقاتله کفر برداشته مشغول اسر و قتل نفوس و . . . نهب اموال . . . رسید که طایفه لژیکه بر شیروان . . . روسیه بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیه . . . این دیار و بلان جمیعاً پامال جنود حوادث و قتل و اسیر سر پنجه نفور و محن گشتند بعد از آنکه دست امید ما یکسان . . . گسیخته . . . بعد عریا عنایت یزدانی و مرحمت صمدی کوکب وجود سعود همایون و شیر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت . . . رکاب برگزیده حضرت خالق زحمت کش راه خلاق . . . اوج سلطنت و جهانبانی و . . . برج . . . لت و گیتی ستانی مظهر قدرت الهی طلای است افشار معدن پادشاهی . . . را از افق خراسان تابان و مشعل دولت فیروزی را برای ظلمت زده ای شب تیره روزی ما سیه بختان روشن و فروزان ساخت اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته ، بعد از آن رایت فراز عزیمت بجانب اصفهان گشته ، اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود بسخر ساخت ، همچنین ولایت گیلان از تصرف اروس و ممالک آذربایجان و . . . را از تصرف روسیه انتزاع و بسخر کرده آثار جور و عدوان را بر انداخت در این اوان سعادت لسان که بعون غایت باری و چیره دستی پخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعیفای این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نواب بودند هر یک در مکان و مقر خود آسوده حال و رفاهیت پرور شدند و کار . . . تمام ممالک نظام یافت ، تمام اهل ممالک را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیرا در محرای مغان در اردوی ظفر نمون احضار فرموده خواهشمند اذن کلات و ایور گشته مقرر فرمودند که از برای خود از سلسله صفویه یا سایر طبقات اسم هر کس را که خواهیم سلطنت و ریاست قبول کنیم چون اهالی ایران آنچه در این مدت بروزگار خود دیده از کل خیر بوستان دولت صفویه بود که در عهد ایشان آتش فتنه و فحاشی افروخته گشته همگی اطراف را به دشمن و مارا به ست انواع بلاها و محن داده . . . از عهده ضبط و محافظت ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس بودیم که مارا از چنگ اعدا نجات و قالب افسرده مارا دوباره حیات دادند لهذا همگی در مقام . . . ی در آمده و دست بردارن مرحمتش زده مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کترینان را پذیرفته ترك عزیمت مذکور فرمودند و کترینان . . . قلباً و لساناً و متفق اللفظه و الکلمه بندگان اقدس را سلطنت و ریاست اختیار و ترك و تولای سلسله صفویه کرده عهد و شرط و اقرار و اعتراف کردیم که نسلا بعد نسل شیوه . . . مبدعه دولت صفویه را که . . . عظیم بوده یا کلیه . . . و متروک . . . سنت حنیف جعفری که همیشه . . . متبوع است احدی بوده معمول و مسلوك . . . از سلسله صفویه ذکر و اناثاً احدی را تابع و مطیع ننهیم و در هر ملک و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم و از هر یک کترینان که نسلا بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی بوده خون ما هدر و غرض و نفس ما مستوجب عقوبت و خطر باشد تحریر فی شهر ثوال المکرم . . .

باید این نکته را برای بهتر روشن کردن موضوع یاد آور شویم، که نادر شاه بدون شك شیعی مذهب بوده است ، ولی بعد از بدست گرفتن قدرت میخواست بین مذهب سنی و شیعه يك وجه مشترکی پیدا نموده و باختلافات دیرین عثمانی و ایران پایان دهد و ضمناً



تصویر نادر شاه
اقتباس از تاریخ ایران تألیف مرحوم
داریوش نادر تألیف پرورش کیمارت

ش ۸۷

خلافت را از دست عثمانیان خارج نموده و بخود و جانشینان خود انتقال دهد ، اصولاً نادر نسبت باماکن متبرکه ، مانند مشهد کربلا - نجف و غیره ، احترام زیاد قائل بود و از جمله در تعمیر بقعه حضرت امام رضا (ع) و نصب چهارده چراغ طلای تمام عیار در آن بقعه و ساختن یک حوض تمام مرمر (از سنگهای مرمر هرات) در صحن حضرت امام رضا (ع) اقدام نمود ، و همین امر میرساند که نادر با اصول مذهب شیعه بیش از سنی معتقد و پای بند بوده است .

پس از تهیه اعلامیه و امضای آن از طرف نمایندگان حاضرین در دشت مغان ، ترتیب برقراری جلسه رسمی تاجگذاری داده شد و مطابق نظر منجمین ساعت سعد برای تاجگذاری نادر ساعت ۲.۰۸ دقیقه پس از طلوع آفتاب روز ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هجری معین گردید .

این نکته را هم بدنیست یاد آور شویم که چون عده حاضرین در دشت مغان زیاد بوده ، پذیرائی از آنها روز بروز مشکلتر میگردد و آذوقه ای که قبلاً تهیه شده بود بتدریج نقصان پیدا میکرد و بهمین دلیل بسیاری از نمایندگان مجبور شدند که با کسب اجازه از نادر اردوی دشت مغان را ترک گفته و به محلهای خود مراجعت کنند ، بعضی ها نوشته اند که نادر شاه دستور داده است که برای تهیه آذوقه عده ای به جنگلهای اطراف رفته و بشکار حیوانات بپردازند ولی این قسمت صحیح بنظر نمیرسد زیرا پرواضح است که گوشت حیوانات جنگلی قابل اکل نبوده است و حتی بعضی راه اغراق را به اندازه ای پیش گرفته که نوشته اند خود نادر شاه شخصاً برای تهیه گوشت خوراکی بدعوتین ، بشکار میرفته و مطابق همه شکارچیان نیز شکار میکرده است !

باری در آن جلسه تاجگذاری همه بزرگان و کسانی که در اردوگاه بودند با لباسهای فاخر حضور پیدا کردند و میرزا زکی خان تاج طلای شاهنشاهی ایران را که بنا باظهار (ترتوما کشیش ارمنی ، که در آن موقع حضور داشته است) بشکل کلاه مرصعی ساخته شده بود و از زیادی مروارید و جواهرات مانند آفتاب میدرخشید ، بر سر نادر نهاد و در آن لحظه تاریخی همه حضار بزانو در آمدند و هنگام نماز همه دستهای خود را بر زمین گذاشته بودند و بعد از قرائت خطبه مجدداً همه زانو بر زمین زده و صورت خود را بر زمین گذاردند .

پس از پایان خطبه هر کس مطابق مقام و منصب خود در محلیکه قبلاً برای او تهیه شده بود جای گرفت و سپس پذیرائی شروع شد و شربت و شیرینی بین همه تقسیم گردید و مطربان به نواختن آهنگهای موسیقی مشغول گردیدند و در پایان این مراسم هر یک از حضار از جلوی نادر شاه عبور نموده و سر تعظیم فرود میآورد و از آن روز بعد دیگر نادر شاه بعنوان وکیل الدوله و یا نایب السلطنه و یا ولینعت خوانده نمیشد ، بلکه در

سراسر ایران و جهان از آن پس به نادر شاه مشهور گردید.
قوام‌الدین شاعر معاصر نادر بمناسبت تاجگذاری او ماده تاریخی باین مضمون

ساخت .

(الخیر فی ما وقع)

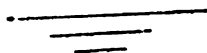
این حروف با حساب ابجد برابر ۱۰۴۸ هجری میگردد و همین ماده تاریخ، از آن پس بر روی سکه های نادر حك گردید.
بعد از این واقعه شاعر دیگری که از مخالفین نادر و هواخواه خاندان صفویه بود شعری در هجو او بدین مضمون ساخت.

بریدیم از مال و از جان طمع بتاریخ الخیر فی ما وقع
و در تاریخ نوشته شده است که وقتی نادر از این داستان آگاهی پیدا کرد این شاعر ویکی دوتن دیگر را بهلاکت رسانید.

در همان روز تاجگذاری نادرشاه مقام منشی باشی خود را به میرزا مؤمن محول نمود و میرزا مهدی منشی باشی سابق را هم بعنوان مؤرخ رسمی خود انتخاب کرد.
بر رویهم چهار روز و چهار شب عیش و سرور در دشت مغان بمناسبت تاجگذاری نادرشاه ادامه یافت.

پس از اتمام مراسم تاجگذاری ، نادرشاه دستور داد که عباس میرزا پسر طهماسب میرزا را بخراسان نزد پدرش بفرستند ، و اینکه میگویند که در جلسه تاجگذاری نادر، عباس میرزای خردسال نیز حضور داشته است مورد تردید میباشد.

درست است که عباس میرزا در آن هنگام در دشت مغان زیر نظر خود نادر بوده است ، اما نادر ضمناً دارای غلو طبعی بود که حاضر نمیگردید بدان ترتیب خانواده صفویه را در مقابل همه نمایندگان ملت ایران تحقیر بنماید.



بخش دهم

مراستم تا بسکداری

عادلشاه - ابراهیمشاه - شاهینشاه

و میرسید محمد

در یک دوران خزن و اندوه تاریخ ایران

هیچ فردی نیست که تاریخ سالهای بعد از کشته شدن نادرشاه را مطالعه نکند دوچار تأثر و ناراحتی نگردد ، شاید بتوان با اطمینان گفت که دورانی ، اندوهناکتر از دوران چند ساله بعد از قتل نادر ، در تاریخ چند قرن اخیر ایران وجود ندارد .

افسوس و هزار افسوس ، که جانشینان نادر نتوانستند درک کنند که چه عظمتی را با برادرکشی و نفاق از دست میدهند ، شاید اگر آنان فهمیده بودند و یا لاقلاً یکی از میان آنها اندکی شهامت و شجاعت میداشت و تا حدودی توانسته بود که از قدرت و حیثیت و ثروت و وسعت کشوری که نادر ایجاد کرده بود نگاهداری نماید ، مسلماً آنگاه ایران از آن پس بطرف ترقی و تعالی میرفت و چنانچه یک فرد بسیار لایقی جانشین نادر میشد و باختلافات و نفاقها بسرعت خاتمه و سرو صورتی باوضع میداد ، امکان داشت که اصولاً ایران آنروز در زمره کشورهای بزرگ دنیا در آید و شاید هم بر دنیائی عادلانه حکومت بنماید .

اگر جانشینان نادر ، تنها از ثروت یکران او که در کلات انباشته شده بود برای کارهای عمران و آبادی استفاده میکردند ، همان کافی برای ایجاد یک عظمت بادوام در ایران در ۲۲۷ سال پیش بود ، باری نادرشاه متأسفانه در اواخر عمر تغییر روش اخلاقی داد و دیگر آن رهبری که با تیزی و هوشیاری همه کارها را خوب میسنجید و اداره میکرد نبود و نادرشاهی که در تمام عمر و در تمام جنگها با عقل سلیم به طرح نقشه های بی سابقه می پرداخت و همیشه نیز پیروز میگردد ، در نهایت تأسف از هنگامیکه در سال ۱۱۵۳ هجری در جنگلهای مازندران «بین راه ساری و سوادکوه» مورد سوء قصد قرار گرفت و از رضاقلی میرزا پسر بزرگش مشکوک گردید و بعد هم در داغستان این نور دیده را محاکمه و کور کرد ، از همان اوقات تغییر اخلاق داد و روز بروز تا پایان عمر بر شدت عمل خود بر علیه اطرافیان و نزدیکان خویش افزود ، بطوریکه کمتر کسی در اواخر عمر نادر ، بجان خود ایمن داشت و نادر هم از ترس از دست دادن مقام ، پیوسته خشن تر و تندخو تر میگردد ، بخصوص که پیوسته شورشهایی هم در نقاط مختلف کشور بر علیه او ایجاد میشد و به حیثیت عالی و برجسته نادرشاه لطمه زیاد وارد میساخت ، و متأسفانه نخستین کسی هم که بر علیه او قیام کرد و خیال سلطنت در سر پروراند ، علی قیخان برادر زاده خود نادر بود که بعداً معروف

به علیشاه و یا عادلشاه گردید، یعنی همان کسیکه اعمال و رفتارش، درست برخلاف لقب (عادلشاهی) بود که برای خویش انتخاب کرده بود.

این علیشاه از طرف نادر مأمور سرکوبی شورشیان سیستان شده بود و از همانجا بفکر عصیان و شورش افتاد و خواست قبل از آنکه نادر او را نابود کند، از ناراضایتی مردم، «که در اواخر عمر نادر در ایران ایجاد شده بود» استفاده نموده و نادر را از بین ببرد، و پیرو همین فکر، دوستانی هم از اطرافیان و نزدیکان نادر برای خود پیدا کرده بود که منجمله محمد خان قاجار و صالح خان قاجار (قاتلین آینده نادر) بودند.

نادرشاه یک نفر آجودان جوان و لایقی بنام احمدخان ابدالی اهل افغانستان داشت که چهار هزار سوار افغانی نیز در اختیار او بود، هنگامیکه نادر احساس خطر از طرف نگهبانان نمود، تصمیم گرفت امور نگهبانی خودش را به احمدخان ابدالی که مورد اعتمادش بود بسپارد و نگهبانان سابق را از بین ببرد، لیکن معلوم نیست بچه وسیله، اطرافیان نادر از این قصد نادر آگاه شدند و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاول سال ۱۱۶۰ در فتح آباد قوچان بچادر نادر ریخته و او را هنگامیکه با شوقی (دختر محمد حسن قاجار) زن عقدی خود در بستر آرمیده بود بقتل رسانیدند.

نادرشاه در آن هنگام عازم شهر هرات شده بود، تا علیقلیخان برادرزاده شورش را که غیر از سیستان «هرات را هم متصرف شده بود» سرکوب نماید، ولی محمدخان قاجار و صالح خان قاجار و عده دیگر شبانه باو حمله کردند و با اینکه شوقی زن او نادر را بیدار کرد و نادر شمشیر را از غلاف کشید و با هردو آنان با شجاعت جنگید و یک دست خود را هم در زدو خورد از دست داد، با اینحال محمدخان قاجار عاقبت سر نادر را برید و بعد هم چادر نادر را غارت کرد و باتفاق سایر سران شورش و با سربریده نادر عازم هرات نزد علیقلیخان شد و سر نادر را باو تحویل داد.

علیقلیخان پس از اطمینان از بین رفتن نادر خود را بسرعت بمشهد رسانید و اول کاری که کرد، میر سید محمد متولی آستان قدس رضوی را به صدارت عظمی کشور منصوب نمود و این میر سید محمد که از بازماندگان دختری صفویه بود، بعدها بنام (شاه سلیمان ثانی) در مشهد به پادشاهی رسید، و عجیب آنست که با تشریفات جالب و کاملی هم تاجگذاری کرده است که از جزئیات این تاجگذاری طبق نوشته گلستانه مؤلف (مجله التواریخ) (۱) ما

(۱) مطالب مربوط باین فصل از کتابهای:

۱ - فارسی نامه ناصری تألیف «حسن ابن حسن فسانی»

۲ - تاریخ ایران تألیف «سرجان ملکم»

۳ - تاریخ مفصل ایران تألیف «مرحوم شمیم» و «استاد نصرالله فلسفی»

۴ - تاریخ کریمخان زند تألیف «دکتر عبدالحسین نوائی»

۵ - تاریخ مختصر ایران تألیف «هاول هرن» ترجمه استاد دکتر رضا زاده شفق.

۶ - تاریخ مختصر ایران تألیف «پروفسور لاکهارت» مندرج در کتاب ایران شهر جلد اول (نشریه شماره ۲۲)

بخوبی امروزه آگاه هستیم و در همین بخش هم جریان آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم. بهر صورت، کار دیگر علিশاه این بود که عده ای بختیاری را مأمور کرد که به کلات رفته تا ذخائر بیکران نادر را بهر طریقی است بچنگ بیاورند و این کار بدبختانه بکسانی انجام گرفت و علিশاه هم شروع به بذل و بخشش این بیت المال نمود. علিশاه پس از استقرار بر تخت نادری، یک فرمانی در روز تاجگذاری خود صادر کرد و از ظلم و ستم نادر، اظهار انزجار نمود و اسم خود را هم از علিশاه به عادلشاه تبدیل کرد، چون میخواست عملاً هم باصطلاح به مردم نشان بدهد که در برابر ظلم نادر، او طریقی عدل را پیش خواهد گرفت. در صورتیکه در مدت کوتاه سلطنتش عملاً بر خلاف این لقب (عادلشاه) رفتار کرد.

علیشاه در روز بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ هجری قمری بر تخت نشست و بنام خود سکه زد و روی سکه این بیت نقش شده بود.

گشت رایج بحکم لم یزلی سکه سلطنت بنام علی

در روی مهر خود نیز جمله «بنده شاه ولایت علی» را نقش کرد تا مردم شیعی مذهب ایران را بخود جلب نماید.

اما این پادشاه متظاهر، در آغاز پادشاهی شروع بقتل فرزندان و نوادگان نادرشاه نمود و از کوچک و بزرگ همه را بدست جلاد سپرد و حتی بر طبق قول مورخین به اطفال شیر خوار هم رحم نکرد.

در این کتاب جایز نیست که ما نام همه کسانی که با سر (عادلشاه) کشته شدند ذکر بنمائیم، ولی تنها از اولاد خود نادر پنج نفر که بزرگترین آنها رضاقلی میرزای کور و کوچکترین آنها جهادالله خان شیر خوار بودند که با سر عادلشاه بقتل رسیدند و چنانچه یکی از آنها زنده میماند، امکان داشت که اوضاع عوض شده و فجایع مهم بعدی تا ظهور کریمخان زند در ایران رخ ندهد.

از تمام فرزندان نصرالله میرزا پسردوم نادر و داماد محمد شاه پادشاه هندوستان هم، برای نمونه یک نفر را هم باقی نگذاشت، فقط از شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا دست کشید و آنهم بدین علت بود که میخواست در برابر اعقاب صفویه و طرفداران خاندان صفوی در ایران، یک نفر هم از نسل نادر وجود داشته باشد.

کمیسیون ملی یونسکو .

۷ - تاریخ ایران تألیف «مرحوم عبدالله رازی»

۸ - تاریخ مختصر ایران تألیف «مرحوم سر لشکر غلامحسین مقتدر»

۹ - کتاب مهمانها و پذیرانیهای شاهانه تألیف «ونگارش» آقای محمد حسین استخر»

۱۰ - مجمل التواریخ تألیف گلستانه با تصحیح آقای مدرس رضوی.

۱۱ - مجمع التواریخ تألیف سرعشی با تصحیح مرحوم عباس اقبال .

خوشبختانه عمر این پادشاه کوتاه بود و عاقبت بدست ابراهیم برادرش مغلوب و کور گردید ، یعنی ابراهیم برادر علیشاه در آنزمان حاکم آذربایجان بود و وقتی خبر کشتار بیرحمانه برادر را شنید سر بطفیان برداشت و جنگی بین دو برادر بین سلطانیه و زنجان رخ داد و علیشاه دستگیر و کور شد (اوائل جمادی الثانی سال ۱۱۶۱).

ابراهیم خواست با نیرنگ (شاهرخ)، تنها باز مانده خانواده نادری را از مشهد به تبریز پایتخت خود بیاورد و در آنجا او را از بین برد که طرفداران شاهرخ زیر بار نرفتند، و پیغام دادند که شاهرخ در مشهد جلوس خواهد کرد ، و ابراهیم که از نیرنگ خود نتیجه نگرفت ، در تاریخ هفدهم ذی الحجه سال ۱۱۶۱ در شهر تبریز خود را ابراهیم شاه خواند و سکه بنام خود زد ، و او نیز مانند برادرش شروع به بذل و بخشش قسمت مهمی از اندوخته های نادر نمود ، و چون مردی ضعیف النفس بود به اشخاص فرومایه و بی سروبا پروبال داده و آنان را با دادن القابهای مهم مرسوم آنروز و پول زیاد بدور خود جمع نمود، و بعد هم از تبریز روانه قم و از قم عازم خراسان گردید تا با شاهرخ تنها نوه نادرش و طرفداران او بجنگ بپردازد ، لیکن طرفداران شاهرخ و قزلباشهای ارتش متلاشی آنروز ایران ، وی را در قلعه (قله پور) بین ساوه و قزوین دستگیر ساخته و روانه مشهد نزد شاهرخ نمودند ، اما در بین راه مخالفین باو امان ندادند و او را ابتدا کور و سپس بقتل رسانیدند و برادرش علیشاه کور را هم با سر شاهرخ بمشهد بردند و در بدو ورود بقصاص خون شاهزادگان نادری او را هم بقتل رسانیدند.

مدت سلطنت عادلشاه فقط یکسال و ابراهیم شاه هشت ماه ، و محل تاجگذاری

عادلشاه (مشهد) و ابراهیم شاه (تبریز) بوده است .

از جریان تاجگذاری شاهرخ نوه نادر در مشهد اطلاع صحیحی در دست نیست ولی دوران سلطنت نا سامان او بدو دوره تقسیم میگردد و در جریان سلطنت نیز بوسیله مخالفین کور و زندانی میشود و دشمنان او شخصی بنام (میر سید محمد) ملقب به سلیمان ثانی را پیادشاهی بر میگزینند که تصادفاً جریان تاجگذاری این پادشاه تا حدودی با جزئیات برای ما روشن است که در بخش بعد از نظر خوانندگان میگذرد.

بخش یازدهم

برایان تاجگذاری میر سید محمد و شهد

و حادثه کور کردن شاهرخ نوه نادر

در دوران حزن و اندوه پس از کشته شدن نادر، تا روی کار آمدن کریمخان زند، جمعاً چهار نفر در ایران پادشاهی کرده‌اند، سه نفر از کسان نادر و یک نفر از بازماندگان سلسله صفویه.

در مورد پادشاهی و تاجگذاری مختصر، سه نفر از کسان نادر یعنی «عادلشاه - ابراهیم شاه - شاهرخ نوه نادر» در صفحات پیش تا حدود اطلاعاتی که بدست آوردیم شرح لازم داده شد.

اما در مورد «نوه دختری شاه سلیمان صفوی» یعنی «میر سید محمد»، تصادفاً اطلاعات جالبی از تاجگذاری او در تاریخ ثبت شده که کمتر در کتابهای مورد استفاده عموم ضبط گردیده است.

حال به بینیم که این «میر سید محمد» که دو سال هم پادشاه ایران بوده است از کدام اصل و نسب بوده و چگونه تاجگذاری کرده است.

از طرف پدر، میر سید محمد نسبش به «میر قوام‌الدین مرعشی» مؤسس سلسله مرعشیه مازندران میرسید و از طرف مادر هم نسبش به شاه عباس بزرگ ارتباط پیدا میکرد، زیرا او نوه دختری شاه سلیمان صفویه بوده است.

از شگفتیهای روزگار اینکه: این بازمانده صفوی تنها فردی از آن خانواده بود که مورد توجه نادر هم قرار گرفته بود و زمانیکه نادرشاه از هندوستان مراجعت کرد، لقب صدارت کل ایران و هم چنین تولیت آستان قدس رضوی را به میر سید محمد آخرین بازمانده صفویه تفویض کرد و بنظر نویسنده این کتاب، نادر از این جهت به این مرد توجه کرد که بعد از برگشت از هند، ملاحظه نمود که طهماسب میرزا و فرزندان او که در شهر سبزوار تحت‌الحفظ بودند، به‌ستور پسر نادر رضاقلی میرزا بقتل رسیده‌اند و مردم ایران از این عمل فجیع رضاقلی میرزا ناراضی و منزجر شده‌اند، و بهمین علت برای جلب قلوب مردم ایران و جبران عمل ناصواب پسرش، حاضر شد که مقام و منصبی به «میر سید محمد» آخرین بازمانده صفویه اعطا نماید.

از طرفی خود «میر سید محمد» هم مردی وارسته و درستکار و مهربان بود و از طرف نادرشاه گاهی برای انجام کارهای مهمی مأمور میگردد.

بعد از قتل نادر و ایجاد يك دوره حزن و اندوه در ایران و در زمان پادشاهی «عادلشاه» برادرزاده نادر ، میر سید محمد مجدداً مقام تولیت آستان قدس رضوی و منصب صدارت کل را حفظ نمود ، و پس از خلع عادلشاه بوسیله برادرش ابراهیم شاه ، ایضاً میرسید محمد بواسطه محبوبیت فوق العاده ای که داشت ، توانست مقام تولیت آستان قدس رضوی را برای خود نگاه دارد و علاوه براین چون در زمان پادشاهی «ابراهیم شاه» رود خانه شهرستان قم طغیان کرده بود و بشهر قم خرابی فراوان وارد شده بود ، میر سید محمد از طرف ابراهیم شاه مأمور گردیده که بقم عزیمت نموده و سد رودخانه قم را تعمیر نماید .

خلاصه اینکه: بعد از قتل ابراهیم شاه توسط طرفداران شاهرخ نوه نادرشاه ، «میر سید محمد» در قم توقف داشت و شاهرخ چون میدید که روز بروز بر طرفداران این باز مانده صفویه افزوده میشود ، مرعوب گردید و در صدد برآمد که او را بهر طریقی است نزد خود به مشهد آورده و نابودش بنماید ، و پیرو این هدف شوم خود، نامه ای تضرع آمیز برای میر سید محمد همراه بایک مجلد قرآن مجید و مهر حضرت امام رضا (ع) بقم فرستاد و برای او نوشت که:

« من طفل یتیمی هستم و شایسته است که مرا در سلک فرزندان خود محسوب نموده و برای نجات من از شرّ اوباشان خراسان ، به مشهد تشریف فرما شده و مرا از شر اطرافیان ناباب خلاصی بخشید . »

این نامه را شاهرخ برای سید فرستاد؛ ولی در باطن مقصودش از میان برداشتن او بود ، از طرفی در همان هنگام عده ای مایل بودند که «میر سید محمد» در همان شهر قم خود را پادشاه خوانده و تاجگذاری بنماید و اعتنائی هم به نامه شاهرخ نکند. لیکن میرسید محمد که مردی خوش قلب و مهربان بود ، گوش بحرف دوستان خود نداد و با اردوی بزرگ خویش و همه اسباب و اثاثیه و جواهرات و توپخانه که از عادلشاه در قم باقیمانده بود ، عازم مشهد شد .

بمحض ورود سید ، شاهرخ ظاهراً با شکوه و جلال از او استقبال کرده و او را به مقرّ سلطنت خود قصر «چهار باغ» مشهد هدایت کرد و در نظر داشت که در همانجا بزندگی میر سید محمد خاتمه دهد که خوشبختانه کسان سید متوجه شدند و شاهرخ موفق باجرای نقشه خود نگردید .

پس از آن ، بارها شاهرخ نقشه های متعددی را برای نابودی میر سید محمد طرح کرد و بالاخره نیز به «امیر علم خان خزیمه» امیرقائانات و «بهبودخان» سرداران خود مأموریت رسمی داد که بروند و سید را بقتل برسانند ، اما اینان که میر سید محمد را مردی بی آزار میدانستند ، از او امر شاهرخ سر پیچی کرده و برعکس بخدمت سید شرفیاب و با اصرار تمام او را وادار بقبول سلطنت نمودند .

امرای مذکور باتفاق پادشاه جدید (میر سید محمد) عازم قصر «چهار باغ» مقر

شاهرخ شدند و وقتی شاهرخ متوجه سرو صدا و هیاهوی مردم گردید ، اینطور فکر کرد که مردم و اسرای ارتش با اصطلاح اسروزی کودتائی برپا کرده و میخواهند یکی از فرزندان علیشاه را که در قصر او زندانی بودند به سلطنت برسانند ، از اینجهت دستور میداد که آن اطفال خرد سال را خفه کنند و بدیختانه تا قبل از رسیدن میر سید محمد و اسراء ارتش ، سه نفر از پنج فرزند علیشاه به دستور شاهرخ از بین رفته بودند .

با این تفصیل میر سید محمد قصر چهار باغ را متصرف شد ، و دستور داد که شاهرخ را زندانی بنمایند در صورتیکه طرفداران سید قصد قتل شاهرخ را داشتند ، اما سید حاضر با اجرای این کار نشد .

آغاز پادشاهی میر سید محمد مطابق با روز ۲۰ محرم سال ۱۱۶۳ می باشد ، ولی تاریخ جلوس و تاجگذاری او ، بعلت ماه محرم به پنجم ماه صفر همان سال موکول میگردد و بر طبق نوشته میرزا خلیل مرعشی در «مجمع التواریخ» در روز پنجم صفر ، یکساعت از آفتاب برآمده در عمارت الیاس خوانی شهر مشهد میر سید محمد بر روی تخت طاووس جلوس می نماید و نمایندگان طوایف قزلباش و صوفیان ترك و تاجیک و كرد و غیره در آن مجلس تاجگذاری حضور پیدا میکنند و فرزندان ارشد میر سید محمد یعنی :

سلطان داود میرزا ، سلطان ولی میرزا هر يك بر روی کرسی های سلطنتی قرار میگیرند ، و بر طبق رأی منجمین ، در ساعت معینی میر سید محمد مانند زمان صفویه کمر بند مرصعی را بر کمر می بندد و تاج عمامه ای را نیز بر تارك خود میگذارد و بلا فاصله نیز سکه بنام وی زده میشود .

نقش این سکه در يك طرف جمله «لااله الله ، محمد رسول الله علی ولی الله» و در حاشیه همان روی سکه نام دوازده اسام و در طرف دیگر آن ، این بیت نوشته شده بود :

زد از لطف حق سکه کامرانی شد عدل کستر سلیمان ثانی

و باید توجه داشت که میر سید محمد در روز تاجگذاری ، لقب «سلیمان ثانی» را برای خود انتخاب کرده بود .

در جلسه تاجگذاری «سلیمان ثانی» ، شعرا در وصف او اشعاری خواندند و ماده تاریخ نیز برای تاجگذاری او ساخته شد که عبارت «طلوع شمس از مشرق» بود بعد از انجام تشریفات تاجگذاری ، میر سید محمد پیاده به زیارت حضرت رضا (ع) رهسپار شد و «ضریح مکمل به جواهری که نادر شاه برای مقبره خود مهیا کرده بود و بیش از سی هزار تومان پول آنزمان ارزش داشت» همانروز آنرا نیاز درگاه آستان قدس رضوی کرد و بعلاوه انعام فراوانی هم بخداام آستان رضوی بخشید .

در روز تاجگذاری میر سید محمد ، القاب و مناصب و خلعت هائی زیاد به کسان و یاران سید داده شد که خلاصه از آنچه که در این باره در تاریخ ثبت شده به قرار زیر است :

۱ - به پسر بزرگ خود مقام تولیت آستان قدس رضوی.
۲ - به میرزا محمد مقیم صدرالصدور « داماد شاه سلطانحسین » مقام صدارت ممالك.

۳ - به امیر علم خان خزیمه امیر قائنات که در روی کار آوردن او سهم بزرگی داشت ، وکالت مطلق دولت علیه یعنی تقریباً معاون پادشاه و نماینده تام الاختیار شاه سلیمان ثانی.

بعلاوه يك قلمدان مرصع و يك «چارقب وزارت» یعنی يك لباسی که اطراف یقه و دامش زر دوزی شده بود و در آنموقع اختصاص به پادشاهان ترك داشت ، و يك خنجر مرصع و پنج رأس اسب با زین و لگام مرصع و پنج اسب دیگر يد کی به امیر علم خان خزیمه اعطا شد.

۴ - به امیر سهراب خان که از خویشان نزديك امیر علم خزیمه بود ، مقام ناظر کارخانجات پادشاهی و يك خنجر مرصع و دو رأس اسب یکی با زین و لگام مرصع و طلا و دیگری با زین و لگام مینا اعطا گردید.

د - به سهراب خان یکی دیگر از سرداران خود ، که باو برای رسیدن به سلطنت کمک کرده بود ، مقام «ايشك آقاسی» یعنی وزیر درباری خویش را تفویض نمود
۵ - به محمد حسن خان قاجار حکومت گرگان و يك تاج و يك شمشیر و يك کارد مرصع و شش رأس اسب با زین و یراق مرصع و مینا اعطا گردید.

۷ - به بهبودخان سردار دیگری که باو کمک کرده بود ، مقام ییگر ییگی خراسان « یعنی استانداری » و يك کارد مرصع و پنج رأس اسب که یکی از آنها دارای زین و لگام مرصع و بقیه با طلا بود ، داده شد.

علاوه بر این بخششها در روز تاجگذاری میر سید محمد ، طی فرمانی مالیات نقدی و جنسی سه سال ملت ایران نیز بخشیده شد،

شاه سلیمان ثانی رویهمرفته مردی نیکوکار ، مهربان و با گذشت بود و در زمان کوتاه سلطنت او ، چنانچه واقعاً یاران و اسراء لشکر همت کرده بودند ، امکان داشت که شیرازه گسیخته دوران بعد از قتل نادر ، دوباره سرو صورتی پیدا کرده و وحدت ایران مجدداً ایجاد گردد و تا حدودی هم در این راه قدم برداشته شد ، زیرا در زمان او «هرات» از دست احمدخان ابدالی خارج گردید و چنانچه سلطنتش ادامه پیدا میکرد قندهار را هم از او پس میگرفت ، ولی متأسفانه در مشهد و در آن هنگام حوادثی بس عجیب روی میدهد که همه آرزوهای ملیون آنزمان را بیاد میدهد و اهم آن اتفاقات عبارت بود از :

روزی سرداران شاه سلیمان ثانی ، بدون اطلاع او ، وارد محل زندان شاهرخ میشوند و او را کور میکنند و وقتی میر سید محمد از آن واقعه آگاه میگردد ، بی نهایت

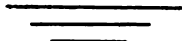
خشمگین و ناراحت میشود و از فرط غصه و اندوه سه روز از قصر خارج نمیشود و تصمیم به کناره گیری از سلطنت را میگیرد ، زیرا همانطوریکه قبلاً یاد آور شدیم این پادشاه بسیار مهربان و رئوف بود و حاضر نبود که حتی به دشمنانش صدمه ای وارد گردد.

اما امرائیکه این کار را کرده بودند ، سرو پای برهنه و با شمشیر بگردن آویخته ، بصورت گناهکاران نزد او میروند و میگویند چنانچه شاهرخ نوه نادر کور نمیشد، امکان داشت مجدداً مفسده ای در مشهد ایجاد شود، بالاخره سیدبار دیگر سلطنت را قبول می نماید، اما امیر علم خزیمه را موقتاً از مقام (قائم مقامی) خویش معزول میکند.

از طرفی در همان اوقات مخالفین سید و طرفداران شاهرخ در خارج از مشهد مشغول کنکاش و توطئه میشوند و روزی بی خبر از امیر علم خزیمه امیر قانات و همه کاره شاه سلیمان ثانی ، عده ای افراد ایل جلایر بفرماندهی یوسف علی خان حاکم مشهد، وارد قصر سید شده و او را گرفته و کور می نمایند و حتی زبانش را هم می برند و مجدداً بعد از دو سال شاهرخ را به سلطنت برگزینند و این میر سید محمد ملقب به شاه سلیمان ثانی، عاقبت در سال ۱۱۷۷ در کنج زندان از رنج حیات خلاصی می یابد.

لیکن با تمام این تفصیل در دوره دوم سلطنت «شاهرخ کور» نوه نادر شاه، متأسفانه امید ملیون به یأس تبدیل شد ، چه مجدداً هرات از دست ایران خارج شد و احمدخان ابدالی آجودان نادر شاه در حوزه افغانستان علم استقلال بر افراشت و این احمدخان همان کسی است که برای اولین بار در افغانستان خود را پادشاه خواند.

خلاصه اینکه زد و خوردها و کشمکش ها بین سرداران برای رسیدن به سلطنت ادامه یافت، تا آنکه کریمخان زند عاقبت از میان آنها پیروز شد و در سال ۱۱۷۹ قدرت را بدست گرفت و بطریقه در قسمت بعد شرح داده خواهد شد پادشاهی رسید و بجای تاجگذاری به داشتن دو لقب عادی و ساده اکتفا کرد .



بخش دوازدهم چگونه کریمخان زند روی کار آمد

و بجه دلیل از تاجگذاری خودداری کرد
و چرا القاب وکیل الدوله و وکیل الرعایا را در ۲ دور مختلف
برای خود انتخاب کرد؟

میرزا حسن میرزاخان
۱۳۹۶/۷/۱۴

نقش مهر و سکه او

شاید تاریخ ایران پادشاهی بی آرایش تر از «کریمخان زند» و یا «وکیل الرعایا» بخود ندیده باشد، نه تنها از زیبایی و آراستگی ظاهری، این پادشاه دوری سیجست بلکه صاحب یک صفای باطن و یک عدالت و گذشت در باره همه مردم و حتی درباره دشمنان خود بوده است.

کریمخان را میتوان واقعاً بعنوان یک مردخدائی خطاب کرد و یا باو لقبی نظیر «نیک مرد» داد، لقبی که باید حتماً در تاریخ آندوره ایران منحصر باو گردد.

در طول ملت چهارده سال سلطنتش عمران و آبادیهای زیادی در حوزه متصرفی خود بخصوص در ناحیه فارس و شهر شیراز نمود و حیف که عمر پادشاهییش، کافی برای از بین بردن همه آثار ویرانیا و فتنه های دوران بعد از نادرشاه نبوده است.

برای اینکه بدانیم بجه دلیل کریمخان زند از قبول نام پادشاه و همچنین از اجرای مراسم تاجگذاری در باره خودش صرفنظر کرده است، باید حتماً از چگونگی روی کار آمدن این پادشاه عادل، بطور اختصار اطلاعاتی در اختیار خوانندگان بگذاریم. کریمخان اصلاً از طوایف (لر) ساکن نقاط (پیری و کمازان) از توابع شهرستان ملایر بوده است.

این طایفه در دوران هرج و مرج شکست صفویه و هجوم افغانها از مشرق و تجاوز عثمانیها در مغرب ایران، به هیچ قدرتی سر فرود نیاوردند، نه خراجگذار افغانها گردیدند و نه تابع عثمانیها شدند، بلکه با جنگ و گریز این مردان میهن پرست در آن زمان پیوسته مزاحم متجاوزین میگرددند.

در آن هنگام فرمانده آنها شخصی بود بنام مهدیخان زند و با اینکه عده پیروانش بیش از هفتصد نفر نبودند، با این حال دائماً باردوی ترکان عثمانی و یا افغانها دستبرد میزد و بعضی احساس خطر، خود را بدامن کوه میکشید و در آنجا سنگر بندی میکرد. این وضع باقی بود تا آنکه نادر ظهور کرد و همه متجاوزین را سرکوب نمود و چون

نادر اکثر ایلات و عشایر را به نقاط مختلف بخصوص بخراسان کوچ میداد ، در نظر گرفت که محل سکونت طایفه زندیه را هم بخراسان انتقال دهد و پس از آنکه مهدی خان رئیس آن طایفه را دستگیر و عده ای از آنها را بقتل رسانید ، بقیه را به ناحیه (دره گز) خراسان کوچ داد .

المراد سر شناس این طایفه که باقی مانده بودند غالباً در جنگها بانادر همکاری میکردند و پس از قتل نادر هم در حدود سی الی چهل خانواده از زندیه که در خراسان بودند برباست دو برادر بنامهای کریم بیک و صادق بیک بسوی زاد و بوم خویش یعنی ملایر عزیمت کردند و کم کم در آن ناحیه صاحب قدرت و نفوذ فوق العاده ای شدند ، بخصوص که کریم بیک مردی شجاع و مهربان و مردم دار بود .

حال باید به بینیم که در این هنگامیکه کریمخان در حدود پنجاه سال داشته است و در موطن اصلی خود صاحب قدرت و نیروئی گردیده بود ، بچه طریق وارد عرصه کار زار در میان داوطلبان سلطنت شد و عاقبت هم پیروز گردیده است ، داوطلبانیکه تعداد آنها در آنموقع از حد فزونی یافته بود و بطور مثال اسامی بعضی از آنها بقرار زیر است :
دریک قسمت از استان اصفهان میر حسن خان خراسانی که سابقاً داروغه اردوی نادر بود و در اواخر هم حاکم اصفهان شده بود (او یکسال کوس استقلال زد و عاقبت بدست اوباشان کشته شد .

در همدان شخصی بنام سر افراز بیک خدا بنده لو که سابقاً مأمور سربازگیری نادر بود (پس از هفت ماه استقلال کشته شد) .
در بروجرد مردی بی سرو پا بنام کلبعلی که راهزنی میکرد و در حدود ده هزار سرباز سوار و پیاده جمع آوری کرده بود که اوهم عاقبت از بین رفت .
در کرمانشاهان حسین خان زنگنه .

در مازندران محمد حسن خان قاجار .

در آذربایجان آزادخان افغان .

در اصفهان ابوالفتح خان بختیاری .

در ناحیه چهار محال بختیاری علی مردان خان بختیاری .

در خراسان شاهرخ میرزای کور نوه نادر شاه .

وبالاخره در حوزه ملایر خود کریم خان زند و برادرش «صادق بیک» اینان همگی و هر یک در یک گوشه ای از مملکت داعیه استقلال و خود مختاری و سلطنت داشته اند ، و با اینکه هر یک از آنها طرفدارانی زیاد و سپاهیان کافی داشتند ، مع هذا در آن کشمکشها که حکایت آن مفصل است ، بالاخره کریمخان بواسطه داشتن صفات انسانی خود پیروز میگردد ، و ابتدا با لقب وکیل الدوله (در سال ۱۱۶۵ هجری) و بعدها با

لقب و کیل الرعایا (در سال ۱۱۷۹ هجری) تا پایان عمر «معنا» بعنوان پادشاه ایران سلطنت مینماید.

برای اینکه در این مختصر تا حد مقدور هیچ نکته‌ای از نظر خوانندگان مکتوم نماند، بد نیست که این قسمت را هم که ارتباط با جلوس کریمخان زند به سلطنت دارد، در اینجا اضافه نماییم: که علی مردان خان بختیاری که در چهار محال علم استقلال بر افراشته بود یکبار به اصفهان حمله ور شد تا آنجا را از دست ابوالفتح خان بختیاری خارج کند ولی شکست خورد و دو دفعه با همکاری کریمخان زند و یاران او حمله دیگری باصفهان نمود و توأماً ابوالفتح خان را شکست دادند، اما عاقبت این سه نفر یعنی (علی مردان خان بختیاری - ابوالفتح خان بختیاری - کریمخان زند) متحد گردیدند و ابو تراب میرزا نواده دختری شاه سلطان حسین را که ۸ ساله بود در اصفهان بسلطنت رسانیدند (که البته از جریان تاجگذاری این پادشاه بی خبریم) و مقامات مهم مملکتی را بین خود بدین ترتیب تقسیم نمودند که:

ابوتراب میرزا بعنوان شاه اسماعیل سوم پادشاه باشد، ابوالفتح خان مانند گذشته حاکم اصفهان و علی مردان خان نیابت سلطنت و کریمخان زند سردار سپاه باشد. و بدین ترتیب این اجتماع چهار نفری یک حکومت مترزلی را در سال ۱۱۶۴ هجری در اصفهان بوجود آوردند.

اما بواسطه اختلاف سلیقه و اخلاق و روحیات اتحاد آنها دوامی نکرد و ابوالفتح خان پس از اندک مدتی بدست علی مردان خان کشته شد و علی مردان خان هم در حدود چهار محال شکست خورد، و شاه اسماعیل سوم که در اردوی علی مردان خان بود باردوی کریمخان آمد و در آن تاریخ بود که کریمخان خود را وکیل دولت شاه اسماعیل (وکیل الدوله) نامید (سال ۱۱۶۵).

باید این قسمت را هم در نظر گرفت که علی مردان خان پس از شکست از کریمخان زند بحوالی کرمانشاه عزیمت کرد و در آنجا شخصی را بنام شاه سلطان حسین ثانی بر قابت از شاه اسماعیل سوم و بر ضد کریمخان زند علم کرد و خواست بدینوسیله از رقیب غالب خود در آن عرصه عجیب تاریخ ایران عقب نماند.

در بالا یاد آوردیم که محمد حسن خان قاجار هم یکی از کسانی بود که پس از قتل نادر شاه برای در دست گرفتن قدرت تلاش میکرد و در سازندران و گیلان و گرگان تسلط کامل پیدا کرده بود، و کریمخان زند ناچار شد که برای از بین بردن محمد حسن خان عازم شمال گردد ولی در جنگی که بین آنها رخ داد کریمخان شکست خورد و این بار شاه اسماعیل سوم باردوی محمد حسن خان قاجار پهبوست و خود را در تحت حمایت او قرار داد. اما در جنگهای بعدی که بین محمد حسن خان قاجار و کریمخان زند در سالهای

۱۱۶۶ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۱ رخ داد، عاقبت کریمخان پیروز شد و محمد حسن خان بدست یکی از افراد ایل خود از پای درآمد و سر او نزد کریمخان که در آن موقع در تهران بود فرستاده شد ، و بار دیگر شاه اسماعیل سوم پادشاه رسمی آن زمان ایران به تهران نزد کریمخان گریخته و در پناه او قرار گرفت.

کریمخان عاقبت ناحیه آذربایجان را هم از دست آزادخان افغان که (پایتختش رضائیه بود) خارج ساخت و حتی شهرهای شمال رود ارس را هم تا حدود رود (کر) بتصرف خود در آورد و آزاد خان هم که از رحم و شفقت و کیل الدوله با خبر بود خود را تسلیم او میکند و کریمخان هم با عطوفت از او نگاهداری می نماید.

در آن موقع وکیل الدوله توانسته بود بغیر از افغانستان که در دست (احمدخان ابدالی آجودان نادر شاه) افتاده بود و خراسان که کریمخان با طیب خاطر آنجا را به (شاهرخ کورنوه نادر) سپرده بود ، بغیر از این نواحی ، بقیه را از آشوبها و فتنه های داخلی خلاصی بخشد و بالاخره هم در سال ۱۱۷۹ هجری به شیراز آمد و آنجا را بمناسبت آب و هوای خوبی که داشت پایتخت قرار داد ، و در همان سال نیز عنوان سلطنت را از شاه اسماعیل سوم گرفت و او را به قصبه آباده تبعید نمود ولی در آنجا دو عمارت عالی برای او ساخت و یک مقرری مناسب و کافی هم برای او تعیین نمود و این مقرری عبارت بود از : روزی یک تومان پیول آنروز سه من تبریزی گندم و ده من جو برای علیق اسبان او، و ضمناً دو دست لباس جالب در هر سال برای شاهزاده صفوی فرستاده میشد ، و وقتی که در سال ۱۱۸۷ این شاهزاده صفوی در قصبه آباده وفات یافت ، وکیل الدوله یعنی کریمخان برسم و عادت ایلی خود که در مرگ بزرگان عزاداری میکنند گل و لای بر کلاه خود مالید و سه شبانه روز بخاطر مرگ شاه اسماعیل سوم سوگواری نمود.

باری در سال ۱۱۷۹ که کریمخان عنوان سلطنت را از روی شاه اسماعیل سوم برداشت و بنام خود سکه زد و در روی سکه پادشاهی او هم این شعر نقش شده بود.

تا زرو سیم در جهان باشد سکه صاحب الزمان باشد

و هرچه اسرا و بزرگان و یارانش اصرار کردند حاضر بقبول عنوان پادشاهی و اجرای مراسم تاجگذاری نشد و تا پایان عمر از آن پس خود را (وکیل الرعایا) خواند ، در صورتیکه تا قبل از آن تاریخ خود را (وکیل الدوله) یعنی وکیل شاه اسماعیل سوم مینامید و لقب (وکیل الرعایائی) بجای عنوان پادشاهی بمعنای آن بود که پادشاهی او بوکالت از جانب رعایای کشور ایران است و در واقع نیز همانطور بوده است، زیرا کارهایی که او در ایران کرد همه آنها نشانه کامل اثبات و تأیید بحق بودن این لقب برای کریمخان زند میباشد.

یکی از کارهای مهم دیگر کریمخان تصرف بصره و تسلط او در حوزه خلیج فارس است که تفصیل آن از حوصله این کتاب خارج می باشد.

کریمخان مدت بیست سال بدون منازع و مخالفی بر قسمت عمده سرزمین ایران سلطنت کرد و دوران حکومت او برای ایران یک دوران آسایش و با امن محسوب میشود و برآستی پس از سالهای وحشتناک و خونریزیهای زیاد و جنگهای متعدد داخلی و خارجی، پیدایش این دوره برای مردم ایران بسیار لازم و ضروری و خوش آیند بود و کریمخان با حکومت عادلانه خود منافع زیادی عاید مردم ایران نمود و در مورد عمران و آبادی تقریباً همان کاری را کرد که شاه عباس انجام داده بود و حتی در مورد قیمتهای اجناس و یا باصلاح امروزی در مورد تثبیت قیمتها دخالت کرده و مقرراتی وضع نمود و حاضر نبود که از این حیث هم ب مردم ایران اجحاف گردد.

درخاتمه این قسمت باید اضافه کنیم که نقش مهر سلطنتی او این عبارت بود :

« یا من هو بمن رجاه کریم »

و وزیرانش عبارت بودند از :

میرزا جعفر اصفهانی و میرزا محمد حسین فراهانی متخلص بوقا.

چون کریمخان حاضر به تاجگذاری نگردیده بود ، تاجی هم در حقیقت بجز (کلاه بلند عمامه ای) نداشته است و در کتاب (کریمخان زند و خلیج فارس) تألیف مرحوم احمد فراسری یک تصویر جالب از کریمخان زند وجود دارد که در آن کلاه بلند کریمخانی فقط دارای یک جیقه از تاج پادشاهی می باشد و نقاش ویژه این کتاب در شکل ش ۸۸ برای ملاحظه خوانندگان ، آنرا اقتباس و نقاشی کرده است.



۸۳

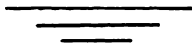
تصویر کریمیان زند و تاج مخصوص و

بخش نهم

تاج و تاجگذاری در دوران قاجاریه

بدون تردید همانطوریکه در بخشهای پیش هم این نکته را یاد آور شدیم ، روحیات نژادی و مراسم اجدادی پادشاهان هر سلسله ای تأثیر مستقیم در مراسم تاجگذاری آنان داشته است و از اینروشناسائی کامل اجداد سلسله قاجاریه و بخصوص شناسائی روحیه و اخلاق و صفات آغا محمد خان برای ما که میخواهیم در باره مراسم تاجگذاری یک دوران ۲۳۳ ساله ای بحث بنمائیم ، بسیار ضروری است .

آغا محمد خان که بود و چگونه روی کار آمد
و چگونه تاجگذاری کرد



آغا محمد خان پسر محمد حسن خان و نوه فتحعلیخان قاجار رئیس ایل قاجار مقیم گرگان بود ، فتحعلیخان در سال ۱۱۳۸ هجری بدست طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین صفوی کشته شد و پسرش محمد حسن خان به ترکمنها پناهنده گردید ، ویکی دوبار هم در گیلان شورش کرد ولی نتیجه نگرفت .

پس از قتل نادر بار دیگر محمد حسن خان علم طفیان بر افراشت و او هم یکی از کسانی بود که داعیه سلطنت و پادشاهی داشت که بالاخره در زدوخوردهای با کریمخان زند و در راه این هدف ، سر خود را بیاد داد .

اما اگر او موفق به رسیدن سلطنت نشد ، پسر بزرگش آغامحمد خان عاقبت با تلاشهای بسیار بعد از مرگ کریمخان به آرزوی پدر رسید و بانی یک سلطنت بسیار طولانی در خانواده خود گردید .

در زمان علیشاه یا عادلشاه که در فصل پیش شرح کارهای او پرداختیم ، پس از شکست محمد حسن خان در گرگان ، آغا محمدخان پسر او که در آنموقع پنجساله بود گرفتار علیشاه شد و بدستور او (اخته) گردید و همین عمل وحشیانه ، بطوری تعادل روحی آغا محمد خان را بهم زد ، که در تمام مدت عمر خود یک اخلاقی دگرگون و غیر یک فرد معمولی داشت و شاید هم اگر این روحیه عجیب غیر عادی برای او پیدا نشده بود هرگز نمیتوانست بانی یک سلسله ای بشود که بیش از دو قرن در ایران حکومت کند ، زیرا : کارهای بعدی آغامحمدخان ، نشان میدهد که بیشتر سعی او این بود که بهر طریقی شده است بر رقبای خود پیروز گردد و از راه کینه جوئی يك انتقام وحشتناکی از طرفداران رقبای خود بگیرد ! همانطوریکه بعد از فتح کرمان و دستگیری لطفعلیخان این کینه جوئی را بحد اشباع رسانید و در قتل عام مردم کرمان از کله ها منارها ساخت و همانطوریکه بعد از تسخیر تفلیس ، همان کاری را که در کرمان انجام داده بود در آنجا نیز تکرار کرد و برای اطفاء حس کینه جوئی خویش ، بسیاری از مردم ییگانه آن شهر را هم بقتل رسانید و یا آنانرا کور کرده و اموالشان را تاراج نمود .

باری بعد از آنکه کریمخان بسلطنت رسید ، آغا محمدخان در حال تبعید در شیراز نزد خود کریمخان بسر میبرد ولی کریمخان در نهایت مهربانی با او رفتار مینمود و از هوش و ذکاوت او هم همیشه تعریف میکرد و حتی حکایت است که روزی کریمخان میگوید :

« بعد از من فقط این کودک است که لیاقت سلطنت دارد و در میان اقوام خود آن استعداد را سراغ ندارم » .

بطور کلی از سال ۱۱۹۳ که کریمخان زند فوت کرد تا سال ۱۲۰۳ در مدت ده سال تاج و تخت ایران و عنوان پادشاهی ایران در میان جمعی از برادر زادگان و کسان وکیل الرعایا دست بدست میگشت و در طول این مدت فرصت بسیار مناسبی برای خان قاجار فراهم گردید که به هدف خویش نائل آید .

آغا محمد خان بعد از مرگ کریمخان برای فرار از شیراز و از قصر کریمخان ، باز شکاری خود را رها ساخت و به بهانه اینکه میخواهد باز را پیدا کند از قصر کریمخانی خارج شد و شبانه راه گرگان را پیش گرفت و در آنجا به کمک ایل قاجار قوایی کافی بدور خود جمع آوری کرد و رسماً علم استقلال را بر افراشت و ابتدا شهر استراهاد را بعنوان پایتختی خود انتخاب نمود و امکان هم دارد که برای اولین بار در آنجا یک تاجگذاری موقتی نموده باشد ، اما بعدها که مازندران را متصرف شد ، شهر ساری را بعنوان تختگاه خویش برگزید و سپس در سال ۱۲۰۲ که موفق به تسخیر استان تهران گردید ، شهر تهران را مناسبتتر از (ساری و استراهاد) برای پایتخت دانست و در آن سال بود که در تهران رسماً خود را

پادشاه خواند ، اما از اجرای مراسم تاجگذاری تا یکسره کردن کار خاندان زندیه ، خود داری نمود .

پس از این مقدمات این نتیجه حاصل میشود که : سلطنت آغامحمد خان از سال ۱۲۰۲ آغاز میگردد ولی جریان تاجگذاری او نه بنا به روایات گوناگون در دشت مغان و یا شهر اردبیل و یا شیراز و یا بالاخره در شهر تهران بوده است ، موکول به خاتمه زد و خوردهای او با مخالفین و فتح کرمان و تفلیس میگردد .
و اما چگونگی فتح کرمان :

لطفعلیخان نوه برادر کریمخان ، بعد از مرگ پدرش جعفرخان در سال ۱۲۰۳ ، به سلطنت رسید و از جریان تاجگذاری او در شیراز اطلاعاتی در دست ما نیست ، و بیشتر موقیعت او مربوط به مجاهدات حاجی ابراهیم وزیر پدرش (جعفر خان که بوسیله زهر مسموم شد) بود ولی بعداً لطفعلیخان با حاجی ابراهیم که حا کم شیراز شده بود اختلاف شدید پیدا کرد این مرد در خفا با آغا محمدخان قاجار رابطه دوستی پیدا نمود و در سال ۱۲۰۶ هنگامیکه لطفعلیخان در خارج از شهر شیراز با آغا محمد خان در جنگ بود ، حاج ابراهیم شیراز را از جانب آغامحمد خان بتصرف درآورد و سپاهیان لطفعلیخان را وادار بشورش کرد و لطفعلیخان که در مبارزه با رقیب خود شجاعت و شهاست زیادی نشان داده بود ، بزحمت توانست که از معرکه جان سالم بدر برد و بطرف کرمان رهسپار گردد .

باید یاد آور شد که آغا محمدخان در طی دو مرحله قصد حمله و تصرف شیراز را کرد ، یکبار در سال ۱۲۰۳ هجری که با وجود محاصره طولانی شیراز نتیجه ای عاید او نشد و یکبار هم در سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ که عاقبت بطریقی که مذکور گردید ، لطفعلیخان را شکست داد و شیراز را متصرف شد و در عمارت کلاه فرنگی و کیل الرعایا با عنوان سلطنت فارس مورد پذیرائی شایان قرار گرفت ، و شاید هم برگذاری چنین جلسه پذیرائی باعث شده باشد که بعضی از مورخین تصور نمایند که آغامحمدخان در شیراز نیز تاجگذاری کرده است .

آغا محمدخان پس از تصرف شیراز ، دستور داد که قبر وکیل را شکافته و جنازه او را بتهران ببرند و در زیر پایه های تختی که او باید تکیه بنماید دفن کنند ، و همه کسان وکیل را هم بتهران فرستاد ، و برج و باروی شیراز را ویران و هموار ساخت .

در باره آخرین نبرد آغامحمد خان و لطفعلیخان در کرمان در سالهای ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ ، همه مردم ایران کم و بیش اطلاعاتی دارند ، زیرا یاری مردم کرمان به لطفعلیخان باعث فروزان شدن آتش کینه و خشم و غضب خان قاجار شد و پس از فتح کرمان دستور قتل عام و نا بینا کردن مردم بینوای کرمان را صادر کرد و در حدود هفت هزار نفر در این شهر کشته و در همین حدود نیز نایینا گردیدند .

لطفعلیخان زند توانست درگیر و دار جنگ کرمان، بسوی بم فرار کند ولی بالاخره هواداران او خیانت کرده و او را دستگیر و نزد آغامحمد خان بکرمان فرستادند و آن پادشاه ظالم هم، شاهزاده نگون بخت زند را بتهران اعزام داشت و پس از کور کردن او و وارد آوردن شکنجه های زیاد، وی را بقتل رسانید، و بالاخره بدین طرز هولناک به بزرگترین آرزوی خود یعنی بدست آوردن تاج و تخت ایران رسید.

آغا محمدخان بعد از شکست کامل خانواده زندیه، این بار رسماً در شهر تهران تاجگذاری کرد، گو اینکه عده ای هم معتقدند که پس از تصرف مشهد و از بین بردن شاهرخ نوه نادرشاه و بعد از مسافرت به گرجستان و فتح تفلیس، در سال ۱۲۱۰ در تهران تاجگذاری نموده است که جریان آن از قول مورّخین مختلف بقرار زیر است:

مؤلف منتظم ناصری اعتمادالسلطنه^(۱) در باب تاجگذاری آغامحمد خان در جلد سوم کتاب خود چاپ تهران اینطور مینویسد:

« آغا محمد خان تاج کیانی و بازویندهای مرصع و مکمل به الماس بر سر و بازوبست و « شرایط و لوازم این جشن و عید را ملازمان حضرت و هواخواهان دولت، بعموم رعایای « ایران مرعی و منظور نمودند، و در جمیع بلاد و ممالک محروسه بنام همایون خطبه را « مطرز و سکه را مزین داشتند و عالی و دانی بعرض تهنیت و تبریک پرداختند و عیش و « شادمانی بر پا ساختند. »

یکی دیگر از نویسندگان یعنی فرهاد میرزا معتمدالدوله در (جام جم) درباره تاجگذاری آغا محمد خان اینطور اظهار نظر میکند:

« فرخنده فال حضرت همایون شهریار بی همال، باستدعای سران و بزرگان قاجار « و علما و اعیان و حکمرانان ارادت شعار، قبول تاجگذاری فرمودند و در دارالخلافت « تهران تاج کیانی از فرق مبارک سلطانی فری نو و فروغی تازه یافت، بازو بندهایی که « مرصع و مکمل بالماسهای دریای نور و تاج ماه شده بود از بازوی نیروی پادشاهی بر قدر « و قیمت خود فزود، شرایط و لوازم این جشن سعید را ملازمان حضرت و هواخواهان « وجود مسعود مبارک، بلکه عموم رعایای ایران کاملاً مرعی و منظور نمودند و در جمیع «

(۱) یکی از مدارک قابل توجه زمان قاجاریه کتاب منتظم ناصری تألیف اعتمادالسلطنه میباشد و شامل سه جلد است.

جلد اول شامل خلاصه تاریخ اسلام از سال اول هجرت تا سال ۶۵۶ هجری و شامل تاریخ خلفا به ضمیمه وقایع مهم ایران، با سالنامه و تقویم. جلد دوم شامل وقایع عالم از انقراض سلسله عباسی (۶۵۶ هجری) تا ابتدای سلطنت قاجاریه.

جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از ۱۱۹۳ به بعد با سالنامه.

« بلاد و ممالک محروسه بر منابر بنام همایون خطبه را مطرز و سکه را مزیّن داشتند ، »
 « عالی و دانی بعرض تهنیت و تبریک پرداختند ، و عیش و شادمانی را در مجامع و محافل »
 « برپا ساختند و بعضی از مورخین تاجگذاری اعلیحضرت شهریاری آغا محمد خان را در »
 « اواخر سال هزار و دو بیست و نه نوشته‌اند ، بهر حال بعد از تاجگذاری چندی عساکر »
 « منصوره را آسوده و راحت گذاردند »

اکنون چند نکته را در باره تاجگذاری آغا محمد خان باید روشن بنمائیم :

خان قاجار پس از شکست کامل خاندان زندیه در کرمان و مراجعت به تهران (در سال ۱۲۰۹ هجری) عازم مشهد شد و بر شاهرخ کور و پیر «نوه نادر» هم تسلط پیدا کرد و او را آنقدر شکنجه داد تا محل بقایای گنجینه نادر را افشا کرد و بعد هم شاهرخ در نتیجه این شکنجه ها فوت نمود و آغا محمد خان توانست بدینوسیله بر تاج نادری و سایر جواهرات قیمتی نادر دست پیدا کند (گو اینکه قسمت عمده این جواهرات قبلاً توسط علیشاه و ابراهیم شاه برادر زاده‌های نادر از بین رفته و بذل و بخشش شده بود) ، و چنانچه تاجگذاری آغا محمد خان را در روز نوروز و ماه رمضان سال ۱۲۱۰ هجری بدانیم ، مسلماً آغا محمد خان از جواهرات مزبور برای زینت خود در روز تاجگذاری استفاده کرده است .

بعضی از مورخین اظهار نظر کرده‌اند که آغا محمد خان حاضر نشد که تاج چهارپیر نادرشاهی را بر سر بگذارد و مخصوصاً دستور داد که تاج مدوری بنام کلاه کیانی برای او از همان جواهرات غارتی نادری و زندی ، برای او بسازند و در شکل شماره ۸۹ تصویر این تاج بخوبی مشاهده میگردد .

تاج آغا محمد خان تقریباً یک حدّ وسط از تاج صفوی و تاج نادری بوده است و او هرگز نمیخواست با غرور و نخوت مخصوصی که داشت ، مطابق پادشاهان گذشته خود تاج بر سر بگذارد و بهمین دلیل است که ما باید قانع شویم که : عقیده بعضی ها در باره تاجگذاری آغا محمد خان در دشت مغان (همانجائیکه نادر تاجگذاری کرد) و یادار اردبیل (مقر اجداد سلسله صفویه) صحیح نیست ، و متقابلاً باید بدون هیچگونه شك و تردیدی قبول بنمائیم که تاجگذاری آغا محمد خان در همان پایتخت جدید خود (تهران) بر گزار گردیده است .

نکته دیگر اینکه : آغا محمد خان مدتها بود که میل داشت با قدرت و حشمت تاجگذاری بنماید ولی از یک جهت خواست مطابق عمل نادرشاه رفتار کرده باشد ، یعنی با اصرار و ابرام اسرا و بزرگان آن نار را انجام دهد .

و حکایت است که آغا محمد خان پس از احضار اسرا و اصرار و ابرام آنان برای تاجگذاری او ، در جواب میگوید :

« اگر چنانچه این تاج پادشاهی را بنا بخواهش شما بر سر بگذارم، مسلماً »
« زحمت و مشقت شما آنوقت شروع میشود چون من نمیتوانم تاج پادشاهی را بر سر بگذارم »
« و نام پادشاه روی من باشد و از سریر پادشاهان پیشین در کارهای بزرگ برتری »
« نداشته باشم » .

بغیر از تاج مکتل بجواهر و الماس ، زینتهای آغا محمد خان در روز تاجگذاری بازو بندهای مرصع و قیمتی و کردن بند مروارید و شمشیر مرصعی هم بوده است ، و البته در همان روز هم بنام او سکههای طلا و نقره ضرب گردید ، و از طرف امرا و بزرگان ایران نیز به آغا محمدخان لقب (همایون) داده شد و در شهرهای ایران بمناسبت آنروztاریخی جشنهای نسبتاً مفصلی گرفته شد و در شب تاجگذاری، آغا محمد خان با حضور عده ای از بزرگان شام را صرف کرد و فردای آنروز هم بارعام و سلام شاهنشاهی برقرار گردید و به عدهای از رجال وقت، مقامهای دولتی تفویض و یا درجات عالیتري بآنان اعطاء گردید . در تاریخ (سرجان ملکم) در باره شکل و صورت آغا محمدخان و صفات او اینطور نوشته شده است که :

« اندامی ضعیف و لاغر داشته است و از دور مانند یک پسر ۱۴ ساله ای بنظر میرسید و چهره او یمو و دارای چینهای زیاد مانند زنان سالخورده بود و در هیچ زمانی صورت او نیکو نبوده است، بویژه در حال غضب که صورت او یک هیبت بدی پیدا میکرد است . »

در زندگی مردی بسیار لثیم و صرفه جو و بعلاوه در اواخر عمر کوشش زیادی برای جمع آوری مال دنیا نمود ، و رویهمرفته اگر چنانچه از قساوت باطنی او و کشت کشتارهای او صرفنظر کنیم ، او بعد از نادرشاه و کریمخان زند ، مؤسس سلسله ای گردید که خواه ناخواه بیش از دو قرن پادشاهان آن در ایران سلطنت کردند و این دوام و بقاء بیشتر مربوط به کارهای حاد آغا محمد خان مؤسس این سلسله بوده است .



شہر تصویر : آغا محمد خان قاجار

مؤسس سلسلہ قاجاریہ
ہمایون محمد شاہ

تاجگذاری فتحعلیشاه قاجار از نظر نورّین و نظری به : احساق در حیات او

چگونه فتحعلیشاه روی کار آمد :

در بهار سال ۱۳۱۲ هجری ، آغا محمدخان مجبور گردید که به گرجستان لشکر کشی بنماید ، ولی مانند اینکه قلبش آگاهی یافته بود که برای او در این سفر پیش آمد ناگواری روی میدهد ، زیرا به حاکم تهران دستور میدهد که در صورت مرگ من باید دروازه های شهر تهران را فقط بر روی برادر زاده ام (بابا خان) بازنمائی ، و همانطوریکه در تواریخ دوره قاجاریه ثبت است ، هنگامیکه این پادشاه مقتدر و سقاك ، از رود ارس عبور کرد چند روزی در قلعه (شوشی) استراحت مینماید و در آنجا بود که بدست یکی از غلامان خود کشته شد ، و چون این خبر به تهران رسید حاکم تهران هم طبق سفارش آغا محمد خان رفتار کرد و بعد از ورود باباخان ، دروازه ها را بروی او گشود .

حال به بینیم که این باباخان کیست ؟ باباخان پسر ارشد برادر آغا محمدخان یعنی پسر « ابوالفتح حسینقلیخان جهانسوز شاه » است که در سال ۱۱۹۱ در جنگ با ترکمنهای یموت کشته شده بود .

نام اصلی باباخان ، فتحعلیخان بود و در هنگام فوت عمویش ۲۶ سال بیشتر نداشت و باسر آغا محمدخان فرمانفرمائی حوزه فارس بر عهده او بود .

البته در بدو ورود او بتهران اغتشاشاتی در ایران ایجاد شده بود و مدعیانی مانند : برادر خودش حسینقلیخان - صادقخان شقاقی و نادر میرزا پسر شاهرخ در مشهد و غیره کوس استقلال میزدند ، اما پس از تاجگذاری این شورشها را سرکوب کرد و با توجه باینکه در دوران سلطنت فتحعلیشاه در خطه اروپا انقلابات و حوادثی بزرگ رخ داده است که اثر مستقیم بر روی دولت آنزمان ایران گذاشته ، در اینصورت باید اذعان کنیم که جانشین آغا محمد خان نتوانست از تحولات بزرگ زمان بنفع ایران استفاده و بهره برداری نماید که تفصیل آن خارج از موضوع این کتاب میباشد .

باری باباخان بعد از وصول خبر مرگ آغا محمد خان ، ابتدا موقتاً در شهر شیراز بر تخت سلطنت جلوس نمود ولی تشریفات رسمی آن تاجگذاری را موکول به ورود خود به پایتخت یعنی به تهران کرد .



ش ۹۰ - توضیح اینکه در تصاویر به که از فتح‌الملک شاه باقیمانده است دو نوع تاج دیده میشود ، یکی در تصویر فوق و دیگری در تصویر ش ۹۲ ، علاوه بر این دستور این پادشاه تاج ویژه‌ای بنام « تاج کیانی » ساخته شده که هم اکنون در موزه جواهرات بانک ملی ایران موجود میباشد .

تاجگذاری رسمی فتحعلیخان در شهر تهران مصادف با روز عید فطر ماه رمضان سال ۱۲۱۲ هجری قمری بود و بملاوه آنروز تاریخی ، مصادف با روز نوروز هم بوده است ، و از اینرو ایرانیها در آنموضع دارای سه عید (عید فطر - عید نوروز و جشن تاجگذاری فتحعلیشاه) بوده اند .

در روضه الصفای ناصری هدایت (۱) ، در باره تاجگذاری فتحعلیشاه اینطور نوشته شده است .

« در دارالعلم شیراز جلوس علی الاختصار کرد سپس از فارس بعراق آمد »
« و بعد از آنکه کارها بدلخواه او شد با اکمال جلوس پرداخت و روز عید نوروز سعید »
« که عید صیام و هم غزه شوال مکرم که عید فطر باشد و نوروز هفت ساعت و پنجاه و »
« چهار دقیقه از آفتاب گذشته ، با اکیلل مرصع و با زو بندهای الماس و شمشیر و خنجر »
« جواهر نگین بر تخت سلطنت جلوس کرد . »

« دوازده تن از شاهزادگان کوچک و بزرگ بر گرد تختگاه حضور یافتند و امرا و حکام و اکابر و اعیان که از آذربایجان و خراسان و عراق و خوزستان و طبرستان و گیلان و لرستان و کردستان آمده بودند جا بجا ایستادند ، خطیبان خوش الحان خطبه تهنیت آغاز کردند و فصحای طلیق اللسان مدایح ساز نمودند ، خاصه ملک الشعرا جناب فتحعلیخان کثانی قصیده ای در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت میمنت ظهور معروض داشت که مطلع آن این بود . »

دو آفتاب کران تازه شد زمین و زمان یکی بکاخ حمل شد یکی بگاه کیان
بگاه طالع میمون و صبح عید سعید قدم بگاه کیان زد چو شاه کی دربان
« و چند روزی در تهران و شهرستانها بمیمنت و مبارکی این تاجگذاری با فر و شکوه جشنها گرفتند و اطعام و اکرام بقرا نمودند . »

(۱) روضه الصفای کتاب بسیار مشهور و عظیمی است که چندین مؤلف از قرن نهم تا عصر قاجار آنرا برشته تحریر در آورده اند - نشی جلد اول آنرا (میر خواند) بنام امیرعلیشیر نوائی ، وزیر دانشمند سلطان حسین باقرا تألیف کرده است .

جلد هفتم را (خواند میر) صاحب کتاب حبیب السیر نوشته است و جلد هشتم و نهم و دهم را در زمان قاجاریه (رضاقلی هدایت) تألیف کرده است و آنرا (روضه الصفای ناصری) نام گذاشت و مشتمل بر احوالات دوره صفویه تا ده سال اول سلطنت ناصرالدین شاه است .

فرهاد میرزا معتمدالدوله مؤلف جام جم هم ، درباره تاجگذاری فتحعلیشاه تقریباً همان شرحی را در کتاب خود نوشته است که رضاقلی هدایت در روضه‌الصفای ناصری آورده است.

در مورد لباس و تاج فتحعلیشاه ، تصویر جالبی امروزه در دست است که تزئینات آنرا بخوبی نشان میدهد (ش ۹۲) و علاوه بر این (سررابرت کرپرتر Sir Robert Kerporter) که قبلاً در مورد نقش بالدار منسوب به کوروش در بخش سوم این کتاب نامی از آن نیز بردیم ، در کتاب خودش در باره لباس و تاج فتحعلیشاه اینطور مینویسد :

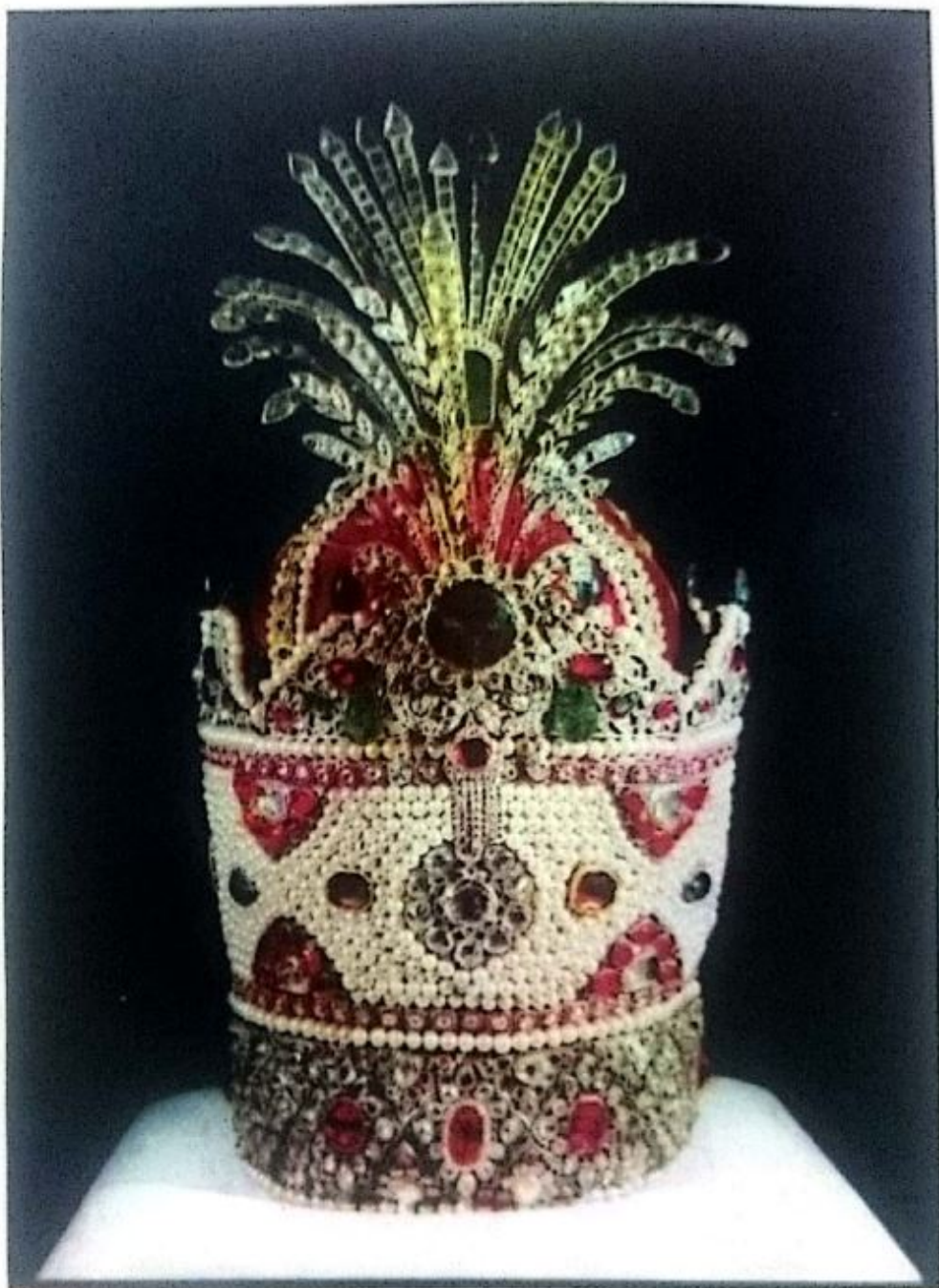
« یک جقه دارای سه شقه بالای سر شاه بود و شکل آن جقه مخصوصاً نسبت
« بتاج پادشاه بزرگ و دراز جلوه میکرد ، این جقه تاج ، از دانه‌های الماس ، مروارید ،
« زمرد و یاقوت‌های بزرگ تشکیل یافته بود و بقدری ماهرانه این جواهرات را در آن کار ،
« گذارده بودند که در موقع انعکاس نور از سطح آن ، یک اختلاط و امتزاجی از زیباترین
« رنگها تشکیل میگردد ، علاوه بر این چندین پر سیاه نیز در پهلوی جقه نصب شده بود ،
« و در نقطه انتهائی این پرها ، مرواریدهای بسیار درشت و کم‌یاب وجود داشت .
« جامه شاه زربفت و تقریباً مانند تاجش مزین بانواع جواهرات بود ، روی
« دوشانه اش دو رشته مروارید قرار داشت که شاید بزرگترین مروارید در نوع خودش
« در جهان بوده است . »

« من ملبوس اورا جامه نام میدهم ، زیرا که از گردن تا پائین کمرش را بطور
« چسبانی پوشانیده بود و یک هیکل ظریف و متناسبی با مقام و سیمای او بود ، از کمر به
« پائین مبدل یک دامن گشاد و بازی میشد که جنس آن عیناً همان جنس بالا تنه و
« بسیار قیمتی بود . »

« اما از جهت زرق و برق و شکوه هیچ چیزی با بازو بندی که بر بازوی او بود
« و بر کمر بندی که بر کمرش بسته بود ، نمیتوانست برابری کند . »

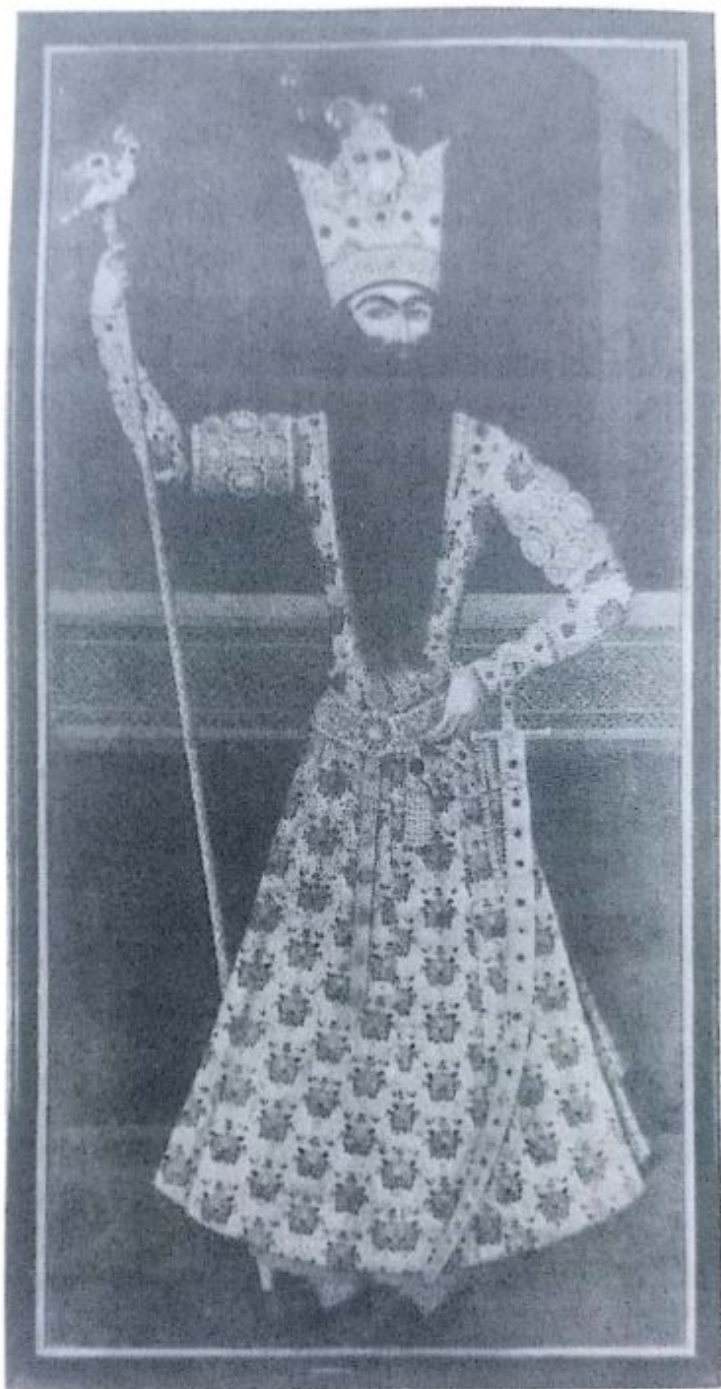
خوشبختانه یک تصویر بسیار جالبی از فتحعلیشاه کار استاد مهر علی نقاش
(یعنی نقاش در بار خود فتحعلیشاه) که در سال ۱۲۲۰ هجری نقاشی شده است امروزه
در موزه خصوصی خانواده «ایمری» در انگلستان موجود میباشد (ش ۹۲) .
این تصویر شامل همان جزئیاتی است که «سررابرت کرپرتر» در کتاب خود شرح
داده است و ما فوقاً آنرا نقل کردیم.

در سال ۱۹۳۱ میلادی که نمایشگاه بزرگی از صنایع ایران در لندن ترتیب
داده شده بود این تصویر نیز بمعرض نمایش گذارده شد و از جهت رنگ آمیزی که با طلا
و لاجورد آمیخته شده بود و بارنگهای روشن روغنی که در این تصویر بکار برده شده ،



ش ۹۱

تاج معروف به « تاج کیانی » که در زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰) هجری قمری ساخته شده و اکنون در موزه جواهرات بانک مرکزی ایران موجود است و با اینکه ارزش آن از حد فزون است لیکن مشابه با تاج پادشاهان داستانی نمیباشد.



ش ۹۲ - تصویر تمام قد فتحعلیشاه قاجار کار استاد مهر علی نقاش معاصر این پادشاه ، که هم اکنون در کلکسیون خانواده « امیری » در لندن میباشد .



ش ۹۳ - نقش برجسته و بزرگی با اندازه تقریبی (۲/۵ x ۳/۵ متر) از فتح‌علیشاه قاجار با تاج مخصوص او سابقاً در کوه «تبرک» (همان کوهیکه دارای سنگهای معدنی سیمان بوده و کارخانه سیمان ری هم اکنون در دامنه آن واقع شده است) وجود داشته، که بواسطه خاکبرداری و کندن سنگهای معدنی اطراف آن، دفعتاً این حجاری بزرگ فرو ریخت و گویا متصدیان کارخانه سیمان ری در نظر دارند که این سنگ بزرگ و بسیار وزین (تقریباً ۲ تنی) را از لحاظ حفظ آثار قدیمی بداخل محوطه کارخانه انتقال داده و قسمتهای شکسته را بهم متصل نمایند، والا آنچه که بر روی این سنگ نقش شده، هرگز با خصلت و فطرت صاحب تصویر مطابقت ندارد، زیرا حجاری مزبور که عکس آن در بالا مشاهده میگردد نشان میدهد که فتح‌علیشاه با نیزه بلندی مشغول نبرد با شیر یا شکار این حیوان است !!

تصویر بالا فقط از لحاظ قدمت و نشان دادن تاج مخصوص فتح‌علیشاه برای ما جالب میباشد، و از طرفی بر طبق تحقیقات باستانشناس معاصر ایران آقای محمد تقی مصطفوی، کوه «تبرک» در گذشته معروف به «اژدهای دوسر» بوده است و مخصوصاً پسر شاه سلجوقی معتقد بود که یک سر این اژدها بطرف شمال ایران و یک سر دیگر آن متوجه جنوب میباشد، و هر هنگام که از شهر ری عبور میکرد، پسر شاه مدتی در آنجا توقف می نمود و دستور تخریب این کوه را میداد ولی عاقبت برای خرابی کامل آن توفیق پیدا نکرد، اما بعد از قرنهای سوز و گداز این کوه دوسر اژدها، خورد شده و یکپاره شده و به ماده محکم ساختمانی یعنی سیمان تبدیل میگردد و عبارت دیگر اژدها را در عصر حاضر نابود کرده و از خاکستر آن بناها را استوار میسازند.

بی اندازه توجه تماشاچیان آن نمایشگاه را بخود جلب کرد و این تصویر را که گویی با تمام جواهرات و زینت آلاتش بطور زنده در جلوی چشم همه خود نمائی میکرد، مورد تحسین بینندگان آن قرار گرفت.

چگونگی روی کار آمدن و تاجگذاری محمد شاه قاجار

فتحعلیشاه پس از ۳۸ سال سلطنت در روز نوزدهم جمادی الاخر سال ۱۲۵۰ در اصفهان وفات یافت و جسد او را در بقعه حضرت معصومه بخاک سپردند و چون ولیعهد او عباس میرزا در زمان حیاتش پس از جنگهای متهوران و بزرگی با روسها در گذشته بود (گو اینکه نتیجه این جنگها از همه جهات بضرر ایران تمام شد) و با اینکه فتحعلیشاه بیش از ۵۳ نفر فرزند ذکور داشت، با اینحال از لحاظ علاقه ای که به عباس میرزای مرحوم داشت، فرزند او نوه خود (محمد میرزا) را به ولیعهدی برگزید و او را که آنموقع در خراسان بود به تبریز فرستاد که فرمانفرمائی تبریز را عهده دار گردد.

انتخاب محمد میرزا پسر عباس میرزا بعنوان ولیعهدی، باعث شد که پس از مرگ فتحعلیشاه عده زیادی از فرزندان او سر بشورش و نا فرمانی بگذارند، و هر کدام در یک نقطه ای از مملکت برای خود یک نوع حکومت و سلطنتی تشکیل دهند، از جمله: شاهزاده ظل السلطان پسر دهم فتحعلیشاه در تهران با عده ای از درباریان

همست شد و خود را پادشاه خواند و عجیب آنستکه با عنوان (عادلشاه!) مدت ۹۰ روز در تهران سلطنت کرد و حتی نامه ای هم به محمد میرزا ولیعهد به تبریز فرستاد و او را بقبول سلطنت خویش دعوت کرد ولی محمد میرزا بکمک میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که یکی از رجال مبرز آن عهد بشمار میرفت از قبول دعوت ظل السلطان سر باز زد و با نفرت خود بسمت تهران حرکت نمود، و ظل السلطان هم با ۱۵۰۰۰ نفر سپاهی به سمت تبریز حرکت کرد، و در حدود تا کستان فعلی در چهل کیلومتری قزوین پس از بر خورد مختصری بین طرفین، سپاه ظل السلطان متلاشی شد و آنوقت ظل السلطان در صدد عذر خواهی برآمد و بهر طریقی بود جلب محبت محمد میرزا را نمود و در خدمت او درآمد، و سر انجام محمد میرزا در اوائل رمضان سال ۱۲۵۰ هجری بهمراهی قائم مقام فراهانی و رجال دربار خود، وارد پایتخت شد و در روز چهاردهم همان ماه تاجگذاری کرد و سلطنت ۹۰ روزه ظل السلطان خاتمه داد و سایر مدعیان هم با تدبیر قائم مقام بتدریج سرکوب و مطیع گردیدند.

و اما شرح تاجگذاری محمد شاه از قول رضاقلی هدایت مؤلف روضه الصفای

ناصری :

« محمد شاه در هفتم رجب المرجب سال ۱۲۵۰ در تبریز جلوس مختصر فرموده »
« و در روز چهاردهم رجب با سفرای دول خارجه (روس و انگلیس) و امرای آذربایجان »
« و شش هزار سپاه نظام و بیست و چهار عراده توپ که میرزا ابوالقاسم قائم مقام قبالا تهیه »
« دیده بود بجانب دارالخلافه تهران همی راه برید ، و در ۱۴ رمضان المبارک در »
« دارالخلافه تهران جلوس مفصل فرمود و بتخت صاحب قران بر آمد و تاج کیانی خاصه »
« را زیب فرق مبارک کرده و با زو بند های مرقع بدریای نور و تاج ماه و نورالعین اورنگ »
« زیب را بر بازوان کشور گشا بست و با جلال و ابهت تمام رخصت سلام عام فرمود ، »
« شاهزادگان و اعمام (که البته مقصود فرزندان متعدد فتحعلیشاه باشند) و امرای عالیقدر »
« و صاحب منصبان و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و وزراء و سفراء داخله و خارجه ، »
« جا برجا ایستاده و از غرش توپها گوش افلاک متزلزل میشد . »
« شعرا و خطبا بانشاء نظم و نثر به شعر و خطبه تهنیت رطب اللسان آمدند »
« و طبق طبق حلویات و شربت و زر و سیم بجا کران قدیم و جدید موهبت رفت ، و مجلس »
« جلوس تفریحی و سعادت در گذشت و بنظم و نسق مشاغل و مناصب ملکی اهتمام رفت »
« و تمامی خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند . »
در کتاب جام جم معتمدالدوله ، ایضاً درباره تاجگذاری محمد شاه اینطور نوشته

شده است :

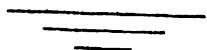
« . . . چون خبر فوت خاقان مغفور (مقصود فتحعلیشاه است) در بیست و هشتم »
« جمادی الاخر به تبریز رسید ، اعلیحضرت همایون محمدشاه که ولایت عهد داشتند در »
« شب یکشنبه هفتم رجب در تبریز جلوس فرمودند و روز چهارم رجب از این شهر حرکت »
« فرمودند و توپخانه و لشکر فراوان پیشاپیش شاه در حرکت بودند لذا در نوزدهم ماه »
« شعبان بدارالخلافه باهره نزول اجلال فرمودند و باغ نگارستان از قدوم همایون رشک »
« نگارستان چمن شد و در مدت چهار ماه کل شاهزادگان اطراف طوعاً و کرهاً بخاکبای »
« همایون آمدند و نواب ظلّ السلطان که در ایام فترت بر تخت جلوس نموده بود ، ناچار »
« بهمراهی فخرالدوله عمه مکرمه شاهنشاهی در نگارستان به حضور مشرف شد و مشمول »
« مراحم شاهنشاهی گردید . »

« بعد از رتق و فتق امور ، خسروخان گرجی جواهرات خاصه پادشاهان را از »
« بازو بند و شمشیر و تمامی اثاثه سلطنت از شهر بنگارستان آورده تقدیم حضور نمود »
« و اعلیحضرت همایون محمد شاه در روز چهاردهم رمضان در دیوانخانه بزرگ بر سریر »
« سلطنت جلوس فرموده ، عموم شاهزادگان و امرا و طبقات بار حضور یافتند »



ش ۹۴-تصویر محمد شاه قاجار در روز تاجگذاری

چگونگی تاجگذاری ناصرالدین شاه قاجار



محمد شاه در تاریخ سه شنبه شوال ۱۲۶۴ هجری قمری بدرود حیات گفت ،
و پسر اول او ناصرالدین میرزا که در آنموقع هفده سال بیشتر نداشت ، زیر حمایت و تربیت
میرزا تقی خان وزیر نظام فرمانفرمائی تبریز را بر عهده داشت .
ناصرالدین پس از خبر فوت پدرش محمد شاه ، در حالیکه اطلاع یافت که در
خراسان بعلت قیام (سالار) هرج و مرج بزرگی ایجاد شده است ، بدواً در تبریز موقتاً بر
تخت سلطنت نشست و سپس با عجله خود را به تهران رسانید و با وضعی که در زیر ازقول
مورّخین نقل میگردد در تاریخ ۲۲ ذیقعه سال ۱۲۶۴ در تهران رسماً تاجگذاری مینماید :
در روضه الصفای ناصری ، رضاقلی هدایت در باره تاجگذاری ناصرالدین شاه
اینطور مینویسد :

« . . . پس از ورود ناصرالدین شاه بتهران در روز ۲۱ ذیقعه سال ۱۲۶۴ »
« بارعام درداد و در ساعت هشت شب شنبه ۲۲ ذیقعه با بازوبندهای مشهور خاقانی »
« و کلاه مرّقع کیانی (یعنی همان تاج کیانی که توسط فتعلیشاه ساخته شده بود و هم »
« اکنون در موزه جواهرات سلطنتی در خزانه بانک ملّی موجود میباشد) و سایر ائاثه »
« خاص و اسباب حضور بر مسند و تخت پدر و جد بنشست ، خطیبان خطبه های عربی »
« و نلمای خواندن بر گرفتند و شعرای بلیغ قصائد تهنیت معروض داشتند و امنای دولت »
« و نلمای حضرت جابر جا ایستادند و شلیک توپهای پی در پی ، زمین را سیماب وار »
« بلرزه در آورد و از خروش طبل و شیپور نغمه بمسامع مجامع نزدیک و دور میرسید ، از »
« فردایش بعل و عقد و رتق و فتق و عزل و نصب پرداخت ، نخست منصب عظیم »
« صدارت عظمی را بجناب میرزا تقی خان فراهانی تفویض فرمود و اورا اتابک اعظم »
« و امیر کبیر لقب داد . »

در (منتظم ناصری) هم تقریباً بهمین مضمون در باره تاجگذاری ناصرالدین شاه
نوشته شده است .



ش ۹۵

ناصرالدین شاه قاجار

• تصویری از تاجگذاری این پادشاه پس از تولد این کتاب نرسید و عکس فوق در یکی از روزهای سلام رسمی از او گرفته شده است.

تاجگذاری مظفرالدین شاه محمدعلیشاه - احمدشاه

۱- تاجگذاری مظفرالدین شاه

از جریان کامل تاجگذاری این سه پادشاه ، (با اینکه تاریخ پادشاهی آنها بسیار نزدیک بزمان حال میباشد) ، اطلاعات جامعی در دست ما نیست و همینقدر میدانیم که:

مظفرالدین شاه (پسر سوم ناصرالدین شاه) که بیش از چهل سال در تبریز بعنوان ولیعهد روزگار گذرانید ، پس از اطلاع از قتل پدر (که در روز جمعه هفدهم ذیقعده سال ۱۳۱۳ در بقعه حضرت عبدالعظیم اتفاق افتاد) بطرف تهران حرکت نمود و چون حادثه ترور ناصرالدین شاه او را بسختی بیمناک ساخته بود فاصله بین تبریز و تهران را با نگرانی و تشویش خاطر بسیار طی کرد ، و علیرغم تشریفاتی که امین السلطان صدراعظم پدر مقتول برای ورود او به پایتخت ترتیب داده بود ، صبح یکشنبه بیست و پنج ذی الحجه ، ناگهانی و بدون انجام تشریفات وارد تهران گردید و بدوران انتظار درباریان که چشم براه او بودند پایان داد.

در باره تاریخ جلوس مظفرالدین شاه ، اقوال مختلف است و روز تاجگذاری او را اول شعبان ۱۳۱۳ و یا ۱۵ شعبان همانسال میدانند.

تاجگذاری مظفرالدین شاه (۴۴ ساله) در عمارت برلیان انجام گرفته است و طبق معمول سایر پادشاهان تاج بزرگ کیانی را بر سر او گذاردند و اینطور در تاریخ قید شده که این پادشاه کم اراده هر روز با یک لباس و یک رنگ بر روی تخت طاوس جلوس مینموده و تاج را بر سر مینهاد و امرا و بزرگان و فرماندهان آرتش شرفیاب میشدند و باو تهنیت میگفتند.

و طبق معمول سکه طلا و نقره ضرب و بین کسانی که شرفیاب میشدند تقسیم میگردد و ملت سه شبانه روز در تهران و هفت شبانه روز در شهرستانها جشن و شادمانی بر گزار شد.



ش ۹۶ - تصویر مظفرالدین شاه در روز تاجگذاری

۲- تاجگذاری محمدعلیشاه

مظفرالدین شاه در نیمه شب ۲۴ ذی القعدة سال ۱۳۲۴ (یعنی ده روز پس از امضای قانون اساسی) بدرود حیات گفت و محمدعلیشاه فرزند ارشد او که در آنزمان ۳۴ سال داشت و با مشروطه خواهان هم بسیار مخالف بود در روز چهارم ذی الحجه سال ۱۳۲۴ در تهران و در کاخ گلستان تاجگذاری کرد، جریان تاجگذاری این پادشاه، خودنمونه‌ای از بی‌اعتنائی او نسبت به نمایندگان مجلس شورای ملی بود، زیرا هنگام تاجگذاری که بطور رسمی انجام گرفت، کلیه وزرا و سفرا و نمایندگان سیاسی خارجی و روحانیون و اعیان و اشراف دعوت شده و حضور پیدا کردند، اما از نمایندگان ملت دعوت بعمل نیامد، و انعکاس این عمل او، باعث اعتراض شدید نمایندگان مجلس گردید و میرزا طاهرتنکابنی در مجلس شورای ملی گفت که: (سلطان، سلطان ملت است و باید از طرف ملت تاجگذاری کند نه از طرف خودش).

(کسروی) بنقل از کتاب آبی مینویسد که:

(وقتی در موقع تاجگذاری، میرزا نصرالله مشیرالدوله نائینی تاج را بر سر محمدعلی میرزا گذاشت، چون تاج بزرگ و سنگین بود سر وی تاب نگهداری آنرا نداشت، این بود که ناگزیر شد که با هر دودست آنرا نگه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری را میداشت بسر گذاشت).

تصویر این کلاه، از زمان ناصرالدین شاه به بعد بجای مانده و در نقاشیها و عکس‌های آندوره مشاهده میگردد، همانطوری که در این کتاب هم عکسهای ناصرالدین شاه و احمد شاه با همان کلاه چاپ شده است، زیرا تصویر آنان در هنگام تاجگذاری با وجود تلاش زیاد بدست نیامد.

ضمناً حکایت میکنند که مشیرالدوله نائینی در موقع گذاردن تاج بر سر محمدعلیشاه، عمداً و یاسهواً تاج را عوضی بر سر او گذاشت، یعنی پشت تاج را رو بجلو قرار داد که این مطلب مورد تردید میباشد و نیز در بعضی از کتابها نوشته‌اند که در موقع تاجگذاری، کلاغها پرچم افراشته بر سر درب قصر او را پاره کرده‌اند و این نشانه بدیمن بودن سلطنت او بوده است، که البته این مطالب بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد و فقط میرساند که تا چه اندازه ملت ایران از اعمال مستبدانه محمدعلیشاه و رفتار خشن او نسبت به آزادیخواهان بیزار بوده است.



ش ۹۷ - تصویر محمد علیشاه در روز تاجگذاری

۳- تاجگذاری احمدشاه

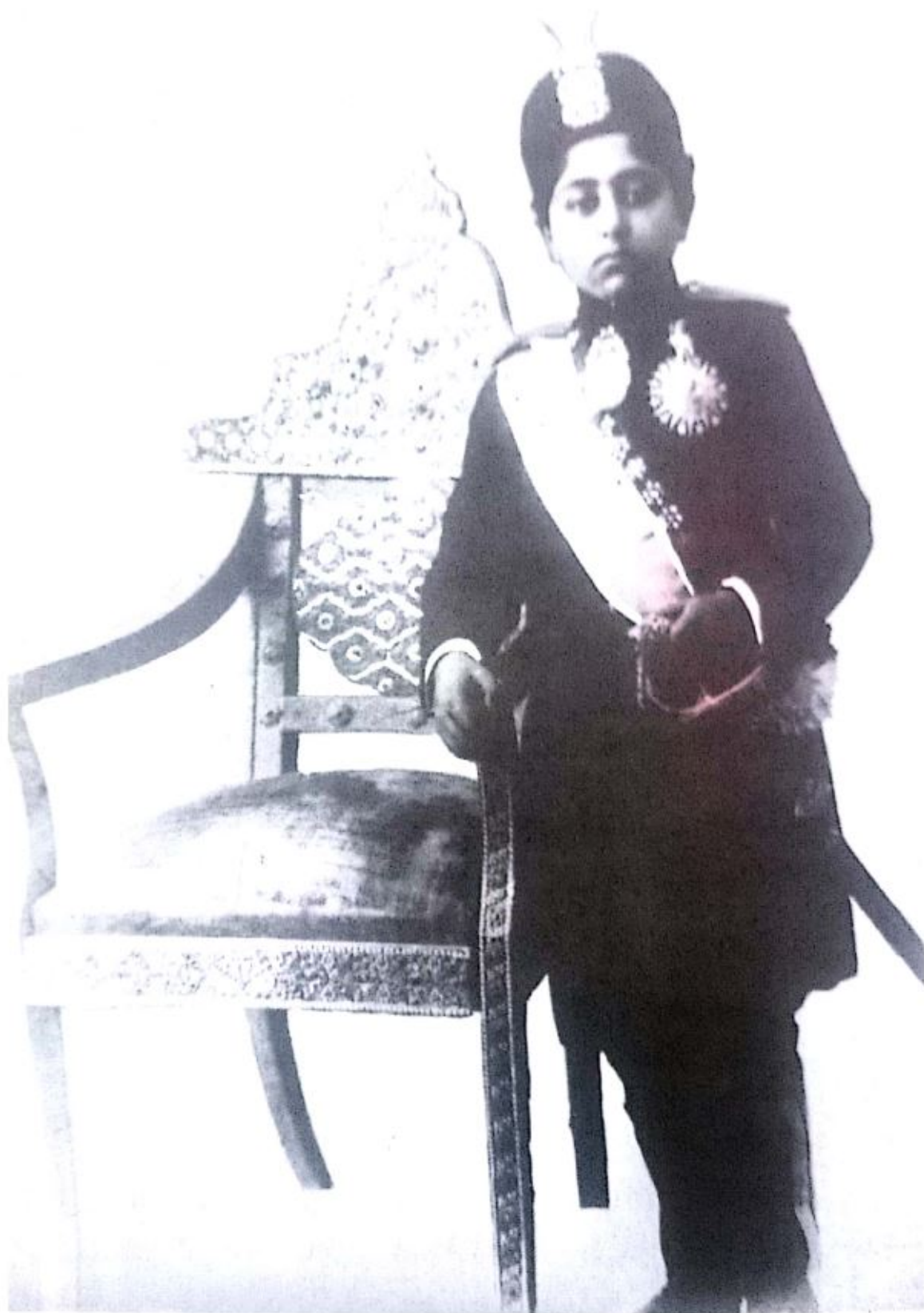
پس از خلع محمد علیشاه و پیروزی ملتپون و آزادیخواهان ایران ، بزرگان و سران و آزادیخواهان، اجتماعی تشکیل دادند و احمد شاه فرزند ۱۳ ساله محمد علیشاه را برای پادشاهی انتخاب کردند.

اما تاجگذاری رسمی او وقتی انجام شد که او به سن بلوغ رسید و در ۲۷ شعبان سال ۱۳۳۲ قمری (مطابق مرداد ۱۱۹۳ شمسی) در تالار برلیان، تاج کیانی را بر سر گذاشت .

در کتب جنگ بزرگ تألیف مورخ الدوله سپهر اینطور نوشته شده است که :

« در مراسم تاجگذاری احمد شاه از سفرا و نمایندگان سیاسی خارجی، سفیر، « کبیر و نماینده فوق العاده سلطان عثمانی ، وزیر مختار فرانسه ، وزرای مختار بلژیک ، « و بریتانیا و آلمان و اتریش و هنگری و روسیه تزاری و کشورهای متحد آمریکای شمالی، « و نمایندگان سیاسی اسپانیا و ایتالیا حضور داشتند و بجز وزیر مختار اتازونی ، هر یک « هدایائی به احمد شاه تقدیم نمودند و از آنجمله سفیر کبیر عثمانی نشان درجه اول « با گردن بند آل عثمان را تقدیم داشت و هدایای سفیر روسیه عبارت بود از یک سمور « و سایر لوازم چای خوری »

در هر صورت تصاویر تاج پادشاهان قاجار بخوبی نشان میدهد که از حیث وزن و بزرگی بسیار قابل توجه و نمایان میباشد ، در صورتیکه زندگانی اکثر آنها و بمقداری محصول کار آنان، درست بر عکس بزرگی و عظمت خود تاج بوده است، و بخصوص وضع سلسله قاجار در اواخر طوری آشفته و نا بسامان شده بود که با اوضاع و احوال داخل و خارج ایران یک دور نمای بسیار بدی برای ایران و ایرانی بوجود آمده بود و چنانچه در آن حوادث پس وحشت زاء، راد مردی مانند رضاشاه کبیر ظهور نکرده بود، واقعاً و حقیقتاً معلوم نبود که سر نوشت ایران در آن ایام درد ناک بکجا می انجامید ؟



ش ۹۸ - تصویری از تاجگذاری احمد شاه بدست نیامد و اینطور بنظر میرسد که عکس فوق را در ابتدای سلطنتش در یکی از مواقع رسمی از او گرفته باشند.

بخش چهاردهم

مراسم تاجگذاری رضا شاه کبیر

هر فردیکه تاریخ ایران را « از بعد از اسلام تا عصر حاضر » بادقت مطالعه کرده باشد ، بخوبی درك مینماید كه : اوضاع ایران پیش از ظهور سردار نامی رضا شاه ، از اوضاع ایران پیش از شاه اسمعیل اول ، پیش از شاه عباس بزرگ و یا قبل از روی كار آمدن نادر ، براتب وخیمتر و احتمال سقوط و تجزیه و متلاشی شدن ایران بیشتر بوده است . بخصوص كه در دوران پیش از رضاشاه در نتیجه بی كفایتی زمانداران وقت ، نفوذ بیگانگان بصورت وحشتناکی در ایران رو به توسعه گذاشته بود ، بطوریکه هر يك از سفارتخانه های دول بزرگ و قونسولگری های آنها برای خود تقریباً حكومتی جداگانه در ایران داشتند و هر كس كه جنایتی کرده بود وزیر حمایت آنها قرار میگرفت جان و مال او در امان بود ! و حكومت وقت ایران هم بهیچوجه قادر به اداره امور مملكت نبود .

صرفنظر از نا امنی و ملوك الطوائفی و خود مختاری های داخلی ، از جهت اینکه دنیای خارج از ایران در آن هنگام در يك انقلاب صنعتی نوظهوری بسرعت رو به ترقی و تكامل میرفت ، متأسفانه زمانداران وقت ایران آنقدر بی خبر و بی اطلاع و از قافله عقب بودند كه جز خوشی و لذت بهیچ چیز دیگر فكر نمیکردند و جامعه كهن ایران را در آتش فقر و گرسنگی و جهالت میسوزاندند .

باری ، درچنین موقعی پروردگار توانا يك توجه خاصی به ملت ایران كرد و از ناحیه سواد كوه به يك مرد بزرگ كه از حیث نژاد نیز اصیل ترین و پاكترین فرد ایران بود ، مأموریت داد كه برای نجات وطن خویش قد علم كند و به همه نابسامانی های دوران پیش از ۱۲۹۹ شمسی پایان دهد و ملت ایران را از رنج و اندوه و سر شكستگی خلاصی بخشد ، و يك ایران نوی بوجود آورد كه مایه افتخار تاریخ ایران و پایه اساسی برای پیشرفتهای بزرگ آینده گردد ، پیشرفتهائیكه بعد از خود او ، بدست توانای فرزند برومند و تاجدارش عملی گردیده و میگردد و بیش از هر موقعی ، نام نامی ایران را در يك دنیای پر از آشوب ، درخشان و شكوفان نموده است و نسل حاضر ایران و دنیا ، هم اکنون شاهد آن ترقیات عظیم میباشد .



ش ۹۹ - عکس بسیار جالب از رضاشاه کبیر مربوط به ایام ابتدای سلطنت این - سردارنامی .

حاجت نیست که بگوئیم رضا شاه کبیر از يك ایرانی (تقریباً هیچ، همه چیز ایجاد کرد) ، نا اسنی را تبدیل به امنیت ساخت ، نفوذ خارجی را بکلی ریشه کن کرد و کاپیتولاسیون را لغو نمود ، جاده‌های اساسی ایران را پس از قرن‌ها صاف و هموار و بهم مرتبط ساخت، راه آهن سرتاسری را ایجاد کرد ، تشکیلات مملکتی و وزارتخانه‌ها را بصورت آنچه که در خارج از ایران بود در آورد ، نظام وظیفه را برقرار ساخت ، دانشگاه را بنیان نهاد ، فرهنگ ایران را به نحو بی سابقه‌ای توسعه داد ، حجاب زنان را از میان برد ، کارخانجات بی شماری در ایران ایجاد کرد و غیره و غیره و غیره . . .

از جهت اینکه مؤلف این کتاب در نظر دارد که کتاب جداگانه‌ای در باره رضا شاه بزرگ بنام «بوسه بر خاک» تألیف و تقدیم ملت ایران بنماید ، از اینرو از تشریح و توصیف بیشتر در باره خدمات رضاشاه و کارهای او در این کتاب صرفنظر مینمائیم و میپردازیم به جریان تاجگذاری این سردار بزرگ و نامی ایران در سال ۱۳۰۵ شمسی . در باره تاجگذاری رضاشاه کبیر باید مقدماً این قسمت را هم یاد آور بشوم که : از زمانیکه این سردار دلیر، قدرت را در کف با کفایت خود گرفت، تا هنگامیکه رسماً در تاریخ چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ شمسی تاجگذاری نمود ، درست پنج سال و دو ماه طول کشید و جریان حوادث این مدت بطور اختصار بدین قرار است که : رضا شاه پیش از سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی بنام (رضاخان میرپنج) فرماندهی سپاهیان ایران را در شمال بعهدہ داشت و سپس در زمانیکه حس کرد که باید برای نجات ایران آماده انجام مأموریت خدائی خویش گردد ، در شب قبل همان روز سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی، از قزوین عازم تهران گردید و تهران را با تدبیر و تهور خاصی متصرف شد ، و این حادثه مهم در تاریخ ایران بنام کودتای سوم اسفند مشهور میباشد .

رضاخان میر پنج از آن پس با عنوان « سردار سپه » مقام فرماندهی کل قوای ایران را در دست گرفت و شروع به رفع غائله ها و دفع شورشها در تمام نقاط ایران کرد و چون خدمات گرانبهای این فرزند رشید ایران روز بروز برای مردم ستمدیده ایران آشکار میگردد ، آنگاه بنا به تمایل قاطبه ملت در تاریخ نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی ، مجلس شورای ملی ایران احمد شاه را از سلطنت خلع و انقراض سلسله قاجاریه را اعلام نمود و « سردار سپه » را بریاست حکومت موقتی انتخاب کرد و در تاریخ بیست و یکم آذر همان سال نیز مجلس مؤسسان برای تعیین سرنوشت ایران تشکیل شد و توسط نمایندگان این مجلس ، رضاخان میر پنج و با سردار سپه بهست شاهنشاه ایران « رضا شاه پهلوی » تعیین گردید ، و بدین ترتیب در آن تاریخ رسماً و قانوناً سلطنت ایران به يك خانواده پاك نژاد ایرانی (خانواده پهلوی) انتقال یافت و پنج ماه و دو روز بعد، یعنی در تاریخ چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ شمسی تاجگذاری رضاشاه کبیر بطریق زیر و بر طبق برنامه معین و مشخصی انجام گرفت :

مراسم تاجگذاری رضاشاه کبیر در تاریخ چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ شمسی باشکوه مخصوصی در عمارت سلطنتی کاخ گلستان بعمل آمد. در این تاجگذاری مدعوی عبارت بودند از :

علما - سفرا بابانوانشان - هیئت قضات - افسران ارشد ارتش - اعیان - نمایندگان استانها و شهرستانها - رؤسای ادارات و وزارتخانه ها از رتبه ۸ به بالا - نمایندگان بازرگانان و اصناف - نمایندگان مطبوعات و عده ای دیگر ، که همه بالباس تمام رسمی در ساعت ۳ بعد از ظهر در کاخ گلستان حاضر گردیده بودند و در ساعتی که در کارتهای دعوت تعیین شده بود از محوطه کاخ به تالار تاجگذاری (تالار موزه) رفته و همگی در جاهای خود (که قبلا تعیین و مشخص شده بود) جای گرفتند.

پرچمهای افواج (هنگها) نیز در جاهائیکه تعیین شده بود آنها را بر پا ساختند. در پائین عمارت کاخ گلستان یکدسته موزیک برای نواختن سلام شاهنشاهی صف کشیده بودند و نگهبانان داخلی عمارت را، دانشجویان مدرسه نظام آنوقت برعهده داشتند پس از آنکه مدعوی در جاهای خود ایستادند، والاحضرت اقدس شاهپور محمد رضا پهلوی (ولیعهد ایران) و هیئت حاملین تاجها و اثاثیه سلطنتی بترتیب زیر بتالار موزه وارد شدند و در محل مخصوص خود توقف نمودند.

قبلا باید یاد آور شویم که اثاثیه سلطنتی برای تاجگذاری عبارت بود از :

۱ - تاج پهلوی ۲ - تاج مروارید ۳ - دریای نور ۴ - تمثال اعلیحضرت رضا شاه کبیر ۵ - شمشیر شاه عباس کبیر ۶ - کمان نادری ۷ - تاج کیانی ۸ - شمشیر جهانگشای نادری ۹ - عصای مرصع سلطنتی ۱۰ - قلچاق سلطنتی ۱۱ - گرز سلطنتی ۱۲ - سپر سلطنتی ۱۳ - قداره مرصع ۱۴ - زره شاه اسماعیل صفوی ۱۵ - تیر کش مرصع.

باری ، ابتدا شش آجودان در دو صف سه نفری که در پشت صف اول آقای دولتشاهی رئیس تشریفات داخلی وقت و در پشت صف دوم آقای غفاری ، رئیس تشریفات خارجی وقت قرار گرفته بودند ، وارد تالار موزه شدند.

سپس آقای سر لشکر خدایار خان با پرچم سلطنتی، پیشاپیش والاحضرت اقدس همایون ولیعهد وبعد از آن موکب والاحضرت ولیعهد (یعنی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه شاهنشاه فعلی) وارد تالار گردیدند.

بعد از آن در دو صف هر صف یازده نفر وزراء و سران لشکر و رؤسای دربار بترتیب زیر بتالار موزه قدم نهادند.

در صف دست راست ابتدا آقای فروغی نخست وزیر وقت با در دست داشتن تاج کیانی و بعد بترتیب سر لشکر امیر طهماسب وزیر جنگ حامل شمشیر جهانگشای نادری ، آقای فاطمی وزیر دادگستری وقت حامل عصای مرصع سلطنتی ، آقای دادگروزی کشور

وقت حامل قلچاق سلطنتی ، سرلشکر احمد آقاخان رئیس ژاندامری حامل گرز سلطنتی ، سرلشکر جلایر حامل سپر سلطنتی ، سرلشکر انصاری حامل قداره مرصع ، سرلشکر اسمعیل خان حامل زره شاه اسمعیل صفوی ، سرلشکر قاسم خان والی حامل تیر لشمرصع آقای چراغعلی خان پهلوی پیشکار والا حضرت اقدس و آقای جم معاون نخست وزیر وقت . در صف دست چپ ابتدا آقای تیمور تاش وزیر دربار وقت حامل تاج پهلوی ، بعد آقای اسعد وزیر پست و تلگراف حامل تاج مروارید ، آقای داور وزیر فوائد عامه (وزارت صنعت و کشاورزی) حامل دریای نور ، آقای بیات وزیر دارائی وقت حامل تمثال مبارک اعلیحضرت رضا شاه ، سرلشکر نصرالله خان آیرم حامل شمشیر شاه اسمعیل صفوی ، سرلشکر خزائی حامل تبرزین سلطنتی ، سرلشکر حبیب الله جهانبانی حامل کمان نادر ، آقای مفتاح کفیل وزیر خارجه ، آقای سمیعی استاندار وقت تهران ، آقای میرزا یوسف خان مشار کفیل وزارت فرهنگ و اوقاف و صنایع مستظرفه .

بعد از ورود اشخاص فوق الذکر ابتدا والا حضرت اقدس ولایتعهد درسمت راست تخت نادری قرار گرفتند و سپس پرچم سلطنتی در پشت سر این تخت نگاه داشته شد و شش نفر از آجودانهای همایونی بین تخت نادری و تخت طاووس ایستادند .

دو نفر رؤسای تشریفات داخلی و خارجی دربار ، دوباره مراجعت کرده و دم درب تالار ایستادند و بمحض ورود اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی با صدای بلند ورود موکب همایونی را اعلام داشتند .

نکته ای که از قلم افتاد این بود که حاملین اثاثیه سلطنتی در فاصله معینی از تخت نادری در دو صف یازده نفری رو بروی هم ایستادند و منتظر تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی شدند .

و اما ترتیب ورود رضاشاه به تالار تاجگذاری .

ابتدا شش آجودان دیگر در دو صف سه نفری ، که در پشت صف اول رئیس تشریفات داخله و در پشت صف دوم رئیس تشریفات خارجه قرار داشتند وارد جلسه گردیدند و بعد از آن اعلیحضرت همایون رضاشاه کبیر در حالیکه جیقه نادری در سر و یک شل مروارید دوزی سلطنتی بردوش خود داشتند قدم بتالار گذاردند و در پشت سر ایشان تیمسار سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه فرمانده لشکر وقت مرکز (تیمسار سپهبد یزدان پناه که فعلا ریاست شورای عالی تاجگذاری اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریا مهر را بر عهده دارند) ، و در دنبال ایشان آقای بهرامی رئیس دفتر مخصوص سلطنتی و رؤسای درجه اول دربار بتالار تاجگذاری وارد شدند .

هنگام ورود رضاشاه کبیر بتالار ، سلام خاص همایونی بوسیله دسته موزیک نواخته شد و سپس اعلیحضرت همایون شاهنشاه از میان دو صف پرچمهای هنگها و حاملین اثاثیه



ش ۱ - يك عكس بسيار مهمه ولى اندكى تار، مربوط به روز تاجگذاری رضاشاه پير در تالار موزه كاخ
نستين . ده آن شاهنشاه بزرگوارا در حال قرائت بيانالت تاريخي خود در آتروز نشان ميدهد .

سلطنتی عبور فرموده و بر اریکه تخت نادری جلوس فرمودند و بعلاوه در موقع ورود آن معظم پرچمها بحال سلام در آمدند ، و تیمسار یزدان پناه در طرف دست چپ تخت پهلوی و در قسمت پایه عقب تخت ایستادند و آجودان های شاهنشاه در پشت تخت قرار گرفتند .
حاملین ااثیه سلطنتی که نام آنها یکایک ذکر گردیده در فاصله کمی از تخت (که قبلا این فاصله معین شده بود) بشکل نیمدایره ایستاده بودند .

سایر اعضای هیئت دولت و ملتزمین موکب همایونی که حامل ااثیه سلطنتی نبودند در وسط و در پشت سر نخست وزیر جای گرفتند .

پس از جلوس اعلیحضرت رضاشاه بر تخت ابتدا آقای امام جمعه خطبه مخصوص تاجگذاری را قرائت کرد و پس از آن تیمور تاش وزیر دربار وقت تاج پهلوی را نزدیک تخت برد .

بعداً رئیس تشریفات جیقه نادری را گرفته و در بالای تاج پهلوی قرار داد و رئیس دیگر تشریفات شمشیر کمر اعلیحضرت همایونی را گرفت و در جای شمشیر جهانگشای نادری گذاشت و آن وقت اعلیحضرت همایون رضاشاه ، تاج را بادست مبارک بر تارک خویش نهادند و شمشیر جهانگشای نادری را که بوسیله امیر طهماسب و زیرجنگ تقدیم گردید بر کمر خود بستند و در این هنگام بود که در میدان مشق (میدان باغ ملی فعلی که محل ساختمان شهربانی و وزارت خارجه میباشد) ۲۱ تیر توپ شلیک گردید .

پس از گذاشتن تاج بر سر و بستن شمشیر جهانگشای نادری اعلیحضرت رضاشاه نطقی ایراد فرمودند و پس از آن نخست وزیر وقت که تاج کیانی را در دست گرفته بود باقای جم معاون خود داد و در مقابل تخت سلطنتی خطابه ای بعرض رسانید و پس از آن دوباره تاج کیانی را از معاون خویش گرفت و در سر جای خود ایستاد .

آنگاه نمایندگان استانها و شهرستانها بعرض تبریک و تهنیت مشغول گردیدند و بعد از انجام این مراسم اعلیحضرت رضاشاه باتاج پهلوی که در سر داشتند از تخت پائین آمده و باتفاق والاحضرت ولیعهد و حاملین ااثیه سلطنتی و سایر ملتزمین به تالار برلیان مراجعت فرمودند ، در موقع پائین آمدن اعلیحضرت رضاشاه از تخت ، حاملین ااثیه سلطنتی بترتیب پیش از ورود موکب همایونی به تالار به جا های خود برگشته و ایستادند .

ترتیب حرکت اعلیحضرت رضاشاه از تالار موزه به تالار برلیان به این ترتیب بود که :

ابتدا ، شش آجودان در دو صف سه نفری بجلو ، بطوریکه رئیس تشریفات داخله دربار در پشت صف سمت راست و رئیس تشریفات خارجه دربار در پشت صف سمت چپ حرکت در آمدند و پس از آن اعلیحضرت رضاشاه و بدنبال ایشان والاحضرت ولایتعهد محمد رضا پهلوی و در عقب در قسمت سمت راست ، حاملین پرچم های سلطنتی و درست محمد چپ جنرال آجودان اعلیحضرت یعنی سرتیب یزدان پناه حرکت کردند و بعد نخست وزیر



ش ۱۰۰ - تصویر بالا مربوط به هنگامی است که مراسم تاجگذاری رضاشاه کبیر در تالار سوزه کاخ گلستان
 میان رسیده و معظه له باتفاق والاحضرت ولایتعهد (شاهنشاه آریا مهر) و عده‌ای از همراهان از جمله تیمورتاش
 وزیر دربار و تیسار بزدان پناه (نفر چهارم از صف دست چپ عکس) در حال خروج از کاخ گلستان هستند
 و والاحضرت ولایتعهد با دست جواب سلام نظامی می‌دهند .

وقت و وزیر دربار و سایر حاملین ائاثیه سلطنتی به ترتیبی که قبلا از آن یاد کردیم حرکت میکردند و بعد از این آقایان رؤسای دربار از تالار موزه بطرف تالار برلیان حرکت کردند. مراسم فوق در حدود یکساعت و نیم طول کشید و پس از آن در ساعت چهارونیم بعد از ظهر همان روز اعلیحضرت رضا شاه با تشریفات رسمی از کاخ گلستان بطرف قصر سعد آباد عزیمت فرمودند.

ترتیب حرکت بدینقرار بود که ابتدا بیست نفر پلیس سوار و بیست نفر ژاندارم سوار و بعد ۳۵ سوار عشایر شهرستانها از پیشاپیش حرکت نمودند، و بعد بهادران گارد مخصوص سلطنتی و سپس آقای محمد ولیخان آصف دولو رئیس فراشخانه سواره و در طرفین او فراشها در حال پیاده ب حرکت افتادند.

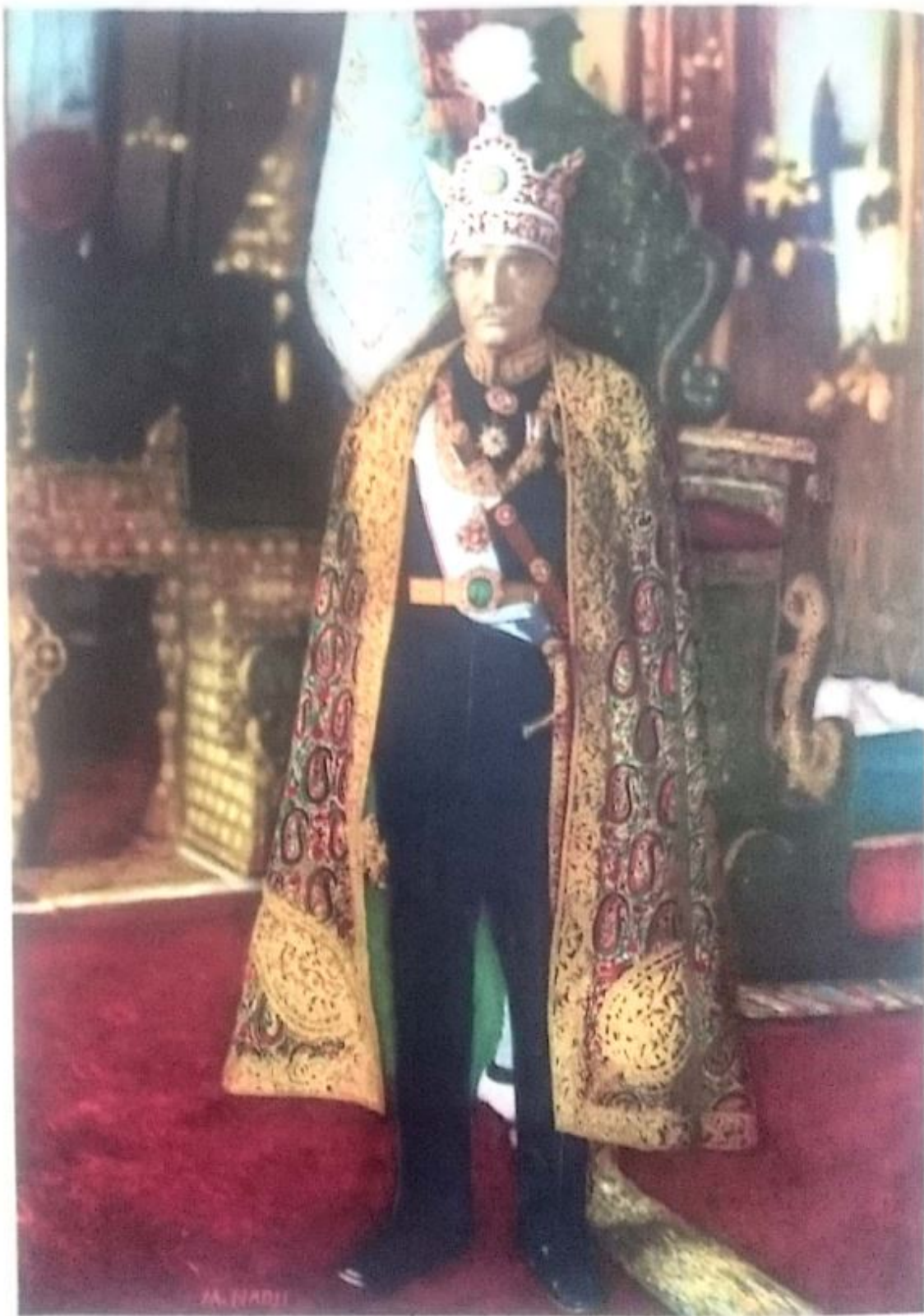
بعد از آن در سمت راست مسیر حرکت همایونی رئیس تشریفات داخله در حال سوار و در سمت چپ مسیر رئیس تشریفات خارجه در حال سوار و پس از آن یساول ها و بعد بترتیب آقای امیر سلیمانی رئیس اصطبل خانه که سوار بر اسب مخصوص بود، و آقای دارائی رئیس کالسکه خانه شاهنشاهی سواره، تیمسار سرتیب یزدان پناه پهلوی چرخ زاست در جوار کالسکه سلطنتی سواره، سرتیب حبیب الله خان شیبانی رئیس زرادخانه وقت سواره، پهلوی چرخ چپ جلوی کالسکه حرکت میکردند و کالسکه اعلیحضرت همایون رضاشاه را احاطه کرده بودند، در حالیکه شاطر ها نیز در دو سمت مسیر موازی با کالسکه همایونی نیز در حرکت بودند.

بدنبال کالسکه سلطنتی بترتیب:

آقای سر لشکر خدایار خان حامل پرچم سلطنتی، سر لشکر احمدآقاخان رئیس ژاندارمری، سرتیب کریم آقاخان بوذرجمهری کفیل شهرداری وقت در سمت راست پرچم حرکت مینمودند.

آقای سمعی استاندار وقت تهران و سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس شهربانی وقت در سمت چپ پرچم قرار گرفته بودند، و بدنبال آنها، در دوصف سه نفره شش آجودان سواره و بعد آقای چراغعلی خان پهلوی پیشکار والا حضرت اقدس همایونی و بعد سرلشکر حسین آقاخان خزاعی سواره در جلوی کالسکه والا حضرت اقدس ولاستعهد حرکت میکردند، در حالیکه چهار آجودان در دوصف دو نفره کالسکه والا حضرت ولاستعهد را دنبال مینمودند. در پشت سر این کالسکه، ابتدا نخست وزیر، بعد کالسکه وزیر جنگ و وزیر پست و تلگراف، بعد کالسکه وزیر دادگستری، بعد کالسکه وزیر کشور و دارائی وقت حرکت میکردند.

بدنبال آنها کالسکه کفیل وزارت خارجه و رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، و در پشت سر آنها کالسکه کفیل وزارت فرهنگ و دکتر امیرخان اعلم پزشک مخصوص



رضا شاه کبیر ابلیس بنل مضمون و تاج پهلوی
بمال ایستاده در دروازه کجندی ۱۳۰۰



ش ۱۰۳ - عکس فوق مربوط به روز تاجگذاری رضا شاه کبیر ؛ هنگامیکه با کالسکه سلطنتی و تشریفات
 مخصوص از کاخ گلستان عازم سعد آباد می باشد.
 در تصویر بالا کالسکه رضا شاه در موقع عبور از میدان سپه دیده میشود ؛ و تیمسار یزدان پناه (رئیس فعلی
 شورای عالی تاجگذاری شاهنشاه آریا مهر) در طرف راست کالسکه سواره در حال حرکت است.

شاهنشاهی و در آخر بهادران گارد مخصوص با لباسهای زیبا بحرکت درآمدند.

هنگامیکه شاهنشاه رضاشاه میخواستند سوار کالسکه شده و عازم سعد آباد گردند سلام شاهنشاهی یکبار دیگر فواخته شد و يك تیر توپ شلیک گردید.

مسیر حرکت رضاشاه بزرگ هنگام بر گشت از کاخ گلستان در روز تاجگذاری تا سعد آباد عبارت بود از: خیابان باب همایون - میدان سپه - جلوی عمارت شهرداری - خیابان سعدی فعلی و دروازه دولت بطرف جاده قدیم شمیران .

رضاشاه بزرگ پس از رسیدن به دروازه دولت با همان تشریفات از کالسکه سلطنتی خارج و بوسیله اتوبیل بسعد آباد تشریف فرما شدند.

غیر از مراسم فوق الذکر ، از شب پیش از تاجگذاری تا سه شب متوالی در شهر مراسم چراغانی بعمل آمد و مدت سه روز نیز ادارات دولتی تعطیل گردید.

شب روز تاجگذاری، از طرف شهرداری وقت تهران از هیئت دولت و نمایندگان سیاسی خارجه مقیم دربار شاهنشاهی و سایر رجال و بزرگان دعوتی بشام بعمل آمد و همانشب آتش بازی مفصلی نیز در میدان سپه برگزار شد.

روز بعد از تاجگذاری در ساعت ده صبح هیئت دولت و نمایندگان سیاسی بحضور مبارك رضاشاه شرفیاب شدند و بعد از ظهر همانروز از ساعت سه بعد از ظهر در میدان مشق (باغ ملی فعلی) از قسمتهای مختلف آرتش آنروز ، شاهنشاه سان دیدند و بعد به هریک از قسمتهای آرتش پرچم مخصوص اعطاء فرمودند.

شب همان روز هم در عمارت گلستان ، سفرای خارجه و وزراء از طرف اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به شام دعوت شدند و بعد از شام نیز يك شب نشینی بر پا گردید.

در روز سه شنبه ششم اردیبهشت ماه یعنی روز سوم تاجگذاری مراسم گشایش بی سیم پهلوی نیز بعمل آمد و شب همان روز از طرف نخست وزیر از بزرگان و رجال و امرا دعوتی بشام در کاخ گلستان و در بعد از ظهر روز چهارشنبه هفتم اردیبهشت (يك اسب - دوانی در میدان جلایه و شب همان روز در وزارت خارجه يك دعوت به شب نشینی نیز بعمل آمد.

در روز پنجشنبه هشتم اردیبهشت ماه نمایندگان استانها و شهرستانها بحضور رضا شاه کبیر شرفیاب شدند و عصر همانروز از طرف وزارت دربار شاهنشاهی در فرح آباد دعوتی بعصرانه از بزرگان و رجال بعمل آمد و در تاریخ سه شنبه نیز يك نمایش هوایی بوسیله چند فروند هوا پیمای های آنروز آرتش عملی گردید.

در شهرستانها و مراکز استانها نیز در ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز اول تاجگذاری، يك مجلس سلام در مقابل تمثال اعلیحضرت رضاشاه منعقد و دعوتی بشام از طرف فرمانداران و استانداران، از محترمین شهر بعمل آمد و جشن و چراغانی و آتش بازی

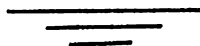


ش ۱۰۵ - عکس بالا مربوط به شرفیابی هیئت دولت در روز دوم تاجگذاری (پنجم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ شمسی) رضا شاه کبر است و والا حضرت ولایتعهد در سمت چپ تخت سلطنتی ایستاده اند .

هم در شهرها برقرار گردید و سفارتخانه و قونسولگریهای ایران در خارج از کشور هم جشنهای مناسبی منعقد نمودند.

همانطوریکه از مراتب فوق بخوبی آشکار میگردد تاجگذاری رضاشاه باتشریفات خاص و در نهایت نظم، که در تاریخ ایران (بجز تاجگذاری کوروش) بیسابقه بوده است در طی پنج روز از چهارم اردیبهشت تا نهم اردیبهشت سال (۱۳۰۵) شمسی انجام گرفت، و باید در نظر بگیریم که اصولاً رضا شاه در زندگی خصوصی و اجتماعی هم بی اندازه منظم و بی آرایش بود، همیشه اوقات لباس خود را از پارچه های بافت میهن و با دوخت ساده انتخاب میکرد و عکس شماره (۹۹) که مربوط به ایام ابتدای سلطنت او است بخوبی وضع لباس و سیمای جذاب و شجاعانه این سردار کبیر را نشان میدهد.

در مدت ۲۰ سال و شش ماه زمامداری خود این مرد بزرگ هیچگاه در پی تجملات و تشریفات بیهوده نرفت و یک درس عمل و کار و کوشش و سادگی به هم میهنان خود داده است و ما از خدای توانا خواستاریم که روح و روان این سردار بزرگ ایران را شاد و خرم گرداند.



شیل دیر، تاجگذاری شاهنشاهی ایران، دهان پهلوی



بخش نهم

مراسم جشنهای تاجگذاری

علیحضرت محمد رضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

علیحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

قطعی است که با مطالعه فصول گذشته این کتاب، هر خواننده‌ای میتواند تا حدودی از جریان تاجگذاری پادشاهان گذشته ایران «اعم از داستانی و غیر داستانی» اطلاعاتی به دست آورده و از حیث شکوه و جلال و اوضاع و احوال زمان و از همه مهمتر از جهت میزان کار و محبوبیت هریک از آنان مختصراً آگاهی پیدا کند.

قضاوت در باره اینکه، تاجگذاری کدامیک از آنان بهتر و یا محصول کار کدام پادشاهی بیشتر و مفیدتر بوده است، این دیگر مربوط به تاریخ و بر عهده کسانی است که اسناد تاریخی «فی‌المثل قسمتهای مختلف این کتاب» را با دقت مطالعه کرده باشند.

اما آنچه که، ما و هم چنین دنیای حاضر بخوبی میتواند قضاوت کند، عظمت و جلال و شکوه تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران میباشد، زیرا همگی، هم ناظر جریان این تاجگذاری هستیم و هم آنکه نسل حاضر با وضوح و روشنی خاص محصول کار این شاهنشاه بزرگ را دیده و می‌بیند و چون وارد به اوضاع و احوال زمان گذشته نزدیک و حال میباشد، میتواند بخوبی به علت اینهمه هیجان و شور و شکوه در تاجگذاری اعلیحضرتین پی ببرد، از طرفی ما باید برای ثبت در تاریخ یک نگاه کوتاهی به «جریان روی کار آمدن این شاهنشاه بشر دوست و تاریخ زندگانی ۲۶ سال و چهل روز معظم‌له» بنماییم تا برای نسلهای بعد نیز، همه‌چیز بخوبی آشکار گردد.

در تاریخ بیست و پنج شهریور ۱۳۲۰ شمسی برای اینکه در نتیجه هجوم بیگانگان به ایران خونریزی بیهوده‌ای نشود، رضاشاه کبیر بنفع فرزند برومندش اعلیحضرت محمد رضاشاه استعفا داد و از همان هنگام بحرانی و دشوار شاهنشاه عزیز ما، زمام امور مملکت ایران را در کف با کفایت خود گرفتند و سپس در آبان ماه سال ۱۳۲۰ در مجلس شورای ملی بموجب قانون اساسی سوگند سلطنت یاد فرمودند.

درست است که امروز بسادگی ما ملاحظه میکنیم که پادشاه ایران در روز چهارم آبان سال ۱۳۴۶ یعنی بعد از ۲۶ سال چهل روز مبادرت به تاجگذاری مینمایند،

لیکن ثبت این نکته در تاریخ که بچه سبب شاهنشاه آزادیخواه ما در این مدت طولانی تاجگذاری خویش را بتعویق انداخته‌اند ، این خود یک نکته بسیار مهم بلکه در معنی متضمن نکاتی بسیار حساس و تاریخی است.

هنگامیکه رضاشاه کبیر با همت و کوشش واراده آهنین خود، ایران نوین را بوجود آورد و در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ آنرا به فرزند برومند خود سپرد ، متأسفانه در آن موقع نیروهای بیگانه از شمال و جنوب و غرب قسمتهای مهمی از میهن ما را اشغال کرده و آثار ویران کننده جنگ جهانگیر دوم را برای کشور ما بارمغان آورده بودند.

اشغال ایران توسط دولت‌های بزرگ (که در باطن این حادثه شوم برای بدست آوردن راههای اطمینان و حمل اسلحه و مهمات بشوروی انجام گرفت) برای مملکت ما و برای ملت ایران اشکالاتی بزرگ و دشواریهایی بس عظیم بوجود آورد، که اثرات ناگوار آن سالهای سال یعنی تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ باقی ماند ، اثراتی که گاهی در نتیجه نفوذ بیگانه نزدیک بود پایه حکومت مشروطه ایران و استقلال و تمامیت ایران را متزلزل سازد. بارها دشمنان ایران تلاش کردند تا پادشاه ما را که نشان موجودیت ایران است از میان بردارند ، اما آن خدای بزرگی که همیشه حافظ و نگهبان کشور و ملت ایران بوده و همت ، نقشه‌های دشمنان ایران را نقش بر آب کرد.

چون دشمنان ما از نقشه‌های شوم خود نتیجه نگرفتند، در پی تحریک طبقات مردم کشور برآمدند ، طبقاتی که قرن‌ها بود واقعاً از یک زندگی ساده و عادی محروم بودند، و اتفاقاً دشمنان ایران راه خوبی را برای اجرای نقشه شوم خود در پیش گرفته بودند ، غافل از آنکه پادشاه تیز بین ما مدتها بود که برای از میان بردن مظالم اجتماع از هر قسم و از هر نوع در مغز مبتکر خود نقشه‌های وسیعی طرح میکرد، که بالاخره آثار این نقشه‌ها در تاریخ بصورت انقلاب سفید شاه و مردم تجلی نمود و بوسیله فرمان شش ماده ای تاریخی شاهنشاه آریا مهر یعنی «منشور شاه و مردم» و با تصویب قاطبه ملت ایران بمورد اجرا گذارده شد.

این منشور که بعداً سه ماده مهم دیگر بآن اضافه گردید، پایه اصلاحات بیسابقه ای در تاریخ ایران شد بطوریکه یکایک آحاد و افراد ملت ایران از مواهب زندگی ، متناسب کار و کوشش و فعالیت و لیاقت خود، از آن بهره برداری نموده و مینمایند. این مواد نه گانه عبارت بود از:

- ۱ - لایحه اصلاحات ارضی
- ۲ - لایحه ملی کردن جنگلها
- ۳ - لایحه قانون فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی
- ۴ - لایحه قانون سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی

- ۵ - لایحه ایجاد سپاه دانش
 - ۶ - لایحه اصلاحی قانون انتخابات
 - ۷ - لایحه سپاه بهداشت
 - ۸ - لایحه سپاه ترویج و آبادانی
 - ۹ - لایحه خانه‌های انصاف
- (باید یادآور شویم که در نظر است بزودی سه اصل مهم دیگر نیز به اصول انقلابی فوق افزوده شود) .

چگونگی اخراج نیروهای بیگانه از ایران در زمان این شاهنشاه، و چگونگی حوادث مهمی که در دوران قسمت اول سلطنت این پادشاه دادگر و بشردوست رخ داده است، و چگونگی اصلاحات اساسی و عمیقی که در نتیجه ابتکارات و اندیشه‌های بلند شاهنشاه آریا-مهربعمل آمده و باعث شده است که ریشه‌های نفاق و اختلاف و همچنین فواصل طبقاتی در بین ملت ایران از بین برود، خود یک تاریخ مفصل و بزرگی است که صفحات این کتاب گنجایش درج و چاپ قسمتی از آنهم ندارد، فقط این نکته را یادآور میشویم که ما در عصر مصیبت باری زندگی میکنیم که سراسر دنیا را آشوبها و عصیانها فرا گرفته است و نیم بیشتری از ساکنین کره ارض در آتش فقر و جهل میسوزند، و با کمال تأسف مشاهده میشود که در عصر تمدن عالی بشریت، ناامنی، دسیسه جوئی، جنگ و جدال، حرص و ولع دولتهای بزرگ برای فراهم کردن و انبار کردن اسلحه‌های مخرب اتمی و صدها مصائب دیگر، دامگیر بشر روی زمین گردیده است .

اما در مقابل: در نتیجه حسن تشخیص شاهنشاه ایران و ابداع و اجرای قوانین نو و دنیا پسند، امروزه جامعه ایرانی با داشتن امنیت کامل در راه ترقی و تعالی بسرعت پیش میرود و ثبات دائمی ایران توأم با فعالیتها و جنبشهای بشردوستانه آن دنیا را وادار به تحسین و تحجید کرده است، و بهمین علت هم شاهنشاه ما در بیست و شش سال و چهل روز پیش، اینطور تصمیم گرفتند که: زمانی اقدام به تاجگذاری بنمایند که نقشه‌ها و آرزوهای بشر دوستانه معظم له عملی شده باشد و بیشتر مظالم اجتماعی و نواقصات و مشکلات ملت ایران مرتفع شده باشد، و حال که این آمال و اندیشه‌های پاک، بمورد اجرا گذاشته شده و همه از آن بهره‌برداری می‌نمایند، حاضر گردیدند که بعد از ۲۶ سال ۴ روز تاج شاهنشاهی ایرانرا بر تارک خویش قرار دهند، زیرا اکنون با قلبی شاد و آرام اقدام به این کار بزرگ مینمایند، در صورتیکه در بدو سلطنت با مشکلات فراوانی که برای ایران و ایرانی پیش آمده بود ابتدا حاضر بانجام این امر مهم تاریخی نگردیدند.

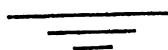
ما باید قبول کنیم که در تاریخ دنیا این نخستین پادشاهی است که با چنین اخلاق و صفات بشر دوستانه‌ای، آنهم در چنین عصر و زمان پر آشوبی سلطنت میکند و صاحب

قلب و روحی مملو از احساسات پاک و مهر و محبت بشری است .
در تاریخ ایرانهم ما نمی توانیم نظیری برای آن پیدا کنیم، بجز در مورد کوروش کبیر
بنیان گذار شاهنشاهی ایران که در ۲۵ قرن پیش متناسب با اوضاع و احوال زمان، آن مرد
بزرگ هم اقداماتی نمود که توانست دنیای قدیم را بخود جلب نماید و به ظلم و ستم
دولتهای جبار آنروز خاتمه دهد و در دنیای قدیم در بین همه ملتهای آنروز به «پدر و آقا»
مشهور گردد.

امروز هم اندیشه های عالی پادشاه ما، از مرزهای ایران گذر کرده و بنام «اندیشه های
جهان صلح» اشتهار یافته است و فی المثل یکی از مشخصات بارز تاجگذاری شاهنشاه ایران
اینست که در همان روز تاجگذاری هزارها برنامه عمران و آبادی در سراسر کشور ایران
گشایش خواهد یافت ، برنامه هایی که هر یک از آنها باعث ایجاد تحولی عظیم در اجتماع
میگردد .

در هر صورت ، علاقه و شور و اشتیاق مردم ایران برای انعقاد جشن های
تاجگذاری اعلیحضرتین از مدتها قبل هویدا گشته و پیوسته نیز ملت ایران خواستار عملی شدن
این تاجگذاری فرخنده بود، و بهمین دلیل اراده شاهنشاه بر آن قرار گرفت که اولاً در آبان
سال ۱۳۴۶ تاجگذاری فرمایند و ثانیاً مقرر فرمودند که یک شورای عالی و مهم مأمور اداره
امور مختلف این تاجگذاری تاریخی گردد.

پیرو همین تصمیم در تاریخ ۴ اسفند سال ۱۳۴۵ شمسی ، بنا بر اراده ملوکانه
فرمانی برای تیمسار سپهبد یزدان پناه که یکی از افسران بسیار شایسته و با تجربه ارتش
شاهنشاهی هستند صادر گردید که متن آن در صفحه مقابل بچاپ رسیده است .





مستحق

بمنظور اداره و برگزینی جشن تا جلدهای با علیا حضرت شهبانو فرج پهلوی شورای بنام شورای عالی تا جلدهای

دربار تشکیل میشود تا برنامه های لازم را تهیه و از تصویب تا جلدهای نظر با عماد و شایستگی که به تیمار پسند منقذی ^{بنام} بزرگوار

داریم مشارالیه را بریاست این شورای تعیین و مقرر میداریم که دولت کمال مساعدت و انبساط بکارهای این شورای مبذول

و تصمیمات شورای تصویب یافته است بموقع اجرا بگذارند. کاخ نیاوران. تاباخ چهارم اسفند ۱۳۲۵ شمسی

کمیته های تاجگذاری تاریخ و : شورای عالی تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران

همانطوریکه قبلاً بدان اشاره شد در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۴۵ شمسی یعنی هفت ماه پیش از روز فرخنده تاجگذاری ، شاهنشاه آریا مهر اراده فرمودند تا يك شورای عالی برای رسیدگی بامور تاجگذاری اعلیحضرتین بریاست تیمسار سپهبد یزدان پناه تشکیل گردد . بطور کلی هیچ تاجگذاری در تاریخ دنیا بدون تهیه مقدمات نبوده است ، چه کم و چه زیاد برای تاجگذاری هر پادشاهی اقدامات مقدماتی بعمل آمده است ، بطور مثال یاد آور میشویم که در مورد تاجگذاری کوروش کبیر در سال ۵۳۸ پیش از میلاد در شهر بابل ، همانطوریکه در بخش سوم این کتاب ملاحظه شد ، کوروش بزرگ «فُزُولاش» پارسی را که از افسران ورزیده و سرشناس و خوش ذوق ارتش آنروز ایران بود، اورا بریاست امور تاجگذاری خودش در شهر بابل تعیین کرد و این افسر هم بنوبه خود از میان افسران پارسی ، همکارانی برای خویش انتخاب نمود وبالاخره با تهیه مقدمات کافی و متناسب با شأن کوروش بزرگ ، تاجگذاری این شاهنشاه در ۲۵ قرن پیش در شهر تاریخی بابل با فرو شکوه کامل بر گزار گردید و بهمین علت نیز جریان (نسبتاً کامل) آن تاجگذاری از طرف «کِرْتُون» مورخ بزرگ قدیم در تاریخ ثبت شده و بجای مانده است . و ایضاً اگر به تاجگذاریهای تاریخ پادشاهان بعد از اسلام هم امعان نظر بشود ، ملاحظه خواهیم نمود که مثلاً نادر شاه نیز برای تاجگذاری مهم خود در دشت مغان ، افسری بسیار سرشناس و میهن پرست و فداکار بنام « طهماسب خان جلایر » را که تقریباً در تمام جنگها با نادر همکاری داشت، برای تهیه مقدمات تاجگذاری خویش مأمور نمود، که جریان مفصل آن در بخش نهم این کتاب به چاپ رسیده است .

اما شورای عالی تاجگذاری شاهنشاه آریا مهر و علیاحضرت شهبانوی فرج پهلوی ، و کارهای محول به آن شورا ، غیر از سایر کمیته های تاریخی تاجگذاری پادشاهان دنیا و ایران بوده است ، زیرا این شورا و تشکیلات مفصل آن تنها برای تنظیم و تهیه برنامه های تاجگذاری اعلیحضرتین تشکیل نگردید ، بلکه در ضمن باسر مبارک شاهنشاه ، از طرف این شورا ،

کارهائی صورت گرفته است که از جهت پیشرفت عمران و آبادی مملکت و از جهت آمادگی کامل محیط ایران برای پذیرائی ده ها هزار جهانگرد و غیره و غیره ، بسیار مفید و مؤثر واقع گردید ، و برای اینکه حقایق امر بهتر در تاریخ ایران ثبت گردد ، جهات و علل عمده ای که باعث تشکیل این شورای عالی گردیده است ، بطور اختصار در زیر از نظر خوانندگان میگذرانیم .

۱ - این تاجگذاری مربوط به عده مشخص و معین و یا منحصر به رجال و بزرگان و کارمندان دولت نبوده است ، بلکه واقعاً و حقیقتاً تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و شهبانوی ایران ، مربوط به ۲۶ میلیون نفر جمعیت ایران بود ، و معلوم است که وقتی ۲۶ میلیون نفر بخواهند در يك جشن و سرور بی سابقه ای شرکت کنند و ابراز علاقه و شادی بنمایند ، آنگاه بطور حتم باید يك هم آهنگی بین شادیهای زائدالوصف هر فرد ، هر خانواده ، هر جمعیت ، هر دسته ، هر گروه و در هر شهر و قریه و دیهی ، ایجاد گردد و يك نظم و نسق خاصی در بین باشد ، تا هیچگونه اشکالی پیش نیاید و هر کسی بتواند در هر نقطه ای از ایران که ساکن است در جشن و سرور تاجگذاری ، مطابق دلخواه و بسهم خودش شرکت کرده و شور و هیجان قلبی خود را آشکار سازد ، و این امر هم میسر نبود مگر آنکه يك هسته و باصطلاح يك ستادی وجود داشته باشد که این نظم و این هم آهنگی را بوجود آورد و بیش از پیش قلبهای افراد ملت ایران را بهم متصل و مرتبط ساخته و صدای شادی آنها را بهم برساند .

۲ - شاهنشاه عزیز ما ، قلباً مایل بودند که دولت هم ، باید با مردم میهن پرست در امر تاجگذاری همکاری نموده و تشریک مساعی نماید و هرگونه مشکلی که برای مردم در بر گزاری جشنها پیش میآید ، تا حد امکان و بر طبق مقررات مرتفع سازد ، و ایضاً در این قسمت هم ضروری بود که يك سازمانی وجود داشته باشد تا به خواسته های مردم رسیدگی و در صورت لزوم ، آنها را از دولت خواستار شود و در رفع نیازمندیهای مردم اهتمام ورزد .

۳ - چون شاهنشاه مایل بودند که همزمان با انجام مراسم تاجگذاری بیش از پیش از جهت عمران و آبادی مملکت ، مردم میهن پرست و شاهدوست را خوشحال بنمایند ، از اینرو برای تکمیل هزاران برنامه های عمران و آبادی در سراسر ایران اقدامات مجدانه و سربمی بعمل آمد ، تا در روز با سعادت تاجگذاری اعلیحضرتین این برنامه ها خاتمه یافته و گشایش یابند و مردم از منافع عمومی و سرشار آنها بهره مند شوند ، و در این مورد هم باز ضرورت داشت که از طرف يك سازمانی ، برنامه های گشایش کارهای عمرانی ، مورد مطالعه قرار گرفته و در تسریع انجام آنها تا روز تاجگذاری مراقبت کامل بعمل آورد ، و مخفی نماند که این کار بزرگ اصولاً از مختصات بارز تاجگذاری اعلیحضرتین میباشد که نظیر آن ابدأ در هیچ کدام از تاجگذاریهای تاریخ دیده نشده است .

۴ - از جهت اینکه نام ناسی ایران در نتیجه کارهای بزرگ شاهنشاه ما ، دردنها بلند آوازه گردیده است ، بهمین دلیل از مدتها قبل کاملاً پیش بینی میگردد که سیل جهانگرد (مخصوصاً هنگام تاجگذاری) بطرف ایران سرازیر خواهد شد ، و در این صورت کاملاً درك میگردد که تهیه جا و مکان ، و تهیه وسائل آسایش و آمد و رفت ده ها هزار جهانگرد کار ساده و آسانی نیست و بایستی يك هیئت دقیقاً به این امر مهم که بستگی به حیثیت و آبروی مملکت داشته و دارد ، رسیدگی نموده و قبلاً همه چیز را پیش بینی بنماید ، تا خارجیانی که بایران قدم میگذارند ، از لحظه ای که وارد مرز ایران میشوند تا روزیکه خارج میگرددند ، با هیچگونه اشکالی بر خورد نکرده و با خاطره ای خوش از کشور ما به اوطان خود مراجعت نمایند .

۵ - همزمان با جشنهای فرخنده تاجگذاری اعلیحضرتین ، بسیاری از مردم خیر و نیکوکار و نظر بلند ایران شائق بودند که به یمن این روز های تاریخی اقدام با ایجاد تأسیسات اجتماعی بنمایند که ثمره اش بالطبع عاید عموم خواهد گردید نظیر :
در مانگاه - بیمارستان - دبستان - دبیرستان و حتی دانشگاه (همانطوریکه مثلاً آقای هرنندی یزدی در شهر کرمان با طیب خاطر زمینی بسیار وسیع مجاناً برای دانشگاه اختصاص داد و حاضر شد که میلیونها تومان هزینه آن دانشگاه را نیز شخصاً پردازد و یا در شهر یزد نیز توسط آقای رضا حکیم زاده دانشکده تکنولوژی آغاز ساختمان گردید) و غیره و غیره ، و با این ترتیب ملاحظه مینمائیم که باز هم لازم بود که يك سازمانی نظیر شورای عالی تاجگذاری وجود داشته باشد تا بتواند با چنین اشخاصی در گوشه و کنار مملکت تماس گرفته و در فراهم کردن وسائل گشایش این نوع تأسیسات اجتماعی با یانیا نیکوکار آنها تشریک مساعی و همکاری کامل و دائم بنماید .

۶ - چون کاملاً پیش بینی میگردد که جشن و سرور تاجگذاری اعلیحضرتین از لحاظ تزئینی نیز بی سابقه باشد و مردم احتیاج به تهیه وسائل این تزئینات را داشته باشند ، از اینرو برای اینکه این وسائل بآسانی و بارزانی در دسترس مردم قرار گیرد و احیاناً از احتکار آنها نیز جلوگیری بعمل آید ، بهمین سبب باز هم ضرورت داشت که يك شورائی در نهایت بی نظری بدین امر بسیار مهم رسیدگی و مراقبت کامل بنماید .

۷ - دلیل دیگر تشکیل شورای عالی تاجگذاری عبارت بود از تماس با مردم شهرستانها و ساکنین بخشها و قراء و دهات و رفع نیازمندیهای آنها برای جشنهای فرخنده تاجگذاری ، و بدین منظور شورای عالی تاجگذاری با سر مبارک شاهنشاه آریا مهر ، کمیته مخصوصی بنام کمیته شهرستانهای شورای عالی تاجگذاری بریاست تیمسار سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل کشور که از افسران بسیار لایق و ورزیده میباشد تشکیل داد که از جهت اهمیت کارهای این کمیته بطور جداگانه در باره آن بحث خواهیم نمود .

۸ - مسائل دیگری نظیر مشکلات امور حمل و نقل و عبور و مرور در هنگام تاجگذاری ، و یا بر پا ساختن طاق نصرتها و بناهای یاد بود و یا تشکیل کاروانهای شادی و گاردن پارتی ها و کارناوالها در شهرهای بزرگ و یا اموری مربوط به پذیرائی نمایندگان که از شهرستانها به تهران میآیند و همچنین از همه مهمتر تهیه برنامه کامل و دقیق خود تاجگذاری اعلیحضرتین برای ایام تاجگذاری ، همه و همه این عوامل ودلائل بر ما روشن میسازد که تا چه حد، تشکیل شورای عالی تاجگذاری در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۴۵ بریاست تیمسار سپهبد یزدان پناه ضروری و لازم بوده است.

ضمناً باید این حقیقت آشکار گردد که: یزدان پناه افسر عالی رتبه و با تجربه ایست که در طول مدت عمر خویش در نتیجه خدمات صادقانه خود بدودمان پهلوی توانسته است اعتماد فوق العاده شاهنشاه و مردم را بخود جلب نماید و بعلاوه مردی بسیار دقیق و منظم و تیزبین میباشد .

باری تیمسار یزدان پناه از روز پنجم اسفند ماه ۱۳۴۵ آغاز بکار نمود و شورای عالی تاجگذاری را از همان روز با انتخاب همکارانی صدیق و دلسوز تشکیل داد ، و برای اینکه کلیه کارها با سرعت و بنحو شایسته ای پیش برود ، پانزده کمیته بوجود آورد که اسامی این کمیته ها و اعضاء آنها در زیر از نظر خوانندگان میگذرد .

«سازمان شورای عالی تاجگذاری»

ریاست شورای عالی تاجگذاری سناتور تیمسار سپهبد یزدان پناه

هیئت مشاوران: تیمسار سر لشگر ارفع
جناب آقای مهدی سمعی
ریاست کل بانک مرکزی ایران

بازرس ویژه تیمسار سرلشگر فیوضی

رئیس دبیرخانه و عضو
شورای عالی تاجگذاری تیمسار سرتیپ غضنفری

سخنگو آقای شاپوریان مدیر کل وزارت اطلاعات

۱ - کمیته ویژه بریاست سرکار علیّه بانو فریده دیبا
و عضویت بانوان علم - یزدان پناه - قطبی - دیبا .

۲ - کمیته تشریفات بریاست جناب آقای دکتر لقمان ادهم (رئیس کل تشریفات شاهنشاهی) و عضویت آقایان دکتر صدری -

رستم بختیار - اکبر - گیتی - سیروس فرزانه - معتمدی -
امیر سلیمانی - ناصری .

۳ - کمیته نظام

بریاست تیمسار سپهبد جم (جانشین رئیس ستاد
بزرگ ارتشتاران) و عضویت تیمساران سرلشگر
قره باغی - سرلشگر هاشمی نژاد - سرتیپ سعادتمند .

۴ - کمیته انتظامی

بریاست تیمسار سپهبد مبصر (رئیس شهربانی کل کشور)
و عضویت تیمساران : سرلشگر ایلخانی - سرلشگر
حمیدی - سرتیپ رحیمی لاریجانی - سرتیپ مهدی
رحیمی و سرکاران : سرهنگ اسدی - سرهنگ دوم
عطاءالله شهیدی - سرگرد ناصحی و آقای سلیمان
خواجه نوری .

۵ - کمیته تأمین

بریاست تیمسار سپهبد نصیری (رئیس سازمان اطلاعات
و امنیت کشور) و عضویت تیمسار سرلشگر فردوست .

۶ - کمیته امور خارج از کشور

بریاست جناب آقای حمزای (معاون وزارت امور خارجه)
و عضویت آقایان فرهاد نیکوخواه - دکتر پرویز عدل -
محمود هاتق .

۷ - کمیته اطلاعات و انتشارات

بریاست جناب آقای دکتر معتمد وزیری (معاون پارلمانی
وزارت اطلاعات) و عضویت آقایان شاپوریان -
محسن قره گزلو - طباطبائی - خطابخش - مهندس
عاطفی - آریان پور - میر آفتابی .

۸ - کمیته آموزش و پرورش

بریاست جناب آقای دکتر امیر پیرجندی (معاون
وزارت آموزش و پرورش) و عضویت آقایان مهندس شیخ -
دکتر اکرامی - احمد ایزد پناه - دکتر بنائی -
دکتر کنی - دکتر بدیعی - صدر - فرخ لیا - والی زاده -
جزنی - دکتر مشیری - خانم دکتر هماهی -
دکتر صفا رئیس .

۹ - کمیته بهداشت

بریاست جناب آقای دکتر عاطفی (معاون وزارت
بهداری) و عضویت آقایان دکتر مؤتمنی - دکتر

دادگر - دکتر شهریاری - دکتر نودوشنی.

بریاست تیمسار سرتیپ صفاری (شهردار تهران)
و عضویت آقایان مهندس جالینوس - دکتر بهنام.

۱۰ - کمیته تزئینات

بریاست جناب آقای جباری (معاون وزارت فرهنگ و هنر)
و عضویت آقایان مهندس فروغی - سید محمدخترم -
آبادی.

۱۱ - کمیته فرهنگ و هنر

بریاست جناب آقای دکتر رضائی (معاون نخست وزیر
و سرپرست سازمان جلب سیاحان) و عضویت
تیمسار سرتیپ همایون و آقای امیر علائی.

۱۲ - کمیته مسکن

بریاست تیمسار سپهد اویسی (فرمانده ژاندارمری
کل کشور) اسامی اعضاء این کمیته جداگانه
در صفحات بعد به چاپ خواهد رسید.

۱۳ - کمیته شهرستانها

بریاست جناب آقای مهندس ظهیری (معاون وزارت
آب و برق) و عضویت آقایان مهندس عبدالحسین
دیلماقانی - مهندس مصباح جالینوس - مهندس موحد -
مهندس علی اشرف فرخ - مرتضی سرمد - مهندس توانا.

۱۴ - کمیته آب و برق

بریاست جناب آقای دکتر پرویز عدل (مدیر کل
اداره اطلاعات و مطبوعات وزارت اسور خارجه)
و عضویت آقایان دکتر مرتضی مدیر فاطمی - احمد
حشمتی - جیلانی - انوشیروان رئیس و گل گلاب.

۱۵ - کمیته اسور متفرقه

بهر جهت شرح خدمات و کارهای مهم شورای عالی تاجگذاری و اهمیت این
کارها در تاریخ ایران، خود یک بحث جداگانه ای دارد که باید بعد از انجام تشریفات
تاجگذاری همه آنها بصورت کتابی جداگانه در آمده و چاپ و منتشر گردد تا نسلهای
آینده بتوانند با سانی از جریان تاجگذاری اعلیحضرتین و کارهای بشر دوستانه و بی سابقه -
ایکه در این ایام با سعادت صورت گرفته است با خبر گردند.

کمیته شهرستانهای شورای عالی تاجگذاری و کارهای مهم آن

اصولاً باید در باره کارهای هریک از کمیته های تاجگذاری، انتشاراتی جداگانه تهیه و در دسترس عموم قرار گیرد و فعلاً بدون اینکه بخواهیم از یادآوری زحمات و خدمات شبانه روزی رؤسا و اعضای محترم آنها کمترین نکته ای را فروگذار کنیم، باید قبول کرد که در میان این کمیته های پانزده گانه ای که شورای عالی تاجگذاری برای رسیدگی بامور مختلف تاجگذاری اعلیحضرتین تشکیل داد، وظیفه کمیته شهرستانها بیش از همه سنگینتر و خطرتر بوده است، زیرا این کمیته میبایستی بامور کارهای تاجگذاری تمام نقاط ایران رسیدگی بنماید و شورائی در هریک از شهرستانها و بخش ها دائر و با مردم شاهدوست ایران که تمایل شدیدی برای شرکت در جشن داشتند همکاری بنماید.

همانطوریکه قبلاً یاد آور شدیم بنا براراده ملوکانه، ریاست کمیته شهرستانها را تیمسار سپهبد اویسی فرمانده ژاندرمری کل کشور عهده دار گردید، مؤلف این کتاب قبل از تشکیل این کمیته، آشنائی مختصری با این افسر لایق و شایسته داشت و تا حدودی به روحیات وطن پرستانه و طرزکار منظم او آشنا بودم، ولی وقتی مرا برای همکاری در این کمیته دعوت نمودند و از نزدیک مدت شش ماه ناظر فعالیت های این افسر پرکار و جدی بودم بخوبی درک کردم که شورای عالی تاجگذاری، بهترین فرد را برای ریاست کمیته و اداره امور آن انتخاب نموده است و من و همکارانم (یعنی اعضاء کمیته شهرستانها که اسامی آنها در زیر دج خواهد گردید) همگی در این مدت، شاهد فعالیت های بسیار منظم و پیگیر و دقیق این فرد تیزبین و کنجکاو بودیم و همیشه پیش خود فکر میکردم که ایشان از کجا وقت پیدا میکند که در نهایت دقت و سرعت و موشکافی باین همه کار رسیدگی نماید.

باری، کمیته شهرستانها در شش ماه پیش از روز فرخنده تاجگذاری، با دعوت از اشخاص مفصل الاسامی زیر آغاز بکار کرد و ابتدا نیز دبیرخانه ای بادیبری آقای صفی پور و مشاورت سرکار سرهنگ مولوی و آقای رضا کاشفی تشکیل داد، و جادارد که یادآور شویم که دو نفر اخیرالذکر نیز از حیث کار و فعالیت لیاقت فوق العاده ای از خود نشان دادند و زحمات آنان و سایر اعضاء دبیرخانه، بعقیده مؤلف قابل تقدیر میباشد.

دبیرخانه کمیته شهرستانها در هفته ییش از هزارها نامه را رسیدگی و بررسی کرده و جواب میداد، و همین تعداد نامه ها کافی است که برخوانده معلوم نماید که تاچه حد مردم شهرستانها از کمیته نظر میخواستند و ابراز علاقه و شادی برای همکاری درباره برگذاری جشنها مینمودند.

بعلاوه باید یادآور شویم که همکاری صمیمانه تیمسار سپهبد خادمی رئیس هواپیمائی ملی ایران هم برای پیشرفت امور ارتباطی شوراها و تاجگذاری نقاط مختلف کشور بسیار مؤثر بود، و جا دارد که از زحمات ایشان نیز در این بخش سپاسگذاری بعمل آید. نویسنده این سطور قادر نیست که حتی یک قسمتی از کارهای انجام شده توسط کمیته شهرستانها را در این کتاب درج نماید، همینقدر اشاره میکنم که بیش از ۳۰ شورای تاجگذاری توسط این کمیته در استانها و شهرستانها و بخشها تشکیل داده شد و با همه آنها در این مدت شش ماه، این کمیته مکاتبه دائمی و ارتباط داشت، و هیئتهائی نیز باتفاق شخص رئیس کمیته به شهرستانها و استانها و حتی نقاط دور افتاده میرفتند و به تقاضاهای مردم از نزدیک دقیقاً رسیدگی و کمک و راهنمایی لازم را مینمودند.

بدون شک چنانچه قبلاً هم پیشنهاد کردیم باز هم تأکید مینمائیم، که ضرورت کامل دارد تا پس از انجام تشریفات تاجگذاری، از کارهای انجام شده توسط شورای عالی تاجگذاری و تمام کمیته ها و اثرات آنها در روحیه مردم وطن پرست و شاهدوست ایران و نتایج بارز آن در کارهای عمرانی و تولیدی و عام المنفعه، کتابی جداگانه تهیه و تدوین و در دسترس عموم قرار گیرد تا سند معتبری برای نسلهای آینده از جریان با شکوه این تاجگذاری باقی بماند، و اینک اسامی اعضاء کمیته شهرستانهای شورای عالی تاجگذاری «بریاست تیمسار سپهبد اویسی»:

جناب آقای ادیب محمدی	تیمسار سپهبد خادمی
جناب آقای سراج حجازی	تیمسار سرلشگر معزی
جناب آقای علی اصغر امیرانی	تیمسار سرلشگر خسروانی
جناب آقای دکتر عزت الله هما یونفر	تیمسار سرلشگر افرند
جناب آقای دکتر مصطفی الموتی	تیمسار سرتیپ امین
جناب آقای شجاع ملایری	سرکار سرهنگ مولوی
جناب آقای صفی پور	سرکار ستوان یکم علی طاهری
جناب آقای منوچهر غیائی	
جناب آقای رضا کاشفی	
جناب آقای دکتر جامعی	
جناب آقای دکتر حرّی	
جناب آقای علی مسعودی	
خانسلک یزدی (مؤلف کتاب)	

بیت دولت و شورای عالی تاجگذاری

باید این نکته را نیز در این بخش اضافه کنیم که هئیت دولت کنونی بریاست آقای امیرعباس هویدا بنحوشایسته واکمل، در کارها با شورای عالی تاجگذاری اعلیحضرتین همکاری و همفکری نموده است، و ضمناً حق اینستکه:

برای ثبت در تاریخ این دوره از ایران، یاد آور شویم که اصولاً دولت «هویدا» یک دولت خوش یمن و خوشبختی بوده و میباشد، زیرا در زمان این دولت منویات ملوکانه بهتر از هر موقعی برای رفاه حال عموم بمورد اجرا گذارده شده است، مثلاً در ابتدای کار دولت آقای هویدا، قیمت بنزین و نفت که بطرز نامطلوبی بیش از روی کارآمدن این دولت، افزایش یافته و موجی از نگرانی در میان مردم ایجاد کرده بود، باندازه کافی تنزل داده شد «قیمت بنزین از لتری ده ریال به شش ریال تقلیل پیدا کرد»، سطح قیمتها در تمام دوران خدمت دولت هویدا ثابت ماند و حتی در بعضی از موارد نیز اجناس مورد احتیاج عموم ارزان هم شد، از همه مهمتر مطابق نظر و ابتکار شاهنشاه بزرگ، قرار داد ایجاد کارخانه ذوب آهن و کارخانه ماشین سازی را با دولت اتحاد جماهیر شوروی «تنها با فروش گاز نفتی که در هوای آزاد میسوخت و بهدر میرفت» منعقد نمود، مجلس مؤسسان سوم برای انتخاب شهبانوی ایران بسمت نیابت سلطنت در مواقع ضروری در زمان دولت هویدا تشکیل گردید و بالاخره جشن های فرخنده تاجگذاری اعلیحضرتین هم در زمان دولت هویدا برگزار شد، و همه این قسمتها و انجام کارهای مفید دیگر، نشان دهنده علاقه کامل هویدا و همکارانش به شاهنشاه معظم و به وطنش میباشد، و یکی از خواص بارز «هویدا» اینستکه با وجود عهده دار بودن چنین شغل مهمی، در میان قاطبه مردم اعم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، اعلی و ادنی ابداً مخالفی ندارد و همه از این خدمتگذار صدیق شاهنشاه بخوبی یاد میکنند و ضمناً هویدا مردی خوش ذوق - پرکار - صمیمی و با عاطفه میباشد.

برنامه تاجگذاری اعلیحضرتین

برنامه تاجگذاری اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی آریا مهر شاهنشاه ایران و علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران در چهارم آبان ماه ۱۳۴۶، که در تاریخ پنجم شهریور ماه ۱۳۴۶ از طرف شورای عالی تاجگذاری تهیه و تدوین و منتشر شده است، عیناً در زیر برای ثبت در تاریخ نقل میگردد.

بخش یکم

هر کت و استقرار واحدهای تشریفاتی ارتش شاهنشاهی در مسیر اعلیحضرتین ۱ - پانزده گردان از واحدهای مختلف ارتش شاهنشاهی از ساعت ۹ بامداد چهارم آبان ماه به تناوب از باغشاه حرکت خواهند کرد و پس از عبور از خیابان سپه در محل های تعیین شده زیر مستقر خواهند شد.

الف - فاصله زمانی هر گردان از گردان دیگر پنج دقیقه خواهد بود.
ب - محل استقرار این گردانها بشرح زیر است :

گردان ۱	کاخ گلستان تا میدان ارک
گردان ۱	خیابان داور
گردان ۱	خیابان باب همایون
گردان ۱	میدان سپه
گردان ۳	خیابان فردوسی
گردان ۱	میدان فردوسی
گردان ۴	خیابان شاهرضا
گردان ۳	خیابان پهلوی

بخش دوم

تشریف فرمائی اعلیحضرتین و والاحضرت همایون ولایتعهد

از کاخ مرمر بکاخ گلستان

۱ - اعلیحضرتین در ساعت ۱۰ - ۱۱ دقیقه بامداد از کاخ مرمر حرکت فرموده و

پس از عبور از خیابان های پهلوی - سپه - ضلع جنوبی میدان سپه - خیابان ناصر خسرو - خیابان شمائی کاخ گلستان از در شمال شرقی بکاخ گلستان و تالار برلیان نزول اجلال خواهند فرمود.

ترتیب حرکت مواكب اعلیحضرتین و ملتزمین باین شرح خواهد بود

الف - يك گردان پیاده از گارد شاهنشاهی با دسته موزیک و پرچم.

ب - يك اسواران سوار نیزه دار از گارد شاهنشاهی.

- ج - کالسکه اعلیحضرتین .
- د - آجودان مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاه سواره بحال شمشیر کش .
- ه - درفش شاهنشاهی که بوسیله یکی از آجودانهای مخصوص حمل خواهد شد و دو افسر سوار بحال شمشیر کش در طرفین درفش حرکت خواهند کرد .
- و - کالسکه والا حضرت همایون ولایتعهد .
- ز - دو آجودان مخصوص سواره بحال شمشیر کش .
- ح - يك اسواران سوار نیزه دار از گارد شاهنشاهی .
- ۲ - نیم ساعت قبل از نزول اجلال اعلیحضرتین بکاخ گلستان خاندان جلیل سلطنتی با اتومبیل های مخصوص و اسکورت موتور سیکلت سوار از خط سیر زیر :
- خیابان پهلوی - خیابان شاه - خیابان نادری - اسلابول - لاله زار - ضلع شرقی میدان سپه - خیابان ناصر خسرو و خیابان شمالی کاخ گلستان تشریف فرما و از در ورودی شمال غرب این خیابان به تالار سر در تشریف فرما میشوند .
- ۳ - واحدهائی که در التزام کالسکه اعلیحضرتین حرکت میکنند در محل های زیر مستقر خواهند گردید .
- الف - گردان پیاده گارد شاهنشاهی در خیابان داور مقابل کاخ داد گستری رو بمشرق .
- ب - دواسواران سوار نیزه دار و کالسکه های سلطنتی و درفش شاهنشاهی و آجودان مخصوص در میدان ارك منتظر مراجعت اعلیحضرتین خواهند شد .
- ۴ - مدعوینی که به تالار موزه دعوت شده اند از خیابانهائی که تشریفات شاهنشاهی معین میکند حرکت و در ساعت ده صبح در تالار انتظار حاضر خواهند بود .
- ۵ - مدعوینی که در باغ تخت سرمر حضور بهم میرسانند از خیابانهائی که تشریفات شاهنشاهی معین میکند به باغ تخت سرمر وارد و حضور آنها در ساعت مقرر باید خاتمه یابد .

بخش سوم

- تشریف فرمائی اعلیحضرتین و والا حضرت همایون ولایتعهد از تالار برلیان به تالار موزه که محل تاجگذاری است با تشریفات زیر در سه مرحله انجام خواهد گرفت :
- برای اعلان این مراحل و استحضار مدعوین از تشریف فرمائی اعلیحضرتین به تالار موزه درفش سلطنتی با تشریفات زیر .
- ۱ - ژنرال آجودان شاهنشاه در جلو .
- ۲ - درفش شاهنشاهی درحالی که دو آجودان مخصوص در طرفین آن بحال شمشیر دوش هستند به تالار موزه آورده شده و پشت تخت سلطنتی (جایگاه مخصوص شاهنشاه) قرار میگیرند .

مرحله یکم

تشریف فرمائی والا حضرت همایون ولایتعهد به تالار موزه

الف - رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی

ب - فرمانده گارد شاهنشاهی در جلو بحال سلام با شمشیر

ج - دو آجودان مخصوص بحال سلام با شمشیر در جلو

د - والا حضرت همایون ولایتعهد

ه - دو آجودان مخصوص بحال سلام با شمشیر در عقب

و - دو نفر از رؤسای تشریفات شاهنشاهی

ز - دو نفر از آجودانهای کشوری

والا حضرت همایون در سمت چپ تخت روی صندلی مخصوص جلوس میفرمایند.

مرحله دوم

تشریف فرمائی علیا حضرت فرح پندیو شهبانوی ایران

به تالار موزه (پس از سه دقیقه)

الف - پیشکار علیا حضرت شهبانوی ایران با عصای مرصع (پنج قدم جلو)

ب - جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بحال سلام با شمشیر در جلو

ج - دو آجودان مخصوص بحال سلام با شمشیر در جلو

د - علیا حضرت شهبانو

ه - چهار ندیمه طرفین علیا حضرت شهبانو (دو قدم عقب تر)

و - شش دوشیزه افتخار در عقب علیا حضرت شهبانو

ز - دو نفر از رؤسای تشریفات

علیا حضرت شهبانو در سمت راست تخت روی صندلی مخصوص جلوس میفرمایند

مرحله سوم

تشریف فرمائی شاهنشاه آریا مهر به تالار موزه (پس از سه دقیقه)

الف - رئیس کل تشریفات شاهنشاهی با عصای مرصع (پنج قدم جلو)

ب - رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بحال سلام با شمشیر در جلو

فرماندهان نیروی زمینی - هوایی - دریائی - رئیس سازمان امنیت - فرمانده ژاندار مری و رئیس شهرانی در دوصف بعد از ایشان بحال سلام با شمشیر.

ج - شاهنشاه آریا مهر.

د - ده نفر از آجودانهای مخصوص باین شرح : شش آجودان از نیروی زمینی - دو آجودان از نیروی هوایی - و دو آجودان از نیروی دریائی بحال سلام با شمشیر و دو قدم فاصله در طرفین پشت سر شاهنشاه آریا مهر.

ه - وزیر دربار - رئیس شورای عالی تاجگذاری - رئیس دفتر مخصوص
(در صف اول)

و - معاونین دربار شاهنشاهی (در صف دوم)

ز - چهار نفر از رؤسای تشریفات (در صف سوم)

ح - چهار نفر از آجودانهای کشوری شاهنشاه (در صف چهارم)

ط - جلوس شاهنشاه به تخت سلطنتی .

تبصره ۱ - ترتیب ورود و استقرار خاندان جلیل سلطنتی در تالار موزه به ترتیب ذیل انجام خواهد گرفت: یکنفر از رؤسای تشریفات جلو

والاحضرت شهنواز والاحضرت فرحناز پهلوی باتفاق یکدیگر

و والاحضرتهای شاهدختها و شاهپورها و سرکار علییه بانو فریده دیبا طبق برنامه تشریفات شاهنشاهی با همسرهای و ندیمههای خود درحالی که دو نفر آجودانهای کشوری در طرفین هستند به جایگاه خاندان سلطنتی حرکت میفرمایند .

تبصره ۲ - وضع استقرار ملتزمین در تالار موزه طبق نقشه که تشریفات شاهنشاهی تنظیم نموده است انجام میگردد .

تبصره ۳ - استقرار خاندان جلیل سلطنتی - هیئت دولت - نمایندگان سیاسی - اسراء ارتش و سایر مدعوینی که در نقشه تنظیمی تشریفات شاهنشاهی مشخص شده اند نیم ساعت قبل از تشریف فرمائی اعلیحضرتین و والاحضرت همایون ولایتعهد به تالار موزه عملی گشته و خاتمه مییابد .

بخش چهارم

مراسم تاجگذاری اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر

و علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

۱ - آغاز مراسم بوسیله شیپورچی ها که در خارج تالار هستند اعلان و درفش شاهنشاهی بر فراز جایگاه به اهتزاز در میآید .

۲ - حضرت آیت الله امام جمعه تهران با يك جلد کلام الله مجید در جلو و کسانی که افتخار حمل لوازم و سایر ائانه سلطنتی را خواهند داشت از محل مخصوص به ترتیب حرکت نموده و در مقابل تخت سلطنتی در يك صف قرار خواهند گرفت .

۳ - حاملان ائانه سلطنتی عبارت خواهند بود از :

يك سرباز از نیروی زمینی - يك درجه دار از نیروی هوایی - يك افسر جزء از نیروی دریائی يك افسر ارشد از نیروی زمینی - سه نفر از اسراء ارتش .

۴ - حضرت آیت الله امام جمعه تهران قدمی جلو رفته خطبه تاجگذاری و آیه

از قرآن مجید را قرائت خواهد نمود.

۵ - شاهنشاه آریا مهر اول کلام الله مجید را بوسپیده بعد کمر بند و شمشیر سپس شل و بالاخره تاج سلطنتی را زیب تارک فرموده و عصای سلطنتی را بدست مبارک خواهند گرفت .

۶ - در این هنگام یکصد و یک تیر توپ شلیک شده و از تمام کللسته های مساجد بانگ اذان بلند و سپس آهنگ مخصوص باستانی بوسیله نقاره چی ها نواخته خواهد شد، رادیو ایران و چند دسته موزیک که در کاخ گلستان حاضر هستند سلام شاهنشاهی را خواهند نواخت و هواپیما ها در آسمان تهران اوراق تهنیت فرو خواهند ریخت و حضار با صدای بلند جاوید شاه گفته و در همان هنگام پیروان ادیان مختلف در معابد خود طبق رسوم به نیایش خواهند پرداخت و ناقوسهای کلیساها نیز بعدا در خواهند آمد.

۷ - حاملان تاج و شل علیاحضرت شهبانو بجلو خواهند رفت.

۸ - شاهنشاه آریا مهر تاج علیاحضرت شهبانورا بر تارک معظم لها خواهند گذاشت. (در اینموقع علیا حضرت شهبانو در مقابل شاهنشاه زانو به زمین خواهند زد)

۹ - ندیمه ها شل علیاحضرت شهبانو را به شانه معظم لها خواهند افکند.

۱۰ - نخست وزیر عرض تبریک و تهنیت خواهند کرد.

۱۱ - آقای دکتر صورتگر قصیده تاجگذاری را بعرض خواهند رساند.

۱۲ - در اینموقع شاهنشاه آریا مهر خطاب به ملت ایران فرمایشاتی ایراد خواهند فرمود.

۱۳ - والا حضرت شاهپورها هر یک بجلو رفته به اعلیحضرتین تبریک عرض و بجای خود مراجعت خواهند نمود .

تبصره - هنگام ورود و خروج اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر به تالار موزه، آهنگ مخصوص بوسیله خوانندگان وزارت فرهنگ و هنر خوانده خواهد شد.

بخش پنجم

۱ - اعلیحضرتین پس از اتمام مراسم مذکور در بخش چهارم در حالی که

تاج سر و شل بدوش دارند با همان تشریفات بترتیب زیر :

اول - اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر

دوم - علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران (بدون فاصله)

سوم - والا حضرت هماپون ولاپتمهد

از تالار موزه خارج و از مدخل اصلی بکاخ گلستان تشریف فرما و پیاده از میان جمعیتی که در باغ تخت مرمز خواهند ایستاد گذشته و در جلو میدان ارک بکالسکه های سلطنتی سوار و پس از عبور از خیابانهای زیر بکاخ مرمز نزول اجلال میفرمایند.

میدان ارك - خیابان داور - خیابان باب همایون - ضلع جنوبی - شرقی و شمالی
 میدان سپه - خیابان فردوسی - خیابان شاهرضا - خیابان پهلوی کاخ مرمر.
 ۲ - در تمام خیابانهای خط سیر گردانهای مذکوره در بخش یکم با دسته‌موزیک
 و پرچم ایستاده و موقع عبور موکب شاهنشاه آریا مهر و علیاحضرت شهبانو و الاحضرت
 همایون ولایتمهد ادای احترام خواهند نمود.
 ۳ - افراد دژبان و پلیس فواصل بین گردانها را در خط سیر پر خواهند نمود.
 تبصره ۱ - تنظیم برنامه مراجعت خاندان جلیل سلطنتی و سایر مدعوین از تالار
 موزه و همچنین برنامه ملتزمین شاهنشاه آریا مهر و علیاحضرت شهبانو و الاحضرت
 ولایتمهد در مراجعت بعهدہ تشریفات شاهنشاهی خواهد بود.
 تبصره ۲ - ترتیب و تنظیم واستقرار اتوبیل های مدعوین بعهدہ شهربانی کل
 کشور است.

بخش ششم جشنها و پذیرائیها

چهارم آبان ماه

۱ - گشایش تالار رود کی بدست مبارک شاهنشاه آریا مهر.

پنجم آبان ماه

- ۱ - بعد از ظهر مراسم رژه ارتش (طبق برنامه) .
- ۲ - شام نخست وزیر در کاخ وزارت امور خارجه .
- ۳ - (پس از شام به تالار رود کی تشریف فرما میشوند) .

ششم آبان ماه

۱ - بعد از ظهر نمایشهای ورزشی با شرکت ورزشکاران و پیش آهنگان در
 میدان امجدیه

۲ - شب نشینی از طرف وزیر دربار شاهنشاهی در هتل هیلتن .

هفتم آبان ماه

۱ - بعد از ظهر تشریف فرمائی شاهنشاه آریا مهر و علیاحضرت شهبانو به
 نمایشگاه وزارت اقتصاد .

۲ - شام و شب نشینی ارتش شاهنشاهی در باشگاه افسران .

۳ - پس از شام به تالار رود کی تشریف فرما میشوند .

دهم آبان ماه

قبل از ظهر عزیمت شاهنشاه آریا مهر و علیاحضرت شهبانو به مشهد برای زیارت
 مرقد مطهر حضرت امام رضا که مقارن روز مبعث حضرت رسول اکرم صلوٰة الله وسلامه

علیه است.

یازدهم آبان ماه

۱ - بعد از ظهر تشریف فرمائی شاهنشاه آریا مهر و علیا حضرت شهبانو به میدان شاهنشاهی برای نصب لوحه یاد بود (شهبان) .
شهرداری تهران از پنجم آبان ماه تا یک هفته در پارک شهر وسائل تفریحی برای مردم بایستخت فراهم خواهد نمود .
جشن تاجگذاری در شهرستانها طبق برنامه مخصوصی که در هر شهرستان تهیه شده است انجام خواهد گرفت .
در خاتمه این بخش یاد آور میشویم که چاپ این کتاب در اواخر مهر ماه پیاپی رسیده است و مسلماً در صورت تجدید چاپ آن ، جریان کامل تاجگذاری اعلیحضرتین که از روز چهارم تا یازدهم آبانماه طبق برنامه فوق عملی خواهد شد ، درج خواهد گردید .

اول آبان ۱۳۴۶

خان ملک نیری

فهرست مندرجات کتاب : شصت قرن تاریخ و تاجگذاری

بخش اول

تفسیری در باره کلمه تاج

بخش دوم

تاج کیانی و تاج پادشاهان داستانی ایران

بخش سوم

تاج و تاجگذاری در دوران هخامنشی

- ۱- مراسم تاجگذاری کورش در شهر بابل
- ۲- بیانیه کورش هنگام تاجگذاری
- ۳- بحثی کوتاه در باره نقش انسان بالدار پاسارگارد و تاج آن:
- ۴- تاج داریوش بزرگ
- ۵- بیانیه داریوش بزرگ
- ۶- تاج ملکه هخامنشی
- ۷- تاج خشایارشا در زمان ولایعهدی او
- ۸- اساسی پادشاهان ماد و پارس و خلاصه کارهای هر یک و شکل تقریبی تاج آنها

بخش چهارم

تاج و تاجگذاری در دوره اشکانیان

- ۱- شکل تاج و تغییرات آن در دوره اشکانی
- ۲- تاج ملکه اشکانی
- ۳- نام پادشاهان اشکانی

بخش پنجم

تاج و تاجگذاری در دوره ساسانیان

- ۱- مراسم تاجگذاری اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانیان
- ۲- مراسم تاجگذاری شاپور اول در نقش رجب

- ۳- مراسم مذهبی تاجگذاری بهرام اول ساسانی
- ۴- مراسم تاجگذاری نرسی
- ۵- مراسم تاجگذاری اردشیر دوم
- ۶- مراسم تاجگذاری خسرو دوم «خسرو پرویز»
- ۷- توضیحات مورخین در باره تاجهای ساسانی
- ۸- لباس و تاج پادشاهان ساسانی از نظر حمزه اصفهانی، مورخ قرن چهارم
- ۹- تغییرات کلی شکل تاج در دوره ساسانیان
- ۱۰- تاج غیر سلطنتی- تاج هنگام شکار و تاج پادشاهان محلی
- ۱۱- تاج پروانه‌ای و جزئیاتی از لباس شاهنشاهان ساسانی
- ۱۲- اعطای تاج بعنوان نشان خدمت
- ۱۳- چند نمونه دیگر از تاجهای زمان ساسانی
- ۱۴- تاج ملکه ساسانی

بخش هشتم

از تاج و تلجگذاری در دوره فترت بزرگ «از حمله اعراب تا ظهور سلسله صفویه» چه میدانیم؟

- ۱- لباس و کلاه زنان حرم در دوره فترت
- ۲- اعطای تاج و شمشیر به پادشاهان و امرای مهم و بعضی در باره تاریخچه لقب «سلطان» و «ملک»
- ۳- نهضت فرهنگی دوره فترت و رابطه آن با مراسم تاجگذاری پادشاهان و جاویدان ساختن سنن و آداب ملی

بخش نهم

فردوسی و آئین تاجگذاری چهل و پنج پادشاه

- ۱- تاجگذاری فریدون پادشاه داستانی «برابر اشعار شاهنامه»
- ۲- مراسم تاجگذاری کیخسرو پادشاه کیانی «از نظر فردوسی»
- ۳- بحثی جالب در باره تصویر حقیقی فردوسی

بخش دهم

تاج و تلجگذاری در دوران صفویه

- ۱- تاجگذاری شاه اسمعیل اول در تبریز
- ۲- تحولات مراسم تاجگذاری در دوران صفویه و حوادث مربوط به تاجگذاری شاه اسمعیل دوم



- ۳- تاج‌قزلباش و جزئیات آن از نظر مورخین
- ۴- تاجگذاری شاه عباس بزرگ و مراحل سه گانه در: پشت دروازه نیشابور- کوه سنگی مشهد و قزوین
- ۵- نخستین تاجگذاری شاه عباس در جبهه جنگ «در پشت قلمه نیشابور»
- ۶- دومین مرحله تاجگذاری شاه عباس بزرگ «در کوه سنگی مشهد»
- ۷- مرحله سوم تاجگذاری شاه عباس بزرگ در شهر قزوین در سن ۱۸ سالگی
- ۸- تاجگذاری شاه سلیمان صفوی در شهر اصفهان
- ۹- تاجگذاری شاه سلطان حسین در اصفهان
- ۱۰- تاج ملکه صفوی

بخش نهم

تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان و حوادث مربوط به آن

بخش دهم

مراسم تاجگذاری عادلشاه- ابراهیم شاه- شاهرخ شاه و میرسید محمد در یک دوران حزن و اندوه تاریخ ایران

بخش یازدهم

جریان تاجگذاری میرسید محمد در مشهد و حادثه کور کردن شاهرخ نوه نادر

بخش دوازدهم

چگونه کریمخان زند روی کار آمد و بچه دلیل از تاجگذاری خودداری کرد
و چرا القاب و کیل الدوله و وکیل الرعایا را در دو دوره مختلف برای خود
انتخاب کرد ؟

بخش سیزدهم

تاج و تاجگذاری در دوران قاجار به

- ۱- آغامحمدخان که بود و چگونه روی کار آمد و بچه شکل تاجگذاری کرد؟
- ۲- تاجگذاری فتحعلیشاه قاجار از نظر مورخین و نظری به : اخلاق و روحیات او
- ۳- چگونگی روی کار آمدن و تاجگذاری محمدشاه قاجار
- ۴- چگونگی تاجگذاری ناصرالدین شاه قاجار
- ۵- تاجگذاری مظفرالدین شاه -
- ۶- تاجگذاری محمد علیشاه
- ۷- تاجگذاری احمد شاه

بخش چهاردهم

مراسم تاجگذاری رضاشاه کبیر

بخش پانزدهم

مراسم و آئین تاجگذاری

اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی آریا مهر شاهنشاه ایران
و علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

- ۱- کمیته‌های تاجگذاری تاریخ و شورای عالی تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران
- ۲- کمیته شهرستانهای شورای عالی تاجگذاری و کارهای مهم آن
- ۳- هیئت دولت و شورای عالی تاجگذاری
- ۴- برنامه تاجگذاری شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی .

چاپخانه بانك ملی ايران

